

الرُّمَحُ الْمَصْقُولُ فِي نُحُورِ أَعْدَاءِ آلِ الرَّسُولِ

ملقَّب به

«القوامع لأصول القواذع»

و

«السَّيفُ اللِّسَانِي لِقَتْلِ اللَّئِجَانِي»

(رَدِّيْهِ اِيْ بَرَدِّيْهِ لِنُجَانِيْ اَصْفَهَا نِيْ بِرَأْيِنَهُ حَقُّنَا)

تأليف

سَيِّدُ مُحَمَّدُ بْنُ سَيِّدِ عَبْدِ الْعَلِيِّ فَيْضُ آبَادِيْ

تحقيق

عَلِيٌّ فَاضِلِيٌّ

الرُّمَحُ الْمَصْقُولُ فِي نُحُورِ أَعْدَاءِ آلِ الرَّسُولِ

سَيِّدُ مُحَمَّدُ بْنُ سَيِّدِ عَبْدِ الْعَلِيِّ فَيْضُ آبَادِيْ

هُمُ الْمُسْلِمُونَ

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ
وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا

الأخزاب: ٣٩

الرُّمَحُ الْمَصْقُولُ فِي نُحُورِ أَعْدَاءِ آلِ الرَّسُولِ

ملقَّب به

«القوامع لأُصول القواعد»

و

«السَّيفُ اللِّسَانِي لِقَتْلِ اللَّئِجَانِي»

(رَدِّيْهِ اِيْ بِرَدِّيْهِ لِنَجَانِيْ اَصْفَهَا نِيْ بِرَأْيِنَهُ حَقُّنَا)

تأليف

سيّد محمّد بن سيّد عبدالعلي فيض آبادي

تحقيق

علي فاضلي

الرُّمَحُ المَصْقُول
في نُحُورِ أعداءِ آلِ الرِّسُول
ملقَّب به «القوامع لأصول القواذع» و«السيف اللساني لقتل اللنجاني»
(ردِّيهِ اِي بر دِّيهِ لِنَجَانِي اصفهاني بر آئینه حق نما)

تأليف: سيّد محمّد بن سيّد عبدالعلي فيض آبادي

تحقيق: علي فاضلي

- ناشر: نشر دانش حوزه
- نوبت چاپ: اول / پاییز ۱۳۹۵
- شمارگان: ۱۰۰
- بها: ۲۵۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

مقدمه تحقیق / ۷

۷	دربارهٔ لُنجانی اصفهانی
۱۱	شرح حال سیّد محمّد فیض آبادی
۱۳	دربارهٔ الرمح المصقول
۳۸	نسخه‌های مورد استفاده

متن کتاب / ۴۳

نمایگان / ۲۶۵

۲۶۷	آیات شریف قرآنی
۲۷۵	احادیث شریفه
۲۷۹	امثال (بر پایه آغاز آنها)
۲۸۱	اشعار (بر پایه آغاز آنها)
۲۸۵	نام کسان
۲۸۹	نام کتاب‌ها و رساله‌ها
۲۹۱	نام جاها
۲۹۳	نام فرقه‌ها و گروه‌ها و صاحبان مشاغل
۲۹۵	اشیاء و حیوانات و بعضی اصطلاحات و متفرقات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه تحقیق

دانشوری به نام سید عبدالعظیم بن علی رضای حسینی لنجانی اصفهانی (زنده در ۱۲۳۵)^۱ ردیه‌ای بر آئینه حق‌نما نوشته و سید محمد فیض آبادی، از تلامذه سید دلدار علی، ردیه‌ای بر آن رد نگاشته است به نام «الرمح المصقول فی نحر أعداء آل الرسول» ملقب به: «القوالع لأصول القواذع» و یا: «السيف اللسانی لقتل اللنجانی»!

درباره لنجانی اصفهانی

استاد اکبر ثبوت به استناد کلام علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی (طاب ثراه) در الکرام البررة (ص ۷۴۲) و با استفاده از دو اثر بر جای مانده از سید عبدالعظیم حسینی لنجانی اصفهانی، او را چنین شناسانیده‌اند:

شاگرد میرزای قمی و سید علی طباطبائی صاحب ریاض و پسرش سید محمد مجاهد بود.

شرحی بر مختصر نافع^۲ از محقق حلّی در فقه نوشت و بر میرزا و سید محمد عرضه کرد که هر دو پسندیدند و پذیرفتند. رساله‌ای هم دارد^۳ که در آن، فتاوی میرزای قمی و سید علی صاحب ریاض را فراهم آورده و غالباً فتاوی میرزا را ترجیح داده است.

۱. وی در زمان تألیف الرمح المصقول زنده بوده است. این اثر در ۳ ربیع الأول ۱۲۳۵ به اتمام رسیده و لنجانی در

۲. به نام الضیاء اللامع فی شرح المختصر النافع. آن زمان ۵۵ یا ۵۶ ساله بوده است.

۳. به نام تحفة الأصحاب.

استاد ثبوت در ادامه دو اثر دیگر لنجانی را اینگونه معرفی کرده‌اند:

۱. نور العرفاء فی شرح الهیات الشفاء در داوری میان گفته‌های صدرا و آقا حسین خوانساری در حاشیه بر الهیات شفا که در آن، تمامی عبارات آن دو را عیناً آورده و از گفته‌های صدرا با عنوان «قال العارف» و از گفته‌های خوانساری با عنوان «قال الفاضل»، و از داوری خود با عنوان «قلنا» یاد کرده و پاره‌ای از مطالب آن دو را نیز به گونه‌ای دیگر تقریر کرده است. وی این کتاب را به نام غازی الدین حیدر^۱ تقدیم کرده است. نسخه‌ای از جلد اوّل آن در کتابخانه آیه الله مرعشی قم هست.

۲. المسطح السنی فی الرد علی المنسطح الدکنی در فلسفه. و چگونگی تألیف آن این که عبدالعظیم در پیرامون ربط حادث به قدیم گفتگویی داشت که یکی از علمای حیدر آباد دکن بر آن خُرده گرفت و سپس بر پاسخ او ردّی نوشت. پس عبدالعظیم این رساله را به عنوان پاسخی بر آن ردّیه فراهم آورد و در آن، خُرده گیر را به نام «منسطح دکنی» و گفته او را به عنوان «قال» و پاسخ خود را به عنوان «قلنا» یاد کرد و مانند وی به حمله‌های سخت و بسیار پرداخت. نسخه‌ای از آن در کتابخانه آیه الله مرعشی - قم موجود است.^{۲، ۳}

از آثار دیگر او رساله هدایة الطالبین در فضل علم و عالم و شیوه دانش آموزی است. وی این رساله را برای میر محمد باقر حسینی که در صغر سِن به تحصیل مشغول گردیده بوده است، نگاشته.

نسخه‌ای از این رساله مورّخ ۱۲۶۰ در کتابخانه آقای مجتبی ایمانیّه در اصفهان موجود بوده است.^۴ فهرستنگار کتابخانه یادشده به مناسبت معرفی رساله مذکور

۱. آئینه حق‌نما مصدر به نام همین غازی الدین حیدر است. برای شرح حالش رک: آئینه حق‌نما، پانوش

۲. فهرست، ج ۱۰، ص ۱۳۶.

ص ۲۳.

۳. فیلسوف شیرازی در هند، ص ۲۱۸ - ۲۱۹.

۴. نسخه‌های این کتابخانه به کتابخانه یکی از دوستان در قم منتقل شد.

خاطر نشان کرده است که:

لنجانی پس از یادکرد آن که مشاهیر علما را در اصفهان و کرمانشاهان و خراسان و کربلا و نجف و نیز فاضل قمی، صاحب قوانین، را درک کرده است، درباره استادش سید بحرالعلوم می نویسد: «الأستاذ الأعلّم الأفاضل السید مهدی النجفی... رجل صالح وقور ذو سَکینة، جامع لصفات العلماء، لم أر إلى الآن مثله فيما بين الذين رأيتهم». نیز درباره استادش دیگرش ملا محمد بروجردي می نویسد: «هو رجل لم أر إلى الآن مثله فيما يجب أن يكون مع الفاضل المدرّس؛ لأنني لم أحضر يوماً مجلس أحد من العلماء والمجتهدين إلا وقد صرت مطلعاً على اشتباه أو غلط لفظي أو معنوي بل كليهما، إلا هذا الرجل والسید بحرالعلوم المذكور، وإن كان بينهما فرق عظیم من وجوه»^۱

فهرستنگار کتابخانه یادشده از رساله‌ای در معانی و بیان نیز یاد کرده است که همین لنجانی نوشته ولی مستند آگهی خویش را شناسانیده است. وی به استناد همین رساله از ملا محمد بروجردي و ملا محمد علی نوری به عنوان استادان نام برده است.^۲

لنجانی در ردیه‌اش بر آئینه حق‌نما از اثر دیگرش به نام مقامع یاد کرده بوده است.^۳ از دیگر آثار اوست عین‌الأصول در اصول فقه به عربی. از این اثر دستنویسی در کتابخانه ناصریه در لکهنو موجود بوده است.^۴

۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه شخصی ایمانیه، اصفهان، رحیم قاسمی، چاپ در: مجله میراث شهاب، ش ۷۸،

زمستان ۱۳۹۳ ه.ش. ص ۸۶-۸۷. ۲. رك: مجله میراث شهاب، پانوش ص ۸۷.

۳. همین دفتر، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.

۴. فهرست برخی از نسخه‌های کتابخانه ناصریه را صدیق ارجمند، فاضل گرامی، جناب آقای علی‌اکبر زمانی نژاد (دام‌علاء) در اختیارم نهادند. در همین فهرست از رساله‌ای به نام قواعد تألیف یکی از شاگردان شیخ احمد یمینی در لکهنو یاد شده است. این رساله در جواب عبدالعظیم اصفهانی است.

از چند جای کتاب الرُّمَحُ المَصْقُولُ بر می آید که لنجانی را ملاً محمّد کرمانشاهانی از طهران بیرون رانده بوده است.

فیض آبادی پس از آنکه لنجانی را به فسق و فجور منسوب می دارد، از غازی الدّین حیدر می خواهد که «چنانچه عالی جناب ملاً محمّد کرمانشاهانی که در دارالسلطنت طهران آن بزرگ حکومت و سلطنت ندارد، از غایت حرارت دینی به اعانت مؤمنین او را از شهر طهران بیرون کردند، ملازمانِ فیض بنیان نیز او را از لکهنو بیرون کنند».^۱

فیض آبادی در جای دیگر می نویسد: «باید دانست که این مرد بعد از آنکه او را در دارالخلافه طهران مذلتی عظیم حاصل شده، و طرید بعضی از مقدّسین گردیده، و نفی البلد او را نصیب شده، از راه مسقط به برادران خود مشرف گردیده به حیدرآباد دکن آمده، و چون آنجا به شأمت اعمال قبیحه و افعال رذیله به مطلوب نرسیده، شروع به مدح خلفاء ثلاثه و عایشه و ابوهریره نموده، خائنه ایمان خود خراب کرده».^۲

همین موضوع در الرُّمَحُ المَصْقُولُ در پاسخ استفتاء از آقا محمّد علی طبرسی چنین مسطور است:

«و از جمله آنها آنکه عالی جناب مقدّس القاب، ملاً محمّد کرمانشاهی، که به امامت جمعه و جماعت در دارالخلافه طهران اشتغال دارد و به زیور صلاح و سداد آراسته و در دینداری معروف و در تقوی شعاری مشهور است، به اتّفاق جمعی از عدول مؤمنین بلده مسطوره دوبار مرد نامبرده را به ادّعای فساد عقیده و کفر و زندقه از بلده مزبور به مذلت و خواری هر چه تمامتر بیرون کردند».^۳

۱. همین دفتر، ص ۱۴۵.

۲. همین دفتر، ص ۱۹۸.

۳. همین دفتر، ص ۶۲.

شرح حال سید محمد فیض آبادی

مؤلف آئینه حق‌نما پس از شرح احوال پدرش، احوال او را چنین گزارش کرده است: «و هم از آن جمله است عالی‌جناب، معلی‌القاب، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، منبع صلاح و سداد، مجمع فلاح و رشاد، العالم العامل، والجهید^۱ الفاضل، زبده المحققین و أسوة المدققین، صاحب اخلاق کریمه و اشفاق جسیمه، خازن خزائن فنون عقلیه، گنجور کنوز دقائق و حقائق نقلیه، الفاضل الأوحده الأمجد، السید محمد (زاد الله إفضاله)، خلف الصدق جناب معلی‌القاب سید عبدالعلی سابق‌الذکر است.

سباح دریای منقول و سیاح بیدای معقول است، و در جودت طبع و حدت ذهن و علو فهم نظیر و سهیم ندارد؛ صاحب تصانیف و تألیف شریفه است، و حواشی و تعلیقات داله بر جلالت شأنش بسیار. در فیض آباد رحل اقامت انداخته. به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده موصوف است.

مدتی است که آن جناب و برادرش، جناب مستطاب ثمره شجره صلاح و سداد، دوحه حدیقه تفاوت و رشاد، سید کلب علی (طاب ثراه) در بلده لکهنو تشریف آورده، و اهل و عیال را گذاشته، به خدمت جناب مجتهدالزمانی تحصیل علوم عقلیه و نقلیه فرموده. در این زمان نظیر و عدیلش در آن بلده من حیث الجامعیه و الکمال نیست. لا زال مصوناً عن طوارق الحدثان و بوائق الزمان!

اما جناب میر کلب علی مغفور که برادر بزرگ آن جناب است، پس بعد از آنکه به خدمت جناب سید تحصیل علوم و کمالات نموده، مراجعت به فیض آباد نمود، بعد مدت یسیر به ریاض جنان ارتحال فرمود (قدس الله رمسه)^۲.

۱. الجیهید: النقاد الخیر بغوامض الأمور.

۲. آئینه حق‌نما، ص ۱۳۴-۱۳۵.

سید مهدی رضوی عظیم آبادی نیز در تذکرة العلماء او و پدرش را در شمار تلامذه سید دلداری علی ذکر کرده و پس از گزارش احوال پدرش، درباره او می نویسد:

«دیگر از جمله ایشان است فرزند ارجمندش جناب مقدس القاب، جامع علوم معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، منبع صلاح و سداد، مجمع فلاح و رشاد، عالم عامل، فاضل امجد جناب سید محمد (آدام الله ایامه) که درین زمان^۱ در فیض آباد امام جمعه و جماعت است. صاحب تصانیف شریفه است، و حواشی و تعلیقات او بر جلالت شأنش دلالت دارد. متصف به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده است. درین زمان نظیر و عدیلش در آن بلده من حیث الجامعیّت و الکمال نیست (لا زال مصوناً عن طوارق الزمان)»^۲.

عبدالحیّ حَسَنی نَدَوِی حَنَفِی به نقل از تذکرة العلماء شرح حال او را چنین مسطور ساخته است:

«الشیخ الفاضل محمد بن عبدالعلیّ الحسینیّ الشیعیّ الفیض آبادی؛ أحد الفقهاء الإمامیّة، قرأ العلم علی والده وعلی السید دلداری علی بن [محمد] معین الحسینیّ النصیر آبادی، ثمّ قام مقام والده فی الخطابة والإمامة بفیض آباد، وله مصنّفات عدیده كما فی تذکرة العلماء»^۳.

سید اعجاز حسین در ذیل یاد از ردّیه فیض آبادی بر آقا احمد بهبهانی - که در پیوستهای آئینه حق نما منتشر شده است -، او را چنین ستوده است: «الفاضل الکامل و العالم العامل السید محمد بن عبدالعلیّ الفیض آبادی»^۴.

کشمیری در تکملة نجوم السماء (ج ۱، ص ۴۲۶) از او چنین یاد کرده است:

«وی عالم نبیل، فاضل بلا مثیل، وحید فی الزمان، فرید فی الأوان بوده، تحصیل

۱. سال تألیف تذکرة العلماء ۱۲۶۳ است.

۲. تذکرة العلماء (چاپ به همراه ورثة الأنبياء)، ص ۳۱۴-۳۱۵.

۳. نزهة الخواطر، ج ۷، ص ۴۲۷. ۴. کشف الحجب والأستار، ص ۲۶۵.

علوم عقلیه و نقلیه به خدمت آیه الله فی العالمین مولانا السید دلدار علی (طاب ثراه) نموده، و گوی سبقت از اقران و امثال خود ربوده».

سپس مطالب کشف الحجب و آئینه حق‌نما را گزارش کرده است.

در باب وفات سید محمد فیض آبادی ماده تاریخی در دیوان عربی مفتی محمد عباس جزائری به نام رطب العرب (ص ۲۰۳) مذکور است، نمی‌دانم آیا او همین مؤلف الرمح المصقول است یا سید محمد فیض آبادی دیگری از تلامذه سلطان العلماء و مؤلف کتابهای ریاض المواعظ و الأسنة المحمدية است.

درباره الرمح المصقول

فیض آبادی در دیباجه الرمح المصقول می‌نویسد:

«اما بعد بر مرایای ضمائر اولی الألباب و خواطر ازکیاء اطیاب مخفی و مستور نماناد که درین ایام محنت انجام عبدالعظیم لئجانی بدتر از حمار خراسانی، ورقی چند چون نامه عملش سیه و تیره نموده.

تفصیل این اجمال و بیان این مقال آنکه:

مشاراً الیه بر چند مقام رساله آئینه حق‌نما - که از مؤلفات بعضی از تلامذه عالی حضرت، معالی منزلت، قدوة علمای اعلام و سید فضلالی والامقام، فخر الحاضر و البادی، الذی بعد الائمة اعتمادی، المولی الأولی النصیرآبادی (متع الله المؤمنین بطول بقائه، ومن الله علینا بخذلان أعدائه) که در تاریخ احوال خجسته مآل آن عالی حضرت، و پاره‌ای از حال فضلا که نسبت تلمذ به آن آستان فیض‌نشان دارند، و پاره‌ای از حال فضلا و غیرهم که از مشاهدۀ مشرفه به بلده لکهنو آورده‌اند تألیف نموده، رد و قدح نوشته و کمال اعواج و لداد و مجادله و عناد به کار برده، و دیده و دانسته اغماض از حق نموده».

فیض آبادی در آخر دیباجه، نام کتاب را و دو لقبی را که از برای آن انتخاب کرده

بوده - و پیش از این گذشت - ذکر می‌کند. وی کتاب را با یک مقدمه آغازیده که خود مشتمل بر دو تمهید است.

تمهید اوّل متضمّن دو تبصره است.

فیض‌آبادی در تبصره اوّل پس از مطرح کردن استفتائی دربارهٔ لنجانی اصفهانی به استناد پاسخ سیّد محمد حسین شهرستانی و شیخ اسماعیل نجفی^۱ و این دو به شهادت جمعی، به فسق لنجانی و فساد عقیده او حکم نموده است.

در تبصره دوم نیز به استناد پاسخ آقا محمّد علی بن محمّد قاسم طبرسی، بر همان مسلک مشی کرده است.

در تمهید دوم، تسلیت‌نامهٔ لنجانی - و به تعبیر فیض‌آبادی «مکتوب بد اسلوب» او - را در وفات سیّد مهدی فرزند سیّد دلدار علی (متوفای ذی حجهٔ ۱۲۳۱) و نیز قصیدهٔ او را در مدح سیّد دلدار علی مندرج ساخته است. لنجانی در این تسلیت‌نامه بسیار سیّد دلدار علی را ستوده و از آن برمی‌آید که آئینه حق‌نما را نیز بخوبی مطالعه کرده بوده است.

فیض‌آبادی پس از آن، ردّیهٔ لنجانی را بر آئینه حق‌نما با عنوان «کتب الإصفهانی الکاذب» آورده است.

در اینجا بخشهایی از آن را به همراه بخشهایی از نقد آن، در معرض دید و داوری خوانندگان گرامی قرار می‌دهیم.

سیّد عبدالعظیم لنجانی می‌نویسد:

«وبعد، بر اذهان صافیه و ألباب زاکیهٔ اهل اسلام و ایمان و سایر سکنهٔ دار الاماره لکهنو و سایر بلاد هندوستان از اکابر و اصاغر و اوساط ناس پوشیده نماناد که گوشزد این عاصی کثیر المعاصی، داعی ادانی و اقاصی، گردید که: عالی جناب

۱. از این دو تن بتفصیل در آئینه حق‌نما، ص ۳۹۹-۴۳۷ و ۸۴۷-۹۱۲ یاد شد.

علامی فهّامی مولوی سیّد دلدار علی نصیر آبادی لکهنوی (أصلحه الله) و بعضی از اصحاب و احباب او زبانها به شکایت و گله گشوده‌اند، بلکه از درِ پرخاش برآمده‌اند و می‌گویند که چرا فلانی، یعنی سیّد عبد العظیم اصفهانی، زبان به قدح مولوی مزبور گشوده، و طعن بر او می‌زند، نثرّاً و نظماً، عربیّاً و عجمیّاً، صریحاً و کنایه جرح او می‌نماید، و در خطوط و دفاتر و کتب و قصائد درج می‌کند، و در هر جا می‌فرستد، و در نزد هر کس می‌خواند، و در هر مجلس و هر محفل این را نقل مجلس خود می‌گرداند، و لسان در کثرت سبّ و وقیعه در او می‌گشاید، حال آنکه مولوی مشائراً إلیه از سادات کبار و علماء ذوی الاعتبار و فضلاء ذوی العزّ و الوقار می‌باشد. و بعضی از دوستان و هواخواهان نیز به این و تیره سخن رانده‌اند، و غیر این دو طایفه و مصلحین هم که همیشه در صدد خیر و صلاح مردمان بوده‌اند و فتنه و فساد را طالب نبوده‌اند هم به این اسلوب گفتگو نموده‌اند و گفته شده و می‌شود که از مولوی مرقوم نسبت به او قصوری نشده.

و دیگر می‌گویند که در سابق برین به چند سال از مرشدآباد خطّی مشتمل بر تعزیه و تسلیه^۱ و مدح و وصف مولوی مزبور نثرّاً و نظماً عربیّاً و عجمیّاً نوشته و ارسال داشته و الحال عکس آن نموده‌ای، سبب چیست؟^۲

پس از آن لنجانی ادلّه تفسیق خود را مطرح کرده و به ردّ و نقد آن پرداخته، و در ادامه نوشته است:

«و دیگر می‌گویند که: عالی جنابان آقا سیّد حسین شهرستانی و آقا شیخ اسماعیل خراسانی چند سال قبل ازین جرح او کرده‌اند و اسناد داده‌اند به او امور چند را که بدترین آنها بنا بر فهم سیّد حسین خوابی است که دیده و برای زن فاحشه بیان کرده که پیغمبر (ص) و فاطمه (ع) آن زن فاحشه را تفقّد کرده‌اند و پیغمبر (ص) او را در

۱. مقصود همان تسلیت‌نامه لنجانی است به سیّد دلدار علی در وفات فرزند جوانش سیّد مهدی متوفای ۲۷

۲. همین دفتر، ص ۷۲.

ذی الحجّة الحرام ۱۲۳۱.

زیر سایه خود داخل کرده و فاطمه زهرا (ع) سر او را شانه کرده، و دیگر آنکه در مجلس نکاح رفته در آنجا ناچ دیده و شنیده، و دیگر آنکه مدح خلفاء ثلاثه و ابی هریره و علماء اهل سنت کرده و امامت سنّیان نموده. پس چون معیوب است به این عیب پس عیب دیگران را برین چه می شمارد؟ و دیگر از زبان مولوی نقل می کنند که فلانی به این شهر که آمد مگر کافر و هندو و یهودی و نصرانی نبود که به آنها بچسپد و دل خود را خالی کند که ازین میانه به من چسپید و مرا هدف طعن و لعن خود کرد.

لہذا بر فقیر لازم گردید که به خدمت برادران ایمانی و اسلامی و آدمی^۱ عرض نماید که معلوم است که تصدّی این امر صعب تر است از تراشیدن شاخه درخت قتاد، که خار عظیم دارد مانند سوزن، به دست، و دشوارتر است از نقل سنگ گھان^۲ از کوهها به پشت، و مشکل تر است از عبور کردن از دریاہای بی پایان بدون کشتی، درین معنی است خوف استحقاق عذاب و دخول نار و گناه بزرگ؛ چه حق تعالی فرموده: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾^۳ و درین کار است خوف تنگی معاش و انسداد ابواب اختلاف و آمد شد مردمان و ترس و بیم ذهاب عزّت و آبرو و امور عظیمه دیگر که نوشتن آنها در کاغذ موجب وحشت است؛ چه این مرد موصوف از یک طرف مستند است به بسیاری از مردمان عظیم الشان والا قدر، و از یک طرف متکّی است به تکیه کوس اجتهاد مزعوم خود و عوام، و از یک طرف متوسّل است به اجازات علماء مشاهد مشرفه، اگر چه در خصوص روایت باشد، اگر چه ادعاء باشد، و از یک طرف قبول عامه دارد، و از یک طرف مرّده و اتباع بسیار دارد، و از یک طرف صاحب اولاد بسیار است، و از یک طرف صاحب مال و منال و عقار و خانه و ملک

۱. چنین است در اصل؛ و بظاهر، مقصود نظراء در خلقت و بنی نوع باشد.

۲. کذا، شاید تصحیف از «کلان» باشد. ۳. الأحزاب (۳۳): ۵۸.

می‌باشد، و از یک طرف بر تکیه‌گاه سیادت که اعظم متکاه‌ها است تکیه زده، و از یک طرف شیخوخه و پیری او را دریافته که باعث رحم و احسان هر کس می‌باشد الی غیر ذلک.

و داعی را اگر اینها مفقود است چنانچه ظاهر است پس سببی دارد که با وجود چنین موانع عظیم اختیار این کار شده و تحمّل این مشاق با وجود آن آسان گردیده. و آن سبب مثل همان سببی است که مولوی مرقوم را باعث شد که زبان به اظهار زندقه والحا [د] ملا محسن فیض - علیه الرحمه - گشود، و آن همان سببی است که داعی شد او را که زبان طعن و استناد تصوّف باطل به شیخ علی حزین دراز کرد، و آن سبب همان سببی است که او را محرّک شد که آقا احمد ولد آقا محمد علی ولد آقا باقر بهبهانی مجتهد را هرزه گو گوید او را تشبیه به عمر کند، و آن همان سببی است که او را لازم و مستحب گرانید که جهل نامچه از شیخ اسماعیل خراسانی گیرد تا در کتاب *آینه حق‌نما* ثبت نماید الی غیر ذلک، والا نه مرا با او ملاقاتیست، و نه ازو ارث طلب دارم، و نه مدیون و مقروض من است، و نه پدر یا فرزند و برادر مرا کشته، و نه مال مرا خورده، و نه مزرعه مرا خراب کرده، و نه خانه مرا ویران نموده، و نه بندآب نهر مرا به دست آب داده، و نه اشتر در جَوَاقِ من انداخته، و نه متاع و اقمشه مرا سوخته، ای کاشکی یکی این کارها را کرده بود که جای گذشت بود، کاری کرده که خواب مرا گرفته و آرام مرا قطع نموده و مرا بی‌پروا از دخول بلاها کرده، و در کتاب *آینه حق‌نما*، آینه‌ای چند از دین خدا را شکسته که اصلاح‌پذیر نیست، تحریفات نموده که قابل تأویل نیست، و غلطها به ظهور رسانیده که توجیه‌پذیر نیست، و خود مولوی^۲ در *آینه حق‌نما* گفته که: «اگر در هر کلامی تأویل را راه دهم باب استفاده و افاده مسدود می‌گردد»^۳. و خود مولوی در

۱. جَوَاقِ: غوزه پنبه قبل از شگفتن و مانند آن معرب گوزه (فرهنگ آندراج، ج ۲، ص ۱۳۷۸).

۲. رک: *آینه حق‌نما*، ص ۵۶۳.

۳. یعنی سیّد دلدار علی.

طعن بر مانند ملاً محسن و امثال او مستند شده به آیه شریفه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْكِتَابِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ﴾^۱ و به حدیث «إذا ظهرت البدع في أمتي فليظهر العالم علمه، فمن لم يفعل فعليه لعنة الله»^۲. و در همان کتاب نوشته: قال عليه السلام: إذا رأيتم أهل البدع فأظهروا البراءة منهم وأكثروا من سبهم والوقیعة فیهم وباهتوهم کیلا یطمعوا إلخ^۳ پس چنانچه او را به زعم او درد دین است و مراد او به زعم او ترویج شریعت و آئین است مراهم درد دین است و حمایت خدا و رسول او منظور است و رفع بدعت مطلوب است و اجتناب از لعن و عذاب که برای ساکت شونده از اظهار بدعت و کتمان کننده است مقصود است. و درین خصوص سیّد دلدار علی نباشد، پدر من باشد یا برادر من یا فرزند من و اعزّ أنفس به سوی من باشد که من اغماض نمی‌کنم و اظهار حق می‌نمایم. امید که برادران دینی و دنیوی مرا معذور دارند.

پس گوئیم که: اهل بدعت بودن آن عالی‌جناب از کتاب آئینه حق‌نمای او ظاهر می‌شود، همچنانکه صوفی و زندیق و ملحد بودن فلان و فلان در نزد او از کتابهای ایشان معلوم می‌گردد، بلکه کلمات دالّه بر کفر قائل صریحاً و کنایه در آئینه حق‌نما می‌باشد، و سخنان موجب فسق و باعث بر حدّ و تعزیر در آن بسیار است، لهذا بعضی از کلمات او کماهی‌هی در تحت «کتب» ذکر می‌کنم و بعد از اتمام عبارت او جواب و الزام مجمل در تحت «کتبنا» می‌نویسم»^۴.

فیض آبادی سپس بتفصیل به نقد و ردّ کلمات لنجانی پرداخته است. وی در بحث از تصوّف فیض کاشانی که بشرح از آن در آئینه حق‌نما سخن رفت و

۱. البقرة (۲): ۱۵۹.

۲. رك: آئینه حق‌نما، ص ۵۶۱.

۳. رك: آئینه حق‌نما، ص ۵۶۲.

۴. همین دفتر، ص ۷۲-۷۶.

در آنجا نوشتاری از سید دلدار علی در نقد افکار فیض کاشانی مندرج شده بود،^۱ می‌نویسد:

«اما سبب اظهار تصوّف فاضل کاشانی آن عالی حضرت را نیست مگر اظهار حق و هدایت خلق تا مردمان بدانند برائت از این فرقه ضالّه به همه کس واجب است هر چند یکی از علمای شیعه امامیه بوده باشد؛ چه خوب معلوم است که فاضل مذکور را زیاده از صد سال بلکه دو صد سال شده که در بلد کاشان وفات نموده^۲، در لکهنو نیست بلکه دیگر جا هم نیست که مولانا - العیاذ باللّه - از راه حسد و عداوت دنیوی او را مورد طعن و طنز سازد؛ چه معاصر اگر معاصر را بد گوید این همه محتمل است، پس هر گاه ایشان زیاده از صد سال شده که وفات یافته و به هیچ وجه عناد دنیوی در میان نه، و فایده دنیوی به نهجی بر آن مترتب نه، بلکه اگر خلاف حق باشد ضرر اُخروی متیقّن، پس درین صورت بالیقین ثابت است که طعن آن حضرت نسبت به فاضل کاشانی، مقرونست به حجج باهره و دلائل ظاهره لا یحوم حولها شک و لا ریب، إلا من الّذی کان مملواً بالحماقة و العیب!

اما این سگ اصفهانی [!] پس طعن و تهمت و غیبت این نسبت به ملازمان آن عالی حضرت مقرون به دلائل ضعیفه هم نیست چه جا که قویّه، چه قطع نظر از خباثت ظاهری و باطنی او که از ابتداء ورود حیدرآباد تا وصول به لکهنو آنچه از فسق و فجور بلکه کفر و خیانت و روسیاهی از کنیز شخصی و میل به امرّ د از او سرزده و باعث شقاوت ابدی او گردیده، عمده اسباب این شقاوت به مزعوم باطل او چنانچه از عبارات او ظاهر می‌شود منحصر در چهار امر است: اوّل تقسیم وجود بالمعنیین المذكورین؛ دویم آنچه از کاتب رساله حقنما خواه

۱. رک: آئینه حقنما، ص ۵۰۰-۵۳۳.

۲. فیض کاشانی در سال ۱۰۹۱ وفات کرده است.

مؤلف آن سهواً در بعضی مقام واقع شده، و بعضی جا غلطی این اصفهانی است؛ سیوم آنچه در حقّ مرزا محمد^۱ به قلم آمده؛ چهارم آنچه در ذکر آقا احمد^۲ سمت تحریر یافته.

اما امر اول امریست که حکماء محققین و فضلاء متألّهین به آن قائلند چنانچه عن قریب بیاید.

اما امر دوم پس چنان بیاید تحریف نیست بلکه غلطی کاتب.

اما سیوم پس باید دانست که مرزا محمد مردی بوده است فاسق فاجر، داخل النسب «فلعنة الله على داخل النسب»، عدوّ الصلحاء و المؤمنین. همیشه سبّ و دشنام به جناب شیخ جعفر نجفی^۳ که از اکابر مجتهدین عراق بوده است و جناب سیّد العلماء آقا سیّد علی طباطبائی^۴ و جناب مرزا محقق ابو القاسم قمی^۵ می داد و حلال می دانست، بلکه تمامی اصولیین را به اتباع ابی حنیفه و مُنّیین - مهمل سُنیّین - تعبیر می کرد، و ایشان را از فرقه ضالّه می پنداشت، حتّی سلطان ایران را بر قتل و غارت اصولیین و اخراج علماء ایشان از دیار ایران ترغیب و تحریض می کرد، فلعنة الله عليه و على من لم ير ض بلعنه!!

سبحان الله! مرزا محمد را با این افعال ناشایسته بد نگوید و سبّ او جائز نداند، و غیبت آن عالی حضرت^۶ بنابر بدگویی او حلال داند و اقدام بر آن نماید.

اما چهارم پس آنچه در جواب آقا احمد صاحب به حیّز تحریر آمده منظور از آن دفع خرافات ایشان است. و آنچه جناب ایشان از اغتیاب مؤمنین و نسبت امور غیر ملائم به آن عالی حضرت^۷ نموده اند هست. وا عجباه! آنچه

۱. یعنی میرزا محمد اخباری.

۲. یعنی آقا احمد بهبهانی.

۳. یعنی کاشف الغطاء.

۴. یعنی صاحب ریاض المسائل.

۵. یعنی صاحب قوانین.

۶. یعنی سیّد دلدار علی.

۷. یعنی سیّد دلدار علی.

آقای مذکور به آن ارتکاب نموده به نهجی باعث تخلخل در بنیان فضل و کمال و تقدّس و صلاح ایشان نشد، و آنچه متلّمّذین آن جناب در دفع جواب ایشان کوشیده‌اند موجب تفسیق آن والامتزلت باشد و بی‌ادبیهای این خر اصفهانی [۱] به خدمت آن عالی حضرت موجب شقاوت این خر نشود «بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا» بر تقدیر که این همه او را باعث شد بر بدگویی آن عالی حضرت پس عاقل منصف از و پیرسد که در حینی که در مرشدآباد بودی و خطّی به عبارت مطنبه متضمّن اطراء و مبالغه در مدح آن قبله آمال و امانی نوشتی با وصف اینکه بر جمیع اسباب مذکوره اطلاع داشتی و کتاب آینه حق‌نما را دیده بودی پس باز چه باعث شد که عرق عصیّت تو به حرکت آمده و ترا برین شقاوت موجب گردیده؟!

پس هر گاه برین معنی اطلاع یافتی پس ای عاقل منصف! انصاف فرما که سبب شقاوت او در باب بی‌ادبیها به آن عالی حضرت و اسبابی که آن عالی حضرت را به امور مذکوره داعی شده برابر می‌تواند شد؟! و هر دو را در یک میزان می‌توان سنجید؟! پس داعی نشد آن شقی را مگر خبث باطنی و نادانی. آری «آنچه انسان می‌کند بوزینه هم»^۱.

فیض آبادی در جای دیگر در باب تعرّض به نقد افکار حالات آقا احمد بهبهانی می‌نویسد:

«و سبب تعرّض از اقوال آقا احمد صاحب در رساله بخوبی مذکور است لیکن بالاجمال استماع باید فرمود که چون آقای ممدوح وارد بلده لکهنو گردیدند آن عالی حضرت دقیقه [ای] از دقائق تعظیم و تواضع و پاسداری فرو گذاشت فرمودند، و چون در آن بلده به موجب الدنیا بالاتفاق به طرف ایشان رو نیاورده به

زعم خود قصور آن عالی حضرت تصوّر کرده با وصف این مراتب سخنان غیر مناسب تحریراً و تقریراً نسبت به آن عالی حضرت فرمودند و جناب ایشان صبر کردند و به حقوق اساتذۀ کرام تسامح فرمودند، چون آقا صاحب، رسالۀ مرآة الأحوال نوشتند و امور غیر ملایم نسبت به آن عالی حضرت نوشتند و همچنین دیگر مؤمنین را هم به بدی یاد کردند رسالۀ به چهارپه^۱ درآمده مریدان دست به دست گرفتند، لهذا به^۲ نظر اینکه مبدا مؤمنین که از این ماجرا واقف نیستند اعتماد بر آقا صاحب نموده از صاحبانی که معایب ایشان در رسالۀ درج نموده اند سوء ظن به هم رسانید و از دعاء خیر محروم دارند، تلامذۀ آن عالی حضرت متوجّه ردّ و قدح آن گردیدند»^۳.

مؤلف الرمح المصقول در واکنش بدین مدّعی لنجانی که یکی از اسباب قدح سیّد دلدار علی را درج «جهل نامچه»^۴ ی شیخ اسماعیل خراسانی در کتاب آئینه حق نما می داند، می نگارد:

«باعث این جهل نامچه نوشتن مباحثه شیخ بزرگوار با مرزا جواد علی صاحب است که یکی از تلامذۀ ارشد آن جناب است، یا آن عالی حضرت^۴ ازو نویسانیده، چه از آن جناب و حضرت شیخ گاهی گفتگو در هیچ مسأله [ای] به میان نیامده، و جناب شیخ با وجود اینکه فی الجمله از آن جناب کُدورت داشتند لکن گاهی زبان طعن و تشنیع نگشاده و امری که خلاف شایان آن جناب باشد بر زبان نیاورده چنانچه زبانی از بعضی معتمدین که در سنۀ یکهزار و دو صد و سی و دو از هجرت مقدّسه بنا بر حجّ بیت الله الحرام رفته بودند زبانی جناب شیخ ممدوح مدح جناب سیّد (دام ظلّه)^۵ نقل می فرمودند در حینی که جناب فضائل مآب تقدّس انتساب شیخ

۱. چهارپه: چاپ.

۲. چنین است در دو نسخه.

۳. همین دفتر، ص ۱۰۵.

۴. یعنی سیّد دلدار علی.

۵. یعنی سیّد دلدار علی.

احمد بحرینی از حال سید استفسار فرموده بودند. اگر آن شیخ مقدّس را از حضرت ایشان عداوت می‌بود چگونه مدح می‌فرمود؟ و آنچه در میان ایشان و جناب سید در حین قیام در بلده لکهنو به ظهور رسیده بود من قبیل شکایات دنیوی بود، نه دینی، چنانچه جناب شیخ صاحب را با این اصفهانی بود در ظاهر و نهانی»^۱.
در ادامه فیض‌آبادی مطالب لُنجانی اصفهانی را اینگونه مجال طرح داده است: ابتدا عبارت آئینه حق‌نما را با عنوان «قال صاحب الرساله» و ردّیه لُنجانی را بر آن با عنوان «کتب الاصفهانی الکاذب» ذکر نموده، و سپس نقد خود را بر آن با عنوان «رجم بالشهاب الثاقب» بیان کرده است.

اشکال نخست لُنجانی بر این مطلب آئینه حق‌نما در توجیه کلام شیخ جعفرکاشف الغطاء است: «و شبهه نیست درین که وجود اطلاق می‌شود بالاشتراک بر ما به الموجودیه و معنی مصدری انتزاعی که از جمله معقولات ثانیه است و اوّل عین ذات و ثانی زاید بر آن»^۲.

فیض‌آبادی بتفصیل در گزارِ پاسخ این اشکال قلم فرسوده است. اشکال دوم لُنجانی بر این عبارت آئینه حق‌نما است در مدح سید دلدار علی: عالی‌جناب فضائل مآب استاد البشر^۳.

لُنجانی اصفهانی می‌گوید: «هرگاه استاد البشر شد پس بهتر از همه انبیا و اوصیا گردید. و این کلام شباهت تامّه دارد به کلام ارباب اتّحاد و حلول».

فیض‌آبادی در پاسخ می‌نویسد:

«مردود است به چند وجه:

اوّل، منقوض است به اشعار او که در قصیده [مدح سید دلدار علی] گفته: «امام الهمد فخر العالمینا»؛ چه عالمین جمع عالم و آن عبارت از ما سوی الله است پس فخر

۱. همین دفتر، ص ۱۰۶.

۲. آئینه حق‌نما، ص ۳۴۰.

۳. آئینه حق‌نما، ص ۸۷.

همه انبیا و اوصیا شد. و نیز گفته: «فیا مولى الأنام و مقتداهم» اَنام به معنی خلاق است پس مولای و مقتدای انبیا و اوصیا شد؛ پس این کلام مستلزم کفر اوست، چنانچه کلام ارباب اتحاد و حلول مستلزم کفر آنها است. فما هو جوابه فهو جواب صاحب الرسالة.

ثانیاً، منقوض است به حدیث شریف «علیّ خیر البشر» چه جناب سیّد المرسلین در بشر داخل است، پس بهتر از حضرت سیّد المرسلین شد، و این خلاف معتقد امامیه بل سایر اهل اسلام است.

و ثالثاً بالحلّ، هر چند لغّه بشر و دابّه و اَنام و ناس بر مطلق انسان و انسان و حیوان اطلاق می‌کند لکن در عرف این الفاظ را بر انبیا و اوصیا اطلاق نمی‌نمایند، بلکه اطلاق این الفاظ را خالی از سوء ادب نمی‌دانند.

و بر تقدیر تسلیم به قرینه لفظ «استاد» مراد از اینجا عوام الناس و مقلّدین اند به قرینه حالیّه و مقالیه انبیا و اوصیا مستثنی اند چنانچه بعضی افاضل در توصیف محقّق طوسی همین عبارت را ذکر کرده کما ذکر فی مجالس المؤمنین.

و آنچه که نوشته که «به کلام ارباب حلول و اتحاد شباهت دارد» خالی از حماقت او نیست؛ چه این کلام را با گفتگوهای این فرقه چه مناسبت، مگر شاید معنی حلول و اتحاد همین فهمیده شد و لیس من حماقته ببعد! ^۱.

اشکال سوم لنجانی بر این عبارت آئینه حق نما است در ثنای بر سیّد دلدار علی: «اگر از سر انصاف نظر فرمایند جای آنست که خلاق علومش خوانند» ^۲. نقد لنجانی این است که: «صفه صفه^۳ خاصّه خدا را برای خود ثابت کرد و آن هم شبیه به کلام صوفیه ضالّه و مضلّه اتحادیه».

۲. آئینه حق نما، ص ۸۸.

۱. همین دفتر، ص ۱۳۴-۱۳۵.

۳. چنین است در نسخ.

پاسخ فیض آبادی:

«مردود است به چند وجه:

اولاً، منقوض است به آیه ﴿أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾^۱ که حضرت مسیح صفت خلق را نسبت به خود نموده، و آیه ﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ﴾^۲؛ چه، اخراج اینجا به معنی ابداع و خلق است؛ صفت خلق را نسبت به سامری نمود.

و ثانیاً، لا تُسَلِّم که خلق صفت خاصه خدای تعالی بوده باشد؛ چه افعال بندگان مخلوق بندگان است، کما هو مذهب الإمامیة والمعتزلة، آری خلق به معنی ایجاد و تکوین جواهر و اعراض بتمامه به واسطه و بلا واسطه صفت خاصه جناب حق (سبحانه و تعالی) است.

ثالثاً، خلق اینجا به معنی تقدیر و تصویر است. و چون معلوم است که علوم نظریه حصول آن یا به اعداد است یا به تولید یا به عادت الهیه یا لازم نظر است علی ماختلفوا فیه. و هر چند انسان خالق علوم نمی باشد لکن چون بنابر مذهب امامیه و معتزله ترتیب مقدمات و اراده و غیره مقدمات قریبه از فعل عبد است مجازاً آن را خالق و خلاق می توان گفت.

و بنا بر مذهب اشاعره هر چند عبد را اختیار نیست لکن کسب را دخل است؛ چه هر انسان را به افعال خود علاقه ایست که دیگری را نیست مجازاً اسناد خلق به او می توان نمود ولا عائبه فیه.

پس بزرگی که درین بلاد بعد چند صد سال که از علم اسمی و از اسلام رسمی باقی مانده بود انتشار معارف حقّه و ترویج معالم دینیّه نماید و بناء شریعت را محکم برپا سازد، و اساس آن را مستحکم چیند، اگر به نظر تحقیقات و تدقیقات او در

۱. آل عمران (۳): ۴۹.

۲. طه (۲۰): ۸۸.

علوم دینیّه و معارف یقینیّه که به آن متفرد است چه شبهه نیست که علوم یومًا فیومًا متزاید است و «کم ترک الأوّل للآخر»، آن جناب را مجازاً «خلاق علوم» نامند، به نهجی قباحتی نداشته باشد. و از همین جا است که همین اصفهانی آن عالی جناب را «امام الهند» توصیف نموده؛ چون مروّج مذهب درین بلاد بخصوصها است.^۱

سپس فیض آبادی بخشهایی از نامه لنجانی اصفهانی را به سیّد دلدار علی آورده که لنجانی در آن به مقامات علمی سیّد دلدار علی تصریح کرده است. پس از آن می نویسد: «وَفَقَرَهُ اخیره سابقه در سلک مهملات و مزخرفات این اصفهانی منسلک باید ساخت؛ چه این کلام را با کلام قائلین به حلول و اتحاد چه مناسبت؟!»

اشکال چهارم لنجانی بر این عبارت آئینه حق نما است در مدح سیّد دلدار علی: «فلکِ دَوّار در دهور و اعصار نظیر آن سرآمدِ اخیار و فرزندِ حیدر کَرّار ندیده».^۲

لنجانی می گوید: «پس مولوی دلدار علی بهتر از همه مردم شد حتّی پیغمبران!». فیض آبادی پاسخ می دهد:

«مردود است به چند وجه:

اوّلًا، منقوض است به آنچه در قصیده مکر و صیده خود گفته:

«إمام الهند فخر العالمینا»، «فیا مولی الأنام ومقتداهم»

و به «حجّة الله فی معاشر الشیعة» ستوده.

ثانیًا، مراد از «دهور و اعصار» جمیع دهور و جمیع اعصار نیست، جمیع امکنه و جمیع بلاد نیست، بلکه مقصود آنست که در هیچ دهور و اعصار در بلاد هند نظیر جناب ایشان ندیده.

ثالثًا، سلّمنا لکن چون از اصول و معتقدات امامیّه، بلکه سائر اهل اسلام، است که انبیا و سائر معصومین افضل اند از جمیع مخلوقات، و هیچ کس در عالم نظیر ایشان

۲. آئینه حق نما، ص ۸۸.

۱. همین دفتر، ص ۱۳۵-۱۳۷.

نمی‌تواند شد، پس متبادر از سلب نظریه و مثالیته کسانی‌اند نظیر و شبیه می‌توانند شد. پس معنی اینکه نظیر آن حضرت کسی نیست و نبوده، کسانی‌اند که نظیر آن حضرت می‌توانند شد از مجتهدین و فضلا، و ازینجا است که اگر کسی بگوید که: فلان کاتب در خط خود نظیر و سهیم ندارد و نداشته، هرگز انبیا و اوصیا از آن متبادر نمی‌شوند، و همچنین کسی بگوید که: فلان حدّاد و فلان نجّار در فنّ خود نظیری ندارد و در هیچ عصر نظیر او نبوده، پس متبادر از منفی همپیشه و اهل حرفه اویند، همچنین اگر کسی مجتهدی را ستایش نماید که در علوم کسبیه و نظریه و قوه اجتهاد و ترجیح هیچ کس نظیر آن نیست و نبوده، متبادر از آن علماء امت و مجتهدین این ملت‌اند، نه انبیا و اوصیا، فَأَفْهَم وَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ! پس ممکن است که از بعضی وجوه و اعتبارات، مثل و نظیر آن قدوة ابرار، فلک کجرفتار ندیده باشد؛ محلّ طعن و تشنیع نیست.

رابعا، هرگاه مؤمنی که فی الجمله تدبّر داشته باشد و به زیور صلاح پیراسته اگر کلام موهمی بگوید، به مقتضای کلام صداقت‌انجام حضرت امیر المؤمنین (علیه الصلاة والسلام): «وَلَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سَوْءٌ وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا» باید که آن را حمل بر عقیده حقّه نمایند. و به موجب قرائن حالیه و مقالیه، این خرافات را مستثنی شمارند»^۱.

پنجمین خرده‌گیری لنجانی بر آئینه حق‌نما بر این عبارت است که در ستایش سیّد دلدار علی رقم خورده بوده است: «از زمان حضرت آدم تا این دم احدی درین بلاد به مرتبه علم و اجتهاد و تدقیق و تحقیق مثل ملازمانش فایز نشده»^۲. جان کلام و نقد لنجانی این است که: «غلو است قریب بما سبق»^۳. فیض‌آبادی در پاسخ، این بیان را مبالغه نمی‌شمارد. و آن را بیان واقع می‌داند. او

۱. همین دفتر، ص ۱۳۸ - ۱۴۰.

۲. آئینه حق‌نما، ص ۸۸.

۳. همین دفتر، ص ۱۴۲.

بشرح از گسترش اسلام در هند در زمانِ سلطان محمود غزنوی یاد کرده است و او را ناصبی بحت و دشمن محض خاندان عصمت و طهارت خوانده. پس از آن، سلاطین دیگری را که بر هند سیطره پیدا کرده‌اند مذکور داشته، و با اشاره به گرایش این فرمانروایان به خلفای جور و...، آنان را «هواخواهان نمرود و شداد و پیروان ابناء آکَلَة الْأَكْبَاد» دانسته است.

وی پس از یادکردِ نَوَابانِ شیعی اَوْدُ از عهدِ آصف الدوله و وزیرِ او حسن رضا خان سرافرازالدوله سخن رانده و گفته است که «به برکت وجود ذی جود عالی حضرت سیّد دلدار علی از آن روزگار طریقهٔ جمعه و جماعات رواج یافته است و بلدهٔ لکهنو رشک سبزوار گردیده، جابجا شیعیان به شهادت «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ وَلِيَ اللَّهَ» بلاخوف و هراس با کَرَوِبیانِ مَلَأَ اَعْلَى هِمْدَاستان، و به صدای «حَى عَلِیْ خَیْرِ الْعَمَلِ» مبدعین «الصَّلَاةِ خَیْرِ مِنَ النَّوْمِ» با^۱ اخوان شیاطین خائف و ترسان... و مظنون قویست که بحمدالله طریقهٔ حقّه روز به روز رونق گیرد و بازار اهل بدعت و ضلالت کاسد گردد».

ششمین خُرده‌گیری لنجانی در ذیل شرح حال سیّد بحرالعلوم ناظر به گفت و گوی سیّد دلدار علی است با سیّد بحرالعلوم در مسألهٔ وحدت وجود^۲. فیض آبادی منشأ اشکال او را اسقاطِ بعضِ ألفاظ و تحریفِ عبارتِ آئینهٔ حق‌نما قلم داده است.

هفتمین نقد لنجانی ذیل بحث با آقا احمد بهبهانی در معنی عصمت است؛ مؤلف آئینهٔ حق‌نما به نقلِ تقریر و تحقیقی از سیّد دلدار علی دست یازیده^۳ و لنجانی آن را معنی تازه از عصمت و خرق ضروری مذهب شمرده است. فیض آبادی بتفصیل نقدِ لنجانی را پاسخ گفته است.

۱. چنین است در نسخ.

۲. رک: آئینهٔ حق‌نما، ص ۶۹-۷۰.

۳. آئینهٔ حق‌نما، ص ۴۷۱-۴۷۲.

هشتمین خُرده‌گیری لُنجانی بر این بیت است که در توصیف سیّد محمّد سلطان العلماء فرزند سیّد دلدار علی آمده بوده:

نه تنها ملائک ثنا خوان او که جنّ و ملک جمله قربان او^۱
لُنجانی گفته است: «سیّد محمّد را بهتر از همه بشر دانسته، پس بهتر از همه انبیاء و اوصیا گردید».

فیض آبادی در پاسخ می‌نویسد:

«حقّا که در توصیف و تعریف آن نونهال چمن علم و کمال، نور حدیقه فضل و افضال، شمس بازغه سماء رفعت و جلال، دوحه سیاده^۲ اُبّهت و نبالت، قلم شکسته‌رقم را چه یارا که نبذی از فضائل او را به تحریر آرد، و زبان قاصر البیان همچو من را چه طاقت که به بیان شطری از محامد او صافش جاری شود. کفی فی فضائله و إزراء بحال المنکر بفضلہ ما قال جدّه سیّد المرسلین و إمام الأولین و الآخرین (صلوات الله علیه و علی آله أجمعین): «مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء» و «إنّ الملائکة لتضع أجنحتها لطالب العلم، وأنّ طالب العلم لیستغفر له کلّ شیء حتّی حیтан البحر و هوامّه و سباع البرّ و أنعامه».

و ما نسب إلى سیّد آبائه:

النّاس مؤتّی و أهل العلم أحياء و النّاس مرّضی و هم فیهم أطباء
و ایضاً این اصفهانی در حقّ والد ماجدش می‌گوید: «فیما مولی الأنام و مقتداهم»^۳.

پس بنابر اینکه «الولد سرّ لایبیه» این بزرگ‌زاده به موجب اعتراف اصفهانی «مقتدی الأنام» باشد و خلائی قربانش شوند او را چرا تعجّب لاحق گردد، و خود

۱. آئینه حق‌نما، ص ۱۰۶.

۲. کذا.

۳. مصرعی است از قصیده لُنجانی در ستایش سیّد دلدار علی که گذشت.

گوید و برگردد، و من یرتدّ عن دینه فلیمت وهو کافر»^۱.
انتقاد نهم لنجانی از شیوه نقل آیات است.
عبارت آئینه حق‌نما این است:

«حضرت صادق علیه السلام این دو آیه را تلاوت فرمودند: ولقد قال یوسف: ﴿أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ﴾^۲ حاصلش آنست که گفت یوسف علیه السلام با برادران خود که: ای اهل قافله هر آینه شما دزدانید. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: ایشان چیزی ندزدیده بودند. پس حضرت این آیه خواندند: ولقد قال إبراهیم: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾^۳

لنجانى گفته:

تحریف کلام خدا کرد؛ زیرا که آیه اول اینست: ﴿ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ﴾ و آیه دویم اینست: ﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾ و چند آیه دیگر را هم تحریف کرد مثل آنکه آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۴ «اتَّقُوا اللَّهَ» و واو را انداخته^۵، و از آیه ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ﴾^۶ «قُلْ» و «لَكُمْ» را حذف کرده^۷ و در آیه غیبت واوی بر سر «اجتنبوا» زیاده کرده، و «یحبّ» را به «یود» بدل نموده^۸ و غیر ذلك من الآیات.

فیض آبادی در پاسخ گفته:

«به چند وجه مردود است:

اولاً: تحریف، عبارت است از تغیر و تبدیل معنی خواه لفظ، بنابر غرضی از اغراض فاسده باطله، و اگر به سببِ عشراتِ قلم و لغزشِ رقم، لفظی به لفظی مبدّل

۱. همین دفتر، ص ۱۵۴-۱۵۵.

۲. یوسف (۱۲): ۷۰.

۳. الصافات (۳۷): ۸۹، آئینه حق‌نما، ص ۴۹۱.

۴. التوبة (۹): ۱۱۹.

۵. آئینه حق‌نما، ص ۲۶۲.

۶. یونس (۱۰): ۵۹.

۷. آئینه حق‌نما، ص ۴۳.

۸. آئینه حق‌نما، ص ۴۷۹.

شود آن را تحریف و صاحبش را مُحَرِّف نمی‌گویند، و الا لازم آید که جمیع کاتبین مُحَرِّفین باشند! و از اینجا است که آیه غیبت بعد ازین مقام، در اثناء نقض کلام آقا احمد صاحب، بتمامها بدون اسقاط و تبدیل لفظ، مذکور است؛ پس از اینجا معلوم شد که از سهو کاتب خواهد بود.

ثانیاً: چون خوب معلوم است که این کتاب از تألیفات جناب سید (دام ظلّه) نیست، بلکه دو سه مُتَلَمِّذین جمع شده این رساله را تألیف و ترصیف کرده‌اند، شاید کسی را اشتباه لفظی شده که «یودّ أحدکم» را که مرادف «یحبّ أحدکم» است و نیز در کلام الله جائی دیگر واقع است^۱ سهواً نوشته شده باشد. این معنی الزام بر آن عالی حضرت وارد نمی‌شود.

ثالثاً: اینکه حدیث مذکور، ترجمه حدیثی است که در کافی به همین عبارت موجود است و هو هکذا: عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: التَّقِيَّةُ من دين الله. قلت: من دين الله؟ قال: أي والله من دين الله، لقد قال يوسف: ﴿أَيُّهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ﴾^۲ والله ما سرقوا شيئاً. ولقد قال إبراهيم: إِنِّي سَقِيمٌ، والله ما كان سَقِيمًا.^۳

جناب صادق عليه السلام فرمودند: که تقیّه از دین خدا است. گفت ابو بصیر از روی تعجّب که: از دین خدا است؟! گفت آن حضرت: بلی و الله از دین خدا است، و بدرستی که گفت یوسف که: ای اهل قافله شما دزدانید؛ و قسم به خدا هیچ چیز ندزدیده بودند. و بدرستی که فرمود حضرت ابراهیم: بدرستی که من مریضم؛ و قسم به خدا مریض نبود.

پس ای صاحبان انصاف! این اعتراض، در پرده بر کلام معصوم است یا بر مترجم. *إِنْ شِئْتَ فَلْتَوُْمِنْ وَإِنْ شِئْتَ فَلْتَكْفُرْ.*

۱. در آیه ۲۶۶ سوره البقره.

۲. یوسف (۱۲): ۷.

۳. رک: آئینه حق‌نما، ص ۴۹۱.

رابعاً: لازم نیست که در محلّ مطلوب تمامی آیه را ذکر کنند بلکه ذکر آنچه غرض به آن متعلّق است می‌باید، بلکه اگر دو یک لفظ از آیه را ذکر کنند به نهجی که اشعار به کلام الله باشد هم کافیهست، چنانچه در کتب نحویه و غیره در امثله مسائل اکتفا بر دو سه لفظ که غرض به آن متعلّق می‌باشد می‌نمایند، چنانچه جناب معصوم علیه السلام در قول حضرت یوسف بر کلام ﴿أَيُّهَا الْعَبِيرُ﴾ اه، و در مقوله حضرت ابراهیم بر نقل ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ کفایت کرد؛ چون غرض به همین کلمات متعلّق بود بس، همچنین صاحب رساله در آیه ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ﴾^۱ تأسیاً بالمعصوم به همین دو سه لفظ اکتفا نموده باشد، و علاوه سهو ناسخ هم محتمل بلکه اقوی^۲.

خُرده‌گیری دیگر لُنجانی از آئینه حق‌نما ناظر اشکال مذکور در آن کتاب است بر تقسیم اهل باطن و اهل ظاهر.^۳

فیض‌آبادی این نقد لُنجانی را نیز پاسخی مشروح گفته است.

لُنجانی اشکالاتی چند راجع به احوال میرزا محمد اخباری و بدگوئی‌های آئینه حق‌نما در حق او، مطرح کرده است.

لُبّ پاسخ فیض‌آبادی آنست که: میرزا محمد اخباری، فاسق و فاجر و دشمن مؤمنین و صلحا است. او تمامی اصولیین را از اهل بدعت و ضلالت می‌شمارد و آیاتی را که در شأن کفار و فاسقان نازل شده بر این بزرگواران صادق می‌داند و آنها را اتباع ابوحنیفه قلم می‌دهد، و از متأخرین مثل شیخ جعفر نجفی کاشف الغطاء و جناب آقا سیّد علی طباطبائی صاحب ریاض و جناب محقق میرزا ابوالقاسم قمی و اتباعهم را که از سرآمد فضلاّی فحول عراق و عجم اند سبّ می‌کرده و دشنام می‌داده

۱. یونس (۱۰): ۵۹.

۲. همین دفتر، ص ۱۵۵-۱۵۷.

۳. رک: آئینه حق‌نما، ص ۲۰۹.

و علناً غیبت می‌کرده و نسبت فسق و فجور نیز به آنها می‌داده.... پس چنین شخصی بلا شک و شبهه از مخنّثین بلکه بدتر از آنست!

دامنه گفت و شنود لنجانی و فیض‌آبادی بر سر میرزا محمد اخباری و احوال او بیش از اینهاست؛ و خوانندگان خود به کتاب *الرمح المصقول* رجوع خواهند فرمود. فیض‌آبادی در ادامه دو اشکال دیگر از لنجانی نقل می‌کند و آن را از قبیل «تحریف و اسقاط» و «خط و خلط» می‌داند.

انتقاد دیگر لنجانی بر این است که در آئینه حق‌نما در شرح حال سید بحر العلوم آمده: «از زبان سیدی باوقار که از سادات اهل خطه بود و اسم شریف ایشان سید حسن شنیدم که می‌گفت که اگر درین اوان جناب سید دعوی عصمت خود نماید احدی را مجال قدح و جرح در آن نیست»^۱.

لنجانی باعتراض گفته: «تقریر عصمت غیر نبی و امام کرد».

فیض‌آبادی در پاسخ می‌نویسد:

«هر چند عبارت نافهمی او به مرتبه [ای] رسیده است که قابل جواب نمانده، بلکه خموشی جواب اوست، لکن چون خواطر حمقا به آن مطمئن نمی‌شود^۲، لهذا به قلم می‌آید که:

مقصود ازین نقل، اظهار کمال تقدّس و ورع جناب سید مرحوم است، و کمال حسن اعتقاد و حسن ظنّ مردمان نسبت به آن مرحوم، نه اینکه آن حضرت - معاذ الله! - نبی و معصوم بود.

و به موجب اینکه «ضِعْ أَمْرٍ أَخِيكَ عَلَى مَا أَحْسَنَهُ»، معنی کلام آن سید بزرگ چنین خواهد بود که: مرتبه ورع و تقدّس و تقوی آن سید مرحوم به این مرتبه رسیده که اگر بر فرض محال دعوی عصمت کنند، مجال انکار نباشد. و خوب معلوم است که صدق شرطیه مستلزم صدق مقدّم نیست؛ و فرض محال

۱. آئینه حق‌نما، ص ۶۱.

۲. دور از جناب خوانندگان کتاب!

محال نیست؛ وَالْآيَةُ ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلُ الْهَيْئَةِ﴾^۱ مستلزم شرک باشد، چنانکه شرطیه «لو كان هذا الإصفهاني حماراً كان ناهقاً» صادق است به اتفاق منطقیین و نحویین و حال آنکه صدق مقدم را قبول نخواهد کرد، بلکه به موجب اینکه انقلاب مہیہ محالست محال خواهد دانست...

و نیز محتمل است که مراد از عصمت اجتناب از کبائر و صغائر بعمد باشد که مخصوص به انبیا و اوصیا نیست و از اینجاست که بر اطفال جناب ائمه معصومین (ع) معصوم اطلاق می کنند و معصومه قم به همین معنی است. و اگر به این معنی کسی دعوی عصمت کند هیچ گناه نیست و اقرار به آن هم محلّ تشنیع نباشد. فَأَفْهَمَ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُتَرَيِّنِ!^۲

باز در آئینه حق نما از قول سید دلدار علی آمده است: «جناب أستاذ الكل^۳ در مدح جناب سید مبرور^۴ می فرمود که: سید مهدی از ریش من شرم می کند که پیش من حرفی نمی زند و إِلَّا به اعتبار حدّ ذهن و دقت بسیار مرتبه عالی دارد». لنجانی از راه اعتراض نوشته: «فضولیت و دور نیست که غیبت باشد!» فیض آبادی پاسخ می دهد: «کفی فی جوابه:

لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ يُسْتَطَبُّ بِهِ إِلَّا الْحَمَاقَةَ أُعْيتَ مَنْ يُدَاوِيهَا

یعنی: هر چیز دواپذیر است مگر حماقت را علاجی نیست»^۵.

در آئینه حق نما همچنین در مدح صاحب ریاض المسائل آمده است: «از غایت ورع و تقوی از آستان ملایک پاسپان پا بیرون ننهاده تا بحدّی که برای زیارت مشاهد دیگر نرفته»^۶.

لنجانی گفته: «غیبت است یا افترا».

۱. الأنبياء (۲۱): ۲۲.

۲. همین دفتر، ص ۱۸۳-۱۸۴.

۳. یعنی وحید بهبهانی.

۴. یعنی سید مهدی بحر العلوم.

۵. همین دفتر، ص ۱۸۴-۱۸۵.

۶. آئینه حق نما، ص ۷۳-۷۴.

فیض آبادی نوشته:

«...اولاً اینکه، اینجا هم طرفه خطی به کار برده که کلام ما بعد این کلام را به گمان اینکه مقرر اوست ذکر نکرده. و آن اینست: ظاهراً به خیال اینکه مبدا در اثنای سفر بعد مفارقت این آستانه فیض نشانه انقطاع مدّت عمر مقدّر شده باشد، و هم به نظر اینکه در حضر تحصیل علوم کما ینبغی حاصل می شود به خلاف اسفار کما لا یخفی علی اُولی الأبصار^۱. انتهى.

آیا هیچ عاقلی و ذوی شعوری گمان می کند این کلام، که اُصفی من الماء الزلال و صاف عن شوب الاختلال است، متضمّن کدورتی و غیبتی بوده باشد، فلا یرجع الملام فی هذا الکلام إلّا إلی لحيته الطويلة!

ثانیاً، این مانعة الخلوّ مخترعه او ناشی است از حقیقت عنادیّه و انفصال او از اهل دین و اتصال او با دشمنان حقّ مبین.

اما گمان افترا؛ پس این امری نیست که بر سکنه کربلاء معلّی (زادها الله شرفاً و مکرمة) و سایر زوّارین مخفی و پوشیده بوده باشد.

اما غیبت؛ پس این معنی عیب نیست؛ بلکه کمال خوبی است؛ چه، محتمل است که آن حضرت از غایت توزّع، نظر به تعطیل درس علوم دینیّه که از اهمّ واجبات است با حصول زیارات سائر ائمه بلکه انبیا و اوصیا و ملائکه در روضه مقدّسه خامس آل عبا (علیه التحیه و الثنا) چنانچه از اکثر احادیث مستفاد می شود بنابر زیارت مشاهده مشرّفه باقیه (علی راقدیهها ألوف التحیه و الأثنیة) که از سنّت موکّده است مشرّف نشده باشد، یا شاید در اوائل سن یک دو مرتبه این سعادات را حاصل نموده بعد تکمیل علوم به سبب مقدمه مذکوره باز مشرّف نشده باشد، چنانچه از

۱. آئینه حقّ نما، ص ۷۳.

جناب فاضل اردبیلی^۱ نقل می‌کنند که هرگاه از عتبه غرویه به سمت عتبه حائریه سفر می‌کرد با اشتغال تدریس نماز و روزه را جمع بین القصر والا تمام می‌نمود. ثالثاً اینکه: کلّ شيء يستطبّ إلا الحماقة^۲.
لنجانی این عبارات را از آئینه حق نما نقل کرده:
روزی در مجلس درس^۳ حاضر بودم مذکور مسأله جواز صلاة مرد که زن در پهلوی مرد إلخ آن قال: عرض کردم که: شاید استدلال به قیاس اولویه باشد؛ چه جواز صلاة اولی باشد از اضطجاع در حال حیض. جناب سیّد قبول فرموده و به زبان دُرر بیان فرمودند که: این حرف را به آب زر باید نوشت^۴؛ سپس نوشته: «افترا است؛ چه این قیاس عامی هم نباشد و سیّد علی (ره) هرگز نماز را قیاس بر اضطجاع نمی‌کند».

فیض آبادی در پاسخ لنجانی نوشته است:

«... اولاً اینکه، درینجا هم تحریفی و خبطی طرفه به کار برده و از وخامت عاقبت ناندیشیده روی خود را سیاه کرده تا إخوانه الشیاطین بدانند که در فهم معنی قیاس از مریدان خاص «اول من قاس»^۵ است. و عبارت رساله که لا غبار علیها بدین وجه است که:

ایضاً جناب مجتهد العصر (دام ظلّه)^۶ می‌فرمایند که: روزی در مجلس درس حاضر بودم و مذکور مسأله جواز صلاة مرد در مکانی که زن پهلوی مرد یا روبه روی او نماز گزارد به میان بود، و هم تذکره به میان آمده که بعضی استدلال بر جواز آن نموده‌اند به حدیثی که مضمون آن اینست که: روزی جناب رسول خدا نماز می‌گزارد و عایشه در حالت حیض بود و پیش روی آن حضرت خوابیده بود و

۱. سنح: روضات الجنّات، ج ۱، ص ۸۱ در گفت‌آورد از حدائق المقرّین.

۲. همین دفتر، ص ۱۸۵-۱۸۶. ۳. یعنی درس صاحب ریاض المسائل.

۴. در ذیل عبارت آئینه حق نما بتمامه خواهد آمد. ۵. یعنی ابلیس.

۶. یعنی سیّد دلدار علی.

پاها به سوی آن حضرت دراز کرده بحیثیتی که هرگاه آن حضرت اراده سجده می کرد به دست مبارک خود پاهایش را می فشرد تا او می کشید.

جناب سید مرحوم فرمودند که: استدلال به این حدیث در ما نحن فیه وجهی وجیه ندارد، کجا اضطجاع زن پیش مصلی و کجا نماز گزاردن او؟ [بلی] اگر مذکور نماز کردن عایشه در آن حدیث می بود استدلال صحیح می بود.

من عرض کردم که: شاید استدلال به قیاس اولویه باشد؛ چه جواز صلاة اولی است از اضطجاع در حال حیض. جناب سید قبول فرموده به زبان دُرر بیان فرمود که: این حرف را به آب زر باید نوشت^۱. انتهی کلامه.

پس صاحبان انصاف درین عبارت نظر نمایند که کجا جناب سید قیاس کرد و از کدام فقره بر می آید که جناب آقاسید مرحوم قیاس فرمود... .

ثانیاً اینکه، جناب سید (دام ظلّه) در باب جواز صلاة نه استدلال به این حدیث کرده و نه وجه آن قیاس اولویه ذکر کرده و نه جناب سید مرحوم مبرور به این حدیث متمسک گردیده، بلکه هرگاه جناب سید بر استدلال بعضی علما قدح فرموده جناب سید (دام ظلّه) وجهی از طرف ایشان احتمالاً بیان فرموده و آن محلّ مؤاخذه نمی باشد. و انصاف آنست که از جانب کسی که استدلال به این حدیث فرموده وجهی که جناب سید (دام ظلّه) از سوانح وقت افاده فرموده بهتر ازین نمی تواند شد. پس قول به اینکه این قیاس عامی هم نباشد مثل بول است؛ چه معلوم نیست که این عامی از کلام سابق چه فهمیده، و هم قول به اینکه: «سید علی هرگز نماز را قیاس به اضطجاع نمی کند» بر کدام کس تعریض نموده؟ چه در رساله جائی ذکر این نیست که جناب سید درین باب قیاس کرده پس این مرید «اول من قاس» برای چه نفی مؤکّد آورده^۲.

۱. آئینه حق نما، ص ۷۶-۷۷.

۲. همین دفتر، ص ۱۸۷-۱۸۹.

لِجَانِي اشكالات دیگری هم بر آئینه حق‌نما کرده و مُدَّعیاتی را بر ضدّ سیّد دلدار علی مجال طرح داده است که فیض آبادی آنها را یکایک پاسخ گفته و سست و ناروا شمرده است. خواهندگانِ تفصیل، خود به متنِ الرَّمَحِ المَصْقُولِ مراجعه خواهند فرمود. پوشیده نماند که فیض آبادی این ردّیه را در سومِ ربیعِ الأوّل ۱۲۳۵ به پایان رسانده است.^۱

نسخه‌های مورد استفاده:

در تحقیق این اثر، از دو دست‌نوشته بهره برده‌ام و جز این دو، نسخه‌ای دیگری از آن شناسانده نشده است.

۱. نسخه کتابخانه ممتاز العلماء به شماره (۳۳۶). این نسخه، نسخه بسیار خوبی است و در حاشیه حک و اصلاح دارد. در اختلاف بین دو نسخه در اکثر موارد از همین دست‌نوشته پیروی شد.

این نسخه فاقد نام کاتب و تاریخ کتابت است.

برظهر نسخه سه مهر مشهود است. یکی از آن سیّد العلماء سیّد حسین فرزند سیّد دلدار علی است. با سجع «لا إله إلا الله عبده حسین بن علی»، و دیگری از آن ممتاز العلماء سیّد محمد تقی فرزند سیّد العلماء است. با نقش «لا إله إلا الله العلی عبده محمد تقی بن حسین بن علی».

مهر سوم با این سجع: «حسین بن علی الحسینی (۱۲۴۲)».

از این نسخه با رمز «م» یاد کرده‌ایم.

۲. نسخه همان کتابخانه پیشگفته به شماره (۹۰۴/۱).

۱. سیّد اعجاز حسین در کشف الحجب ص ۲۹۲-۲۹۳ به نقل از آن در الذریعه، ج ۱۱، ص ۲۴۸ از این اثر با نام الرَّمَحِ المَصْقُولِ فِي نُحُورِ أَعْدَاءِ آلِ الرَّسُولِ یاد کرده و سال فراغ از تألیف را سال یاد شده ذکر کرده است.

بر ظهر نسخه مهر میرحامد حسین و مهر دیگری با سجع «عبدہ محمد بن علی محمد (ظ)» مشهود است. بر بالای مهر یاد شده این نوشته مسطور است: «وقفی میرزا محمد فیض آبادی».

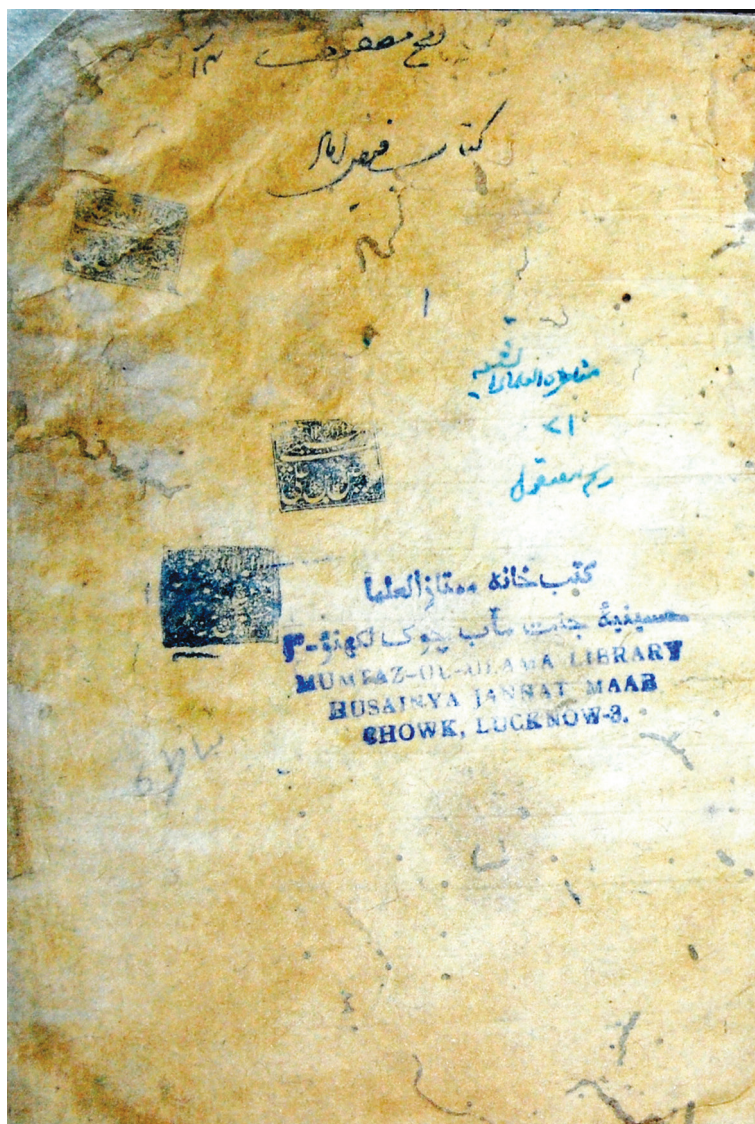
این نسخه دارای اغلاطی است و در ردبندی اعتباری نسخ پس از نسخه پیشگفته قرار می‌گیرد.

از این نسخه با رمز «ف» یاد کرده‌ایم.

در پایان از دوست ذوفنونم جناب علامه جویا جهانبخش (دام علاه) سپاسگزارم؛ چه ویرایش این مقدمه به قلم توانای ایشان صورت پذیرفت. جزاه الله خیر الجزاء!

علی فاضلی

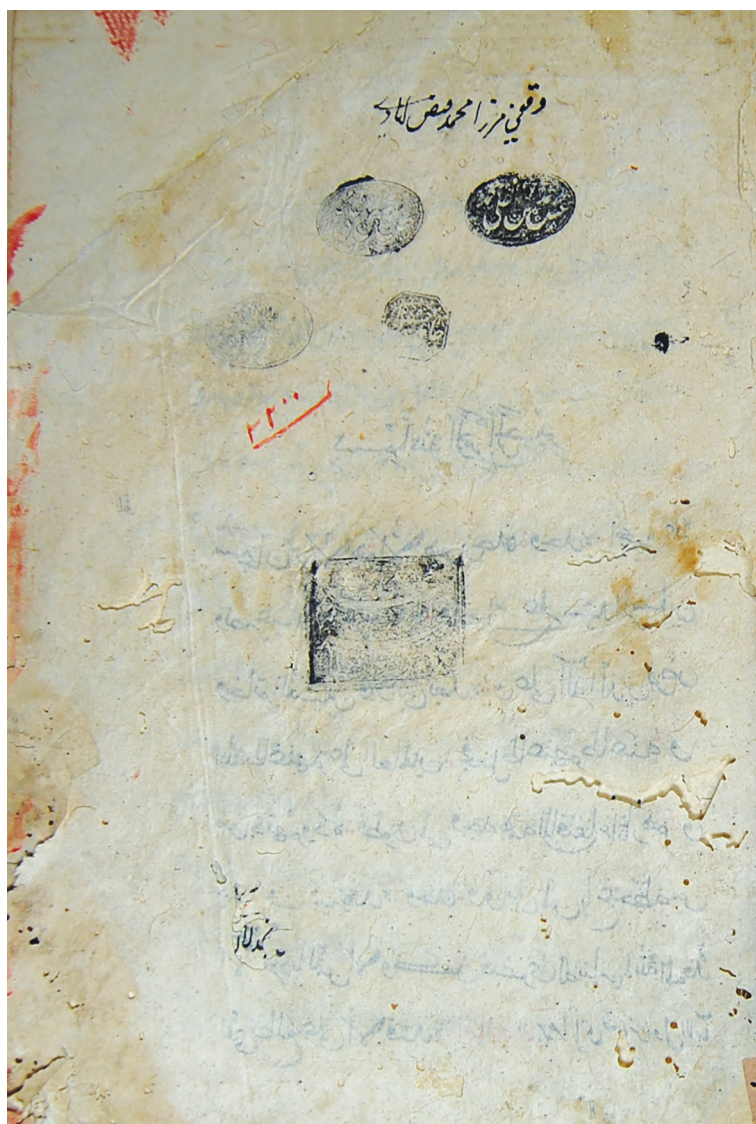
تأیستان ۱۳۹۵ ش



پشت برگ نخست از نسخه «م»

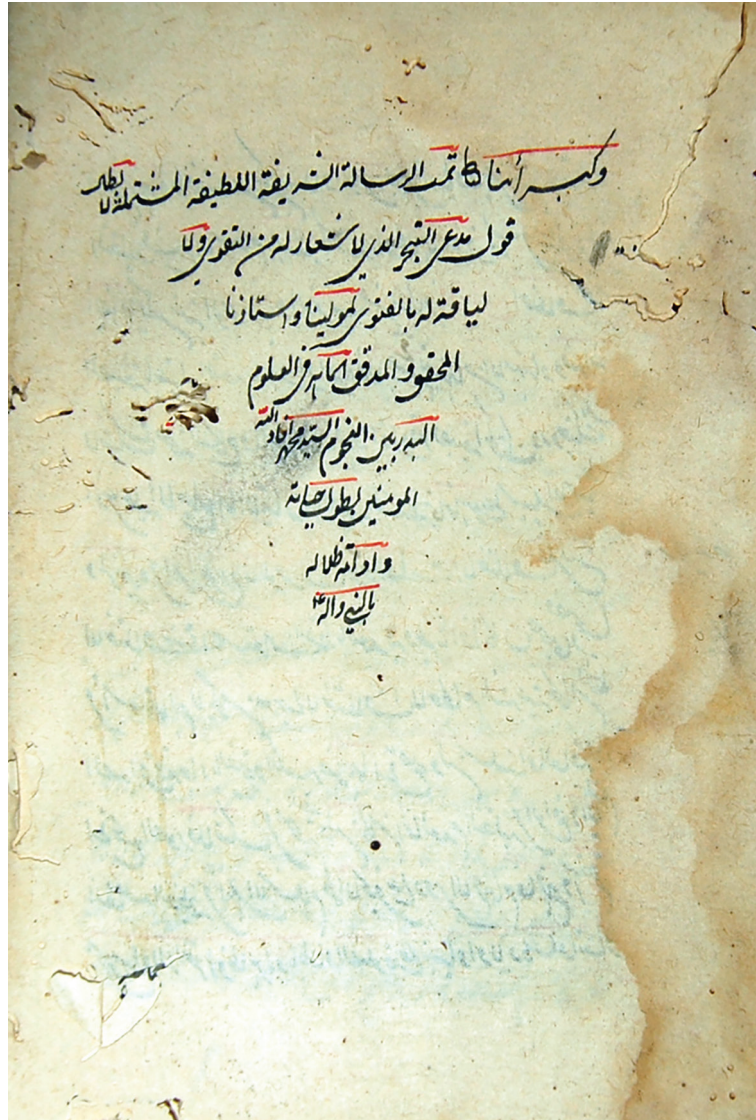
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **سورة**
 سبحان من لا هو الا هو وحده وحده المجد وعده ونصر عبده و
 خليفه وفضل على سيد المرسلين وخاتم النبيين فذلني عبده وفعلى
 الله الذين فرض الله طاعتهم على العالمين فجعل طاعتهم طاعة
 مودتهم ووده قطب في لمن وجه همة الى اقتفاء آثارهم وضمير
 جهده وجده وويل لمن باع خطه من الاخرة بالنفس الا وكفى
 بنا راء الله الموقدة التي تطلع على الاقدار **اما بعد** **بسم**
 ضار اولي الابواب وخرار اركان الطيبات في مستقرنا اودكر من ايام خلت
 عبد النظيم النجاشي اصغرنا بدترز حماره اس في اي اكله قاتل من استثنى من
 اقتران بل ابن هبة را شغل في و مروج مروج عبده ذرا انا مهور خفت باطمو
 ناواني نافذة فضل ولا عقل ولا اوب ولا جبار ولا دين ولا بان اورا اي خيل
 نامه عاش سباد و نبره نموده و مروج مقدس حضرت سيرة و كائنات و نموده و
 طبابت عليهم الاف شيكات والتمجبات را بوم سبكه و قل اعطوا

است فرض و مستقیم است و قضاوه عقیده آنحضرت در کردن اندامش
 و عدم است بر این طاعت این بود و بزرگواران بر خود لازم دارند و
 باز فایده مستقیم شریعت بیرون نه نیست و از فرمان برداری آن
 رئیس مملکت و این مقتضای ملت سیر برین میکنند پس اگر قدر این
 و نعمت را در اندیشه و شکر این بود و نعمت را بجا آورد و بر این موجب
 لکن شکر قدر لازم بدین نکر امید واری از حضرت باری نیاید
 الطاف و عنایات سبحانی باشد و اگر کفران این نعمتها کرد
 که عمت این بزرگوار این نعمتها نه بیتی پس محقق و ان کفر قمر
 قاتل عدل می کشد بدین میا خدای الهی و عتاب ربانی
 باشند با همه ماعنا ایما البدیع از قبول و نمود و نمودن نمود
 فبذل الوفاق و نعم الاتفاق و الحمد لله علی نصره اولیایه و خدای الهی
 و از کوشش آن بخش ندانید و مبارک است احبب از دین عالمی
 الله المستملی و الیه التکوی



پشت برگ نخست از نسخه «ف»





بسم الله الرحمن الرحيم

و به أستعین^۱

سبحان من لا هو إلا هو، «وحده وحده، أنجز وعده، ونصر عبده، وأعزّ جنده»^۲، ونصّلّي على سيّد المرسلين وخاتم النبيين، فلا نبي بعده، وعلى آله الذين فرض الله طاعتهم على العالمين، فجعل طاعتهم طاعته، ومودّتهم ودّه، فطوبى لمن وجّه همّه إلى اقتفاء آثارهم وصرف فيه جهده وجدّه، وويل لمن باع حظّه من الآخرة بالثمن الأوكس فبشرى له^۳ «بنار الله الموقدة التي تطلّع على الأفتدة»^۴.

أما بعد، بر مرایای ضمائری اولی الألباب و خواطر ازکیاء اطیاب مخفی و مستور نماناد که درین ایّام محنت انجام عبد العظیم لئجانی اصفهانی بدتر از حمار خراسانی، ای آنکه قیاسش نه استثنائی نه اقترائی، بل ابن هبّقه را شکّل ثانی و مروّح روح عبیده زاکانی، مملو از خبائث باطنی و نادانی، ما فيه فضل ولا عقل ولا أدب ولا حیاء ولا دین وایمان، ورقی چند چون نامّه عملش سیه و تیره نموده و ارواح^۵ مقدّس حضرت سرور کائنات و فخر موجودات و حضرات طیّبات (علیهم آلاف التسلیمات والتحيّات) را به موجب اینکه ﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^۶ از خود آزرده ساخته.

۱. «ف»: - به أستعین.

۲. اقتباس است از ادعیّه تعقیب نماز: رك: وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۴۵۲، باب ۱۴، ح ۲.

۳. «م»: «فبشراه» بدل «فبشری له».

۴. اقتباس است از آیه ۶ و ۷ سورة الهمزة.

۵. التوبة (۹): ۱۰۵.

۶. «م»: روح.

تفصیل این اجمال و بیان این مقال آنکه:

مشارٌ إلیه^۱ بر چند مقام از رسالۀ آینه حق نما - که از مؤلفات بعضی از تلامذۀ عالی حضرت، معالی منزلت^۲، قدوة علمای اعلام و سیّد فضلی والامقام، فخر الحاضر والبادی، الذی بعد الأئمة^۳ علیه اعتمادی، المولی الأولی النصیر آبادی (متّع الله المؤمنین بطول بقائه، ومنّ الله علينا بخذلان أعدائه) که در تاریخ احوال خجسته مآل آن عالی حضرت و پاره [ای] از حال فضلا که نسبت تَلَمُّذ به آن آستان فیض نشان دارند، و پاره [ای] از حال فضلا و غیرهم که از مشاهدۀ مشرفه تشریف به بلدۀ لکهنو آورده اند تألیف نموده، ردّ و قدح نوشته و کمال اعوجاج و لداد و مجادله و عناد به کار برده، و دیده و دانسته اغماض از حق نموده، و از غایت خباثت که از چنان^۴ چندا^۵ نموده تهمت‌ها بر سیّد و سرور که از یکی از احفاد رسول و اکباد بتول است زده و روسیاهی دنیا و آخرت برای خود گواره نموده «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»^۶.

وكان^۷ شیخنا البهائی عليه السلام ألهم في حقّه قبل أن يتولّد هذا المردود ويخرج من كتم العدم إلى ساحة الوجود حيث قال في سوانح سفر الحجاز: نى^۸ فروعت محکم آمد نى اصول شرم بادت از خدا و از رسول^۹ و توهم نشود که این فرد چون خود را منسوب به سلسلۀ علیه فاطمیه می نماید

۱. کاتب نسخه «م» بر روی «مشار إلیه» خط زده و در حاشیه به «نامبرده» تصحیح کرده است.

۲. «ف»: مرتبت.

۳. «م»: (ع).

۴. «ف»: «چنده» (در این نسخه الف کوچکی در میان دال و ها گذاشته شده است).

۵. چندا نام زن فاحشه‌ای است که از او بتفصیل یاد خواهد شد.

۶. اقتباس است از آیه ۱۱ سورة الحج. ۷. «ف»: - وکان.

۸. «م»: «نه» و نیز در مورد بعدی.

۹. کلیات اشعار و آثار شیخ بهائی، مثنوی نان و حلوا (سوانح حجاز)، ص ۱۲۹.

این چنین درشتیها نسبت به او مناسب نباشد، گوئیم که:

أَوَّلًا، «کلوخ انداز را پاداش سنگ است»^۱ «کما تَدِينُ تُدَانُ»^۲.

ثانیًا، نزد حق (سبحانه و تعالی) امر ایمانی معتبر است نه قرابت جسمانی، چنانچه در جواب حضرت نوح (علیه و علی نبینا السلام) که در باب پسر خود سؤال نموده بود می‌فرماید که: ﴿قَالَ يَنْحُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۳ و علاوه خوب معلوم است که در آخر عهد سلطنت صفویه، افغانیان بی‌ایمان بر اصفهان و نواحی آن مسلط گردیده، قتل و غارت نمودند، و زنان آنجا را به تصرف خود آورده، روی خود را سیاه نمودند، پس اگر بعضی از سلاسل اصفهانیه مشترک المورود باشد محلّ تعجب نیست!^۴ خصوصًا هر گاه اقوال سخیفه او منتهی به این مرتبه باشد که سید علمای کرام و افضل محققین فخام^۵ را اینقدر^۶ تهمتها زند^۷ و خود را بنابر نفسانیت و شقاوت مورد عذاب الهی و محط غضب ربّانی^۸ گردانند^۹، و پروا از عذاب آخرت که مصداق آیه وافی هدایه ﴿وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى﴾^{۱۰} ننموده، بنابر^{۱۱} انتقام بعضی از مقدمات که حسب دلخواه او به منصّه ظهور نرسیده زبان خود را به ملامت و طعن و تفسیق که

۱. نشانی این مثل را در آئینه حق نما ص ۱۲۱ آورده‌ایم.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳ و نیز در مآخذ بسیار دیگر مروی است.

۳. هود (۱۱): ۴۶.

۴. فقره «و علاوه خوب معلوم است ... محلّ تعجب نیست» در «م» سیاه شده است.

۵. یعنی سید دلدار علی.

۶. بر روی آن در «م» خط زده است.

۷. در حاشیه «م» به خط کاتب آن با علامت «صح»، این مطلب اضافه شده: «و فسق و فجور و کفر ... نسبت به آن حضرت نماید».

۸. «م»: الهی نامتناهی (البته «نامتناهی» به خط کاتب آن در حاشیه اضافه شده).

۹. «ف»: کردند.

۱۰. طه (۲۰): ۱۲۷.

۱۱. «م»: «بنا» بدل «بنابر».

کُلُّهَا عَائِدٌ بِحَالِهِ گشاید، و نفسِ اماره خود را گسسته لجام دارد. و مخفی نماناد که طعن و طنز شکسته محض «خالصاً لوجه الله، و ابتغاءاً لمرضاة الله، و حمايةً للدين، والذب عن حامي المسلمين والمؤمنين» است، و الاً جناب حق سبحانه تعالی آگاه [است] که مرا به نهجی ازین مرد عداوتی بجز عداوت دینی نیست؛ چه ازو ملاقاتی ندارم، و هرگز مال مرا ندزدیده، و اگر چه خیانت در مال بعضی از متوقی در مرشدآباد نموده که موجب تنفر طبع رئیس آنجا ازو شده اما در مال من خیانت نکرده، و کدام زمین مرا غصب نکرده، و باغ مرا به زور نگرفته، و خون کسی از قبیله من نکرده، محض بنابر رضای حق سبحانه و تعالی و خوشنودی دوستان او در کشف هفوات و ابطال ترّهات او متصدی شدم.

و توهم نشود که این مرد هم در وریشه [ای] که سیاه نموده تبراً بسیار از عداوت دنیوی نموده، و اظهار و ابطال بدعت، که به زعم باطل خود دانسته، نموده، پس درین باب معذور باشد؛ چه در میان این شکسته و این مرد بون بعید است؛ چه از همین شکسته و ازو به نهجی تعارف نیست، و او کاسد بازار من نیست، منزوی ام به زاویه خمول، و شخصیم نسبت به او مجهول، نه از کسی امید جلب منفعت دارم که به زعم من مانع خواهد شد، نه رجاء دفع مضرت دارم که آن را حایل خواهد گردید، و نه کسی قدح و جرح در عدالت من کرده که ازو درین باب اعانت خواسته باشم، و هرگاه معاونت نکرده باشد^۱ و^۲ سکوت ورزیده باشد بنابر رفع خجالت او را هم شریک افعال ناشایسته نموده محل طعن و لعن سازم، یا ازو محابه و مودت خواسته باشم،^۳ هرگاه پهلوی تهی نموده باشد به عوض آن غیبت و تهمت او^۴ را از راه حسد و عداوت^۵ حلال دانم، پاره نانی که جناب حق (سبحانه و تعالی) بی منت خلق از مائده

۱. «م»: - معاونت نکرده باشد.

۲. «م»: «او» بدل «و».

۳. «م»: + و.

۴. «م»: آن.

۵. «م»: عداوت و حسد.

أنعام خود می دهد می خورم و شکر جناب حق سبحانه می کنم، نه حاسدم و نه مغتاب، نه از اعوان باطل و نه از جنود ابلیس مرتاب، و برای زخارف دنیویه و ایذارسانی به ذریه نبویه بلاد^۱ ایمان را چون قم و اصفهان و طوس و طبرس و طهران را^۲ گذاشته به این بلده نیامده ام^۳، و صحبت علمای کرام و فضلی فخام را گذاشته صحبت چندا^۴ را^۵ اختیار ننموده ام، و گاهی زبان به مدح کافران^۶ و فاسقان نگشوده ام، و مذمت هیچ دینداری و مؤمنی ننموده ام، و غیبت مؤمنین را از اکبر کبائر می دانم، بخلاف این مرد که بلادهای^۷ دار العلم والایمان و عتبات عرش درجات را گذاشته بنابر جمع زخارف دنیویه و حطام دنیه و ملاقات فسقه و فجره، شهر به شهر و دیار به دیار می گردد و حیل های بسیار و مکرهای بی شمار برای تحصیل آن بر می آرد، و هیچ فعلی از افعال قبیحه و عملی از اعمال^۸ شنیعه نگذاشته که به عمل نیاورده، و خانه دین خود را از جهت آن خراب نکرده، اما بحمد الله نصیب^۹ آن هیچ نمی شود^{۱۰}.

و ازین جاست که چون مکتوب محبت اسلوب و برپیشانی آن قصیده مکر و صیده به عالی خدمت آن عالی حضرت نوشته، و ازین جا بنابر بعضی از وجوه که بیاید جواب آن^{۱۱} نرسیده، و چنانچه قریب خواسته بود حسب متمنای او به ظهور نیامده، و چون وارد لکهنو شد رسم^{۱۲} تعارف به عمل نیامده، و به زعم باطل خود انحراف بعضی از رؤساء آنجا که چون به ظاهر از کثرت مشاغل دنیویه کم ملاقات

۱. «م»: بلادهای.

۲. «م»: - را.

۳. «ف»: نه آمده ام.

۴. «م»: «چندو»، چندا نام زن فاحشه است.

۵. «ف»: - را.

۶. «ف» و در متن «م»: کفاران، در «م» بر روی آن خط زده شده و به «کافران» تصحیح شده است.

۷. «ف»: - بلادهای.

۸. «ف»: - قبیحه و عملی از اعمال.

۹. «ف»: نصب.

۱۰. «ف»: نمی نمود.

۱۱. «ف»: - آن.

۱۲. «ف»: - رسم.

است اما در باطن به همه وجوه از دوستان و فدویان و مخلصان است^۱ تصوّر نموده از غایت بی‌حیائی و کمال شقاوت و بی‌دینی چاره در همین دیده که شروع در ردّ و قدح بر آن عالی‌حضرت نماید و آن را وسیله تقرّب^۲ پیشِ إخوان الشیاطین که نزد وی آمد و شد داشتند^۳ گرداند، و این را رساند به افضل ذرّیه سیّد الأنبیاء فی هذه الدیار و یبول فی زمزم للاشتهار، أفلا یعلم كما أنّ هذا یوجب النار فذلك یوجب غضب الجبار، واللّه متمّ نوره ولو کره الفاسقون.

پس شکسته استخاره ملاحظه نموده، و استجازه این امر از جناب ربّ الأرباب خواسته، اشتهب قلم خوشخرام را در کشف معائب^۴ و اظهار مثالب آن جولان داده، و سمّیته بالرّمح المصقول فی نُحُورِ أَعْدَاءِ آلِ الرَّسُولِ و إن شئت لَقَبْتُهُ بِالْقَوْلِ الْعُصُولِ الْقَوَاضِعِ أَوْ بِالسَّيْفِ اللَّسَانِيِّ لِقَتْلِ اللَّئِجَانِيِّ.

و أرجو الله أن يجعل ذلك لي ذخيرةً للمعاد، وهو خير موفقٍ للسداد.

مقدمه و آن مشتمل است بر دو تمهید^۵:

تمهید اوّل^۶ و آن^۷ متضمّن دو تبصره است^۸:

تبصره^۹ اوّل در ذکر استفتائی که صاحبان مرشدآباد از جناب فضایل مآب نخبة الأکرام زبدة الأعاضم خلاصة المجتبین آقا سیّد محمد حسین^{۱۰} و شیخ المشایخین و^{۱۱} زبدة الفضلاء المقدّسین الشیخ الجلیل النبیل الشیخ اسماعیل النجفی^{۱۲} نموده‌اند و

۱. فقره «بعضی از رؤساء آنجا ... مخلصان است» در «م» آن را سیاه کرده و به ازای آن نوشته: «از آن عالی‌جناب

را سرمایه حصول دنیا و موجب رونق بازار». ۲. در «م» بر آن خط زده و بالای آن نوشته: «ترفع».

۳. «که نزد وی آمد و شد داشتند» از حاشیه «م» افزوده شد.

۴. چنین است باهمزه. ۵. «م»: فائده.

۶. «م»: فائده اولی. ۷. «م»: - و آن.

۸. «م»: «قسم» بدل «تبصره است». ۹. «م»: قسم.

۱۰. بتفصیل از او در آئینه حق‌نما، ص ۳۹۹ - ۴۳۷ یاد شده است.

۱۱. «م»: - و.

۱۲. بتفصیل از او در آئینه حق‌نما، ص ۸۴۷ - ۹۱۲ یاد شده است.

آن بعینه^۱ اینست:

استفتاء: میر عبد العظیم واعظ که بالفعل درین شهر مرشدآباد به امامت جمعه و جماعت قیام می نمایند آیا بر فتوی ایشان عمل نمودن و تقلید ایشان کردن و اقتدا در نماز به ایشان نمودن شرعا جایز است یا نه؟ آنچه بر جناب سامی ثابت و متحقق باشد قلمی فرمایند و ارشاد. سلّمکم الله تعالی و أبقاکم.

جواب سید محمد حسین صاحب شهرستانی:

هو الله الهادی

آنچه از زبان جمعی کثیر که زیاده از حدّ شیاع بودند و بسیاری از آنها عادل شرعی و بعضی علاوه بر عدالت شرعیه عالم و فاضل مسلّم العلم و الفضیلة نیز بودند چون عالی جناب مقدّس القاب فضایل مآب شیخ محمد اسماعیل صاحب نجفی خوراسانی^۲ (دام ظلّه) و آقا احمد صاحب و مرزا محمد صاحب^۳ و سایر رفیقان ایشان و مرزا آقاسی صاحب منسوب مرحوم مغفور آقا محمد باقر بهبهانی کربلائی (طاب ثراه) و حاجی محمد صاحب شیرازی و غیر اینها^۴ که به تدریج ملاقات با آنها اتفاق گردیده و همگی در زمانی که این مرد نامبرده، یعنی سید عبد العظیم، در حیدرآباد دکن بوده در آنجا بودند و بر احوالات خلاف شرع^۵ او اطلاعی یقینی به هم رسانیده بودند، چنانچه کسی را شکّی و شبهه [ای] در آن نبود، و جمعی را علم

۱. «ف»: - بعینه.

۲. «ف»: «خوراسانی» مذکور در متن موافق نسخه «م» است. و این ریخت نوشتاری، یادگار و نمودار هنجار رسم الخطّی کهنی است که به نحوه نگارش گذشتگان و تلقّی ایشان از اشتقاق واژه خراسان/ خوراسان راجع بود. فخرالدین اسعد گرگانی هزار سالی پیش از این سرود:

زبان پهلوی هر کو شناسد خراسان آن بود کز وی خور آسد

(جو یا جهان بخش)

۳. یعنی آقا احمد نجفی و مرزا محمد شیرازی. از این دو تن و مرزا آقاسی به تفصیل در ص ۲۳۱ یاد خواهد شد.

۴. «م»: آنها.

۵. «م»: شرعی.

قطعی از زبان او حاصل شده بود، و برخی را از زبانی مردمان بسیار معتمدٌ علیهم قطع به هم رسیده بود، بر احقر معلوم و ظاهر و واضح شده است و به ثبوت شرعی که اعلی درجه ثبوت است رسیده است اینست که این مرد نامبرده در خانه «چندا» نام، فاحشه زانیه معروفه مشهوره ساکنه در حیدرآباد که عمر خود را تا حال در زنا گذرانیده است رفته مدح و ستایش او بسیار نموده به او گفته بود که من برای شما در خواب دیدم که جناب حضرت رسول خدا ﷺ چتری گرفته بر سر شما ایستاده بودند و فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) از دست مبارک خود موی شما را شانه می فرمودند.

و آن زن در جواب گفته بود که: من خود را خوب می شناسم مرا قابلیت این خوابها نیست. و بعد از اینکه این خواب را به او گفته بود، بلکه پیش از رفتن به خانه او خواب مذکور را نیز در رقعه نوشته برای او به انضمام بعضی از میوه جات ایرانی فرستاده بود چند واسطه قرار داد تا اینکه مبلغ دو صد روپیه از آن زانیه به او سلوک شد.

ایضاً در خانه بزرگی که شادی^۲ داشت و ازو نیز وعده گرفته بود بعد از رفتن به خانه او در مجلس ناچ^۳ و رقص از اوّل تا آخر نشسته استماع و مشاهده نمود. و از جمله خلاف شرعهای وی که در حیدرآباد کرده است و ثبوت شرعی رسیده است و به مثل افعال و اقوال مذکوره او در آن بلده به لسان صغیر و کبیر و شریف و وضعی اشتها تمام یافته است و بر کسی از اهالی آنجا و اطراف آنجا مخفی نمانده است، خلاف شرع چند است که ذکر تفصیل آنها به طول می انجامد. و احقر را از شهادت مردمان بسیار که از حدّ شیاع بسیار زیاده اند^۴ در کمال وضوح به خلاف

۱. «م»: - خدا.

۲. شادی: جشن عروسی.

۳. «ناچ» واژه ای هندی است به معنای رقص (از افادات استاد آسیف جائسی).

۴. «ف»: «زیاده» بدل «زیاده اند».

شرعهای^۱ او که در اعتقاد مردمان عدول و غیر عدول ثابت و مقرر شده است علم حاصل شده است.

بنابر مراتب مرقومه بر هر که استماع این امور را نموده باشد، و خود را از مؤمنین بداند، و خواسته باشد که دین خود را از خلاف شرع محفوظ بدارد، و گول شیطان نخورد، و از خدا خایف و ترسان باشد، لازم و واجب است که این مرد نامبرده را عادل نداند، و بر فتوای^۲ او عمل نکند^۳، و در عقب او نماز نگذارد^۴، و باعث سیاهی لشکر و ترقی او نشود، و الاّ اعانت بر گناه کرده خواهد بود، و در ورطه عقوبت خدا^۵ خود را خواهد انداخت. و اقل درجه اینست که اگر کسی را علم به بدی او با وجود این سخنان که به حدّ شیاع رسیده است به هم نرسیده باشد و در حقّ او تردّد بوده باشد از بابت احتیاط که موجب نجات است از امور مذکوره احتراز نماید و اعتماد برو نکند^۶ و در احکام فرعیّه خود رجوع به کتاب مرشد العوام که فارسی و تصنیف عالی جناب اعلم العلماء مجتهد العصر جناب مرزا ابو القاسم قمی (دام بقاءه) و لله الحمد که در اکثر بلاد هندوستان موجود است نماید. و اگر دست به او نرسد احتیاط کند یا آنکه رجوع به مجتهد میّت نموده است.

بالجمله، اگر توبه را بر وجه شرعی به عمل آورد و مؤمنین را علم به توبه او حاصل شود آن وقت او را خوب بداند و به او معاشرت کنند^۷ و احترام او را منظور بدارند و تعارفات^۸ رسمیه را به او به عمل آورند، لکن مادامی که بر وجه شرعی دریافت نکند که اهلیت فتوی را دارد عمل به فتوای^۹ او نکنند.

۱. «م»: شرعها.

۲. «م»: فتوی.

۳. «م»: نکنند.

۴. در دو دستنوشته: نگذارد.

۵. «م»: خدای.

۶. «م»: نمایند ... نکنند.

۷. «ف»: کند.

۸. «ف»: تعارف.

۹. «م»: فتوی.

خلاصه، آنچه در حقّ این مرد بر احقر واضح شده بود به عرض برادران ایمانی رسانیده هر که خواهد قبول کند و هر که نخواهد نکند^۱ احقر را به او کاری نیست، آنچه بر احقر اظهارش در عالم خیرخواهی آخرت مؤمنین و امر به معروف و نهی از منکر واجب بود اظهار نمود و پاره [ای] اقوال و افعال که در ظهر آن به حسب گفته جمعی از و نیز بوقوع آمده است چون نزد احقر به ثبوت شرعی نرسیده بود به اظهار آن نپرداخت.

خلاصه بر مؤمنین لازم است که خود را معاقب نسازند و از عمامه و ردا و عصا و وعظ و گریه کردن و امثال آن بعد از استماع این شیاع که به گوش ایشان احقر رسانیده است گول نخورند؛ زیرا که مزور در عالم بسیار است و بسا مردمان آمده‌اند که خلاف شرع را دیده و دانسته به لباس تزییر به جا آورده‌اند. معاذ الله از حرکاتی که این مرد در حیدرآباد کرده است، خصوص خوابی که برای زانیه گفته است. نستجیر بالله من أمثال هذه الأقوال والأفعال ونسأله الهداية في جميع الأحوال. وكتب المفتقر إلى عفو ربه الغني محمد حسين بن محمد علي (عفي عنه).

أَيْضًا اسْتِفْتَاء:

هرگاه کسی در حیدرآباد دکن که محلّ تقیّه نیست خود را به جهت جلب منافع دنیوی سنّی بسازد و علی رؤوس الأشهاد مناقب شیخین و عایشه و ابو هریره و علماء سنّیه را بر منبر بگوید و امامت مخالفین بکند می‌توان اقتدا در نماز به او کرد و به فتوای^۲ او عمل باید نمود یا نه؟ بیّنوا دامت الطافکم.

أَيْضًا جَوَاب سَيِّد مُحَمَّد حَسِين صَاحِب:

چنین کسی عادل نیست و اقتدا کردن به او در نماز و عمل به فتوای^۳ او نمودن جایز

۱. «ف»: - نکند.

۲. «م»: فتوی.

۳. «م»: فتوی.

نیست و از جمله حرکاتی که از سید عبد العظیم در حیدرآباد دکن صادر شده و نیز به حدّ شیاع رسیده و قطع به آن احقر را نیز حاصل شده است همین حرکت است که مورد این سؤال گردیده، و چون از زبان جمعی شنیده شد که این مرد بعد از اسناد این امر به او اقرار به آن نموده است احقر حاجت به ارقام آن در تحریرات فوق ندیده ارقام ننموده، و الحال^۱ چون سؤال ازین مسأله به وقوع آمد مناسب این شد که تصریح به فاعل این فعل چنانچه تقریر شده است در تحریر شده باشد.

وكتب المفتقر إلى عفو ربّه الغني سید محمد حسین ابن محمد علی الحسینی (عفی عنه).

جواب شیخ اسماعیل خوراسانی^۲:

بسم الله و صلی^۳ الله علی رسوله محمد وآله.

بر صاحبان هوش و فطانت مخفی نیست که شخص مسطور بنده دنیا است نه بنده خدا، و آنچه به علم قطعی بتی مثل آفتاب فی رابعة النهار بر احقر ثابت شده اینست که این شخص را از دیانت و دینداری بهره نیست و به لباس مزور خود را آراسته به صلاح و سداد بی حقیقی که بر خود بسته بجز عوام فریبی و تحصیل دنیا [ی] دنی غرضی دیگر ندارد. و این معنی از اسباب چند بر احقر منکشف و ظاهر شده که به تشکیک مشکک زایل نمی شود، هرگاه کسی از مرده این شقی بگوید که فلانی این نحو ...^۴ را به سبب اغراض دنیوی خود می گوید خود انصاف نماید که این احقر درین دیار نمی ماند و اراده اخذ و جر از کسی ندارد، و از این شخص هم بدی و اذیتی - خدای من می داند - به من نرسیده، و مرتبه [ای] و رتبه [ای] هم این شخص را درین دیار نیست که احقر حسد بر آن برد، و علاوه برین احقر شخصی است که ایمان به خدا و رسول و ائمه هدی و روز جزا دارد و اعتقاد و الله به این دارد که

۱. «ف»: حال.

۲. «ف»: خوراسانی.

۳. «ف»: فصلی.

۴. جای یک کلمه در دو نسخه پاره شده است.

ایذای مؤمن ایذای^۱ خدا و رسول است، خصوصاً هرگاه مؤمن سیّد باشد و عالم باشد، پس ایذای این شخص هرگاه برای غرض نفسانی باشد نعوذ بالله ایذای خدا و رسول و ائمه است، و ایذای خدا و رسول موجب کفر و بوار و هلاک دنیا و آخرت است، خصوصاً احقر بر سر سفر دریا باشد که از همه چیز باید پرهیز نماید، پس هرگاه به نظر انصاف شخصی نظر نماید می‌داند که این جرأت بر جرح این شخص به این وضوح از اغراض نفسانی دور است، و هر چند قطع نظر از این^۲ معنی نماید که ظاهر حال^۳ جارح به ظاهر شرع آراسته، مگر اینکه بگوید امر بر فلانی مشتبه شده و آنچه فهمیده و دانسته از^۴ احوال این شخص منوط است به اسبابی چند که موجب^۵ ظن بلکه موجب وَهْم هَم نمی‌شود.

و جواب اینست که چگونه می‌شود که عوام کالانعام اسباب موجب شک و ظن و قطع و غیرها را بدانند و این احقر نداند و فرق مابین اینها نکند، و بنابرین احتمال پس قول جارح را هر کس باشد به غیر از امام اعتباری^۶ نخواهد داشت، چرا هر کس که کسی را جرح کرد و گفت این مرد فاسق و بی‌دین است می‌توان گفت که شاید این مرد استنباط نموده، و این معنی خلاف مذهب اثنا عشری است.

بالجمله، هر جا که این شخص رفته و چندی مانده حرکاتی نمود که خبائث باطنی او ظاهر شده^۷ به نحوی که بر هیچ کس مخفی نمانده مگر درین دیار که از مدّتی است که درین جا می‌باشد و از خود او^۸ خبائث او به ظهور نیامده^۹، مگر اینکه جناب اقدس الهی چون بنده بی‌حیائی و بدبختی و دین‌فروشی از حد گذرانند از

۱. «ف»: ایذاء.
 ۲. «م»: درین.
 ۳. «م»: «این» بدل «که ظاهر حال».
 ۴. «م»: در.
 ۵. «ف»: - موجب.
 ۶. «م»: اعتبار.
 ۷. «ف»: شد.
 ۸. «م»: - او.
 ۹. «م»: مانده.

شهادت مترددین آن را رسوا نمود و درین جا به ذیل صلاح و سداد مستمسک شده و^۱ پابیرون نگذارده به سبب اینست که در بعض جاها از طریقه و طور امامیه بیرون رفته و طور و طرز مخالفین را از پیش گرفته به امید اینکه چیزی به او برسد، و بحمد الله خدا ظنّ او را خائب نمود و رسوای عالم شده، پس ناچار از ترس رسوائی و عدم ادراک مطلوب خودداری می نماید، والله علی ما نقول وکیل هو حسبی ونعم الوکیل.

أیضاً قول شیخ اسماعیل النجفی^۲ در باب سدّ در توبه:

امری دیگر باقیمانده که تحریر آن لازم است و آن اینست که شاید کسی گوید هر گاه ثابت باشد و قبول شود که این مرد فاسق و بی دین بوده لکن به توبه تدارک فسق می شود چنانچه بسیار^۳ فسقه به سبب توبه عدول شده اند پس می شود که این شخص بالفعل تائب باشد و عادل.

جواب اینست که این شخص در لباس صلاح و سداد همیشه معصیتها نموده که اگر حکم به کفر او شود یک مرتبه از کفر پائین تر است و توبه ای که حکم^۴ به عدالت تائب می شود آنست که آثار توبه از او دیده می شود. و آثار توبه آنست که شخصی را ببینم که ظاهراً^۵ از معاصی مجتنب است و به طاعات راغب، یعنی احوالی که سابق از او مشاهده می شد از فسوق و معاصی بالفعل عمل به طاعات از او مشاهده می شود و این شخص همیشه در همین لباس تزویر بوده و در همین لباس معاصی از او سر زده، و معلوم شده که این لباس تزویر است، پس از کجا می توان فهمید و دانست که این لباس صلاح بالفعل لباس تزویر نیست؟ چرا که همیشه به همین لباس متلبّس بوده، پس هر گاه معاصی این شخص را مسلّم بدارد نمی تواند که

۲. «م»: «صاحب» بدل «النجفی».

۴. «ف»: «موجب».

۱. «ف»: «و».

۳. «م»: «بسیار».

۵. «ف»: «ظاهر».

متمسک به ذیل توبه بشود، چراکه هر گاه این شخص فی الواقع و فی نفس الامر توبه کرده باشد و از کرده‌های خود نادم این شخص در نفس الامر خوب خواهد بود، لکن مردم نمی‌توانند حکم به عدالت و خوبی این شخص نمایند به سببی که مذکور شد.

پس بر ارباب دیانت و فطانت ظاهر و هویدا است که هر گاه ازین شهادت صریح احقر و از شهادت جناب آقا سید حسین که از^۱ علمای کربلا [ی] معلی می‌باشند و علاوه برین از متردّین و بسیار دیگر^۲ بدی این را می‌شنوند مرده این شخص اعتنا به اینها ننموده از دون تقیه و از دون وجه شرعی دست به ذیل ارادت این شخص زده و در نماز و مسایل شرعیه به این شخص اعتماد نموده موجب گرمی بازار این شخص گردند، یقین که عند الله معذور نخواهد بود، و چنین شخص یا از عقل بهره ندارد و یا از دیانت و ثاقتی ندارد. و احقر به این معنی راضی است که در شب اوّل قرار همین مراتب سؤال از احقر نمایند چراکه جواب هیچ عملی و هیچ فعلی را احقر درین سؤال بهتر نمی‌تواند^۳ گفت. والسلام علی من اتّبع الهدی. حرّره الذلیل الجانی اسماعیل النجفی الخراسانی [سجع مهر:] عبده اسماعیل.

تبصره دوم^۴ در ذکر آنچه عالی جناب، معلی القاب، ستوده آداب، آقا محمدعلی بن محمد قاسم الطبرسی در جواب استفتاء بعضی از مؤمنین سکنه بلده بنارس نوشته و در إزاء این عبد العظیم ذو الجرائم، و فضّ فاه ربّ الأناسم^۵ از حد گذرانیده، و این بزرگ شخصی است که همین اصفهانی در بعضی از قصائد پر مکائد بسیار مدح و ثنا کرده، و آن اشعار اینست:

فهذا أخي في العلم والدين كاملاً شريفاً عظيماً مفضلاً^۶ ذا مكارم

۱. «ف»: -از.

۲. «م»: دیگری.

۳. «م»: نمی‌توان.

۴. «م»: قسم دوم.

۵. یجمع النسم بمعنی الخلق أناسم. ویقال: مافی الأناسم مثله (لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۷۶).

۶. «ف»: مفضلاً.

لکّل ^۱ العلوم مستطیل المعاصم	محمد علی الفاضل المتبحّر
عمّول ^۳ نزیه منصف من کرائم	سلیم ^۲ قدیس عارف متطهر
و ^۴ دار حوت خیر الأناس وساهم ^۵	لهم بیت عزّ لا یساویه موطن

[نقل جواب آقا محمد علی مازندرانی]^۶

و عبارت ته فی الجواب هکذا:

بسم الله الرحمن الرحيم

بر برادران دینی مخفی نماناد که احوال شخص نامبرده، یعنی سید عبد العظیم اصفهانی، در نزد حقیر بر دو قسم است: قسمی از آنها به حدّ اثبات شرعی رسیده که شهادت به^۷ آنها در دار^۸ دنیا و آخرت می دهد، و قسم دیگر از آنها اگر چه به درجه علم عرفی و ظنّ متأخّم به علم رسیده لکن به درجه یقین شرعی که کمال اطمینان به آن داشته باشد و اقامه^۹ شهادت به آنها تواند نمود نرسیده لهذا متعرّض قسم ثانی نمی شود و اکتفا^{۱۰} به بیان قسم اوّل علی الإجمال می نماید: از جمله آنها واقعه سنّی ساختن مشارّئ الیه است خود را در حیدرآباد دکن به مجرّد توهم جلب نفع بدون تقیه و ضرورت شرعی، و به مسجد سنّیان رفتن و موعظه کردن و مناقب خلفای^{۱۱} ثلاثه را بیان کردن^{۱۲} و احادیث مجعوله ابوهریره را و بعضی از مجعولات خود را در شأن ثلاثه خواندنست^{۱۳} که موجب استحکام مستضعفین از اهل سنّت در^{۱۴} مذهب باطل و استضعاف مستضعفین از فرقه امامیه در مذهب حق گردیده.

۱. «م»: بکلّ.

۳. عمّول: کارکن، بسیار کسب کننده.

۵. «م»: ساحمی.

۷. «ف»: - به.

۹. «ف»: اقامت.

۱۱. «م»: خلفاء.

۱۳. «م»: خواندنست.

۲. «م»: علیم (ظ).

۴. «ف»: - و.

۶. در میان دو قلاب از حاشیه «م» افزوده شد.

۸. «ف»: - دار.

۱۰. «م»: اکتفاء.

۱۲. «م»: - کردن.

۱۴. «ف»: از.

و از جمله آنها نشستن در مجلس^۱ ناچ و رقص و مشاهده کردن آنهاست. و از جمله آنها مقدمه خواب دیدن فاحشه زانیه ساکنه حیدرآباد دکن^۲ مشهوره به چنده^۳ است به تفصیلی که عالی جنابان آقا سید حسین حائری و شیخ اسماعیل خراسانی بیان آن کرده‌اند.

و از جمله آنها آنست که روزی در مسجد در حضور جمعی کثیر از خواص و عوام اشاره به قبر نظام علی خان سنی وزیر صوبه دکن شروع نموده و خطاب به حضار مجلس کرد که: «يُهَا النَّاسُ مِنْ أَزِينِ قَبْرِ مَعَايِنَةُ أَنْوَارِ سَاطِعَةِ مَشَاهِدَةٍ مِیْ کُنْمُ کِهْ بِهْ فَلَکْ صَعُودُ مِیْ نَمَایَنْدُ، وَ هَوَارَا مَنْوَرُ وَ رُوشَنُ مِیْ گِرْدَانَنْدُ. وَ اَظْهَارُ اَیْنِ حَیْلَه وَ فَرِیَه وَ کَذِبُ بَلَا مَرِیَه بِهْ سَبَبِ اَن بُوْد کِه شَایِدْ پَسَرِ نَوَّابِ سَابِقِ الذِّکْرِ کِه دَر اَن اَوَاقَاتِ بَرِ مَسْنَدِ وَ زَارَتِ مَتَمَكِّنْ بُوْد نَامْبَرْدَه رَا طَلَبِیْدَه چِیزِی اِنْعَامِ نَمَایْدُ، لَکِن اَز بَاطِنِ اَئِمَّه اَظْهَارِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) خَائِبِ وَ خَاسِرِ گَرْدِیْدَه بِه هِیچ وَجِه بَهْرَه مَنَدِ نَگَرْدِیْدُ.

و از جمله آنها آنکه عالی جناب مقدس القاب ملا محمد کرمانشاهی - که به امامت جمعه و جماعت در دار الخلافه^۴ طهران اشتغال دارد و به زیور صلاح و سداد آراسته و در دینداری معروف و در تقوی شعاری^۵ مشهور است - به اتفاق جمعی از عدول مؤمنین بلده مسطوره دوبار مرد^۶ نامبرده را به ادعای فساد^۷ عقیده و کفر و زندقه از بلده مزبوره^۸ به مذلت و خواری هر چه تمامتر بیرون کردند. و از جمله آنها آنکه در بعضی از بلاد هندوستان قصیده‌هایی در مدح^۹ بعضی از کفار گفته و مناقب و صفاتی که مخصوص انبیاء و ائمه علیهم السلام اند از برای آنها اثبات کرده.

۱. «ف»: - در مجلس.

۲. «ف»: دکن.

۳. چنین است در این موضع، از او با نام «چندا» یاد کرد و یاد خواهد کرد.

۴. شیوه املائی در «م»: دار الخلافه.

۵. «ف»: شعار.

۶. «م»: - مرد.

۷. «ف»: + و.

۸. «م»: مزبور.

۹. «بعضی از بلاد ... در مدح» از «ف» افزوده شد.

بالجمله، آنچه بر حقیر ثابت و یقین شده مرد مذکور به هیچ دینی متدین و به هیچ مذهبی مدّعن و متیقّن نیست، بلکه اهل هر مذهبی از مذاهب باطله و هر فرقه [ای] از فرقه‌های هالکه، هر گاه مومنیّ‌ای را به اموال دنیویّه تطمیع نمایند بلا تأمل خود را در آن مذهب درآورده به شکوک واهیّه شبهات لاهیّه ترویج آن مذهب فاسد و تشیید آن ملّت کاسد خواهد نمود. نستعید بالله من صدور هذه الأطوار ونسأله التجنّب من شرور هذه الأشرار. حرّره العبد الجاني محمد علي بن محمد قاسم الطبرسي (عفي عنهما).^۱

تمهید دوم^۲ در ذکر قصیده مکر و صیده و مکتوب بداسلوب عبد العظیم

۱. در مجموعه‌ای که در کتابخانه غفران ماب - لکهنو محفوظ است قصیده‌ای در مذمت عبد العظیم مندرج است که ذکر آن در اینجا مناسب است: أعوذ بالله القهار من شرّ الشيطان الفجار

ألف اللعن من ربّ قوي	علی عبد العظیم الأعجمی
ولكن في لباس الآدمي	هو اليوم المشوم مصيد صقر
مرید من أُمیّة أوعدي	لعین فاجر کلب عقور
یسماني أديب لودعي	ظلوم عائب لسنّا سهیل
عديم المثل ذا الشرف البهي	بخطيّ فضّ فاه الله شیخاً
فأضحى كافراً كالسامري	ألا هذا اللعین أضلّ جمعاً
تسرّبل بالنفاق الحيتري	تقمّص بالقبايح والمعاصي
هو الحقّ الصراح لدى الزكي	تسنّن في دکن وارتدّ عمّا
أمير المؤمنين أخا النبي	فأطرى في مديحة من يعادي
وآذاه لمسال دنيوي	رمى خير الوری بالسوء جهراً
رسول الله يخدم للبغي	تعمّد وافتري ^(۱) إذ قال كذباً
النبي الهاشمي الأبطحي	وتمشط رأسها الزهراء بنت
وُبعداً للكذوب ^(۲) وللشقي	فسحقاً ثمّ تعساً ثمّ جدعاً
وهل يبقى على الدين السوي	فهل متدین يأتي بهذا
على نجل مولانا علي	ولمّا كان للحبر المعلّي

۲. «م»: فائده دوم.

(۱) در نسخه: تعمّدوا افتري.

(۲) در نسخه: لكذوب.

اصفهانى كه از راه خدع و تزوير از مرشدآباد بنگاله به عالى خدمت، عالى حضرت جناب سيّد (دام ظلّه)^۱ نوشته، و اطراء و مبالغه در مدح و ستايش آن عالى منزلت نموده، و اذعان به فضل و كمال و اجتهاد ورع و تقوى و اجازات آن حضرت نموده، براى صاحبان بصيرت و خبرت محلّ عبرت و جاى تماشاى شقاوت آن معدن بلاد، و آن بعينهما اينست: قصيده^۲:

على خبر عليم هاشمي	شريف حيدري فاطمي
إمام الهند فخر العالمينا	له خُلُق كخُلُق أحمدي
قدّيس متّق جمّاع خير	ومسلوكٌ بسلكِ جعفري
عليّ زانه دلدار بدء	كما زين البدي بالمولوي
تحيّات وأثنية تبارك	لها ريحٌ كطيب عبقي
وتسليم من الربّ الحميد	بألطفٍ وإحسان بهي
وممنّ في البعاد من الجناب	بأحزان ^۳ مع القلب الشجي
فيا مولى الأنام ومقتداهم	ومطلعاً على السرّ الخبي
وراعى الله فيك ذوي المعالي	وعزّزهم بإعزاز سري
بأن أصبحت فيهم مستشاراً	بك امتاز السعيد من الشقي
أريد الحجّة لله فينا	معاشر شيعة المولى علي
على شائق شوقاً كثيراً	إليك يا ذا الإفضال السني
لما أسمعت من أوصاف خير	جمعت يا كريماً في الندي

۱. يعنى سيّد دلدارعلى.

۲. «ف»: «بسم الله الرحمن الرحيم» بدل «قصيده»، اين قصيده به همراه نامه او كه در پى خواهد آمد در مجموعه‌اى كه نامه‌هاى سيّد دلدارعلى و سلطان العلماء و سيّد العلماء و ممتاز العلماء در آن گردآورى شده نيز آمده. اين مجموعه در كتابخانه ممتاز العلماء به شماره (۲۷۷) نگهدارى مى‌شود. از آن با رمز «ميج» ياد خواهم كرد.

۳. «ميج»: ياخوان.

فَحَيَّاكَ الْإِلَهَ الْمُسْتَعَانَ	وَصَانَكَ مِنْ أَذْيَاتِ الْعَتِيَّ
وَرَاعَاكَ الْإِلَهَ مِنَ الْبَلَايَا	وَحَامَى مِنْ جَهَالَاتِ الْبِذْيِ
وَأَرْسَى طُودَ فَيْضِكَ لِلْبَرَايَا	إِلَى يَوْمِ الْحِسَابِ الْآخِرِيِّ
وَأَبْقَى اللَّهُ نَسْلًا مِنْكَ بَانَتْ	سَمِيَّ الْمُصْطَفَى الْأَعْلَى الصَّفِيِّ
وَمَنْ يُسْقَى بِعِلْمٍ ثُمَّ تَقْوَى	وَإِكْرَامٍ وَعِزٍّ دَائِمِي
وَوَفَّقَنِي لَوْصَلِ الْمَاجِدِينَ	بِحَرَمَةِ أَحْمَدِ الطَّهْرِ النَّبِيِّ
وَحَرَمَةِ صَنُوهِ ذِي الْمَكْرَمَاتِ	وَصِيَّ الْمُصْطَفَى الطَّهْرِ الرِّضِيِّ
وَزَهْرَاءِ الْبِتُولِ وَالْهَدَاةِ	الَّذِينَ أَظْهَرْتَهُمْ لِلْوَصِيِّ

نقل عبارت مكتوب بداسلوب:

وبعد فإننا سمعنا أنه قد وردت عليكم عارضة، ووقعت لكم واقعة، وسنحت لكم سانحة، وجرحتكم جارحةً أصبتم بمصيبة ذات أحزان، ورزئتم^١ برزية موجعة للشيوخ والشبان، ومفجعة للأحباب والأصحاب والخلائ، مبكية لعيون النساء والولدان، ومقرحة لصدور القربات والجيران، ومجرحة لقلوب العابرين والسكان، ومظلمة للقرى والبلدان، بليّة بكت فيها الأقارب والأبعد، وحزنت منها الأعاضم والأمجاد، وشجيت منها القيام والقعود والقواعد، وتألّم بها كلّ راعٍ وساجد، لو قلت تزلزلت أركان المدارس كنت من الصادقين، أو قلت تهدّمت سقف المساجد لم أكن من الكاذبين، أو قلت تكسّرت خشب المنابر لم يكن لي أحد من اللائمين، فإنّا لله وإنّا إليه راجعون، ثمّ إنّنا لله وإنّا إليه راجعون.

فيا لها من مصيبة ثلم بها في الإسلام ثلمة لا يسدها سادّ، فيا لها من رزية يبقى أثرها إلى يوم التناد، تبكي العيون وتدمى الجفون،^٢ لا يتداركها إلّا رحمة الله، ولا يسليها إلّا حنة الله.

١. «م»: رزئتم.

٢. «م»: + و.

حقاً که مفارقت احبِّا المی است که با هر المی که او را موازنه کنند راجح تر آید، و مهاجرت اصداً و جعیست^۱ که با هر وجعی که او را بسنجند بر او^۲ زیادتیی نماید، فقدان عزیزان در دیست^۳ بی درمان، و موت برادران دریای ماتمی است بی پایان، و فوتِ فرزندان قُلُزِم^۴ غصّه و غمی است بیکران، اما با قضا بر نمی توان آمد، و با قدر در نمی توان آویخت، مدبّران قضا روزی که نقش طراحى این عالم را بر الواح قدر کشیدند در بن گوش بانیان قصور او صدای «وَابْئُوا لِلْخَرَابِ»^۵ سر دادند، و کارگزاران^۶ قدر ساعتی که نطف امشاج آبا و امّهات را درهم آمیختند ندای «وَلِدُوا لِلْمَوْتِ» را به ایشان شنوایند، پس عاقل هوشمند دست از حبل المتین صبر بر نمی دارد، و عارف دانشمند دامن شکیبائی را از دست نمی گذارد، نه از رفتن جان از این^۸ آشیان ترسد، و نه از مردن دوستان هراسان گردد، از رحلت دوستان نهراسد؛ زیرا که داند به مهمانی دوستی مهربان تر از و می روند و تشویش فرو گذاشت، دقیقه [ای] از دقایق مهمانداری در بابت او نسبت به ایشان نیست، و در صبر در^۹ فقدان آنها امید وصل به مثوبات جاودانی دارد و خود را در عداد منسلکین مصداق آیه ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^{۱۰} إلخ می خواند بشمارد، و از رفتن جان پروائی ندارد؛ زیرا که داند که مرگ است^{۱۱} که دوست را رساند بر دوست، پس مرگ معشوقه آدمی باشد، و از اینجا است که جناب ولایت مآب (علیه السلام)

۱. «مَج»: وجعی است.

۲. «م»: برو.

۳. «ف»: دردی است.

۴. قُلُزِم: دریا.

۵. «م»: - و.

۶. نهج البلاغة، قصار الحكم، شماره ۱۳۲: قَالَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يَنَادِي كُلَّ يَوْمٍ: لِدُوا لِلْمَوْتِ، وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، وَابْئُوا لِلْخَرَابِ.

۷. هر دو نسخه: کارگزاران.

۸. از «مَج» و در «م»، ف: - این.

۹. «ف»: - در.

۱۰. البقرة (۲): ۱۵۵.

۱۱. «م»، مَج: مرگست.

می فرماید: «وَاللّٰهُ لَا بُنُّ أَبِي طَالِبٍ اَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ اُمِّهِ»^۱ به خدا سوگند که انس پسر ابی طالب به مرگ بیشتر است از انس کودک شیرخواره به پستان مادرش. و درین معنی گفته اند:

مرگ اگر مرد است گو پیش^۲ من آی^۳ تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ^۴
 من ازو عمری ستانم جاودان^۵ او ز من دلقی ستاند^۶ رنگ رنگ^۷
 و ابن سینا در اشارات خود می گوید: العارف جواد و کیف لا وهو بمعزل عن^۸ محبّة الباطل، وشجاع و کیف لا وهو بمعزل عن تقیّة الموت^۹.

ثم لا يخفى على جنابكم أنّي من قديم الزمان كنت وأكون مشتاقاً إلى الوصول بخدمتكم السنية، والتشرف بحضرتكم البهية ولو بالمكاتبة؛ لا سيما زمان وردت الهند ورأيت بعض^{۱۰} كتبكم الشريفة، وزبركم المنيفة، وصحفكم اللطيفة، واهتداءكم الحقائق، وانتقال ذهنكم إلى الدقائق، وإجازات العلماء الذين كلّهم أساتذتي، وبهم وبغيرهم من إخوانهم^{۱۱} يستند تعليمي وروايتي، وهم أركان الدين في عصرهم، وأعيان المسلمين في وقتهم، لكم وشهادتهم على توثيقكم وعلمكم وفضلكم وتقواكم رحمهم الله وأبقاكم.

وكنت أفكر في أمري وأمركم وأراني «أقدم رجلاً وأؤخر أخرى»^{۱۲} في أنّه هل أكتب إليكم أنّي لست كالأكثرين، وأنّي من المنقادين لأمركم، المسلمین لرأيكم، فلا

۱. نهج البلاغه، باب الخطب، شماره ۵. ۲. در امثال و حکم: نزد.

۳. در نسخ: آ، در دیوان شمس: آید پیش من. ۴. در دیوان شمس: تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ.

۵. در دیوان شمس: من از او جانی برم بی رنگ و بو ۶. در امثال و حکم: رباید.

۷. دیوان کبیر کلیات شمس تبریزی، ج ۱، ص ۵۵، غزل ش ۱۲۹۴. این دو بیت در امثال و حکم دهخدا (ج ۳، ص ۱۵۳۰) بدن نام سراینده آن آمده است. ۸. «م»: من.

۹. شرح الاشارات، ج ۳، ص ۳۹۳، النمط التاسع في مقامات العارفين، تنبيه ۲۴.

۱۰. «ف»: - بعض. ۱۱. «م»: - من إخوانهم.

۱۲. مثل است.

تقبلونه؛ لأنَّه وقع ذلك من جمع^١ كثير وظهر خلافه وما ينافيه ويناقضه فيما بعد بزمان يسير.

أو أكتب إليكم عالماً بما جرى عليكم أنِّي لستُ كالسابقين فلا تعطفوا^٢ اللاحقين على السابقين فتردّونه، لاستباق^٣ ذلك القول من الناس وظهور الخلاف بعده من علم أو جهل أو نسيان أو تناس.

أو أكتب إليكم أفرضوني كأحد منهم بل شرّاً من جميعهم فتأهوا للبلية وتهيأوا للأذية، فتحملونه على زيادة المكر والخديعة.

أو لا أكتب إليكم شيئاً أبداً، ولا أظهر لكم حياة لا سبداً ولا لبداً^٤، وانتظر حصول أصل المطلب فيحمل ذلك على خلاف التعارف وسوء الأدب وعدم المعاهد الإنسانية وفقدان الرسوم والآداب الآدمية، حتّى سمعت تلك القصّة ذات الغصّة والتألم، فلاح الصبح وذهب من المسألة ما أظلم، وجاء الماء وبطل التيمّم، وموت القصص وجاءت الغصص، آه آه يا مرشدآباد كم لي فيك من البلاء، وكم في ضميرك من الجفاء، ألم يأن لك أن تقلعي عن أذيتك، أو تذري بليّتك، أو تدعي رزيتك، فيوماً تخبريني بنزول البلاء على الأحبّاء، ويوماً تطلعين فجرك على حبس وقيد الأخلاء، ويوماً تظلم ليلك بشماتة الأعداء، ويوماً ترشدين إلى نزول القحط والغلاء على ديار الأقارب والأولياء، ويوماً تنبئين بموت الخال والعمّ، ويوماً تفصحين عن فوت أطفال الإخوان والأُمّ، ويوماً تقولين مات الشيخ المحقّق الكامل^٥ الشيخ جعفر النجفي^٦، ويوماً تقولين فات السيّد السند السيّد علي الطباطبائي الحائري^٧، ثمّ

١. «م»: - جمع.

٢. «م»: لا تعطفوا. «ف»: فلا تعطف، مذكور در متن از «مج».

٣. «ف»: لاستباق.

٤. ماله سبداً ولا لبداً - بفتح الباء بينهما -: أي قليل ولا كثير، والسبداً من الشَّعر واللُّبد من الصوف (مختار الصحاح،

٥. «مج»: - الشيخ المحقّق الكامل.

ص ٢٨٢ - ٢٨٣)

٧. يعني صاحب رياض المسائل.

٦. يعني كاشف الغطاء.

تُجَدِّدُنيها جميعاً بذهاب الأخ الماجد الأعزَّ السَّيِّد مَهْدِي بن السَّيِّد السند العالم
الفاضل السَّيِّد دلدار علي (دام بقاؤه)، فيا سَيِّدي ومولاي أحسن الله عزاءك وعزاءنا
في تلك المصيبات! وأعظم أجورنا في تلك الرِّزِّيَّات!

فلهذا سلام تعزيت گفتم و پیام تسليت^۱ نوشتم، نه کاری دارم که شرح او به زبان
گویم، و نه مهتی که تفصیل او در کاغذ نویسم، نه مرا با نهر آصفیه (علی محدثها
ألف الثناء والتحية) کاریست که برای تمشیت^۲ امر او آبی به روی کار آرم، نه در
بابت نهر حسینیّه (علی مخرجها صنوف الأثنية) پیغامی که برای مرمت او خشت و
آجری به بنا و معمار رسانم، و نه خَرَم در گِلِ قرضداری زید و عمر [و] خفته که
برای اخراج پای او از گِلِ صدای الغیاث الغیاث^۳ بر آرم، و نه در خصوص مفتول و
گلابتون و ثوب ممّوه مذهب با علما گفتگوئی دارم که به سبب عجز و نوشتن
جهل نامچه ابد الدهر خود را از جاهلان شمارم، و نه یارای مدح کردن کسی دارم
که اگر به عربی مدح کنم پس گردنی فصحای عرب را خورم، و اگر به فارسی سخن
گویم از فارسی زبانان دانشمند رنج برم، چه در خصوص کار و^۴ بار و^۵ مهتات
گویم. حسبي الله ونعم الوكيل.

و درباره نهر آصفیه نوّاب مستطاب رفعت الدوله رفیع الملک غازی الدین حیدر
خان بهادر شهاقت جنگ (خلّد الله جاهه)^۶ نَعْمَ المتعهد والكفيل، فيعين من يشاء
لذلك، ويمنع من يشاء عن ذلك من زيدٍ وعمر [و] وبكر وإبراهيم وإسحاق
وإسماعيل، و در باب نهر حسینیّه نوّاب مستطاب منیر الملک بهادر (زید عمره) نَعْم
المعين والدليل، و در خصوص قرضداری زید و عمرو قاضی الحاجات خود

۱. «ف»: تعزیه ... تسلیه. در «م» نیز شیوه املاتی نسخه اینگونه بود: «تعزیه ... تسلیه» و در «مج» به مانند متن.

۲. «ف»: تمشیه. ۳. «ف»: - الغیاث.

۴. «ف»: - و. ۵. «ف»: - و.

۶. شرح حالش در پانوشت ص ۲۳ آئینه حق نما مذکور شد.

کارسازی بندگان خود خواهد^۱ نمود، و به وسیله خانه در بهشت فروختن و نحو آن زنگ غم مدیونی را از قدح سینه ایشان خواهد زدود، و در باب ثوب ممّوه کافی است عبارت ذکرى و منتهى و مرشد العوام و شرح کبیر^۲ و غیر آنها از کتب علماء^۳ سابقین و فقهاء سابقین^۴ که در کتاب آئینه حق نما^۵ اشاره به آن شده فإنّ «العاقل تکفیه الإشارة»^۶ و «الجاهل لا یشبعه ألف کتاب و عبارة».

و در خصوص مطلب آخر کافیست مدح خدای تعالی در کتاب خود به قول او ﴿إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْسِمُ﴾^۸ علاوه بر مدح پیغمبر و ائمه هدی عموماً و علما خصوصاً در اجازات و غیرها.

بلی هر گاه کسی را سلامی باشد که خواهد به آن آستانه های مشرفه و بارگاه های^۹ منوره رسیده شود و التماس حمل آن را به داعی نماید در آن هنگام دست رد بر سینه مطلوب او گذاشته نخواهد شد، و به سر و چشم گویان پذیرا خواهد گردید، یا حقیر را خواهد واسطه عرض مطلبی در نزد جناب سیّد المرسلین با یکی از اهل بیت طاهرین او نماید بی محابه به درجه قبول خواهد رسید و مأمول او قرین حصول این شاء الله خواهد گردید، یا احدی استدعا کند که عاصی را قاصدی فرض نموده در عرفات و مشعر و حطیم و زمزم و کعبه به دوستی پیام نهانی داشته باشد که خواهد عاصی برساند و هفت مرتبه خود را به در خانه آن دوست بگرداند در آن وقت نیز مضایقه نخواهد بود. الباقي السلام علیکم وعلی آبنائکم لا سیما الأخ الأغرّ الأمجد العالم الفاضل الكامل السیّد محمّد^{۱۰} ورحمة الله. حرّره العبد الحقیر

۱. «م»: - خواهد.

۲. یعنی ریاض المسائل.

۳. «ف»: علمای.

۴. «م، مج»: سالفین.

۵. «ف»: آینه حق نما.

۶. نشانی این مثل در آئینه حق نما ص ۶۵۲ آمده است.

۷. «ف»: - او این.

۸. الحجرات (۴۹): ۱۳.

۹. «م»: بارگاه.

۱۰. یعنی سلطان العلماء سیّد محمّد فرزند ارشد سیّد دلدار علی.

الجباني عبد العظيم ابن علي رضا الحسيني الإصفهاني (عفي عنهما).
 أقول: ترجمه اشعار قصیده و بعضی از عبارات عربیه مندرجه مکتوب در مطاوی
 اجوبه مذکور خواهد شد، لیکن عاقل خبیر آگاه باشد که این قصیده و مکتوب
 متضمن سه امر است: اول: اطراء و مبالغه در توصیف و مدح آن حضرت^۱ نشرأ و
 نظماً، چنانچه اشعار قصیده بر آن دلالت تامه دارند و اقرار به اجازات علما و به^۲
 اینکه فضلی مشاهد مشرفه شهادت بر فضل و علم و کمال و تقوای آن حضرت
 داده‌اند، و هم اقرار به توصیف جناب حق (سبحانه و تعالی) و رسول او و ائمه آن
 حضرت را عموماً و علماً خصوصاً.

دویم^۳: بی ادبیه نسبت به جناب فضایل مآب شیخ جلیل جناب شیخ اسماعیل و
 طعن و طنز بسیار نسبت به ایشان.

سیوم^۴: اینکه کتاب حق‌نما را که درین وریقه مذمت کرده و باعث کفر و ضلالت او
 در بلده لکهنو شده در مرشدآباد آن را بخوبی مطالعه کرده، بلکه فضل و کمالات و
 اجازات آن حضرت برو از همان کتاب ثابت گردیده، و باعث تحریک سلسله
 مراسلات شده، و موجب محابه او شده.

پس فطن ذکی^۵ این سه مقدمه را در ذهن خود منقوش نماید و بخوبی ضبط دارد
 که در نقض هفوات و بیهوده‌سرائی‌های او بسیار به کار خواهد آمد، بلکه این^۶ هر سه
 اصلیت برای قطع اصول ممهده آن بی‌اصول و بی‌فروع، فاحفظه فائنه أجدر من
 تفاریق العصا.

کتب الإصفهانی الکاذب:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلاة على عباده المکرمين.

۱. یعنی سیّد دلدار علی.

۲. «م»: - به.

۳. «م»: دوم.

۴. «ف»: سیّم.

۵. در دو نسخه: زکی.

۶. «م»: - این.

و بعد، بر اذهان صافیه و ألباب زاکیه اهل اسلام و ایمان و سایر سکنه دار الاماره لکهنو و سایر بلاد هندوستان از اکابر و اصاغر و اوساط ناس پوشیده نماناد که گوشزد این عاصی کثیر المعاصی داعی ادانی و افاصی گردید که: عالی جناب علامی فهامی مولوی سیّد دلدار علی نصیر آبادی لکهنوی (أصلحه الله) و بعضی از اصحاب و احباب او زبانها به شکایت و گله گشوده اند، بلکه از در پر خاش برآمده اند و می گویند که چرا فلانی، یعنی سیّد عبد العظیم اصفهانی، زبان به قدح مولوی مزبور گشوده، و طعن بر او می زند، نثراً و نظماً، عربیاً و عجمیاً، صریحاً و کنایه جرح او می نماید، و در خطوط و دفاتر و کتب و قصائد درج می کند، و در^۱ هر جا می فرستد، و در نزد هر کس می خواند، و در هر مجلس و هر محفل این را نقل مجلس خود می گرداند، و لسان در کثرت سبّ و وقیعه در او می گشاید، حال آنکه مولوی مشائز الیه از سادات کبار و علماء^۲ ذوی الاعتبار و فضلاء ذوی العزّ و الوقار می باشد. و بعضی از دوستان و هواخواهان نیز به این وتیره سخن رانده اند، و غیر این دو طایفه و مصلحین هم که همیشه در صدد خیر و صلاح مردمان بوده اند و فتنه و فساد را طالب نبوده اند هم به این اسلوب گفتگو نموده اند و گفته شده و می شود که از مولوی مرقوم نسبت به او قصوری نشده.

و دیگر می گویند که: در سابق برین به چند سال از مرشد آباد خطی مشتمل بر تعزیه و تسلیه^۳ و مدح و وصف مولوی مزبور نثراً و نظماً عربیاً و عجمیاً نوشته و ارسال داشته و الحال عکس آن نموده ای، سبب چیست؟ و دیگر می گویند که: عالی جنابان آقا سیّد حسین شهرستانی و آقا شیخ اسماعیل

۱. «م»: بر.

۲. «ف»: علمای.

۳. مقصود همان تسلیت نامه لنجانی است به سیّد دلدار علی در وفات فرزند جوانش سیّد مهدی متوفای ۲۷ ذی الحجه الحرام ۱۲۳۱.

خراسانی چند سال قبل ازین جرح او کرده‌اند و اسناد داده‌اند به او امور چند را که بدترین آنها بنا بر فهم سید حسین خوابی است که دیده و برای زن فاحشه بیان کرده که پیغمبر (ص) و فاطمه (ع) آن زن فاحشه را تفقد کرده‌اند و پیغمبر (ص) او را در زیر سایه خود داخل کرده و فاطمه زهرا (ع) سر او را شانه کرده، و دیگر آنکه در مجلس نکاح رفته در آنجا ناچ دیده و شنیده^۱، و دیگر آنکه مدح خلفای^۲ ثلاثه و ابی هریره و علماء اهل سنت کرده و امامت سنیان نموده. پس چون معیوب^۳ است به این عیب پس^۴ عیب دیگران را برین چه می‌شمارد؟

و دیگر از زبان مولوی نقل می‌کنند که فلانی به این شهر که آمد مگر کافر و هندو و یهودی و نصرانی نبود که به آنها بچسپد و دل خود را خالی کند که ازین میانه به من چسپید^۵ و مرا هدف طعن و لعن خود کرد.

لذا بر فقیر لازم گردید که به خدمت برادران ایمانی و اسلامی و آدمی^۶ عرض نماید که معلوم است که تصدی این امر صعب‌تر است از تراشیدن شاخه درخت قتاد، که خار عظیم دارد مانند سوزن، به دست، و دشوارتر است از نقل سنگ گهان^۷ از کوهها به پشت، و مشکل‌تر است از عبور کردن از دریاها بی‌پایان بدون کشتی، درین معنی است خوف استحقاق عذاب و دخول نار و گناه بزرگ؛ چه حق تعالی فرموده: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيٍ مَا أَكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾^۸ و درین کار است خوف تنگی معاش و انسداد ابواب اختلاف و آمد شد مردمان و ترس و بیم ذهاب عزت و آبرو و امور عظیمه دیگر که نوشتن آنها در کاغذ موجب وحشت است؛ چه این مرد موصوف از یک طرف مستند است

۱. در هامش «م»: حاشیه: مخفی نیست (ظ) ... لفظ «شنیده» درین معنی است «۱۲».

۲. «م»: خلفاء. ۳. «ف»: به این عیوب.

۴. گویا در «م» بر «پس» خط زده. ۵. «م»: چسپند.

۶. چنین است در اصل؛ و بظاهر، مقصود نظراء در خلقت و بنی نوع باشد. (جویا جهانبخش)

۷. کذا. شاید «کلان». ۸. الأحزاب (۳۳): ۵۸.

به بسیاری از مردمان عظیم الشأن والاقدر، و از یک طرف متکّی است^۱ به تکیه کوس اجتهاد مزعوم خود و عوام، و از یک طرف متوسّل است به اجازات علمای^۲ مشاهد مشرّفه، اگر چه در خصوص روایت باشد، اگر چه ادّعاء باشد، و از یک طرف قبول عامه دارد، و از یک طرف مرّده و اتباع بسیار دارد، و از یک طرف صاحب اولاد بسیار است، و از یک طرف صاحب مال و منال و عقار و خانه و ملک می باشد، و از یک طرف بر تکیه گاه سیادت که اعظم متکّاها است تکیه زده، و از یک طرف شیخوخه و پیری او را دریافته که باعث رحم و احسان هر کس می باشد الی غیر ذلک.

و داعی را اگر اینها مفقود است چنانچه ظاهر است پس سببی دارد که با وجود چنین موانع عظیم اختیار این کار شده و تحمّل این مشاق با وجود آن آسان گردیده. و آن سبب مثل همان سببی است که مولوی مرقوم را باعث شد که زبان به اظهار زندقه و الحاد^۳ ملّا محسن فیض (علیه الرحمه) گشود، و آن همان سببی است که داعی شد او را که زبان طعن و استناد تصوّف باطل به شیخ علی حزین دراز کرد، و آن سبب همان سببی است که او را محرّک شد که آقا احمد ولد آقا محمّد علی ولد آقا باقر بهبهانی مجتهد را هرزه گو گوید او را تشبیه به عمر کند، و آن همان سببی است که او را لازم و مستحب گرانید که جهل نامچه از شیخ اسماعیل خراسانی گیرد تا در کتاب آینه حقّ نما ثبت نماید الی غیر ذلک، و الاّ نه مرا با^۴ او ملاقاتیست، و نه ازو ارث طلب دارم، و نه مدیون و مقروض من است، و نه پدر یا فرزند و برادر مرا کشته، و نه مال مرا خورده، و نه مزرعه مرا خراب کرده، و نه خانه مرا ویران نموده، و نه بندآب نهر مرا به دست آب داده، و نه اشتر در جَوَاق^۵

۱. «م»: - است.

۲. «م»: علماء.

۳. در دو دستنوشته: «الحا» بدل «الحاد».

۴. «ف»: به.

۵. جَوَاق: غوزه پنبه قبل از شگفتن و مانند آن معرب غوزه (فرهنگ آندراج، ج ۲، ص ۱۳۷۸).

من انداخته، و نه متاع و اقمشه مرا سوخته، ای کاشکی یکی این کارها را کرده بود که جای گذشت بود، کاری کرده که خواب مرا گرفته و آرام مرا قطع نموده و مرا بی پروا از دخول بلاها کرده، و در کتاب آینه حق نما، آینه ای چند از دین خدا را شکسته که اصلاح پذیر نیست، تحریفات نموده که قابل تأویل نیست، و غلطها^۱ به ظهور رسانیده که توجیه پذیر نیست، و خود^۲ مولوی^۳ در آینه حق نما^۴ گفته که: «اگر در هر کلامی تأویل را راه دهم باب استفاده و افاده مسدود می گردد»^۵. و خود مولوی در طعن بر مانند ملا محسن و امثال او مستند شده به آیه شریفه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكُتُبِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ﴾^۶ و به حدیث «إذا ظهرت البدع في أمتي فلينظر العالم علمه، فمن لم يفعل فعليه لعنة الله»^۷. و در همان کتاب نوشته: قال (عليه السلام): «إذا رأيتم أهل البدع فأظهروا البراءة منهم وأكثروا من سيئهم والوقية فيهم وباهتوهم كيلا يطمعوا»^۸ پس چنانچه او را به زعم او درد دین است و مراد او به زعم او ترویج شریعت و آئین است مرا هم درد دین است و حمایت خدا و رسول او منظور است و رفع بدعت مطلوب است و اجتناب از لعن و عذاب که برای ساکت شونده از اظهار بدعت و کتمان کننده است مقصود است. و درین خصوص سید دلدار علی نباشد، پدر من باشد یا برادر من یا فرزند من و اعزّ أنفوس به سوی من باشد که من اغماض نمی کنم و اظهار حق می نمایم. امید که برادران دینی و دنیوی مرا معذور دارند.

۱. «ف»: غلیظها.

۲. «ف»: + را.

۳. یعنی سید دلدار علی.

۴. «ف»: - حق نما. در «م» نیز به خط کاتب در حاشیه استدراک شده است.

۵. رك: آئینه حق نما، ص ۵۶۳.

۶. البقرة (۲): ۱۵۹.

۷. رك: آئینه حق نما، ص ۵۶۱.

۸. رك: آئینه حق نما، ص ۵۶۲.

پس گوئیم که اهل بدعت بودن آن عالی جناب از کتاب آینه حق‌نمای او ظاهر می‌شود، همچنانکه صوفی و زندیق و ملحد بودن فلان و فلان در نزد او از کتابهای^۱ ایشان معلوم می‌گردد، بلکه کلمات دالّه بر کفر قائل صریحاً و کنایه در آینه حق‌نما می‌باشد، و سخنان موجب فسق و^۲ باعث بر حدّ و تعزیر در آن بسیار است، لهذا بعضی از کلمات او کماهی‌هی در تحت «کتب» ذکر می‌کنم و بعد از اتمام عبارت او جواب و الزام مجمل در تحت «کتبنا» می‌نویسم.

رجم بالشهاب الثاقب: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا^۳ الآية. و آن عبد العظیم لنجانی و انصار و اعوان اویند که بلا قصور و بدون اینکه از جانب ملازمان عالی‌شان^۴، عالی حضرت، قدسی منزلت، الألمعی المولوی اللوذعی الرضی المرضی الزکی التقی النقی - دام فضله - نسبت به او امری صادر شده باشد، چنانچه خود به^۵ آن اقرار کرده، بلا بیّنه و برهان و به غیر حجّت و بیان، محض از راه حقد و عناد و حسد و لداد و کلماتی که نسبت به هیچ یک^۶ از اهل اسلام روا نباشد به آن سیّد و امام نسبت نموده، و زبان خبائث‌بیان و دل قساوت‌منزل خود را به آن آلوده، و جعل عرضه غرضاً لمرامیه و قلّده خللاً لم تزل فيه و وخره بکیده و قصده بمکیدته، فنادیت الله سبحانه و استخرته عظم امتنانه، فأتی بما أتی فجعلته هباءً منبثاً.

و چون خوب مبرهن و معلوم است که نسبت کفر و فسق را به سائر مؤمنین چه جا که رئیس المؤمنین بلا اسباب و حجج دلیل آنست که نسبت کننده بلا شک و شبهه کافر و فاسق است. پس بر هر مؤمن لازم که در جدّ و جهد در رمی او «حتّی لم

۱. «ف»: کتاب.

۲. «م»: - و.

۳. الکهف (۱۸): ۱۰۳-۱۰۴.

۴. «ف»: + آن.

۵. «ف»: بر.

۶. «ف»: - یک، در «م» نیز در میان سطور به خط کاتب نسخه افزوده شده است.

یبق فی القوس نزع» قصور ننمایند، و مورد سهام ملام خود سازند که عند الله مأجور و عند المؤمنین مشکور باشند.

قوله: «الحمد لله».

أقول: اعلم أنّ الحامدية والمحمودية كلّها لله تعالى كما قال سیّد المرسلین - صلی الله علیه وآله أجمعین -: «لا أُحصي ثناءً عليك أنت كما أثنيت نفسك»^۱ وقال: «وما عَرَفْنَاكَ حقَّ معرفتك»^۲ اما از آنجا که حق (سبحانه و تعالی) بندگان خود^۳ را بنابر طاعت و عبادت پیدا کرده، و برای تعلیم و ارشاد اینها انبیا فرستاده، و اوصیا مقرر کرده، و طریقه طاعت و عبادت را به وساطت ایشان^۴ بیان فرموده، من جمله آن حمد و شکر خود هم واجب کرده، و تعلیماً للعباد در اوّل سورة فاتحه که اوّل ما أنزل الله است علی ما قیل خود را حمد فرموده، لهذا بر بندگان واجب است که به موجب «فأتوا ما استطعتم»^۵ و ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۶ به قدر استطاعت حمد جناب حق (سبحانه و تعالی)^۷ نماید، و معلوم است که الحمد عبارة عن الثناء باللسان علی الفعل الجمیل الاختیاری، پس حمد حق (سبحانه و تعالی) بر افعال جناب حق (سبحانه و تعالی)^۸ است که كلّها محمود جمیل، یا بر افعال جمیلة بندگانست، چون اسباب و قوی در بندگان مخلوق او تعالی است، بلکه اسباب خارجیّه هم از خلق و توفیق جناب حق سبحانه است، فله الحمد حمداً كثيراً، لکن حمد جناب حق سبحانه بر

۱. بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۱۷۰، ح ۷ و ج ۹۴، ص ۲۲۸؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۳۶۵۲ و ج ۸، ص ۶۳، ح

۲۱۸۵ و ص ۲۲۶، ح ۲۲۶۶۸ و ۲۲۶۷۱. ۲. عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۳۲، ح ۲۲۷.

۳. «ف»:- خود. در «م» نیز در میان سطور به خط کاتب نسخه افزوده شده است.

۴. «ف»:- انبیا.

۵. روایتی است نبوی که در بسیاری از مآخذ عامّه و اندکی از منابع خاصّه روایت شده است. فقهای متأخر در اثبات قاعده میسور به آن استناد کرده اند. ر.ک: تعلیقه راقم سطور بر مطارح الأ نظار، ج ۳، ص ۵۶۱-۵۶۲.

۶. البقرة (۲): ۲۸۶. ۷. «ف»:- و تعالی.

۸. «ف»:- و تعالی.

اغتیاب مؤمنین و تهمت و اذیت به اینها و انکار یکی از ضروری مذهب و سائر مناهی موجب سخریه است به جناب حق (سبحانه و تعالی) و باعث نکال و وبال عقبی.^۱
قوله: «والصلاة».

أقول: صلاة طلب رحمت است از حق (سبحانه و تعالی) بر جناب سرور کائنات و اولاد امجاد آن حضرت، و خوب معلوم است که این بزرگان به مرتبه [ای] که رسیده‌اند احتیاج زیادی بر آن ندارند، بلکه منتهای قرب رسیده‌اند که فوق بر آن متصور نیست، لکن درود و رحمت^۲ وسیله مغفرت ما عاصیان است^۳، بلکه مراد از صلاة وصول به شفاعت که برای آن حضرت و اولاد امجاد اوست، امّا هر گاه مودّت ذوی القربی که اجر رسالت است^۴ بر باد داده و عمر خود در بطلت صرف نموده، بلکه به^۵ بعضی از احفاد و اولاد او که خلف الصدق بل به شرف عموم نیابت فائز باشد ایذا رساند، پس به مقتضای «من أهان ذرّیتی لم ينل شفاعتي يوم القيامة»^۶ هیچ عمل او مقبول نیست. «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»^۷.
قوله: «و بعد بر اذهان صافیه إلى آخر گشاید».

أقول: بر ضمائر ذوی البصائر از اخلاء روحانی و اخوان ایمانی مخفی و پوشیده نماناد که از کلام نکبت انجام این اصفهانی و از قرار اقرار این منبع نادانی ظاهر و باهر است که ابتدا به طعن و طنز و غیبت و تهمت نثرأ و نظماً، عربیاً و عجمیاً، صراحةً و

۱. «م»: آخرت.

۲. «م»: + ... مرسلین (ظ).

۳. «ف»: عاصیانست.

۴. «ف»: رسالتست.

۵. «ف»: - به، ظاهرأ در «م» نیز بعدأ اضافه شده.

۶. روایتی بدین گونه پیدا نکردم، و این گونه روایت شده است: عن النبی صلی الله علیه و آله: «إذا قمت المقام المحمود تشقّعتُ فی أصحاب الکبائر... والله لا تشقّعت فیمن آذی ذرّیتی»، رک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۸۷، ح ۱۲ و ج ۳۱، ص ۶۵۳، ح ۱۹۶ و ج ۹۳، ص ۲۱۸، ح ۴.

۷. اقتباس است از آیه ۱۱ سورة الحج.

کنایه، قراءه و سماعاً، إقراراً و إرسالاً در^۱ خدمت ملازمان آن حضرت معالی منزلت، جناب سید (دام ظلّه)^۲ بدون اینکه قصوری از آن عالی حضرت نسبت به او صادر شده باشد، یا جرحی و سبّی و شتمی^۳ نسبت به او از آن والامرتبت به منصبه ظهور رسیده باشد، از طرف این اقرب ذوی القربات بولهب و پیرو آن حمالة الحطب بوده است.

و ازینجاست^۴ که صاحبانی که فی الجملة بهره [ای] از ایمان داشتند این را ممانعت نمودند و شکایت^۵ جناب سید (دام ظلّه) درین باب به او رسانیدند، امّا از غایت نادانی و عمیان قلبی و سفاهت جانی و از نهایت حسد و حقد که بر آن غالب آمده اکتفا به این امور ننموده و رقی چند چون نامه عملش سیاه نموده و من یوم تتطایر فیه الکتب هیچ پروا نکرده و ثبته [ای] که برای عذاب آخرت او دست آویز قوی است به تحریر آورده، و درشتی و خشونت و سوء ادب نسبت به آن بزرگ که متدینین اهل سنت و جماعت نام آن بزرگ را در بلده لکهنو و غیره^۶ به غیر تعظیم ذکر نمی کنند نموده، و آن هادی گمگشتگان ضلالت را و آن رهنمای سالکان فیافی طریقت را که سید موحدین و امام العلماء فی أصول الدین است نسبت کفر و الحاد داده و گفتگو [ی] پوچ که کسی از ارازل و اجلاف هم در حق هیچ ملحدی و کافری نمی گوید به مقتضای «الکوز یترشح بما فیه»^۷ از دهن نجس خود برآورده خود را مستحق عذاب و مورد عقاب ساخت. بنابراین شکسته هم در خدمات برادران ایمانی و سایر سکنه لکهنو و غیره التماس نموده و می نماید که به موجب «الفتنة نائمة لعن

۱. کذا.

۲. یعنی سید دلدار علی.

۳. «ف»: ستمی.

۴. «م»: اینجا است.

۵. «ف»: + و شکایت.

۶. «ف»: - و غیره. در «م» نیز در میان سطور به خط کاتب نسخه اضافه شده است.

۷. از امثال مشهور است. بشرح مأخذ آن را در پانوش اوراق الذهب، ص ۳۰۴ مسطور ساخته ام.

الله من أيقظها^۱»^۲ اگر شکسته هم به إزاء کلمات سخافتِ سِماتِ او کلمات درشت و ناملائم بر زبان آرم و یا^۳ به حیّز تحریر درآرم^۴ معذور و بی‌قصور باشم، و عقلا و دانشمندان عذر قبول فرمایند؛ لأنَّ «العذر عند کرام الناس مقبول»^۵، والإنصاف عند أهل العقل معمول.

قوله: «و حال آنکه مولوی مشارّ الیه از سادات کبار».

أقول: در سیادت و شرافت آن عالی‌مقدار و قدوة ابرار شگّی نیست، از آنجا که حق (سبحانه و تعالی) او را به شرف علم و کمال سرفراز فرموده در سیادت هم از سائر سادات فضیلت داده^۶ که نه معصوم بلکه ده معصوم از حضرت سیّد المرسلین تا حضرت امام علی نقی (علیه السلام) بلکه اگر جناب سیّده (علیها السلام) را هم ضم کنیم^۷ یازده معصوم در نسب شریف او داخل‌اند، هر چند درین فضیلت سایر اخوان آن جناب به آن جناب^۸ شریک‌اند، لکن از آنجا که بحمد الله بر ورثه آبائی قائم^۹ و مصداق «إِنَّ العلماء ورثة الأنبياء»^{۱۰} است این فضیلت به همه وجوه به آن معدن فضل و کمال زبینه و سزاوار است.

قوله: «و از علمای^{۱۱} ذوی الاعتبار إلخ الوقار می‌باشد».

أقول: فضل و علم و کمال آن سیّد عالی‌مقدار و آن عالم بزرگوار نه به مرتبه‌ایست

۱. مذکور در متن از حاشیه «م» به عنوان «بدله». و در متن دو نسخه «استیقظها».

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۷، ح ۱۲۷؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۸۳، ح ۱۸۱۷.

۳. «م»: - یا. ۴. «ف»: - درآرم.

۵. ر.ک: التوسل إلى التوسل، ص ۲۸۹؛ نفائس الفنون، ج ۱، ص ۱۱۲؛ امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۲۶۱.

۶. «ف»: دارد. و نیز در «م» سپس کاتب نسخه «م» آن را به مانند متن اصلاح کرده است.

۷. «ف»: کنم. ۸. «ف»: - به آن جناب.

۹. «ف»: قدیم.

۱۰. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۲ و ج ۲، ص ۹۲، ح ۲۱ و ص ۱۵۱، ح ۳۱.

۱۱. «م»: علماء.

که بر اهالی این بلده بلکه سکنه اهل عراق مخفی و پوشیده بوده باشد، از اجازات و مصتفات و مؤلفات آن عالی جناب کالشمس فی رابعة النهار منجلی است، و به موجب اینکه:

ملیحة شهدت بها ضرائها الفضل ما شهدت به الأعداء^۱
آقا احمد صاحب با وصف اینکه از آن جناب خوش نبودند بلکه نسبت
اموری^۲ چند به آن عالی حضرت کردند که کردند در رساله مرآة الاحوال می نویسند
که: «من آن عالی حضرت را ربّ النوع تمام علماء هند می دانم؛ زیرا که از حدّ
صوبه دکن تا صوبه اوده که به نظر فقیر رسیده به جامعیت ایشان عالمی ندیده‌ام»^۳.
انتهی کلامه.

بلکه جناب ایشان عصبیت را کار کردند، حق اینست که امثال و نظراء آن جناب
در تمامی عراق و عجم بسیار کم خواهند بود.

قوله: «و بعضی از دوستان الخ گفتگو نموده‌اند».

أقول: مخفی نماند^۴ امری که قباحت آن از ضروریات و بدیهیات بوده باشد و
ضرر دنیوی و نکال اخروی در آن معلوم^۵ دوست و دشمن و مصلح و مفسد، یگانه و
خواه^۶ بیگانه، همگی متفق اللفظ و المعنی گردیده فاعل آن را از ارتکاب آن منع
می نمایند، بلکه زجر و توبیخ می نمایند، اما هر گاه به شقاوت و بی حیائی غالب
می آید و اوامر و نواهی الهیه را پس پشت می اندازند و دنیا در چشمهای او اهمّ
مطالب می باشد، گفتن عقلا و دانشمندان نزد آن هرگز مقبول نمی شود، ازینجاست^۷
که چون ابن زیاد عمر بن سعد را تکلیف جنگ جناب خامس آل عبا (علیه التحیّة

۱. مصرع دوم بیت، از امثال مشهور است که در مآخذ بسیار مذکور است.

۲. «ف»: امری. ۳. ر.ک: آئینه حق نما، ص ۴۵۳.

۴. «م»: + که. ۵. در دو نسخه: متصوّر. مذکور در متن از حاشیه «م».

۶. در «م» بر روی «خواه» ظاهراً خط زده است. ۷. «م»: اینجا است.

والثنا) نمود کامل نامی بزرگی که یکی از دوستان پدرش بوده او را ازین امر شنیع منع کرد و آنچه حقّ نصیحت بود به او فرو گذاشت نکرد لکن هیچ سودی نبخشید، آخر الأمر^۱ مآل کار او جهنّم گردید. و حال این مرد هم همچنین معلوم می‌شود که با وجود فهمانیدن دوستان و مصلحان هیچ نفهمیده و از حرکات ناشایسته باز نیامده^۲. غلبت علیه الشهوة فلم تنفع له النصيحة.

قوله: «گفته شده إلخ».

أقول: هرگاه از آن جناب نسبت به او قصوری نشده باشد و آنچه از معاذیر ناموجه، چنانچه فرقه وهابیه در قتل مسلمین و مؤمنین می‌گویند، ذکر کرده، محض دلالت او بر فسق و کفر نسبت کننده است، و^۳ شکّی نیست که هرگاه کسی مؤمنی را کافر یا ملحد بگوید بلا اسباب چنان^۴ معلوم می‌شود به علم یقینی که آن شخص ایمان او را به کفر تفسیر^۵ می‌کند و درین حال آن خود کافر است یقیناً، و هذا هو المطلوب.

و اوّل دلیل بر این آنست که این مرد از عرصه چند سال وارد بلده مرشدآباد است و از واردین و عابرین متفحص حالات آن جناب بوده، و من بعد که کتاب آینه حقّ نما به او رسیده بر همگی حالات اطلاع به هم رسانیده، و باز خطّ شقاوت نمط نوشته و چون به لکهنو آمده همان کتاب را دست‌آویز گردانیده پس ازین صاف ظاهر است که این مرد مطلقاً از این حال بهره ندارد^۶.

قوله: «و دیگر می‌گویند که از سابق برین به چند سال^۷ إلخ سبب چیست؟»

۱. «ف»:- الأمر. در «م» نیز در میان سطور اضافه شده است.

۲. «ف»:- باز نیامده. ۳. در «م» «و» به «چه» تغییر داده شده است.

۴. «ف»:- چنانچه. ۵. «م»:- تعبیر.

۶. در «م» فقره «و اوّل دلیل این آنست» تا اینجا در حاشیه آن افزوده شده و بعضی از کلمات آن از بین رفته است.

۷. «م»:- سابق به چندین سال.

أقول: ای صاحبان هوش و ای مالکان چشم و گوش! به گوش دل بشنوید و ساعتی متوجّه کلام من شوید که آنچه این ناپاک بلید و بی حیای پلید در جواب این کلام در آخر وریقه نوشته جوابش بیاید اما اندک طول مسافت دارد؛ لهذا مجملّاً جواب آن همین جا به گزارش^۱ می‌رساند که این سگ اصفهانی و آن معدن نادانی کتاب آینه حق‌نما را بخوبی مطالعه نموده است، چنانچه در مکتوبِ بداسلوب مذکور ذکر آینه حق‌نما نموده است، و با وجود مطالعه آن، آن^۲ عالی حضرت را به مولی الأنام و مقتدی الأنام و فخر العالمین در قصیده شوم خود ستوده، و طعن بسیار نسبت به جناب صالح مقدّس جناب شیخ اسماعیل صاحب نجفی خراسانی نموده، و مودّت و محبّت خود را که انجام آن شقاوت و حماقت او شده^۳ بسیار اظهار کرده، و حالیا که در لکهنو آمده عبارات همان کتاب آینه حق‌نما را مستند کفر و فسق خود ساخته، پس صاحبان بصیرت انصاف بفرمایند که اگر العیاذ^۴ بالله باعث بدی آن جناب همین کتاب است پس چرا خط از آنجا نوشته و اطراء و مبالغه در مدح آن حضرت کرده و باز در^۵ بلدة لکهنو چرا مذمت می‌نماید و آن کتاب حق‌نما را مستند خود می‌گرداند؟! آری، سبب اقوی همان است که چون این مکتوب به این عبارات مطنّبه متضمّن^۶ اطراء و مبالغه در مدح آن حضرت^۷ نوشته، و آنست که جناب سید^۸ او را هم بسیار خواهد ستود و به مخالفت جناب شیخ^۹ او را من جمله احبّا و دوستان^{۱۰} خواهد انگاشت.

۱. «م»: گذارش. «ف»: گذرش.

۲. «ف»: - آن.

۳. «ف»: حمالت شده.

۴. «ف»: نعوذ.

۵. «م»: + آن.

۶. «ف»: متظمن.

۷. «ف»: - آن حضرت. در «م» نیز در بین سطور افزوده شده است.

۸. یعنی سید دلدار علی.

۹. یعنی شیخ اسماعیل نجفی خراسانی.

۱۰. «ف»: «احباب» بدل «احبّا و دوستان».

و چون این معنی به موجب اینکه «لا تودّوا الذین کفروا» هیچ به ظهور نرسیده عداوت در سینه خود مکنون داشت^۱ و چون به لکهنو از ملاقات منافقین و عدوّ خاندان خیر النبیین^۲ مشرّف گردید بنابر بعضی از توهّمات عداوت او دو آتشه گردید و^۳ نوشت آنچه نوشت. فضّ^۴ الله فاه بما فعل [و] کافاه.

قوله: «و دیگر می گویند إلخ چه می شمارد؟»

أقول: در مقدّمه آنچه این صاحبان در جواب استفتای صاحبان مرشدآباد ارقام فرموده اند مذکور گردید و من بعد هم بیان این مقوله در مقام اجوبه و مطاوی آن مفصّل مرقوم خواهد شد، لکن مجملاً باید دانست که العالم النبیل والفاضل الجلیل الشیخ اسماعیل الخراسانی و سلالة السادات العظام، نتیجة الشرفاء الکرام، زبده المجتبین^۵ جناب سیّد محمّد حسین شهرستانی و دیگر بزرگان و مقدّسان که اسماء شریفه بعضی ازینها در جواب استفتا مرقوم شده و همگی و تمامی او را از سهام ملام خودها مجروح ساخته اند و اکثری از واردین که از سمت حیدرآباد در بنگاله و لکهنو و غیر جاها آمدند هر گاه آنها را با این مقدّسین ضم کرده شود علم به عیوب او به مرتبه حقّ البقین می رسد، و قبل از آمدن این بزرگان در بلده مرشدآباد افعال ناشایسته او اشتهاار یافتند^۶.

و ازینجاست که سلالة الأطیاب و زبده الأنجاب آقا سیّد حسین خلف الصدق آقا سیّد مهدی مرحوم شوستری^۷ موطناً و مرشدآبادی مسکناً چون از حالات او از سابق اطلاع داشتند و از افواه رجال شنیده بودند بر^۸ حین ورود این

۱. «م»: داشته.

۲. «م»: «+» (ص).

۳. «ف»: - و.

۴. «ف»: فرض!

۵. «ف»: المجبین؟

۶. کذا.

۷. خوانش هندیانه از شوشتر به سین است چنانکه مکرّر مذکور گشت.

۸. کذا.

هر دو جلیلین استفتا نموده حسب جواب این صاحبان عمل فرموده ازو تبرّا نمودند و عقب سر او نماز خواندن^۱ موقوف کردند، تا اینکه خیانت در مال بعضی از متوفّی ازو به ظهور رسیده و کنیز بعضی از ابناء نواب مبارک الدوله بهادر مرحوم را به تصرّف خود آورده، هر چند آن بزرگ زاده فریاد و واویلا بسیار نمود که این کنیز آزاد نیست و من راضی نیستم لکن از آنجا که خطّ آزادی از بهشت و عبودیت جهنّم از دست نقّاش ازل بر پیشانی او کشیده شده بود هیچ فایده نکرده بسیار از آن روی خود را سیاه کرد، و تعشّق به امّرد مزلف ساده رو به هم رسانید. بعد از آن بحمد الله همه مرشدآبادیان ازو تبرّا نمودند و رونق بازار او شکستند. و چون از آنجا خائب و خاسر به لکهنو آمده و^۲ همچو مار بر خود پیچیده، و در سینه حقد دفیئه او عداوت از جناب حضرت مولانا (دام ظلّه)^۳ بنا بر وجهی که گذشت بوده، خواست که عیوب خود را به ملازمان آن عالی حضرت منسوب سازد تا در نظر مردمان اوباش برای خود واقعی پیدا کند و خجالت و ندامت خود را دفع نماید، و حال آنکه آنچه گفته و نوشته ریش دراز او به آن احقّ و أولى است «این الثریا والثریّ أین النعمة من الکرى»^۴.

قوله: «و دیگر از زبان مولوی إلخ خود کرد».

أقول: بر تقدیر صدق اگر شکسته حاضر خدمت ملازمان آن عالی جناب می شد دست بسته عرض می نمود که ای قبله ارباب تحقیق، و ای کعبه اصحاب تدقیق، و ای أسوء علمای زمان، و ای مقتدای مؤمنان^۵ آن جناب چرا این کلمه می فرمایند، مگر در خاطر شریف نیست کلام ملک علام که: ﴿الْخَيْثُ لِلْخَيْثِ﴾^۶ به مقتضای:

۱. در حاشیه «م» بدل آن: «گذارند».

۲. «ف»: - و.

۳. یعنی سید دلدار علی.

۴. این مثّل در آئینه حق نما، ص ۸۸ نیز مذکور است.

۵. «ف»: عالمیان. در «م» نیز گویا «عالمیان» بوده سپس به مانند متن تغییر داده شده است.

۶. النور (۲۴): ۲۶.

«الكفر ملّة واحدة»^۱ باید که اعانت آنها نماید و به معانقه آنها را بجسپد و راز دل خود را از آنها بگوید تا^۲ نفسش وا شود و کدورتی که او را از طرف مؤمنین حاصل است آن را رفع نماید نه توقّع بالعکس باید داشت.

قوله: «لهذا بر فقير لازم است إلخ نماید».

أقول: لهذا بر شکسته واجب گردید که به خدمت اخلاء روحانی و اخوان ایمانی^۳ التماس نماید که بنده اقرار به معارف خمسة حقّه به خلوص اعتقاد می نماید، و اوقات خود را به مطالعه و ملاحظه کتب دینیّه و معارف یقینیّه به سر می برد، و این هم می دانم که ایذای مؤمن بدون حقّ ایذای جناب حق سبحانه و رسول اوست، و این هم می دانم که این شخص به ظاهر پیش مردمان اقرار به وحدانیت جناب حق سبحانه و تعالی و دیگر معتقدات ولو ادعاء باشد می نماید، و این هم می دانم که در بیان معائب^۴ و مثالب او مرا به نهجی فایده دنیوی منظور نیست، و هیچ عزّتی و وقعتی برای من درین دار دنیا حاصل نه، و این هم به یقین می دانم که «الدنيا ساعة»^۵ دنیا را اعتباری نیست، و این هم می دانم که جناب حق (سبحانه و تعالی) بنده خود را می میراند، و در قبر زنده می کند، و از همه جزئیات و کلیات سؤال می کند، و باز به روز قیامت مبعوث می سازد^۶، و از^۷ همگی افعال و اعمال او هر چند به قدر ذرّه [ای]

۱. در برخی از منابع فقهی نیز به عنوان حدیث آمده: رك: الخلاف، ج ۴، ص ۲۵، مسألة ۱۷؛ شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۲۵۵؛ قواعد الأحكام، ج ۱، ص ۵۲۱؛ جامع المقاصد، ج ۳، ص ۴۸۰؛ کتاب الأئمّ، شافعی، ج ۷، ص ۱۳۴؛ شرح الکبیر، ابن قدامة، ج ۷، ص ۱۶۵ و ج ۱۲، ص ۳۴.

۲. «ف»: «که» بدل «تا».

۳. «ف»: «ف»: اخلاء ایمانی و اخوان روحانی.

۴. چنین است در هر دو نسخه با همزه.

۵. بسّحر الأنوار، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۳۰ و ج ۶۷، ص ۶۸، ح ۱۴ و ج ۷۴، ص ۱۶۴، ح ۲ و ج ۷۵، ص ۳۱۱، ح ۱.

۶. «ف»: می شود. گویا در «م» نیز مانند نسخه «ف» بوده سپس بدینسان که در متن است تصحیح شده است.

۷. «ف»: - از. در «م» نیز در میان سطور اضافه شده است.

باشد^۱ بلکه از آن کمتر بوده باشد سؤال کرده می‌شود، و این هم می‌دانم که میزان حق است و صراط حق^۲ است و اعمال سنجیده خواهد شد، و همه را بر صراط رفتن خواهد افتاد، و این هم می‌دانم که ثقیل الموازین در بهشت و خفیف الموازین در جهنّم داخل خواهند شد، و این همه را بحمد الله کبریا به رأی العین مشاهده می‌نمایم.

و بعد تصدیق این مقدمات غیبت این مرد را حلال می‌دانم، و در طعن و لعن آن به نهجی پروای نمی‌دارم، و خود را مصداق ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾^۳ می‌دانم، و اهانت او را من جمله مثنوبات اخروی می‌شمارم، و از لوم لائم خوف نمی‌دارم، و از اقوال نمانان و عیب‌جویان پروای نمی‌نمایم، و لیس ذلك بالظنّ والتخمين بل بالبرهان والیقین.

من جمله آن آنست آنچه جناب آقا سیّد محمد حسین و جناب شیخ اسماعیل و رفقاء ایشان^۴ و جناب آقا محمد علی طبرسی جرح او نمودند و گواهی به فسق و فجور او دادند. و این همه بزرگان از اهل صلاح و دیانت‌اند^۵، و شکسته به خدمات این صاحبان رسیده، و صحبت متأکّده تا قریب یک سال با^۶ این صاحبان داشته، مگر دو سه شخص که^۷ از ایشان ملاقات نداشته^۸، و شیخ صاحب ممدوح دعوی قطعیه و علم به این معنی فرموده، و قبل از ورود این اصفهانی در مرشدآباد در ایّامی که شیخ ممدوح در فیض آباد وارد بودند در اظهار فسق و فجور او مبالغه می‌کردند و اظهار

۱. «ف»: - باشد.

۲. «ف»: - حق.

۳. المائدة (۵): ۲.

۴. «و رفقاء ایشان» در «م» بعد از «طبرسی» نوشته شده سپس به مانند متن اصلاح شده است.

۵. «م»: «صلاح و عدالت‌اند» سپس بر روی آن خط زده و بالای آن نوشته «صدق و وثاقت‌اند».

۶. «ف»: به. ۷. «م»: + «فی الجملة» سپس بر آن خط زده.

۸. در «م» این جمله در حاشیه افزوده شده: «لکن محفوف به قراین مصدق ...».

معائب او می‌فرمودند^۱ چنانچه پنج چهار کس از ثقات و معتمدین در فیض آباد شاهداند.

ثانیاً، آنچه از خیانت او در مرشدآباد و فسق او با یکی از کنیزان بعضی از ابنای^۲ نَوَابِ مبارک الدوله مرحوم به ظهور رسیده، هر چند عدول و ثقات به این معنی گواهی نداده‌اند اما فی الجمله معتمد بوده‌اند^۳ از احتمال کذب^۴ بسیار بعید. و هم میل او به بعضی از امارد مرشدآباد حتی اینکه اگر او در مجلس او حاضر نمی‌شد بی‌قرار می‌شد تا اینکه تلامذه او را به هزار مَنّت به مجلس درس او^۵ می‌آوردند.

ثالثاً، عبارت^۶ مکتوب بداسلوب و قصیده مکر و صیده او که^۷ چه اطراء و مبالغه در مدح آن حضرت کرده^۸، و در آنجا اقرار به^۹ فضایل و کمالات و اجتهاد و اجازات آن عالی حضرت نموده، بعد آنکه کتاب حق‌نما را دیده، و چون به لکهنو آمده همه آن عهود را نسیاً نسیاً گردانیده، و عذر^{۱۰} ننگی^{۱۱} که مفضح اوست^{۱۲} نموده.

رابعاً، آنچه نسبت کفر و الحاد - العیاذ باللّه - به عالی خدمت جناب سیّد (دام ظلّه) نموده، و همچنین آنچه تهمتها و غیبتها نموده، و به افتراها پرداخته، و شکسته را به علم قطعی یقینی که هو الاعتقاد الجازم الثابت المطابق للواقع معلوم است که این همه دورغ است، بلکه موجب کفر و فسق اوست چنانچه گذشت.

خامساً، آنچه اکثری از مَعُولِ گواهی به آن داده‌اند و^{۱۳} اگر این امر راست باشد

۱. «ف»: می‌کرد ... می‌فرمود.

۲. «م»: ابناء.

۳. «ف»: «معتمداند» بدل «معتمد بوده‌اند».

۴. «ف»: - کذب.

۵. «ف»: - او. در «م» نیز در میان سطور افزوده شده است.

۶. «ف»: عبارات.

۷. «م»: - که.

۸. «ف»: نموده.

۹. «م»: - به.

۱۰. شاید «عذر» هم خوانده شود.

۱۱. در هر دو نسخه بدون نقطه، احتمال دارد کلمه دیگری خوانده شود.

۱۲. «ف»: آنست.

۱۳. در «م» بر روی «و» خط زده است.

سزاوار است که او را از قلّه جبال بیندازند، یا از^۱ آتش بسوزانند، یا دیواری برو منهدم سازند، هر چند این امر از آن جهنمی هیچ بعید نبوده لکن چون به ثبوت شرعی ثابت شده لهذا او را در نقاب^۲ حجاب گذاشتم.

چون این معنی منقوش خاطر عاقل منصف گردید پس باید دانست که این مرد همچنانکه از ایمان خارج است از اسلام بیرون است؛ چه خوب معلوم است که حیدرآباد دکن محلّ تقیّه نیست، خصوصاً نسبت به کسانی که از اهل ایران بوده باشند، چه جا که از اهل اصفهان باشد، و هرگاه شخصی بلا ضرورت تقیّه مدح و ستایش شیخین و بنتاهما و اتباعهما نماید و امامت سنیان کند یقین است که شیعه نیست. و چون در محفل شیعیان اظهار تشیع نماید یقین است که سنی هم نیست. و معظم فِرَق اسلام منحصر است درین دو فرقه، و چون از هر دو خارج شد فخر من دین الاسلام، ومن خَرَجَ عن دین الاسلام فهو کافر.

و نیز بر فخر کائنات و سیّد موجودات افترا نموده، و خواب شیطانی خود را چنین و چنان بیان نموده، و به موجب «من رأی فقد رأی»^۳ باید که^۴ اگر این مرد راستگو باشد باید که جناب سیّد المرسلین چتردار و حضرت سیّد دو جهان شانه کش آن باشند، و این از عقل بعید است بلکه^۵ محال، پس به موجب اینکه «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۶ مستحقّ نار الیم و عذاب عظیم گردیده، و به موجب

۱. چنین است در دو نسخه.

۲. «م»: - نقاب.

۳. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۵، ح ۳۱۹۱؛ امالی الصدوق، ص ۱۲۱، مجلس ۱۵، ح ۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۱۳۲، ح ۷، ج ۴۹، ص ۲۸۳، ح ۱، ج ۵۸، ص ۱۷۶، ح ۳۶ و ص ۲۱۱ (ایضاح) و ص ۲۳۴،

۴. «ف»: - باید که.

ح ۱.

۵. در «م» بر روی «بعید بلکه» خط زده و «است» در میان سطور پس از «محال» افزوده شده است.

۶. «م»: فی.

۷. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۹، باب ۱۳۹، ح ۵-۶، ج ۲۷، ص ۲۰۷، باب ۱۴، ح ۱. در ص ۱۲۰ نیز خواهد آمد.

اینکه «من لا حرمة له لا غيبة له»^۱ غیبت این مرد حلال باشد. و آنچه شکسته درین اوراق طعن و طنز نموده معذور باشد. و أجراً علی الله تعالی.

و آنچه نوشته که برادران ایمانی و اسلامی و آدمی مخفی نماند که به مقتضای ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^۲ در مؤمنین که حق سبحانه إخوة ثابت گردانیده اما در مطلق آدمیان^۳ که شامل سنیان و ناصبیان و سایر کفار از یهودان و نصرانیان و مشرکان است از کجا ثابت شده^۴؟ همانا «الکفر ملّة واحدة»^۵ خواهد بود، یا بنابر مسلک او که با هفتاد و دو فرقه اتّحادی دارد خواهد بود، و اگر لفظ حیوانی هم اضافه می‌کردند چون با حماران قرابت قریبه دارند الیق و انسب^۶ بوده. و الله الهادی إلى الصواب.

قوله: «که معلوم است که تصدّی این امر صعب‌تر است» إلى آخر الآية.

أقول: هر چند به موجب اینکه «الکذوب قد یصدق»^۷ قد جرى الحقّ علی لسانه که ایذا رسانی به آحاد مؤمنین هم جایز نیست چه جا که علما و فقها که به مقتضای «من أهان فقیهاً مسلماً لقی الله وهو عنه»^۸ غضبان^۹ مورد غضب الهی گردد، اما کسانی که ایمان به خدا و رسول و اعتقاد به معاد و آخرت نمی‌دارند نزد اینها همه آسانست، مگر سمع اصم او را قرع نکرده که «یقتلون النبیّین ویمشون فی الأسواق»، و کسانی که در معرکه، کربلا حاضر بودند اکثری^{۱۰} از آنها کلام الله حفظ داشتند، و همچنین

۱. برداشتی است از روایات رك: المكاسب المحرمة، شیخ انصاری، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲. الحجرات (۴۹): ۱۰. ۳. «م»: + و اسلامیان (یا کلمه‌ای شبیه به آن).

۴. «ف»: - شده. ۵. در ص ۸۶ گذشت.

۶. «م»: انسب و الیق.

۷. مثل است. رك: امثال ابن اسلام، ص ۵۰: التذكرة الحمدونية، ج ۷، ص ۵۱، رقم ۲۰۳: مجمع الأمثال، ج ۱، ص

۹۹: لسان العرب، ج ۱، ص ۷۰۵ و ج ۲، ص ۳۵۸. ۸. «ف»: - عنه.

۹. نشانی این مأثور را در آئینه حق‌نما، ص ۳۴۶ آورده‌ایم و در ص ۹۸ نیز خواهد آمد.

۱۰. «ف»: اکثر.

اهل عسکر معاویه که کلام الله را بر سر نیزه‌ها بسته بودند مگر آیه ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ﴾ اه را نخوانده بودند؟ بلی خوانده^۱ بودند اما شقاوت بر آنها غالب آمده. و تصوّر باید کرد که خرط قَتَاد^۲ ضرر بدنی است که جرح آن را به مرهم تداوی می‌توان کرد و ایدای مؤمنین ضرر روحانی است^۳ که لا یدای، ناریست که لا تطفی، ولنعم ما قیل:

جراحات السنان لها التیام ولا يلتام ما جرح اللسان^۴

قوله: «درین کار است خوف تنگی معاش».

أقول: هر چند به گمان غلط خود چنانچه گذشت بنا بر وسعت رزق و فراخ روزی این را وسیله خود^۵ فهمیده مرتکب سیئه گردید، اما به مقتضای کلام ملک علام: ﴿لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾^۶ چون عُمر از گندم ری محروم ماند. سبحان الله! شخصی که به طمع دوصد رویه بر جناب سید المرسلین افترا بندد آیا از مثل این شخص کدام عاقل گمان می‌دارد که برای خدا از لوم لائم پروا نکرده و ضیق معاش را خیال ننموده^۷ به طعن و طنز کسی زبان گشاید هو ما يعرف الله فكيف يعمل لله.

قوله: «و انسداد ابواب اختلاف» إلخ.

أقول: انسداد باب تردد^۸ مؤمنین و صاحبان یقین البتّه^۹ اما نسبت به منافقین پس ابواب اختلاف و فتن و فساد بر روی آنها^{۱۰} مفتوح و همیشه دلهای آنها از اهانت تو

۱. «م»: نخونده ... خوانده.

۲. خرط: کشیدن. قتاد: گون. و آن درختچه‌ای حداکثر به ارتفاع یک متر و دارای خارهای بسیار.

۳. «م»: روحانیت. ۴. نشانی این بیت را در آئینه حق نما ص ۶۰۱ آورده‌ایم.

۵. «م»: - خود. ۶. فاطر (۳۵): ۴۳.

۷. «ف»: نموده. ۸. «ف»: نزد.

۹. «م»: البتّه (با تاء مدوّر). ۱۰. «ف»: اینها.

مجروح. و بالفرض که باب تردد مردمان مسدود باشد اماً باب چندا^۱ که گشاده است، بدخل من یشاء و یخرج من یشاء.

قوله: «و ترس و بیم ذهاب عزّت» الخ.

أقول: کسانی که یقین به خدا و رسول ندارند آنها را از ذهاب عزّت چه پروا، و از رفتن آبرو چه حیا، إذا أُلْقِيتَ جُلُوبَ الْحَيَاءِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ.

و حقیقت اینست که اگر منافقین^۲ آنجا مصداق قوله تعالی: ﴿وَقَبَضْنَا لَهُمْ قُرْآنًا فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾^۳ ترا تشفی نمی دادند و حال بی حمیتی و عدم مبالات مردمان آنجا در دین بر تو حالی نمی کردند این قدر جرأت نمی داشتی که برین سیئه مهلکه اقدام می کردی و برین زبان درازیها جسارت می نمودی، جزاک الله عَنَّا شَرَّ الْجَزَاءِ.

قوله: «و امور عظیمه دیگر» الخ.

أقول: این قدر زبان درازی که نمودی کدام کس از تو متوحّش شد که از بیان آن امور عظیمه متوحّش می شد، منافقان از تو رام و مرام آنها افساد و غیر آن لا یرام، و من فهمیدم آنچه تو ازین اراده کردی^۴، عالی حضرت، فلک رتبت، کیوان بارگاه، انجم سپاه^۵ را ازین معنی اطلاع نیست، و إلاّ حقیقت تو معلوم می شد^۶. حق تعالی سلطان عادل کامل باذل را بر تو مسلّط کند که سزای تو به کنارت نهد.

قوله: «چه این مرد از یک طرف مستند الی آخر عظیم الشأن».

أقول: بعضی از صاحبان عظیم الشأن نظر به مروّت و فتوّت از تو مؤاخذه نمی نمایند، و بعضی از صاحبان چون به امور دنیویه به مشاغل کثیره مشغول اند

۱. نام زن فاحشه است که گذشت.

۲. «م»: منافقان.

۳. فصلت (۴۱): ۲۵.

۴. «ف»: گردانی.

۵. یعنی غازی الدین حیدر.

۶. در «م» بر روی «حقیقت تو معلوم می شد» خط زده و به جای آن در حاشیه نوشته: «به سزای خود می رسیدی».

از فعلهای^۱ تو اطلاع ندارند، یا می‌دانند مسامحه می‌کند و از بدنامی خود می‌ترسند، و الا عدم تعرّض اینها نسبت به تو نه ازین جهت است که ترا من جمله اهل علم و کمال می‌دانند، یا مقدّس می‌انگارند، مرّوت مانع ایشان است، و الا در اخراج تو از آن شهر قصوری نمی‌کردند، و از تأدیب تو دقیقه [ای] فرو گذاشت نمی‌کردند.^۲

اما این صاحبان را مناسب بلکه لازم است که^۳ در امور دینیّه مسامحه نفرمایند، و مدهنه و ترخّم را کار ننمایند^۴ که جناب حق (سبحانه و تعالی) در باب حد می‌فرماید که: ﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ﴾^۵ چه مسامحه در حدود و تعزیرات باعث دلیری فسّاقان و جرأت بی‌ایمانان است.

قوله: «و از یک طرف متّکی» اه.

أقول: به فضل الله سبحانه و إرغاماً للمعاندین این بزرگ به شرف اجتهاد فایز و سعادت نیابت عامّه موالی طیبین را جائز، وقد تلقّاه العلماء الفحول من العتبات العالیات بالقبول وإن^۶ أباه الظلوم الجهول، وقد أقرّ بفضلّه وکماله الماهرون وإن أنکره الجاهلون.

ما ضَرَّ شَمْسُ الضُّحَى وَالشَّمْسُ طَالَعَةٌ أَنْ لَا يَرَى ضَوْءَهَا مَنْ لَيْسَ ذَا بَصَرٍ^۷
«فَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

قوله: «و از یک طرف متوسّل است إلخ ادّعاء باشد».

۱. «م»: فعلها.

۲. در «م» بر روی «نمی‌کردند» خط زده و به جای آن در حاشیه با علامت «صح» نوشته: «نمی‌نمودند».

۳. «ف»: - که.

۴. «ف»: و تراحم را کار نماید.

۵. النور (۲۴): ۲.

۶. در «م» بر «إن» خط زده و بر آن «لو» نوشته.

۷. ابن خلّکان در وفیات الأعیان (ج ۵، ص ۲۹۰) به نقل از ابو اسحاق شیرازی در طبقات الفقهاء آن را به فقیه

شافعی ابو الحسن منصور تمیمی مصری نسبت داده است.

محبی الدین نووی آن را در المجموع (ج ۱، ص ۲۳) بدون اشاره به نام سراینده آن آورده است.

أقول: این کلام نکبت انجام او مشتمل بر دو کنایه است^۱ یکی اینکه اجازه آن جناب اجازه روایت است، ولا شكَّ أنَّ الإجازة من العلماء الكرام إنما هي للرواية، فاستجاز العلماء من المشايخ المعظمين^۲ الأساتذة المكرمين.

اما اجازه اجتهاد پس چندان ضرور نیست، بلکه در اجازات علمای^۳ سابقین جای إشعاری برین معنی دیده نشد که کسی در اجازه خود نوشته باشد که: «أجرت أن يجتهد فلان» چه بر هر کس واجب است که مسائل دینی خود را اگر قوّة^۴ ملکه اجتهاد داشته باشد ترجیح دهد و به تقلید عمل نماید برابر است که کسی او را اجازه اجتهاد بدهد خواه ندهد، آری، چون علم و اجتهاد امر باطنی است و هر بافنده و حلاج آن را نمی تواند ساخت^۵ اگر معروفین بالا جتهاد اذعان و اقرار نمایند بلا کلفت ثابت می شود و باز حاجت اختبار نمی باشد، پس آن^۶ هم بحمد الله در ما نحن فيه موجود. کسی که اجازات علماء کرام که به جناب سیّد داده اند^۷ مطالعه نموده باشد به إشعار این معنی مطلع شده باشد.

دیگر اینکه از لفظ «ادّعاء» مفهوم می شود که آن پیشوای مشکّکین را درین باب شکی و شبهه [ای] نیست، پس شک او مانند شبهه است که در ضروریات و متواترات سفسطیان می نمایند، چه تردّد زوارین و مردمان لکهنو به سمت عتبات عالیات و از آنجا به بلده مذکور و^۸ تحریک سلسله مراسلات علما و فضلا به آن حضرت و به^۹ بعضی از رؤساء - موفقین بالخیر غفر الله له - نه چندان بوده^{۱۰} است که کسی را احتمال شک و شبهه بوده

۱. «ف»: - است. در «م» نیز در حاشیه به خط کاتب آن افزوده شده است.

۲. در هر دو نسخه: «المشايخين بحق» بدل «المشايخ المعظمين» و در «م» آن را بدینسان که در متن است

تصحیح کرده است. ۳. «م»: علماء.

۴. چنین است در دو نسخه با تالی مدوّر. ۵. «م»: شناخت.

۶. «م»: این. ۷. «ف»: داده.

۸. «ف»: - و. ۹. «ف»: - به.

۱۰. «ف»: نموده.

باشد، و اگر اتباع شیاطین شک کنند ضرری به حال فیض‌مآل^۱ آن حضرت نمی‌تواند رسید؛ لآنّ محلّه من سائر فضلاء الدیار کالقطب من الریح، یستفید منه العلماء وإلیه أهل التقی، علاوه در مکتوب اقرار به اجازات علما نموده و آن را من جمله مدایح آن حضرت دانسته و درینجا به لفظ ادّعاء تعبیر کرده و مرتد گردیده.

قوله: «و از یک طرف قبول عامّه» إلخ.

أقول: حقّا که آنچه^۲ جناب حق (سبحانه و تعالی) آن حضرت را از فضایل نفسانی و کمالات روحانی و از حسن صورت و هیکل نورانی عطا فرموده سزاوار آنست^۳ که همگی خاک پای او را به چشم کشند و این نعمت را قدر بدانند.

قوله: «و از یک طرف مرده و اتباع» اه.

أقول: إذا جاء التّمحیص قلّ الدّیانون وکثر المتغلّبون. اگر فدویان صمیمی و غلامان واقعی می‌بودند ترا در لکهنو مکث کردن مشکل می‌افتاد و این گلستان در نظر تو خار می‌نمود. خوش باش که کسی متعرّض حال تو نیست، و الاّ معلوم نیست که حال تو تا کجا منتهی می‌شد.

قوله: «و از یک طرف صاحب اولاد» إلخ.

أقول: أعيذ بالله مولانا وأولاد من شرّ السامّة والهامة، ومن شرّ عین لامة، ومن شرّ فسقة العرب والعجم، ومن شرّ ما وهم أو هجم، ومن شرّ النفاثات في العقد، ومن شرّ حاسد إذا حسد. مرتبه بی‌حیائی او در حسد چون حال «چندا» شده است که هر رطب و یابسی که می‌خواهد از فوه نجس خود بر می‌آرد، خار مگیلان در چشمهایش باد بسادات العباد^۴!

قوله: «از یک طرف صاحب مال و منال» إلخ.

۱. «ف»: فیض‌مآب.

۲. «م»: - آنچه.

۳. «ف»: است.

۴. «ف»: العباد.

أقول: چشم بد دور! همین اسباب ظاهریه دنیا از امکنه و عقار و اسپ^۱ و گاو، این خر را بر حسد و حقد باعث شد و بر قبايح شنيعه او زاجری گردانید «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا أَنَّ النَّارَ تَأْكُلُ الْحَطَبَ»^۲ مگر این خسیس الطبع و دنی الطباع نشنیده است که «الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ مَالُ اللَّهِ»^۳ آنچه به دیگران که مستحق آن نیستند می‌رسد به آن جناب که به آن مال احق و اولی است عשרی از اعشار و یکی از هزاران به او نمی‌رسد؟! نمی‌بینی فاسقان و فاجران و کافران و حرامکاران و سایر بدمذهبان و زانیات و فاحشات مال الله و المؤمنین را که مخصوص برای اهل دین است می‌خورند و بیجا صرف می‌نمایند و کسی متعرض آنها نمی‌شود و حسد بر اینها^۴ نمی‌برد، بزرگی که به جمیع وجوه مستحق آن^۵ اموال باشد اگر نفعی قلبی که در جنب آنچه به منافقین کافرین می‌رسد حقیقتی نداشته باشد به آن جناب^۶ برسد، چرا جگر حاسدان بترقد، و دل‌های ناتوان پنهان پاره پاره شود، و آتش حسد و حقد در کانون سینه آنها مشتعل گردد؟! اَمَّا بِحَمْدِ اللَّهِ مُحْسُودٌ هَمِيشَه سَرَسِيز وَ شَادَاب وَ حَاسِدِین دَائِمًا در تب و تاب.

قوله: «از یک طرف بر تکیه‌گاه سیادت الخ زده».

أقول: هرگاه این بزرگ نبیه به موجب «الولد سرّ لأبیه»^۷ بر سیادت و طریقت آباء و اجداد قایم و به نیابت عامّه موالی طیبین و اجداد طاهرین پیشوای عالم بوده، و بنابر امیدواری وصول به مدارج عالیّه که حق (سبحانه و تعالی) بنابر علماء

۱. چنین است در هر دو نسخه با بای فارسی.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۲؛ نهج البلاغه، ص ۱۱۸، باب الخطب، ش ۸۶.

۳. حدیثی بدین گونه: «نعم المال الصالح للعبد الصالح» در منابع عامّه روایت شده است. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۶۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۹۷؛ الأدب المفرد، ص ۷۲، ح ۳۰۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۶؛

کشف الخفاء، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۲۸۲۳. ۴. «م»: برینها.

۵. «م»: این (ظ). ۶. «ف»: «به او» بدل «به آن جناب».

۷. این مثل در آئینه حق نما ص ۸۵۴ مذکور گشت.

دین وعده‌ها فرموده و ﴿اللَّهُ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۱ و فوز به مراتب سنیّه که برای ذریّه طاهره و صلحاء سادات جناب ربّ کریم مهیا نموده، و رسیدن به مقامات رفیعّه که برای زوّار جناب خامس آل عبا در احادیث ائمّه طاهریّن وعده به آن گردیده، و با این همه مراتب ربّ غفور رحیم و نبی مطاع شفیع کریم به مقتضای ﴿إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^{۲-۳} و^۴ به مقتضای حدیث شریف «أنا شافع مشفع»^۵ بر شفاعت جدّ بزرگوار و پدر عالی‌مقدار اتکا و اعتماد نماید، چرا کسانی که ناخلف باشند حسد برند اگر شک داشته باشی خُطَب جناب رابع آل عبا و حضرت سید الساجدین (علیهما الصلاة والسلام) که در مقام مفاخرت خوانده‌اند مطالعه نماید، و علاوه از کلام او چنان مستنبط می‌شود که اتکا بر شرف سیادت مذموم است، و شاهد محض آن انکار شفاعت شافعین بوده باشد و لیس منه بیعید.

و از اینجا باید دریافت که این شقی از این سلسله طاهره نیست، بلکه این را از سلاسل و اغلال بنی امیه کشیده‌اند، در حقیقت از اولاد جولاهه اصفهانست که این چنین انساج عنکبوتیه بافیده، یا از نطفه خوگیر دوزانست که این پاره‌های^۶ نمد پارینه کرم خورده در خریطه خود پرکرده برای خلعت اعوان و انصار خود برمی‌آرد. والله أعلم بحقیقه الحال^۷.

قوله: «و از یک طرف شیخوخت و پیری إلخ إلى غیر ذلک».

۱. آل عمران (۳): ۹؛ الرعد (۱۳): ۳۱. ۲. الأعراف (۷): ۵۶.

۳. فقره «و بنابر امیدواری وصول» تا اینجا از نسخه «م» افزوده شد. با تذکار این نکته که فقره مذکور در حاشیه نسخه یاد شده با علامت «صح» افزوده شده است. ۴. «ف»: - و.

۵. حدیث با ذیلی بدون کلمه «مشفع» روایت شده: ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۳۲، باب ۱۷، ح ۲.

۶. در نسخه: پاره‌های.

۷. فقره «و از اینجا باید دریافت» تا اینجا از نسخه «م» افزوده شد. با تذکار این نکته که در نسخه مذکور فقره یاد شده در حاشیه نسخه با علامت «صح» افزوده شده است.

أقول: کسی که بی‌پیر باشد قدر پیران چه داند، و کسی که ایمان به خدا و رسول نداشته باشد رحم و احسان را چه شناسد، از حضرت رسول ﷺ منقولست که: هر که حرمت مرد پیر را بشناسد پس او را تعظیم کند برای ستش خدا او را ایمن گرداند از ترس روز قیامت. و فرمود که: از تعظیم خداست تعظیم کردن مؤمن ریش سفید^۱.

و فرموده که: از ما نیست که خُردان^۲ ما را رحم نکند و پیران ما را تعظیم نکنند^۳. پس ای منصف دیندار، و ای سلیم الطبع نصفت شعار! اندکی به من گوش‌دار که بزرگی که به صفت علم و کمال و فضل متّصف و به شرف سیادت و نجابت که از اعظم شرافت است متشرّف، و با وصف این سنّ شریف او متجاوز از عشره هفتم باشد (عمر الله في آلائه الكاملة ونعمائه الشاملة) او را تهمت‌ها زند و اذیت‌ها رساند و حدیث «من أهان فقهياً مسلماً لقي الله وهو عنه غضبان»^۴ پس پشت اندازد حق را بدعت نام نهد و مذهب حق را کفر پندارد پس بتحقیق این مرد به منطوق احادیث شریفه مذکوره از دین خدا خارج است و مهین، جناب حق (سبحانه و تعالی) چگونه کسی برو^۵ ترحم نکند که اوست مورد مراحم الهیه و محطّ مکارم ربّانیه پس هر کسی که برو درین دار دنیا رحم نکند یقین است^۶ که حق سبحانه در روزی که انبیا لرزان و اوصیا ترسان باشند برو ترحم نفرماید ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾^۷.

قوله: «و داعی را اگر اینها مفقود چنانکه ظاهر است».

أقول: «ذلك فضلُ الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم». هر چند اینها مفقود است ظاهر است، امّا دواعی حسد و حقد در تو موجود است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۹۹، باب ۶۷، ح ۱۱. ۲. در هر دو نسخه: خوردان.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۹۸، باب ۶۷، ح ۳.

۴. نشانی این مأثور را در آئینه حق نما ص ۳۴۶ آورده‌ایم و در ص ۹۰ نیز گذشت.

۵. در «م» بر «برو» خط زده و در حاشیه نوشته: «بر آن جناب».

۶. «م»: - است. ۷. الحشر (۵۹): ۲.

بدان که هر چند جناب حق (سبحانه و تعالی) جواد علی الإِطلاق است و در ساحت کبریای او بخل را راهی^۱ نیست، لکن بنا بر قاعده حسن و قبح عقلی افاضه از مبدأ فیاض به قدر استعداد است و جائی که قابلیت نیست فیضان هم مفقود است، ازینجاست که نفوس خبیثه شیطانیه از فیوض ربّانیه و وصول به الطاف الهیه محروم اند ﴿مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۲.

قوله: «پس سببی دارد که با وجود چنین موانع الخ آسان گردیده».

أقول: به کرات و مراتب به معرض اظهار آمده که هر گاه کسی ایمان به خدا و رسول نداشته باشد، و خوف نار و جهنّم به قلب او خطور ننموده باشد، و نقطه [ای] که در قلب مؤمن می باشد سیاه شده باشد، این همه مشاق نزد او بسیار سهل است، و هیچ نصیحت او را سودی نمی بخشد، ازینجاست^۳ که هر چند جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا (صلوات الله علیه و علی آبائه) عمر سعد و سائر کوفیان را نصیحت فرمودند و آنچه حق خیرخواهی و حجت بود ادا فرمودند، و همچنین اصحاب کبار آن عالی مقدار در برابر آن قوم اشرار ایستاده آنچه حق نصیحت بود و اتماماً للحجة ادا فرمودند و هیچ کارگر نشد. و آن قوم اشقیا بعد اینکه مکاتیب بی شمار و خطوط بسیار متضمن طلب به آن بزرگوار نوشته بودند، چنانچه این ناپاک اصفهانی نوشته بود، متحمل بدترین مشاق که تضععت بها أركان الدين، و حدثت بها ثلثة عظيمة في الإسلام والمسلمين گردیدند، و همه شدايد بر آنها آسان گردیده که سرهای این بزرگواران را^۴ از تنهای پاک آنها^۵ جدا نموده بر سرنیزه ها^۶ بلند کردند و دیار به دیار گردانیدند حتّی اطفال صغیر را به عوض آب به آب دشنه و شمشیر سیراب کردند، و آنچه از حرکات نفاق و شقاق بعد شهادت آن قبله آفاق به عمل

۱. «ف»: راه.

۲. النور (۲۴): ۴۰.

۳. «م»: اینجا است.

۴. «ف»: - را.

۵. «ف»: اینجا.

۶. «م»: نیزه.

آوردند هیچ کافری آن را نمی‌کند. و لعنة الله عليهم وعلى أتباعهم وعلى أشياعهم ومن رضي ويرضى من أفعالهم.

قوله: «و این سبب مثل همان سبب است که مولوی مرحوم^۱ را باعث شد إلخ گشود».

أقول: اسباب بی‌حیائی و شقاوت این معدن خبائث^۲ مجملاً به معرض بیان آمده و هم^۳ تفصیلاً در مطاوی اجوبه تقریراً للمرام و تأکیداً للكلام گزارش^۴ خواهد آمد لهذا به زیب رقم می‌آرد و اجر و ثواب این مجادله را از جناب حق (سبحانه و تعالی) می‌خواهد. پس می‌گویم که این اصفهانی را باعث نشده برین خبائث مگر حماقت و سفاهت و بلادت و حسد و حقد و غلبه شیطانی و تسلط او برین عیان جنانی؛ زیرا که آن عالی‌حضرت نسباً و حسباً و علماً و فضلاً و کمالاً و عدلاً و ورعاً و تقوی سرآمد فضلائی این دیار و زبده علمای کبار است. أمّا نسبه فهو سیّد من السادة، و أمّا علمه فقد دخل في كعبة العلم من باب الزيادة، حقّاً که آن عالی‌حضرت درین جزو زمان قلیل‌النظیر عظیم‌المثال است، و به این جامعیت علم و کمال که جامع‌المعقول مع‌المنقول و حاوی‌الفروع مع‌الأصول است چشم فلک دوّار درین ادوار مثل آن زبده ابرار ندیده. أمّا فضائله فهو مجتهد على الإطلاق و وحيد في الآفاق، بالافتداء يليق وبالاhtداء حقيق، قانع بدعت و ضلالت، محیی کتاب و سنت، رافع الویة هدايت، بانی جمعه و جماعت، حامی شریعت بیضا، مجدّد ملت غرّاء في هذه الغبراء، مطفئ نائرة أبالسة صوفیه من الاتحادية والحلولية، قاطع شقاشق مآثریدیه و اشعریه.

أمّا مکارم أخلاقه فأزید من أن يحصى، هر که به شرف صحبت آن بزرگوار فایز گردیده و به خلوص نیت بلا شائبه غرض دنیوی اجتناء اثمار سعادات ملاقات آن

۱. «م»: مرقوم.

۲. «ف»: - معدن خبائث.

۳. «م»: - هم.

۴. در هر دو نسخه: گزارش.

حضرت نموده می‌داند که من حیث الورع والتقوی والتواضع والانکسار عظیم المثال است. کفی بالله شهیداً که با وجود صحبت متأکده گاهی کلمات ترفع و تعلی که دال بر اظهار علم و کمال بوده باشد هر چند هو احقّ وأولی بها هرگز به سمع نرسیده. قلم شکسته رقم از تحریر شطری از محامد اوصاف او اقطع و اجزم، زبان قاصر البیان از تقریر قلیلی از مدایح او ابکم، «حاجت^۱ مشاطه نیست روی دلارام را»^۲. ولنعم ما قیل:

چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد^۳
 اما سبب^۴ اظهار تصوّف فاضل کاشانی آن عالی حضرت را نیست مگر اظهار حق و هدایت خلق تا مردمان بدانند برائت ازین فرقه ضالّه به همه کس واجب است هر چند یکی از علمای^۵ شیعه امامیه بوده باشد؛ چه خوب معلوم است که فاضل مذکور را زیاده از صد سال بلکه دو صد سال شده که در بلده کاشان وفات نموده^۶، در لکهنو نیست بلکه دیگر جا هم نیست که مولانا - العیاذ بالله - از راه حسد و عداوت دنیوی او را مورد طعن و طنز سازد؛ چه معاصر اگر معاصر را بد گوید این همه محتمل است، پس هر گاه ایشان زیاده از صد سال شده که وفات یافته و به هیچ وجه عناد دنیوی در میان نه، و فایده دنیوی به نهجی بر آن مترتب نه، بلکه اگر خلاف حق باشد ضرر اُخروی متیقّن، پس درین صورت بالیقین ثابت است که طعن آن حضرت نسبت به فاضل کاشانی، مقرونست به حجج باهره و دلائل ظاهره لا یحوّم حولها شک ولا ریب، إلا من الذی کان مملوّاً بالحماقه و العیب!

۱. «ف»: حاجتی.

۲. گلستان، دیباچه (چ یوسفی)، ص ۵۶. مصرع اوّل آن: «وصف (ذکر) تو را گر کنند ور نکنند اهل فضل». ر.ک:

امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۶۸۶. ۳. نشانی این بیت را در آئینه حق نما ص ۶۰۷ آورده ایم.

۴. «م»: - سبب. ۵. «ف»: علماء.

۶. فیض کاشانی در سال ۱۰۹۱ وفات کرده است.

اما این سگ اصفهانی [!] پس طعن و تهمت و غیبت^۱ این نسبت به ملازمان آن عالی حضرت مقرون به دلائل ضعیفه هم نیست چه جا که قویّه، چه قطع نظر از خباثت ظاهری و باطنی او که از ابتداء ورود حیدرآباد تا وصول به لکهنو آنچه از فسق و فجور بلکه کفر و خیانت و روسیاهی از کنیز شخصی و میل به آمرّد از او سرزده و باعث شقاوت ابدی او گردیده، عمده اسباب این شقاوت به مزعوم باطل او چنانچه از عبارات او^۲ ظاهر می شود منحصر در چهار امر است: اوّل تقسیم وجود بالمعنیین المذكورین؛ دویم آنچه از کاتب رساله حق نما خواه مؤلف آن سهواً در بعضی مقام واقع شده، و بعضی جا غلطی این اصفهانی است؛ سیوم آنچه در حقّ مرزا محمد^۳ به قلم آمده؛ چهارم آنچه در ذکر آقا احمد^۴ سمت تحریر یافته.

اما امر اوّل امریست که حکماء محقّقین و فضلاء متألّهین به آن قائلند چنانچه عن قریب بیاید.

اما امر دویم پس چنان بیاید تحریف نیست بلکه غلطی کاتب. اما سیوم پس باید دانست که^۵ مرزا محمد مردی بوده^۶ است فاسق فاجر، داخل النسب ف«لعنة الله على داخل النسب»^۷، عدوّ الصلحاء والمؤمنین. همیشه سبّ و دشنام^۸ به جناب شیخ جعفر نجفی^۹ که از اکابر مجتهدین عراق بوده است و جناب سیّد العلماء آقا سیّد علی طباطبائی^{۱۰} و جناب مرزا^{۱۱} محقّق ابوالقاسم قمی می داد^{۱۲} و حلال می دانست، بلکه تمامی اصولیین را به اتباع ابی حنیفه و مؤنّین - مهمل سُنیین -

۱. «م»: عیب.

۲. «م»: - او.

۳. یعنی میرزا محمد اخباری.

۴. یعنی آقا احمد بهبهانی.

۵. «ف»: - که.

۶. «ف»: بود.

۷. در آئینه حق نما ص ۳۵۷ گذشت.

۸. در «م» بر روی «و دشنام» خط زده.

۹. یعنی کاشف الغطاء.

۱۰. یعنی صاحب ریاض المسائل.

۱۱. «ف»: میرزا.

۱۲. «م»: می کرد.

تعبیر می‌کرد، و ایشان را از فرقه ضالّه می‌پنداشت، حتّی سلطان ایران را بر قتل و غارت اصولیین و اخراج علماء ایشان از دیار ایران ترغیب و تحریض می‌کرد، فلعه‌ الله علیه و علی من لم یرضَ بلعنه!

سبحان الله! مرزا محمّد را با این افعال ناشایسته بد نگوید و سبّ او جائز نداند، و غیبت آن عالی‌حضرت^۱ بنابر بدگوئی او حلال داند و اقدام بر آن نماید.

اما چهارم پس آنچه در جواب آقا احمد صاحب به حیّز تحریر آمده منظور از آن دفع خرافات ایشان است. و آنچه جناب ایشان از اغتیاب مؤمنین و نسبت امور غیر ملائم به آن عالی‌حضرت^۲ نموده‌اند هست.^۳ وا عجباه! آنچه آقای مذکور به آن ارتکاب نموده به نهجی باعث تخلخل در بنیان فضل و کمال و تقدّس و صلاح ایشان نشد، و آنچه متلمذین آن جناب در دفع جواب ایشان کوشیده‌اند موجب تفسیق آن والا منزلت باشد و بی‌ادبیهای^۴ این خر اصفهانی[!] به خدمت آن عالی‌حضرت موجب شقاوت این خر نشود «ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا»^۵ بر تقدیر که این همه او را باعث شد بر بدگوئی آن عالی‌حضرت پس عاقل منصف ازو بیرسد که در حینی که در مرشدآباد بودی و خطّی به عبارت مطنبه متضّمّن اطراء و مبالغه در مدح^۶ آن قبله آمال‌وامانی^۷ نوشتی با وصف اینکه بر جمیع اسباب مذکوره اطلاع داشتی و کتاب آینه‌حق‌نما را دیده بودی پس باز چه باعث شد که عرق عصیبت تو به حرکت آمده و ترا برین شقاوت موجب گردیده؟! ترا برین شقاوت موجب گردیده؟! ترا برین شقاوت موجب گردیده!؟

پس هر گاه برین معنی اطلاع یافتی پس ای عاقل منصف! انصاف فرما که سبب

۱. یعنی سید دلدار علی.

۳. در «م» بر روی «هست» خط زده است.

۴. «م»: بی‌ادبیها.

۵. «ف»: بکجاست. بیت از حافظ است و در آئینه‌حق‌نما ص ۴۷۸ و ۸۹۲ نیز آمده است.

۶. فقره «خطّی به عبارات ... در مدح» در «ف» پس از «امانی» آمده است.

۷. «ف»: + را.

شقاوت^۱ او در باب بی ادبیا به آن عالی حضرت و اسبابی که آن عالی حضرت را به امور مذکوره داعی شده برابر می تواند شد؟! و هر دو را در یک میزان می توان سنجید؟! پس داعی نشد آن شقی را مگر خبث باطنی و نادانی. آری، «آنچه انسان می کند بوزینه هم»^۲.

قوله: «و آن همان سببی است که داعی شد او را إلخ شیخ علی حزین دراز کرد». أقول: ای غول بیابانی و ای خر اصفهانی آن معدن علم و کمال است و مخزن فضل و افصال و در علوم و کمالات وحید عصر و فرید دهر و معلّم حکمت یمانیّه ایمانیّه، ناشر معارف حقّه دینیّه، بواعث او برین امر نیست مگر هدایت مؤمنین و حفظ شریعت جدّه سید المرسلین، نه اینکه چون تو حماری فرق در میان ضآن و ذباب و شراب و سراب و الهزّ من البر ننماید، و کورانه راه رود اقوال حقّه را بدعت نامد، و اذفاع غیبت را غیبت نام نهد، پس آنچه آن جناب به عمل می آرد فهو بذلك أهله، و ما ارتکب به هذا الأحمق فهو جهله. امّا شیخ بیچاره مذکور پس حال او پر ظاهر است که مسکن و مدفن ایشان بحبوحه کفر و نفاق بنارس^۳ کفر مؤسس است، و چون این اصفهانی هم من جمله بی دینان و صوفیان^۴ بدکیشان است رعایت برادری نموده تصوّف او را به باطل توصیف کرد و یا قایل به تقسیم تصوّف است.

قوله: «و آن سبب همان سبب است که او را محرّک شد إلخ کند». أقول: سبب تو همان سبب است که شیطان را موجب استکبار از سجده حضرت آدم شد، و سبب تو همان سبب است که شیخین را باعث بر غصب فدک شد. آری

۱. در دو نسخه: + «مسبّب». در «م» بر روی آن خط زده است.

۲. حکیم نظامی گنجه‌ای داستان سَرای بزرگ ایران زمین گوید:

گپی هم آن کند که مردم پیداست در آب تیره انجم (جویا جهانبخش)
 ۳. قبر حزین لاهیجی در بنارس است. ۴. «م»: - و.

سبب تو همان سبب است که معاویه مأواه الهاویه را باعث بر قتال^۱ و جدال امیرِ کلّ امیر شد، سبب تو همان سبب است که یزید ملعون را بر قتل خامس آل عبا و هتک حرمت آن سیّد دو سرا شد، فبشّر نفسك بعذاب الیم و عقاب عظیم.

و سبب تعرّض از اقوال آقا احمد صاحب در رساله بخوبی مذکور است لیکن بالاجمال استماع باید فرمود که چون آقای ممدوح وارد بلدۀ لکهنو گردیدند آن عالی حضرت دقیقه [ای] از دقایق تعظیم و تواضع و پاسداری فرو گذاشت فرمودند، و چون در آن بلده به موجب الدنیا^۲ بالاتفاق به طرف ایشان رو نیاورده به زعم خود قصور آن عالی حضرت تصوّر کرده با وصف این مراتب سخنان غیر مناسب تحریراً و تقریراً نسبت به آن عالی حضرت فرمودند و جناب ایشان صبر کردند و به حقوق اساتذۀ کرام تسامح فرمودند، چون آقا صاحب، رسالۀ مرآة الأحوال نوشتند و امور غیر ملایم نسبت به آن عالی حضرت نوشتند و همچنین دیگر مؤمنین را هم به بدی یاد کردند رساله به چهارپه^۳ درآمده مریدان دست به دست گرفتند، لهذا به^۴ نظر اینکه مبادا مؤمنین که از این ماجرا واقف نیستند اعتماد بر آقا صاحب نموده از صاحبانی که معایب^۵ ایشان در رساله درج نموده اند سوء ظن به هم رسانید و از دعاء خیر محروم دارند، تلامذۀ آن عالی حضرت متوجّه ردّ و قدح آن گردیدند.

بالجمله، به قول همین اصفهانی که شیخ جعفر^۶ را لازم است که مؤاخذه از مرزا محمد^۷ نمایند.

من می گویم که: آقا احمد صاحب را می رسد که مؤاخذه این معنی بفرمایند نه ترا نه دیگری را که مثل معاویه بنابر طمع سلطنت شام به بهانه طلب خون عثمان عَلم

۱. «ف»: قتل. ۲. در حاشیه «م» «دنیا» نوشته و گویا تصحیح کرده است.

۳. چهارپه: چاپ. ۴. چنین است در دو نسخه.

۵. «م»: معائب. ۶. یعنی کاشف الغطاء.

۷. یعنی میرزا محمد اخباری.

بی حیائی را بيفرازى و بزرگان را رنج دهى و به بدى ياد نمائى.

قوله: «و آن همان سببی است که او را لازم یا مستحب إلى آخر غیر ذلك».

أقول: لعنة الله على الكاذبين. ای صاحبان انصاف و معرضین عن الاعتساف بیائید و سیر خرابه افتراپردازی این غول که گویا طبیعت ثانیة او شده است نمائید باعث این جهل‌نامه نوشتن مباحثه جناب شیخ بزرگوار^۱ با مرزا جوادعلی صاحب است که یکی از تلامذه ارشد آن جناب است، یا آن عالی حضرت ازو نویسانیده، چه از^۲ آن جناب^۳ و حضرت شیخ گاهی گفتگو در هیچ مسأله [ای] به میان نیامده، و جناب شیخ با وجود اینکه فی الجمله از آن جناب کُذورت داشتند لکن گاهی زبان طعن و تشنیع نگشاده و امری که خلاف شایان آن جناب باشد بر زبان نیاورده چنانچه زبانی از^۴ بعضی معتمدین که در سنه یکهزار و دو صد و سی و دو از هجرت مقدسه بنا بر حج بیت الله الحرام رفته بودند زبانی جناب شیخ ممدوح مدح جناب سیّد (دام ظلّه) نقل می‌فرمودند در حینی که جناب فضائل‌مآب تقدّس انتساب شیخ احمد بحرینی از حال سیّد استفسار فرموده بودند. اگر آن شیخ مقدّس را از حضرت ایشان عداوت می‌بود چگونه مدح می‌فرمود؟ و آنچه در میان ایشان و جناب سیّد در حین قیام در بلدۀ لکهنو به ظهور رسیده بود من قبیل شکایات دنیوی بود، نه دینی، چنانچه جناب شیخ صاحب را با^۵ این اصفهانی بود در ظاهر و نهانی.

قوله: «وَالَا نَه مَرَا بَا او ملاقاتی است».

أَقُول: عداوت موقوف بر ملاقات نیست؛ چه بسیاری از مردمان بی دین و بی ایمان هستند که بدون ملاقات از اهل کمال و فضل عداوت می دارند و در صدد ایذا رسانی ایشان می باشند، آری اصل اصول این شقاوت و اُتس اساس این عداوت همان حسد و

۱. یعنی شیخ اسماعیل خراسانی نجفی.

۲. «ف»: -از.

۳. یعنی، سید دلدار علی.

۴. «ف»: از زبانہ.

۵. «ف»: به.

۶. «م»: نیست.

حقد است که شیطان با وجود امر جناب حق (سبحانه و تعالی) و شمول او در ملاً استکبار از سجود نموده زبان به ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۱ گشوده، و عدم ملاقات تو با آن عالی حضرت این هم من جمله کرامات آن حضرت است که بحمد الله نظر شریف او (زاد الله نوره) که ناظر کتاب الله و سنت نبویه است بر صورت نحست نیفتاد، و خطوط شعاعیه او که ناضر نور الهی است شَکُل حماری ترا نکرد، و از قدم نحس تو فرش او که تحت عرش است نجس نگردیده، و از مقدمت تو^۲ صحن العلم او پلید نشده^۳.

قوله: «و نه از وارث طلب دارم».

أقول: به موجب کلام ملک علام که در شأن ابن حضرت نوح فرمود که ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾^۴ آن عالی حضرت حاجب تو^۵ شد و میراث «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» مخصوص به آن عالی حضرت و امثال او گردیده^۶ اگر مطالبه ارث کنی به مطابق فرایض الله که «المحجوب لا يرث مع الحاجب» محروم خواهی ماند، لکن این همه بر آن تقدیر است^۷ که سلسله او^۸ اشبه به سلاسل و اغلال است...^۹ علیه علویه شود و الا به موجب اینکه «لعنة الله على داخل النسب»^{۱۰} ملعون ابد و مطرود ازل است.

قوله: «نه پدر و فرزند و برادر إلخ».

أقول: اگر پدر و فرزند و برادر تو در ملت و کیش از پیروان تواند و تو از^{۱۱}

۱. الأعراف (۷): ۱۲.

۲. چنین است در هر دو نسخه.

۳. «م»: نشد.

۴. هود (۱۱): ۴۶.

۵. «ف»: - تو.

۶. «ف»: گردید.

۷. «ف»: تقدیر است.

۸. «م»: - او.

۹. در دو نسخه جای یک کلمه در اینجا سوراخ شده کلمه ای شبیه «بحائزان» است.

۱۰. در آئینه حق نما ص ۳۴۶ نیز مذکور است و در ص ۱۰۲ نیز گذشت.

۱۱. «م»: - از.

بیروان اینها فعلیهم ما عليك و همه قابل کشتنی، وَاِلَّا به موجب اینکه ﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾^۱ اَسْتَغْفِرُ اللهَ لِي وَلِهِمْ.

قوله: «و نه مديون و مقروض به^۲ من است».

أقول: شخصی که دین خدا را که دین خدا باشد سهل شمرد و به کذب و افتراپردازی پردازد او خود مفلس‌ترین جهان است. کدام مفلس‌تر ازوست که مديون او باشد؟!

قوله: «و نه مال مرا خورده».

أقول: ای حرام‌خور تو خود برای مالهای حرام شهر به شهر می‌گردی و اساسهای^۳ مکر برای چند روزه دنیا می‌چینی و بیوت عنکبوتیه را برای اخذ زر و مال می‌سازی، لکن تا هم^۴ بحمد الله پایمال و از فضیحت مالا مال.

قوله: «نه مزرعه مرا خراب کرد».

أقول: ای احمق! به موجب اینکه «الدنيا مزرعة الآخرة»^۵ درین مزرعه^۶ که محلّ کاشتن اعمال صالحه است به عوض آن تخم غیبت مؤمنین و بذور تهمت‌های^۷ مقدّسین کاشتی، ثمره آن در آخرت خواهی یافت، و جزای این خرافات را فردا خواهی یافت^۸ و لذّت این حلوهای مسقطی آنجا خواهی چشید^۹ هر گاه میزان را در

۱. الأنعام (۶): ۱۶۴.

۲. «م»: - به.

۳. «ف»: اساس.

۴. ظاهراً مقصود «باز هم» است. موارد مشابه در همین رساله ص ۱۲۰ و ۱۳۲ و ۲۰۴ مذکور است.

۵. عوالي اللآلی، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۶۶؛ معارج نهج البلاغة، ص ۱۵۵؛ تذکرة الموضوعات، ص ۱۷۴؛ الأسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة، ص ۲۰۶، ح ۲۰۵ شهید ثانی رساله‌ای در شرح این حدیث تدوین کرده است و در رسائل او به چاپ رسیده است.

۶. «ف»: - الآخرة درین مزرعه.

۷. «ف»: + نسبت.

۸. در «م» بر روی «یافت» خط زده و بالای آن نوشته «دید».

۹. «ف»: + که.

عرصه محشر برپا کنند و صراط را بر روی جهنم خواهند کشید.

قوله: «و نه خانه مرا ویران نموده».

أقول: خانه ایمان را خراب کردی و فساد در دین انداختی و غیبت بزرگی که ساکن بیت حرم علم باشد نمودی، فویل للمکذبین من النار.

قوله: «و نه بند آب مرا به دست آب داده».

أقول: ای غریق لَجَّة عیوب، و ای منهمک ورطه ذنوب^۱، ترا سزاوار آنست که غرق عرق انفعال شوی، و در لَجَّة خجالت مستغرق گردی، لکن^۲ به موجب اینکه «مَنْ لَا دِينَ لَهُ لَا حَيَاءَ لَهُ» ترا کجا حیا مس کرده، و^۳ کجا غیرت مساس نموده؟! قوله: «و نه اشتر در جَوَزَق من انداخته».

أقول: شتر بی مهار که نفس شوم تست او را از^۴ عقل صمت و سکوت^۵ ببند و به یاران یوم جمل میبوند شترگره^۶ با مقدسین مباش، و از خر فشارت دل اهل دین مخراش، چه مغفرت و دخول جنان را همین است مناط، و إِلَّا مگر نشیده ای که ﴿وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾^۷.

قوله: «و نه متاع و اقمشه مرا سوخته».

أقول: نار جهنم برای تو بس است اگر که کسی متاع و اقمشه ترا بسوزد.

قوله: کاشکی یکی ازین کار کردی» إلخ.

أقول: کاشکی بدتر ازین کارها می کردی لکن افترا بر جناب سید مرسلین (ص) و جناب سیده نساء عالمین نمی بستی، و مدح شیخین نمی کردی، و روسیاهی دنیا و آخرت برای خود مهیا نمی نمودی.

۱. «ف»: عیوب.

۲. «ف»: لیکن.

۳. «ف»: - و.

۴. کذا.

۵. در «م» «اسلام» بوده سپس بر آن خط زده و بالای آن «صمت و سکوت» نوشته است.

۶. شترگره: چیزهای نامناسب، چنانکه شتر با گریه مناسبتی ندارد (فرهنگ آسندراج، ج ۴، ص ۲۵۹۵؛ فرهنگ

فارسی معین، ج ۱، ص ۲۷۹).

۷. الأعراف (۷): ۴۰.

و بدان ای غول اصفهانی که این تمنّای تو برای فریب ابلهان و احمقان که چون مگس غایط گردِ تو جمع آمده‌اند خوب است، امّا صاحبان دانش و بینش که این تمنّا من قبیل تمنّای محال و از راه خیال اضلال، هر گاه این مرد از غایت بی‌حیائی به غیر قصور و بدون گناه که نسبت به او از آن عالی‌حضرت صادر شده باشد محض به^۱ مجرّد سکوت و خموشی که از آن کساد^۲ بازار خود توهم نموده این قدر بی‌حیائی را کار فرموده که از عمیانی^۳ خود امور حقّه را بدعت شمرده، و مقدّماتی که به نهجی در آن قباح نیست آن را قذف و غیبت نامیده، حال این شخص به مثابه کسی است که بنا بر تفأل بد نسبت به کسی بینی خود را ببرد و آبروی خود را بریزد. و اگر - العیاذ باللّه - از آن عالی‌حضرت امری از امور مذکوره صادر می‌شد خود را کافر می‌نامید و برائت از دین خدا بالاعلان می‌نمود.

قوله: «کاری کرده که خواب مرا گرفته و آرامِ الخ کرده».

أقول: معلوم ندارم که کدام کار ترا بر سَهَر و بیداری را^۴ باعث شد آیا ترویج جمعه و جماعت که بعد هشتصد سال تخمیناً درین بلاد هندوستان از برکت وجود ذی جود آن عالی‌حضرت این سنت سنیه و طریقه مرضیه رواج یافته یا قلع و قمع أبالسۀ صوفیه که هم نحلّه و برادران تو بوده‌اند یا آنچه در دفع^۵ مزخرفات اهل سنت به تصنیفات نفیسه و تألیفات شریفه پرداخته، و کسانی را که تو در حیدرآباد آنها را مدح کردی از شیخین و بنتاهما و ابو هریره و غیر آنها را مذمت بسیار نموده، یا آنچه به^۶ برکت او بزرگان بسیار به مرتبه علم و کمال فایز شده از ظلمت جهل که زیور تست به طرف نور علم بیرون آمدند، یا آنچه از برکات فیض آیات او انتشار معارف

۱. «ف»: - به.

۲. در هر دو نسخه: کسد.

۳. «م»: عمیان.

۴. کذا.

۵. در هر دو نسخه: «ادفاع» و در حاشیه «م» به مانند متن تصحیح شده است.

۶. «م»: از.

حقّه و معالم دینیه در بلاد و قری و مواضع و قصبات گردیده و کسانی که عن آب عن جدّ در تاریکی جهل و حماقت گرفتار بودند به عقیده حقّه گرویده واقف از مسایل شرعیه^۱ و طریقه اثنی عشریه گردیدند، یا آنچه حق (سبحانه و تعالی) او را عطا کرده از فضایل نفسانیه و کمالات دینیه از علم و کمال و فضل و تقوی و ورع که این معنی همگی دشمنان علم و کمال را باعث بی‌خوابی و بی‌آرامی می‌باشد ترا هم باعث این امر شده که کلمات خباثت‌سمات و عبارات سخافت‌آیات که نسبت به اهل بدعت و ضلالت لایق است در حقّ امامی و بزرگی که پیشوای دین و رأس و رئیس مسلمین باشد از دهن نجس خود برآوردی و چون نامه عملت بر صفحه قرطاس سیاه نموده دست به دست دهی و چون لتهای حیض پوشیده پیش مریدان بفرستی و منافقان را از خود شاد کنی و بزرگانی که عمرهای داراز و شبهای طوال^۲ و آنها را طائل در تصنیفات انبیه^۳ و تألیفات رشیه برای نصرت دین جناب سیّد المرسلین و انتقاماً للمجرمین بیدار باشند و بر بستر نرم نخسپند و تکیه ندهند تو ای غول بیابانی و ای عمیان جنانی به ازای این مراتب اذیتها رسانی، و بنا بر حقد و حسد نهانی شبها در صدد آزار بیدار باشی، و از حشمت او بیقرار باشی، و تأسیاً به عم خود بو لهب نار را بر عار اختیار نمائی، و جناب سیّد المرسلین و ائمه طاهرین را از خود آزردہ سازی، و مفت^۴ اعمال حسنه خود را اگر بر فرض محال باشد به دیگران سپرده دست خالی با^۵ نهایت بدحالی جان خود را به مالکان جهنّم سپاری، فویل للذین كفروا من النار. و شادباش که جناب حق (سبحانه و تعالی) می‌فرماید که: ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾^۶ با آنکه از جهت خباثت، حسد و حقد و حماقت، خفّاش طبیعت تو پیش

۱. «ف»: - شرعیه.

۲. در هر دو نسخه: «طویل» در «م» آن را بدینسان که در متن است تصحیح کرده است.

۳. «م»: نفیسه.

۴. «ف»: منصب!

۵. «م»: به.

۶. السجده (۳۲): ۲۲.

آن آفتاب علم و کمال اعمی و مبهوت گشته، پیوسته بدعت جا کرده، و مالیخولیا ترا عارض گردیده، و آن باعث شد ترا بر خواب گرفتگی^۱.

قوله: «و مرا بی پروا کرد از» إلخ.

أقول: به کُرّات و مرّات گذشته و معروض می شود که باعث این پیروائی او را عدم مبالات اوست در دین، و عدم تقیید^۲ به شریعت سیّد المرسلین، و عدم اقتداء به ائمّه معصومین، فافعل ما شئت.

قوله: «و در کتاب آینه حق نما».

أقول: کسانی که آینه^۳ قلوب آنها از کدورت زیغ و شقاوت^۴ مکدر^۵ گردیده، و دیده بصیرت ایشان را عصابه عصبيت پوشیده، قدر خوبی آن کتاب چه دانند^۶، بلکه من قبیل آینه داری در مجلس کوران خواهد بود. امّا کسانی که از حضيض جهل به اوج کمال رسیده اند می دانند که آن رساله آینه ایست جهان نما، و مرآت مصقلی است برای تماشای حال کسانی که جو فروش اند و گندم نما، و اطلاع بر حال علما و صلحا و سایر اهل تقی، پاره [ای] از آن مشتمل است بر تاریخ آن عالی حضرت و اولاد امجاد و سایر متلمذین آن عالی حضرت که به زیور علم و صلاح و سداد و فلاح آراسته اند، و پاره [ای] بر احوال واردین عبره للمقیمین، و پاره [ای] محتوی بر مسائل نفیسه و تحقیقات مطالب انیقه، که گوشزد این اصم غوی و اعمای قلبی نشده. و از پنجاست که بر مقامات عالیّه چیزی قدرت نداشت که بنویسد و به تحریر آرد، و آنچه دخل در معقولات داده مسأله وجود را با سقم عبارت نوشته هیچ نفهمیده، اگر به ادنای از طلبه علوم لکهنو را که فی الجمله حسن سلیقگی در تحریر عبارت به هم رسانیده باشد تقریر این مقام نموده شود به نهجی این مقام را به تحریر آرد که هوش این بیهوش پرواز نماید و مبهوت گردد.

۱. «م»: گرفتگی خواب.

۲. «م»: تقیید.

۳. «ف»: آئینه.

۴. «ف»: «شقاوت زیغ» بدل «زیغ و شقاوت».

۵. «م»: منکدر.

۶. «ف»: داند.

هر گاه مسأله وجود را که از اعظم مسائل امور عامّه است هیچ نفهمیده باشد پس معلوم ندارم که جناب حق (سبحانه و تعالی) را چگونه موجود می‌داند. لا محاله بنابر اینکه مردمان در کفرش مطلق العنان نشوند اقرار به وجود حق (سبحانه و تعالی) می‌نماید، و الاّ از حالات سخافت آیات او چنان ظاهر و باهر می‌شود که هرگز ایمان به خدا و رسول او ندارد. و همچنین است دیگر عبارات او که به زعم باطل خود^۱ موجب کفر و الحاد دانسته «قیاس کن ز گلستان من بهار مرا» سبحان الله! غلطی کاتب را تحریف و نقل کلام و مطائبات را قذف^۲ نامد. یقذفه فی نار جهنّم و هی بئس مأواه. قوله: «آینه‌های چند از دین خدا شکسته».

أقول: اگر مراد از دین خدا طریقه ابالسّه صوفیه و مسلک متأثریده و اشعریه باشد^۳ که هم نحلّه تواند مسلّم، لکن در حقیقت این دین، دین خدا نیست، و این مسلک^۴ ملت و شریعت بیضا نیست و الاّ ای غول! اوّلّاً به عیب خانگی خود بنگر که مرآت قلوب شیعیان را شکستی هر گاه بر جناب سرور کائنات و فخر موجودات و سیّده نساء عالمیان تهمت زدی، و خانه دین را خراب کردی هر گاه به اکبر کبائر در ملک دکن مشغول شدی، و تحریفات در کتاب الله نمودی، که آیاتی که در شأن امثال^۵ تو و اخوان^۶ تو نازل شده برای^۷ دیگران گفتی، و غلطیها به ظهور رسانیدی که توجیه‌پذیر نیست، و منکر تقسیم وجود گردیدی که قابل تأویل نیست، و معلوم نیست که قائل وجود زائد بر ذات حق (سبحانه و تعالی)

۱. «ف»: + او را.

۲. در دو نسخه: «تقدیف» و در حاشیه «م» به مانند متن تصحیح شده است.

۳. در «م» «باشد» بعد از «تواند» آورده شده است. ۴. «مسلک» در حاشیه «م» افزوده شده است.

۵. «ف»: - امثال. در «م» نیز در حاشیه افزوده شده است.

۶. «ف»: احوال.

۷. در دو نسخه «بنابر» در «م» به مانند متن تصحیح شده است.

گردیدی که این اصلاح‌پذیر نیست، یا قائل عینیه^۱ وجود در تمام مهیّات هستی که موجب کفر تو شده و عجب عبارتی درین مقام نوشتی که هیچ مفهوم نمی‌شود.

وجود ناقص تو ننگ صفحه هستی است عبث چو حرف غلط تنگ ساختی جارا
 قوله: «وجود مولوی در آینه حق نما إلخ می‌گردد».

أقول: آن عالی‌حضرت راست فرموده و راست آنست که او می‌گوید که:
 اگر در هر کلامی تأویل را راه دهیم^۲ و به احتمالات رکیکه - چنانچه تو ای
 غول در آخر همین نامه عملت در توجیه^۳ خواب و رقص و ناچ و مدح شیخین
 و بنتاهما^۴ و أتباعهما و امامت سنیان گفتی و تأویلات نمودی - متشبّث
 شویم و شهادت این بزرگان که اسماء شریفه ایشان مذکور شد پس پشت اندازیم
 لازم آید که کفر هیچ کافری و فسق هیچ فاسقی ثابت نشود و ابواب حدود و
 تعزیرات منسد گردد.

ای حمار اصفهانی و ای مملو از نادانی! عبارات حق آیات حضرت مولانا در
 جمیع مصنفات شریفه‌اش کالنور علی شاهی طور بل یلیق أن یکتب بالتبر علی
 وجنات الحور است^۵ و در تأدیة مطالب حقّه «أبین من الأمس وأظهر من الشمس»،
 لکن اگر خفافیش طبایع متحمّل نور آفتاب عالمتاب نشوند^۶ و با بلادت طبعان در
 عبارات ظاهر المراد محتاج تأویل شوند محلّ تعجب نیست.

قوله: «و خود مولوی در طعن بر مانند ملّا محسن إلخ یطمعوا»^۷.

۱. چنین است در دو نسخه با های مدوّر.

۲. «ف»: «دهم»، در «م» هم دندانّه «یب» را نگذاشته ولی نقطه را گذاشته در عبارت اصفهانی لنجانی «دهم» بود.

۳. «ف»: توجه، ۴. در «م» بر روی «و بنتاهما» خط زده است.

۵. «م»: - است، ۶. «ف»: نشود.

۷. «م»: - یطمعوا.

أقول: این عمیان قلب کورانه راه می‌رود و هیچ فرق در میان مفید و مضرّ خود نمی‌نماید، چه این آیه و امثال آن و احادیث مرویه درین باب از طرق ائمه اطهار لنا است لا علینا؛ چه آن عالی حضرت و سایر مقلّدین او را می‌رسد که ازین آیه و حدیثین^۱ استدلال نمایند بر اظهار فسق و حلت^۲ غیبت تو، و آنچه از شقاوت و بی‌حیائی تو^۳ در حیدرآباد دکن، و آنچه از خیانت و تزوج کنیز شخصی بدون اجازت صاحبش، و تعشّق اُمرد در مرشدآباد از تو ظاهر شده با وصف اینکه در زیّ علم و علما آمده‌ای^۴ و^۵ می‌خواهی که ابلهان را فریب دهی، نه ترا می‌سزد که به موجب خاقانی آن کسان که به راه تو^۶ می‌روند زاغ‌اند و زاغ را روش کبک آرزوست^۷ و لنعم^۸ ما قیل:

کلاغی تک کبک در گوش کرد تک خویش را هم فراموش^۹ کرد^{۱۰}
به این آیه و احادیث^{۱۱} متشبّث گردیده بزرگان دین را^{۱۲} هدف سهام ملام که^{۱۳}
انجام آن شقاوت و آلام است گردانی، و روسیاهی دنیا^{۱۴} و آخرت حاصل سازی، اگر
به مجرّد تشبّث حقیّت تو ظاهر شود باید که^{۱۵} صوفیه و سایر ملاحده که از آیات
الهیة استدلال می‌گیرند بر حق باشند^{۱۶} و معذور، و خوب کردی که این آیه و حدیث را
بر وقت یاد دهانیدی؛ چه حال تو به مثابه آن گوسفند است که زمین را از سم خود

۱. «م»: «دوم حدیث» بدل «حدیثین».

۲. کذا.

۳. «م»: - تو.

۴. «ف»: آمدی.

۵. «م»: - و.

۶. در دیوان خاقانی: که طریق تو.

۷. دیوان اشعار خاقانی، قطعات، در نکوهش منتقدان، و نیز ر.ک: امثال حکم دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۲۳.

۸. «م»: حبّذا.

۹. در شرفنامه و امثال و حکم: تک خویشتن را فراموش.

۱۰. بیت از نظامی است در مثنوی شرفنامه، بیت ۳۹، نیز ر.ک: امثال حکم دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۲۳.

۱۱. «ف»: حدیث.

۱۲. «ف»: + که.

۱۳. «ف»: - که.

۱۴. «ف»: + را.

۱۵. «ف»: + از.

۱۶. «ف»: باشد.

می‌کند ناگاه کاردی به جهت ذبح و کشتن او ظاهر شد، و همچو آن شخص که بینی خویش را به دست خود برید^۱.

قوله: «پس چنانچه او را به زعم او درد دین إلخ مرا هم درد دین است». أقول: ای غول بیابان وقاحت، و ای حمار مضمار حماقت! ترا به آن سید و امام و آن عالی‌مقدار و همام چه مقابله که هم پلّه او باشی، چنانچه او را درد دین است ترا هم درد دین باشد^۲. کجا غول طریقت و کجا خضر حقیقت، کجا فرعون بی‌ایمان و کجا موسی ابن عمران، کجا سامری ساحر و کجا هارون طاهر، کجا حرب و کجا عبد المطلب، کجا ابو سفیان و کجا ابو طالب، کجا محقّ و کجا مبطل، کجا مؤمن و کجا مدغل، کجا مهاجر و کجا طلیق، کجا صریح و کجا لصیق^۳، کجا بولهب^۴ و کجا سید عرب، کجا معاویه^۵ پر معایب و کجا علی ابن ابی طالب، کجا یزید بن معاویه نسناس و کجا حسین^۶ نور دیده فاطمه و سید الجنّ والناس، کجا راکب حمار بدعت و ضلالت و کجا فارس مضمار شریعت و حقیقت، کجا زاغ بوم عدم، کجا کبوتر حرم، کجا طائر قدسی و کجا فاخته دوباسی، کجا فهد و کجا جغد، کجا بوم و کجا همای معدوم، ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَغْلُمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَغْلُمُونَ﴾^۷ وقال الله^۸: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ﴾ وَلَا الظُّلُمَتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ﴾^۹ اگر از فضایل و کمالات و حالات درد دین او را تحریر نمایم لا یسعها^{۱۰} الدفاتر الطوال ولا يقوم بوصفها الأقلام والأقوال.

۱. «ف»: ببرد.

۲. در «م»: «است» و در حاشیه به مانند متن تصحیح شده است.

۳. صریح: خالص، محض. لصیق: چسبیده.

۴. «م»: ابولهب.

۵. «م»: معائب.

۶. «ف»: (ع).

۷. الزمر (۳۹): ۹.

۸. «ف»: - وقال الله.

۹. فاطر (۳۵): ۱۹-۲۲.

۱۰. «ف»: لا تسعه.

اما از آنجا که «ما لا یدرک کله لا یتروک کله»^۱ اندکی از درد دین او به عرض صاحبان انصاف و معرضین عن الاعتساف می‌رسانم^۲ که همین شهر لکهنو است که سابق برین در آخر سنه دوازده صد از هجرت مقدسه مملو بود از ابالسۀ صوفیه و شیاطین حلولیه و اتحادیه، و به جای جمعه و جماعت و مجلس عاشورا^۳ و تعزیت عشره بلکه هفته نمی‌گذشت که به قیام عرس شیطانی می‌پرداختند و مجلس رقص و وجد و سماع را برپا می‌داشتند، و مردمان این حرکات شیطانیه را من جمله عبادات می‌انگاشتند، و بر قبور صوفیه و سایر فقراء حلولیه و اتحادیه شور و شغب برپا می‌داشتند و عوام شیعه هم که از سعادت صحبت علماء امامیه محروم بودند این را من جمله عبادات می‌انگاشتند و ارادت به خدمات این فرق^۴ ضالّه می‌داشتند، و شجره ملعونه را ازینها می‌گرفتند، و خدمتگزاری^۵ آنها را از جمله ثبوبات اخروی می‌دانستند، تا اینکه جناب^۶ حق (سبحانه و تعالی) بنابر رفع حجت ﴿لئلا یکون للناس علی الله حجة﴾^۷ از غایت رأفت و شفقت و رحم و عطوفت که نسبت به حال بندگان خود دارد جناب سید (دام ظلّه) را موقت گردانید که حضرت ایشان بعد تحصیل علوم ادبیه و درسیه به شرف زیارت اجداد طیبین خود مشرف گردیده، سعادت صحبت علمای^۸ کرام و فضلی فحام حاصل نموده، ثمرات سعادات وافادات از آن فروع شجره طیبیه به دامن ذهن خود چیده، و به موجب اینکه ﴿لینذروا قومهم إذا رجعوا الیهم﴾^۹ مراجعت فرموده، نطق همت بر میان بسته و دامن از ساق جد

۱. در عوالی اللالی (ج ۴، ص ۵۸، ح ۲۰۷) آن را با عنوان حدیث آورده است. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱۹، ص ۷۵) آن را در شمار امثال برشمرده، عجلونی در کشف الخفاء (ج ۲، ص ۳۰۵، ح ۲۷۵۷ و ج ۲، ص ۱۶۹) آن را به عنوان حدیث نپذیرفته است. عده‌ای از فقهاء متأخر برای اثبات قاعده میسور به آن استناد کرده‌اند.

۲. «ف»: می‌رساند. ۳. «ف»: عاشوره.

۴. «ف»: فرقه. ۵. در دو نسخه: خدمتگذاری.

۶. «ف»: - جناب. ۷. النساء (۴): ۱۶۵.

۸. «م»: علماء. ۹. التوبة (۹): ۱۲۲.

برچیده، تأسیّاً بآبائۀ الطاهرین هیچ دقیقه از دقایق هدایت فرو گذاشت نفرموده، و آنچه مناسب وقت و طبایع بوده از مسایل معارف یقینیه تحریراً و تقریراً گوشزد مردمان این بلاد که گاهی به مسامع قلوب اینها نرسیده بود رسانیدند، تا اینکه بحمد الله لکهنو حالا از حیثیت اهل علم و کمال نمونه عتبات عالیات و بلاد ایران محلّ ایمان شده و به فضل الله سبحانه تلامذه اراشد آن عالی حضرت به درس علوم دینیّه از اصول و فقه اشتغال تام دارند، و فی الجمله هر یک مهارتی به هم رسانیده.

پس بزرگی که به این صفات محموده و نعوت حمیده متّصف باشد و احراق اکباد^۱ خود تا سی و پنج سالی نموده باشد او^۲ درد دین دارد یا زاغ اصفهانی^۳ که اوّل^۴ در حیدرآباد مدح شیخین و بنتاهما نماید و افترا به سیّد المرسلین و بضعة الرسول^۵ کند، و به امامت سنیان اضلال بندگان خدا نماید، و به فسق و فجور در مرشدآباد گذراند و تا حال از دغل و فسق دست بردار نباشد که چون در بلدة لکهنو آمده^۶ شروع به^۷ تهمت و غیبت جناب سیّد نماید و حق را باطل نامد و سنت را بدعت گوید، من بسیار حیرانم^۸ که آنجا کسی خداپرستی^۹ نیست که به داد مؤمنین برسد، یا کسی خداشناسی نیست که سزای این حرکات به کنارش نهد؟ این اذن سامعه و قلوب واعیه از خدای ترس^{۱۰} و زیاده از حال خود می پرس «لَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيبًا وَلَا عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا»^{۱۱}.

۱. بدل آن در حاشیۀ «م»: کبد.

۲. «ف»: - او.

۳. «م»: اصفهان.

۴. «ف»: بضعة البتول.

۵. «ف»: آید.

۶. «ف»: - به.

۷. «ف»: حیران ام.

۸. «ف»: خدا ترسی.

۹. «م»: آیا.

۱۰. «ف»: خدا بترس. (البته رسم الخط در «م» بدین گونه است: «خدا بترس»).

۱۱. نهج البلاغة باب الكتب، شماره ۱۷ (کتاب علی علیه السلام إلى معاوية).

قوله: «و حمایت خدا و رسول او منظور است إلى آخر مقصود است».

أقول: ﴿يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾^۱ عاقل منصف انصاف نماید که اگر او را حمایت خدا و رسول او منظور بودی چگونه در حیدرآباد مدح شیخین و بنتاهما^۲ و أتباعهما می کرد و «چندا» را که از زنان فاحشه بلده حیدرآباد است به آن بزرگی ستایش می نمود که سید ولد آدم و فخر بنی آدم را از چترداران او مقّرر می کرد و سیده نسوة عالمیان و فخر زمین و زمان را بنابر شانه کشیدن که مرتبه کنیزان است معین می نمود، و چگونه مال متوفی را در مرشدآباد به نام غیر برای خود به قیم غیر سوقیه^۳ می خرید، و از کنیز بیگانه بدون اذن صاحبش روی خود را سیاه می کرد، و تعشق به امرد ساده رو مزلف می نمود، و کیف در لکهنو زبان خباثت بیان به^۴ مذمت سید علمای زمان و سرور فضلاى اوان نمی گشود، و شاه بیت سخن من همین است که چون همانا او را حمایت خدا و رسول منظور است^۵ پس بعد مطالعه کتاب حق نما که نزد این غوی مملو از بدعاتست چرا حمایت و درد دین ننموده که در مدح آن عالی حضرت اطراء و مبالغه نموده و به^۶ فخر العالمین و امام الهند ستوده و حالا چه شد که آن عالی حضرت را مذمت می نماید مگر دین او مبرز^۷ او^۸ است که معلوم ندارد که چه بر می آید آنچه نوشته^۹ که رفع بدعت مطلوب است و اجتناب از لعن و عذاب که برای ساکت شوئده از بدعت است مقصود است. العجب کل العجب که با وصف اینکه جناب ایشان را رفع بدعت مرغوب است و اجتناب

۱. آل عمران (۳): ۱۶۷.

۲. در «م» بر روی «و بنتاهما» خط زده. نمونه مشابه این نیز گذاشت.

۳. «به قیم غیر سوقیه» از حاشیه «م» با علامت «صح» افزوده شد.

۴. «ف»: - به. ۵. «م»: مطلوبست.

۶. «م»: - به. ۷. مبرز: مستراح، مبال، آبریز.

۸. «م»: - او.

۹. در دو نسخه «فرمودند» و در «م» بر روی آن خط زده و به مانند متن تصحیح کرده است.

از لعنت که برای ساکت شونده از بدعت مهیا است از خوف خدا مطلوب است، لکن هر کلمه ایشان بدعت را مستلزم، و بر هر فقره کلام نکبت انجام ایشان عذاب و لعنت لازم است کما قال الله تعالى: ﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا﴾^۱.

و طرفه تر ازین اینکه^۲ در بلده مذکور به موجب اینکه «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۳ خود بی حائی بر سر و طوق لعنت در گردن افکندند معلوم نیست که در لکهنو چه امر باعث شده که اجتناب ازین امور می فرمایند.

بیچاره خر آرزوی دم کرد نا^۴ یافت دم و^۵ دو گوش گم کرد
 قوله: «درین خصوص سید دلدار علی نباشد - إلى آخر - باشد».

أقول: افتراپردازی نسبت به آن عالی حضرت اگر چه موجب تفسیق است لکن تا هم^۶ محلّ مغفرت بعد توبه و انابت باقیست، اما افترا و کذب نسبت به جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. و حقیقت اینست که این همه امور نسبت به جناب سید (دام ظلّه) سهل است. اگر این بی ایمان چندی به صحبت خوارج و نواصب فایز شود به طمع دو سه صد قروش عین از سبّ و شتم حضرت امیر المؤمنین^۷ و اولاد امجاد آن حضرت دریغ نخواهد فرمود بلکه فرض عین خواهد انگاشت.

قوله: «پس اغماض نمی کنم و اظهار حق می نمایم».

أقول: اگر این چشم حیا را در حیدرآباد کار می فرمود یا از دیانت داری و اظهار حق^۸ در مرشدآباد پهلوی نمی فرمودند بجا بود که به کار آخرت می آید و درینجا که اغماض واجب بود. سبحان الله! حق را باطل گفتن و سنت را بدعت نامیدن و باز

۱. السجدة (۳۲): ۲۰.

۲. «ف»: «که» بدل «اینکه».

۳. در ص ۸۹ گذشت.

۴. «م»: نه.

۵. «م»: - و.

۶. ظاهراً مقصود «باز هم» است. موارد مشابه در همین رساله ص ۱۰۸ و ۱۳۲ و ۲۰۴ مذکور است.

۷. «ف»: - المؤمنین.

۸. «م»: - و اظهار حق.

چشم از آن نبوشیدن چه بی حیائی و دلاوریست «چه دلاوری است دزدی که به کف چراغ دارد»^۱، نعم لیس هذا أوّل بدع.

قوله: «امید که برادران دینی و دنیوی مرا معذور دارند».

أقول: از «برادران دینی» شاید که اخوان الشیاطین خود اراده کرده باشد، یا کسانی که مرجع ضمیر جمع فی قوله^۲ «وصاحبه، أعني الفرنج رئیسهم»^۳ که در میمیه شومیه او واقع است^۴ خواهند بود. اما برادران دنیوی شاید واردین خانه «چندا» بوده باشند.

باید دانست که اگر در غیبت و تهمت آن جناب (دام ظلّه) و نسبت کفر و بدعت به آن جناب (زید إفضاله)^۵ معذور باشی باید که شیطان معلّم و استادت در احتجاج خود به ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۶ معذور باشد، و شیخین ممدوحین او در احتجاج غصب فدک مفتری «نحن معاشر الأنبياء لانرث ولا نورث وما تركناه صدقة»^۷ معذور باشند، و معاویه در احتجاج بر قتل عمار بن یاسر به اینکه قاتل او جناب علی بن ابی طالب علیّه السلام است چون او را همراه آورده معذور باشد، و یزید بن معاویه در عذر خود وقتی که از^۸ جناب علی بن الحسین (صلوات الله علیه)^۹ گفت که: لعنت باد بر این مرجانه که قطع رحم کرد و اگر من بر پدرت دستیاب می شدم این حرکت نمی کردم^{۱۰} معذور باشد. پس هر گاه مؤمنین اینها را معذور خواهند داشت

۱. «چه دلاور است دزدی .. چراغ دارد» از «م» افزوده شد. نشانی این مَثَل را در آئینه حقنما، ص ۵۴۷ و ۶۰۴

آورده ایم. ۲. «م»: قول او.

۳. برخی ابیات این قصیده در ص ۲۵۳ خواهد آمد.

۴. «م»: هستند «بدل» «که در میمیه شومیه او واقع است».

۵. «زید إفضاله» از «م» افزوده شد، سپس در این نسخه بر روی آن و عبارت «و نسبت کفر و بدعت به آن جناب»

خط زده است. ۶. الأعراف (۷): ۱۲؛ ص (۳۸): ۷۶.

۷. رك: كشف الغمة، ج ۲، ص ۱۹۷. ۸. کذا. شاید صحیح: به.

۹. «م» علیه السلام.

۱۰. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۸: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۹ - ۴۶۰: تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۹۴.

ترا به طریق اولی معذور خواهند داشت. و چگونه ترا معذور دارند که هرگاه خود اقرار و اعتراف به فضایل و کمالات آن عالی‌مقدار نموده باشی، آن عالی‌حضرت را به فخر العالمین و امام‌الهند و غیره کلمات ستایش کرده باشی، بعد اینکه همین کتاب^۱ را بخوبی دیده باشی و حالا در ارتکاب غیبت و تهمت به آن عالی‌حضرت از مؤمنین عذر خواسته باشی. سوّد الله وجهک فی الدارین، ولا یقبل الله عذرک فی النشأتین!

قوله: «پس اگر گویم که اهل بدعت بودن آن جناب الخ ظاهر می‌شود».

أقول: «كَبُرَتْ كَلِمَةً خَرَجَتْ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ^۲ إِلَّا كَذِبًا»^۳. چگونه لفظ بدعت نسبت به پیشوائی که محیی کتاب و سنت، ممیت بدعت و قانع ضلالت باشد^۴ از دهن نجس او که مَبْرُز^۵ اوست بر می‌آید و حال اینکه دعوی مسلمانی می‌نماید، بلی، «لیس هذا أوّل قارورة کسرت فی الإسلام»^۶ کفاران در حقّ سیّد المرسلین و خیر النبیین می‌گفتند که ﴿أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ﴾^۷ فله أسوة فی جدّه و آبیّه.

بالله العظیم که حال این مرد به مثابۀ کوری است که در خانه [ای] بیاید که صاحبش آن را به جمیع ما یلیق بها آراسته باشد و اسباب و شیشه‌آلات به جائی که مناسب باشد گذاشته باشد هر گاه پایش بلغزد و بر رو درآید و نقصان صاحب خانه نماید بر عیب کوری خود ننگرد و صاحبش را نسبت به حمق و نادانی و بی‌انتظامی دهد. سبحان الله! قول صحاح و حق صراح که موافق قول صحیح حقّ صریح^۸ مذهب محققین و مطابق احادیث ائمه طاهرین، أعنی تقسیم وجود بر دو معنی که

۱. یعنی آئینه حق‌نما.

۲. در «م» جای «ن» «يقولون» سفید مانده است.

۳. اقتباس است از آیه ۵ سورة الکهف.

۴. «ف» - باشد.

۵. مَبْرُز: مستراح، مبال، آبریز.

۶. این مثل به کُرّات در آئینه حق‌نما، ص ۱۵۳، ۵۰۰، ۵۷۰ (ه)، ۵۸۸، ۶۱۵ آمده است.

۷. سیأ (۳۴): ۸.

۸. «موافق قول صحیح حقّ صریح» از حاشیۀ «م» که به خطّ کاتب آن نیست افزوده شد.

همین را این^۱ اصفهانی دست آویز کفر خود نموده، موجب کفر و ضلالت باشد، پس ازین مستفاد می شود که تمامی عقاید امامیه این چنین می داند و آن را من جمله کفر می انگارد^۲ به ظاهر بنابر طمع دنیوی^۳ چون ریاست این بلاد بحمد الله متعلق به شیعیان است اظهار تشیع می کند و در پرده با ملحدین و معاندین سازش دارد، چه بی حیایی و بی آزرمی است که حق را باطل گوید و نور را ظلمت نام نهد و علم را جهل نامد^۴. ملحد این را نمی پسندد چه جا که مسلم.

و هر گاه آن عالی حضرت - العیاذ بالله - از اهل بدعت باشد پس اهل بدعت مولی الأنام^۵ و مقتدی الأنام هم می باشد، جواب نیمه راست و نیمه دروغ نمی باشد، و یک بام دو هوا ندارد و^۶ اسباب که موجب مدح باشد باعث ذم نمی شود.

پس ازینجا^۷ عاقل منصف دریافت نماید که ایمان و کفر و حق و باطل هر دو نزد این بی عقل برابر است. حقّا که این را هیچ حجّت و برهانی فایده نخواهد کرد؛ چه این من جمله کسانی است که حق تعالی درشان آنها می فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾^۸.

قوله: «بلکه کلمات دالّه بر کفر الخ می باشد».

أقول:

این چه کفر است و چه زار است و فُشار^۹

پنبه اندر دهان خود افشار^{۱۰}

۱. «ف»: - این.

۲. «ف»: + و.

۳. «ف»: - دنیوی. در «م» در میان سطور افزوده شده است.

۴. «ف»: گوید.

۵. «ف»: الإمام (ظ).

۶. «ف»: - و.

۷. «ف»: - ازینجا.

۸. النمل (۲۷): ۱۴.

۹. فُشار: هذیان، بیهوده گویی.

۱۰. مثنوی معنوی، دفتر دوم، داستان موسی و شبان، ص ۲۳۵، بیت ۱۷۳۰ و در آن چنین است:

این چه ژاژست، این چه کفرست و فُشار پنبه یی اندر دهان خود افشار

بزرگی که با^۱ وصف علم و فضل رئیس طایفه امامیه در عصر خود بوده باشد و مرجع فضلا و علما، او را به این کلمه کفر تعبیر کنی سزاوار آنی که ترا تعزیر بلا حد نمایند^۲ و تازیانه‌های نفرین بی‌شمار بر دهن نجست^۳ بزنند. من ازین غول بیابانی می‌پرسم که کدام کلمه بر کفر تو در آن کتاب^۴ دلالت دارد؟ و به موجب اینکه «لا عِطْرَ بعد عروس»^۵ آن را بنا بر نهادن کدام خریطه خود داشتی^۶ که درین مقام بیان نکردی؟

بر فرض محال که این کلمات بر کفر دلالت دارد پس با وجود مطالعه آن کتاب چرا آن عالی‌حضرت را به «مقتدی الأنام» و «مولی الأنام» و «فخر العالمین» و «إمام الهند» ستودی. و وصول به ملازمت سراپا برکت را از خدا طلبیدی و دعا بنابر حفظ و صون آن عالی‌حضرت از عتو و بدی که تو به آن صفات متّصف هستی نمودی؟! پس معلوم شد که تو از کسانی هستی که از عهد جناب رسالت پناه حضرت امیر را به امارت^۷ مؤمنین سلام کردند و در روز غدیر ندای «بِخٍ بَخٍ» در دادند من بعد بنا بر حکومت دنیه و ریاست دنیویه همه را فراموش کردند.

خلاصه، سابقاً به قلم آمده و الحال هم بنا بر اینکه انسان در حفظ و ضبط کلام متفاوت الطبع می‌باشد گزارش^۸ می‌شود که آنچه منشأ بدعت علی زعمه الباطل و موجب تعزیر و حد که هوأحقّ بهما درین کاغذ نوشته چهار امر است: اوّل، تقسیم وجود، وقد خبط فيه خبط عشواء و رکب في ردّه علی ناقة عمياء؛ چه هیچ معلوم نمی‌شود که منشأ ردّ و قدح درین باب چیست، و مجرد دعوی و

۱. «ف»: - با.

۲. «ف»: نماید.

۳. «ف»: نجست.

۴. یعنی آئینه حق‌نما.

۵. این مَثَل نیز در آئینه حق‌نما، ص ۵۳۸ - ۵۳۹ آمده است.

۶. «ف»: داشته.

۷. «ف»: امامت.

۸. در دو نسخه: گذارش.

درشت‌گوئی بلا بیّنه و حجّت نزد^۱ عقلا مسموع نیست. ولنعم ما قیل:

ولو بالاسم نال الشخص معنی فذا فرعون ربّ العالمینا
ولو كان الدعاوی ثابتات بلا نصّ تفید به الیقینا
لکان مسیلم حقّاً نیّیا علی تکذیب ختم المرسلینا
ولو الحقّ فی أولاد حرب علی زعم أمير المؤمنینا
وكان الاجتهاد لابن زُوطی^۲ به یختصّ دون العالمینا

دویم^۳، امر مرزا محمد که آن، شقی و بی‌حیاترین خلق بوده است. فاسق فاجر دشمن علمای دین و عدوّ صالحین (علیه ما علیه).

سیوم^۴، آنچه در جواب آقا احمد صاحب در رساله به قلم آمده هر چند جناب ایشان از خانواده رفعت و جلالت و از دودمان اُبّهت و نبالت می‌باشند لکن چنانچه کردند یافتند (عفا الله عنّا وعنه).

چهارم، آنچه از سهو کاتب در بعضی آیات به ظهور رسیده و بعض جا غلط فهمیده.

پس هر کسی که دیده بصیرت حق تعالی او را داده باشد در امور اربعه فکر کند که کدام باعث کفر و ضلالت است، با این همه بیهوده‌سرائی موجب شقاوت و سخافت این غول بیابانی و این خر اصفهانی است. إلی الله المشتکی و إلیه الشکوی.

فریاد، نمی‌رسد به فریاد کسی فریادرسی مگر به فریاد رسد
چه خوش گفته است دانائی که گفته: خداوند (عزّ وجلّ) ما را در زمانه‌ای پدید آورده که اهل آن را اهلّیت و تمیز و انصاف و مروّت نیست. خاص و عام را چندانکه

۱. در دو نسخه: + هیچ، در «م» بر روی آن خط زده است.

۲. یعنی ابوحنیفه نعمان بن ثابت زوطی امام مذهب حنفی.

۳. «ف»: دوم.

۴. «ف»: سییم.

بصیرت نگرست^۱ فرق این دو فرقه به نام و اطلاق لفظ یافت از روی جزاف نه حقیقت و معنی، مگر همین فارق بود که آلوده‌تر به زخارف و آکنده‌تر به عواری و یا گران‌اندیشه‌تر و تبه‌کارتر و یا اهل عُطلت و فراغت و یا ارباب دعوی و حیل را خواص نام افتد، و تهیدست‌تر و عاری‌تر و راست‌بازتر و خاموش‌تر و ساده‌دل‌تر را عام گویند^۲.

و بیاد آمد کلمه [ای] که یکی از دانایان گفته: «ابتلینا بزمانِ لیس فیهِ ادب»^۳ الإسلام ولا أخلاق الجاهلیة ولا أحكام ذوي المروءة^۴. انتهی کلامه.

قوله: «و سخنان موجب فسق إلخ بسیار است».

أقول: ای غول خناس و ای غوی نسناس! آنچه موجبات فسق بلکه کفر تو در حیدرآباد و غیره ظاهر شده بسیار و آنچه بر می‌شمارم یکی از هزار است: ۱. شیخین و بنتاهما را مدح گفتی. ۲. و خواب مزور برای «چندا بائی»^۵ که مادر^۶ توان گفت آراستی. ۳. و امامت ملاحظه نمودی. ۴. و نسبت سطوع انوار به یکی از قبور رؤسای دکن که از جمله مخالفین بوده کردی. ۵. و با کنیز یکی از نواب‌زادگان گرفتار شدی. ۶. و تعشق به اُمردی به هم رسانیدی. ۷. و مکتوب بداسلوب متضمن مدح و ستایش آن عالی‌حضرت فرستادی. ۸. و آن

۱. نگرستن = نگرستن. سنائی گوید:

مَنِگَر در بتان که آخرِ کار نگرستن گریستن آرد بار

(ر.ک: شرح خطبة متقین، مجلسی اول، ص ۶۲)

۲. «م»: گیرند. ۳. در مآخذ: آداب.

۴. این کلام منسوب به ابوبکر واسطی است ر.ک: طبقات الصوفیه، سلمی، ص ۳۰۳؛ المنتظم، ج ۱۳، ص ۳۳۱؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۲۴، ص ۲۲۰.

۵. این شماره و شماره‌هائی که در پی خواهد آمد در دو نسخه با شنگرف بر روی کلمات گذاشته شده است.

۶. «چندا» نام زن فاحشه است که در سابق از او یاد شد. و «بائی» پسوند است و هم اکنون نیز این پسوند در هندوستان متداول است. (شجاعت حسین رضوی هندی)

۷. «ف»: مارت.

حضرت را مولی الأنام و مقتدی الأنام و فخر العالمین ستودی، بعد اینکه کتاب آئینه حق‌نما را دیده بودی. ۹. و من بعد که در لکهنو آمدی و فریب تو پیش نرفت تهمت به فسق و فجور کردی و چون کوفیان بی‌وفا به دغا پرداختی، و خائنه ایمان را خراب کردی و تناقض و تهافت در اولی و آخری بر خود ثابت کردی، پس بر تو باد لعنت و نفرین! جناب حق سبحانه و تعالی و رسول^۱ او و گویا در شأن او و امثال اوست: ﴿يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾^۲.

باید دانست که دروغگوئی را حدی نیست، و بیهوده سرائی را نهایتی نه. هرگاه کسی سلطان عقل را از حکومت عالم عقلی معزول ساخته به تبعیت شیطان وهم پردازد پس هر چه خواهد بگوید و هر چه خواهد بکند. فاقض ما أنت قاض؛ فإنّ الموعد الله سریع العقاب وبعد الموت الحساب.

قوله: «لهذا بعضی از کلمات» إلخ^۳.

أقول: لهذا أولاً، عبارت صاحب رساله^۴ را معنون به «قال صاحب الرسالة» نقل کرده و ثانیاً، تمامی عبارات اصفهانی را چه در مقام تمهید و چه آنچه متعلق به رد است بدون اسقاط و حذف مترجم به «کتب^۵ الإصفهانی الکاذب» ذکر نموده، و من بعد شکسته عبارات خود را مبتدأ به «رجم بالشهاب الثاقب» بیان کرده و هر جا که اقوال او را تفصیلاً رد کرده به لفظ «قوله» ذکر کرده و کلام خود را مبدو به «أقول» نموده. و الله علی ما نقول وکیل.

قال صاحب الرسالة في توجيه كلام العالم الماهر الشيخ جعفر النجفي: «و شبهه نیست درینکه وجود اطلاق نموده می‌شود بالاشتراك بر مابه الموجودیه، و معنی

۱. در «ف» بر روی «رسول» «ص» گذاشته است. ۲. الحشر (۵۹): ۲.

۳. «م»: «إلى آخره». ۴. یعنی مؤلف آئینه حق‌نما.

۵. «م»: «قال».

مصدري انتزاعی که از جمله معقولات ثانیه است و اوّل عین ذات و ثانی زاید بر آن^۱.

أقول: هر چند درین مقام مناسب آن می‌نمود که کلام صاحب رساله بتمامه ذکر کرده شود که تا ناقد بصیر و منصف خبیر به خیایا و زوایا و جوانب و اطراف مقام نظر نموده فرق در میان حقّ و باطل و غثّ و سمین فرماید، و خبط و حماقت و بلادت این اصفهانی را تماشا نماید، لکن^۲ نظر به اینکه اگر طالب تحقیق است چون آن رساله در آن بلده موجود است رجوع نموده به مطلب خواهد رسید، و اگر از فهم بهره ندارد آنچه نوشته شده چه فایده خواهد بخشید که آن را هم بنگارم.

کتاب^۳ الإصفهانی الکاذب: در خصوص اشتراک وجود و به قسم^۴ مسطور مخالفت کرد کلّ حکماء مشائین و اشراقیین و متصوّفه و متکلمین سنی و شیعه حتّی ابو الحسین^۵ بصری در خصوص قایل شدن به دو وجود برای خدا که عبارت اخری دو خدا بودن است عیاداً بالله مخالفت کرد^۶ یک صد و بست و چهار هزار پیغمبر را، و مضادّه کرد^۷ مضمون ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۸ را، و برهم زد اسلام را، و خراب کرد مدلول «لا إله إلاّ الله» را، و احدی از سنی و شیعه و حکیم و صوفی و متکلم تفوّه به این نکرده.

رجم بالشهاب الثاقب^۹: بر فطن ذکی^{۱۰} و خبیر المعی مخفی نخواهد بود که از کلام اوصاف ظاهر و هویداست که این غوی از فضل و کمال بهره ندارد و آن را بو

۱. آئینه حق‌نما، ص ۳۴۰.

۲. «ف»: لیکن.

۳. «م»: قال.

۴. «ف»: تقسیم.

۵. «م»: ابا الحسین.

۶. «ف»: - کرد.

۷. «م»: کرده.

۸. الاخلاص (۱۱۲): ۱.

۹. «ف»: + وضرب یضربه لازب.

۱۰. در دو نسخه: زکی.

هم نکرده است، و الا هیچ معلوم نمی‌شود که این نقض اجمالی است یا تفصیلی، معارضه است یا منع، بر کدام مقدمه صاحب رساله ردّ و بحث دارد، یا کورانه دست و پا می‌زند و هیچ معنی کلام صاحب رساله نمی‌فهمد که آنچه منع نموده از اشتراک وجود سند آن نقلی است یا عقلی. اما اوّل را درین مقام دخل نیست، اما ثانی پس باید که بیان کند که کدام قباحه لازم می‌آید؛ چه^۱ وجود لفظی است که اطلاق می‌کنند^۲ در اصطلاح حکما به چند معنی: اوّل وجود به معنی ما به الموجودیه، دویم وجود به معنی مصدری، سیوم وجود رابطی که از ثبوت وجود محمول است برای موضوع که هلیات بسیطه و مرکبه در آن برابر است.^۳

و باز تقسیم می‌کنند^۴ به طرف وجود ذهنی و وجود خارجی و وجود بالذات و وجود بالعرض. و همچنین موجود را.

پس این تقسیمات به نهجی دلالت بر کفر کافر هم نمی‌کند چه جا که مسلم. و فرض کردیم که اگر تمام حکما منع نمایند ازین تقسیم و شخصی اصطلاح مقرر کرده وجود را بر چند معنی اطلاق کند محلّ طعن و تشنیع نباشد و کفر لازم نیاید؛ چه حق (سبحانه و تعالی) را مؤاخذه از معانی و معتقدات است نه از الفاظ و عبارات. و آنچه لزوم وجود برای^۵ حق (سبحانه و تعالی) ذکر کرده پس غلط فهمیده چنانچه بیاید.

ثمّ أقول: حق (سبحانه و تعالی) می‌داند که دل بخصوص درین مقام مطلقاً^۶ نمی‌خواهد که متوجّه دفع آن شود، چه اهل علم حقیقت حال می‌داند و حمقاء^۷ را که تابع و اذنا باین رأس شیاطین اند منفعتی نیست، بلکه به زعم خود می‌دانسته باشند

۱. «ف»: - چه.

۲. «ف»: است اطلاق می‌کند.

۳. «ف»: برابراند.

۴. «ف»: می‌کند.

۵. در دو نسخه «بنابر» در «م» به مانند متن تصحیح شده است.

۶. «م»: - مطلقاً.

۷. «م»: حمقه.

که چون از اصفهان آمده عالم به جمیع علوم خواهد بود، لکن^۱ چون خموشی در این مقام بالمرّه موجب آنست که نادانان^۲ حمل بر عجز نمایند لهذا عنان جواد قلم را معطوف به این وادی می‌نماید:

اولاً، بدانید که این مرد از جهله اصفهان است. از وصول به مطالب عالیه عاطل و نسبت به صاحبان استعداد در مرتبه سافل فقط بنابر اظهار معقول‌دانی خود که نزد عوام کالأنعام ثابت شود که جناب ملاً هم دخل در معقولات می‌دارند این بیهوده‌سرائی نموده.

ثانیاً، باید دانست که متکلمین و ناقلین مذهب حکما^۳ را در بیان اشتراک وجود بین الموجودات و بدهات و نظریات آن^۴ خلط و خبط بسیار واقع است. و «کلّ حزب بما لدیهم فرحون»^۵.

لکن بعد تنقیح و نضج فلسفه معلوم است که وجود به معنی مصدری که به فارسی آن را به «بودن و شدن و هستی» ترجمه می‌کنند^۶ از ابدیه بدیهیات است و افراد او نیست مگر حصص^۷ که به تقییدات^۸ و اضافات حاصل شود، و آن عین افراد حصصی است. و این معنی زاید است بر جمیع حقایق و ماهیات^۹، خواه واجب باشد و خواه ممکن. و این معنی تابع انتزاع منتزع و اعتبار معتبر می‌باشد. و این مرتبه بعد تقرّر ماهیات است کما هو حال سائر الانتزاعیات.

و قول به اینکه این معنی عین واجب تعالی است و موجودیت او به همین معنی

۱. «ف»: لیکن.

۲. «ف»: نادان.

۳. «ف»: - حکما. در «م» نیز در میان سطور افزوده شده است.

۴. «م»: - آن.

۵. اقتباس است از آیه ۵۳ سورة المؤمنون و آیه ۳۲ سورة الروم.

۶. «ف»: می‌کند. ۷. «ف»: حصص، و نیز در مورد بعدی.

۸. «ف»: تقیید. در «م» نیز «ات» در میان سطور افزوده شده است.

۹. «م»: ماهیات. و نیز در مورد بعدی.

است کفر است - العیاذ بالله عن ذلك، و علاوه چون ظاهر است که حقیقت معنی مصدري نیست مگر آنچه در ذهن ذاهن موجود است پس باید که ذات باری تعالی در ذهن موجود باشد - تعالی الله عن ذلك علوّاً کبیراً. پس ما به الموجودیت^۱ در باری تعالی ذات او تعالی است. و وجوب و تقرر و اثبّت و قدرت و علم و حیات و سمع و بصر همگی هر چند در مفاهیم مختلف می باشند لکن منشأ آن عین ذات باری تعالی است. و این معنی مطابق و موافق قواعد حقّه مذهب امامیه می باشد^۲ «والراسخون في العلم قالوا آمنا به»^۳.

و آنچه بعضی از متقلّدين که از حکمت ایمانیه یمانیه بویی نشنیده اند می گویند درین وقت لازم می آید که حق (سبحانه و تعالی) موجود به وجودین باشد مردود است؛ چه حق (سبحانه و تعالی) به نفس ذات خود موجود است و إثبته^۴ و تقرر و وجوب و وجود عین ذات او تعالی است.

و معنی ثانی که معنی مصدري است او را دخل در موجودیت جناب حق سبحانه و تعالی نیست بلکه تابع انتزاع منتزع می باشد.

آری، معنی اوّل بنفسه منشأ معنی ثانی است، و حصّه [ای] از معنی ثانی عارض معنی اوّل است، چنانچه قادریت و خالقیت و مفهومیت و شیئیت و غیرها من الأمور العامّة الشاملة لكلّ من الموجودات معنی انتزاعی است و عین ذات باری تعالی نیست، بلکه کیفیتی است در کیفیات ذهنیه. و امری که منشأ این مفاهیم است آن ذات حق سبحانه و تعالی است. و اگر این قول مستلزم تعدّد در موجودیت باشد حمل مفاهیم کثیره از قدرت و علم و حیات و سمع و بصر و تکلم بر ذات جناب حق تعالی موجب تکثر در ذات حق تعالی باشد و لازم آید که حق تعالی مرکّب باشد از مفاهیم کثیره - تعالی الله عن ذلك علوّاً کبیراً.

۲. «م»: باشند.

۴. «ف»: اثبته.

۱. رسم الخط دو نسخه چنین است.

۳. اقتباس است از آیه ۷ سوره آل عمران.

قوله: «در خصوص اشتراک مخالفت کرد» إلخ.

أقول: بنابر آنچه گذشت معلوم شد که به نهجی مخالفت حکما و غیره لازم نمی‌آید چه پر ظاهر است که وجود به معنی مصدری مشترک است در جمیع موجودات، و آن زاید است بر جمیع ماهیّات و حقایق، و آن عین^۱ جناب باری تعالی نیست بلکه منتزع از ذات باری تعالی است، و ذات مقدّسه منشأ انتزاع این معنی بنفسه و بذاته است.

قوله: ^۲«حَتَّى ابُو الْحُسَيْنِ بَصْرِيَّ رَا».

أقول: چون این فاقد البصر تابع کوفی مذهب اعتزال اختیار نموده، و از مقدّسین و مؤمنین طریقه اعتزال پیموده، این مقدّمه را منتهی به بزرگ خود نموده، و نام او را بخصوصه ذکر کرده، لکن^۳ تا هم^۴ این مذهب مخالف ابُو الْحُسَيْنِ نیست؛ چه ابُو الْحُسَيْنِ وجود به معنی ما به الموجودیة را عین ماهیّات کلّها می‌داند و قائل به اشتراک لفظی است. پس وجود به معنی ما به الموجودیة عین باری تعالی به طریق اُولی خواهد بود، و معنی مصدری انتزاعی را^۵ ابُو الْحُسَيْنِ و هیچ عاقل قائل نیست که عین ماهیّات بوده باشد.

قوله: «و در خصوص» اه.

أقول: در حقیقه^۶ معلوم می‌شود که مذهب تعطیل اختیار کرده است، یا در^۷ پرده از طرف ملاحظه که اخوان اویند به اهل اسلام طعنه می‌زند که چون قول به حمل مفهومات کثیره مستلزم تکثّر در ذات باری تعالی است پس لازم آید که مرکّب باشد پس حق تعالی را حقیقتی نباشد - تعالی الله عن ذلك علوّا کبیرا -، و الاّ وجود

۱. «ف»: - عین.

۲. «م»: + و.

۳. «ف»: لیکن.

۴. چنین است در دو نسخه و گمان می‌کنم مقصود «باز هم» باشد. موارد مشابهی در همین دفتر ص ۱۰۸ و ۱۲۰

و ۲۰۴ نیز مذکور است.

۵. «م»: - را.

۶. چنین است در دو نسخه.

۷. «ف»: + هر.

بالمعنی الثانی معنی انتزاعی است او را دخل در موجودیت حق (سبحانه و تعالی) نیست کالمفهومیة والشیئیة والرازقیة والخالقیة و غیر ذلك من المفاهیم. ولئن تنزلنا عن ذلك پس گوئیم که: موجودیت شیء به وجودین هر چند خلاف عقل و بالبدیهه باطل است اما مستلزم شرک و دو خدا بودن از کجا ثابت است.

قوله: «مخالفت کرد یکصد و بست و چهار هزار پیغمبر را» اه.

أقول: هرگاه که منکر تقسیم وجود به دو معنی گردید پس اگر قایل باشد که همین معنی مصدری عین باری تعالی است و موجودیت آن به همین معنی است پس مخالفت کرد جمیع انبیا و اوصیا و عقلا را، و مضاده کرد به آیه ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾^۱ را، و آیه ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۲ را، و قائل ترکب شد در ذات باری تعالی پس کافر شد. و اگر منکر شد حقیقت^۳ این معنی را فی نفسه پس^۴ مخالفت کرد جمیع عقلا را، و منکر شد بدیهیات را، و انسداد کرد ابواب معرفت را؛ چه معرفت انسان جناب حق سبحانه و تعالی را نیست مگر به معنی^۵ اعتباریه انتزاعیه و إلا ادراک کنه او من قبیل محالات است.

قوله: «احدی از شیعه و سنی و صوفی» اه.

أقول: مردود است:

اولاً به اینکه، از مسلک امامیه اثنا عشریه است که اصول و معارف دینیه را به دلائل عقلیه ثابت باید کرد، و سگّه کامل العیار عقاید خود را از محک معادن نبوت دریافت باید نمود نه به اتباع جماهیر و همج رعاع که عبارت از متکلمین جمهور می باشند؛ لأنّ الحقّ أحقُّ بالاتباع وإن خالفه الجمهور. ثانیاً، آنکه این کلام نکبت انجام یا جهل است یا تجاهل، و مظنون آنست که جهل است و

۱. الأنعام (۶): ۹۱؛ الحج (۲۲): ۷۴؛ الزمر (۳۹): ۶۷. ۲. الشوری (۴۲): ۱۱.

۳. «ف»: - حقیقت. ۴. «ف»: - پس.

۵. «م»: معانی.

إلا عاقل در محلّ تفضیح تجاهل اختیار نمی‌کند؛ چه جمعی از علمای محققین صراحهً و اشارهً به این متفوّه شده‌اند کالفاضل العضدی والشارح الجرجانی فی المواقف وشرحه والمحشّی الهروی فی حاشيته والمحقّق فی بعض مصنّفاته والقوشجی فی التجرید والمحشّین فی حواشیه^۱ وسید الحکماء والمتألّهین السید محمّد باقر الداماد فی بعض مصنّفاته وسائر فضلاء دیارنا فی الحواشی والشروح، لکن از آنجا که این جاهل غبی از مطالعه کتب دینیّه و حکمیّه بهره^۲ ندارد کورانه راه می‌رود و هر چه در دل خباثت‌منزل او خطور می‌کند می‌نویسد. واینها لا تعمی الأبصار لکن تعمی القلوب التي فی الصدور.

و چون مقصود ازین رساله خطاب به عوام و ردّ این رأس ذوی الأذنان کالأنعام است به نقل عبارات علماء مع ما له وما علیه نپرداخته؛ چه ماهر خود رجوع نموده به تحقیق می‌پردازد، و نادان ازین هیچ فائده بر نمی‌دارد.

قال صاحب الرساله فی أثناء مدح السید (دام ظلّه): عالی جناب فضایل مآب استاد البشر^۳.

کتب الإصفهانی الکاذب: هر گاه استاد البشر شد پس بهتر از همه انبیا و اوصیا گردید. و این کلام شباهت تامّه دارد به کلام ارباب اتّحاد و حلول.

رجم بالشهاب الثاقب: مردود است^۴ به چند وجه:

اولاً، منقوض است به اشعار او که در قصیده گفته: «إمام الهند فخر العالمینا»؛ چه عالمین جمع عالم و آن عبارت از ماسوی الله است، پس فخر همه انبیا و اوصیا شد. و نیز گفته: «فیا مولی الأنام و مقتداهم» اُنام به معنی خلائق است، پس مولای و مقتدای انبیا و اوصیا شد، پس این کلام مستلزم کفر اوست، چنانچه کلام ارباب اتّحاد و حلول مستلزم کفر آنها است. فما هو جوابه فهو جواب صاحب الرساله.

۱. «والمحشّین فی حواشیه» از حاشیه «م» افزوده شد.

۲. «ف»: «بهر»، «بهر: حظ، نصیب.

۳. آئینه حق‌نما، ص ۸۷.

۴. «ف»: - «مردود است» و گویا در «م» «مردود» را خط زده است.

ثانیاً، منقوض است به حدیث شریف «علیّ خیر البشر»^۱ چه جناب سیّد المرسلین در بشر داخل است پس بهتر از حضرت سیّد المرسلین شد و این خلاف معتقد^۲ امامیه بل سایر اهل اسلام است.

و ثالثاً، بالحلّ، هر چند لغۀ بشر و دابّه و انام و ناس بر مطلق انسان و انسان و حیوان اطلاق می‌کند لکن در عرف^۳ این الفاظ را بر انبیا و اوصیا اطلاق نمی‌نمایند، بلکه اطلاق این الفاظ را خالی از سوء ادب نمی‌دانند.

و بر تقدیر تسلیم به قرینه لفظ «استاد» مراد از اینجا عوام الناس و مقلّدین اند، به قرینه حالیّه و مقالیه انبیا و اوصیا مستثنی‌اند، چنانچه بعضی افاضل در توصیف محقق طوسی همین عبارت را ذکر کرده کما ذکر فی مجالس المؤمنین^۴.

و آنچه که نوشته که «به کلام ارباب حلول و اتحاد شباهت دارد» خالی از حماقت او نیست؛ چه این کلام را با گفتگوهای این فرقه چه مناسبت، مگر شاید معنی حلول و اتحاد همین فهمیده شد ولیس من حماقته ببعید!

قال صاحب الرسالة فی مدحه (دام ظلّه): که اگر از سر انصاف نظر فرمایند جای آنست که خلاق علومش خوانند^۵.

کتب الإصفهانی الکاذب: صفة صفة^۶ خاصّه خدا را برای خود ثابت کرد و آن هم شبیه به کلام صوفیّه ضالّه و مضلّه اتحادیه.

۱. ابومحمّد بن احمد قمی از عالمان سده چهارم رساله‌ای درباره این حدیث نگاشته و طرق و اسانید حدیث را در آن گرد آورده است. این رساله به همراه جامع الاحادیث وی از سوی انتشارات آستان قدس رضوی در سال ۱۳۷۱/ق ۴۱۳ هـ ش به چاپ رسیده است. ۲. در دو نسخه: «معتقده»، در «م» بر «ه» خط زده است.

۳. دو نسخه: + «عام»، در «م» بر روی آن خط زده است.

۴. مجالس المؤمنین (ج آستان قدس)، ج ۴، ص ۵۰۵.

۵. آئینه حق‌نما، ص ۸۸: «بلکه اگر از سر... خلاق علومش خوانند» بر خواننده تیزویر پوشیده نیست که این عبارت از «که» تا «خوانند» موزون تلقی تواند شد؛ چنانکه در مجالس المؤمنین (ج ۴، ص ۵۰۵) هم آن را «نظم» قلم داده‌اند.

۶. چنین است در هر دو نسخه، و نیز در موارد بعدی در «ف»، و در «م» با تای مدوّر «ة».

رجم بالشهاب الثاقب: مردود است^۱ به چند وجه:

اولاً، منقوض است به آیه ﴿أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾^۲ که حضرت مسیح صفت خلق را نسبت به خود نموده، و آیه ﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ﴾^۳؛ چه، اخراج اینجا به معنی ابداع و خلق است؛ صفت خلق را نسبت به سامری نمود.

و ثانیاً، لا تُسَلِّمُ که خلق صفت خاصه خدای تعالی بوده باشد؛ چه افعال بندگان مخلوق بندگان است^۴، کما هو مذهب الإمامیة والمعتزلة، آری، خلق به معنی ایجاد و تکوین جواهر و اعراض بتمامه^۵ به واسطه^۶ و بلا واسطه صفت خاصه جناب حق سبحانه و تعالی است.

ثالثاً، خلق اینجا به معنی تقدیر و تصویر است. و چون معلوم است که علوم نظریه حصول آن یا به اعداد است یا به تولید یا به عادت الهیه یا لازم نظر است علی ما اختلفوا فيه. و هر چند انسان خالق علوم^۷ نمی باشد لکن چون بنابر مذهب امامیه و معتزله ترتیب مقدمات و اراده^۸ و غیره مقدمات قریبه از فعل عبد است، مجازاً آن را خالق و خلاق می توان گفت.

و بنا بر مذهب اشاعره هر چند عبد را اختیار نیست لکن کسب را دخل است؛ چه هر انسان را به افعال خود علاقه ایست که دیگری را نیست، مجازاً إسناد خلق به او می توان نمود، ولا عائبه فيه.

۱. «ف»: - «مردود است». در «م» گویا بر روی «مردود» خط زده است.

۲. آل عمران (۳): ۴۹. ۳. طه (۲۰): ۸۸.

۴. «م»: بندگانست. ۵. «ف»: بتمامها.

۶. «ف»: بلاواسطه (باهای مدور).

۷. در هر دو نسخه «کلام». در «م» به مانند متن تصحیح شده است.

۸. چنین است در هر دو نسخه با تاء مدور «ة».

پس بزرگی که درین بلاد بعد چند صد سال که از علم اسمی و از اسلام رسمی باقی مانده بود انتشار معارف حقّه و ترویج معالم دینیّه نماید و بناء شریعت را^۱ محکم برپا سازد، و اساس آن را مستحکم چیند اگر به^۲ نظر تحقیقات و تدقیقات او در علوم دینیّه و معارف یقینیّه که به آن متفرّد است چه شبهه نیست که علوم یومًا فیومًا متزاید است و «کم ترک الأوّل للآخر»^۳، آن جناب را مجازًا «خلاق علوم» نامند، به نهجی قباحتی نداشته باشد. و از همین جا است که همین^۴ اصفهانی آن عالی جناب را «امام الهند» توصیف نموده؛ چون مروّج مذهب درین بلاد بخصوصها است، و نیز در مکتوبی که به آن جناب نوشته درج ساخته: «إني من قديم الزمان كنت وأكون مشتاقًا إلى الوصول بخدمتكم السنية، والتشرّف بحضرتكم البهية ولو بالمكاتبة، لا سيّما زمان^۵ وردت الهند ورأيتُ بعضَ كتبكم الشريفة وزبركم المنيفة وصحفكم اللطيفة، واهتداءكم إلى الحقائق وانتقال ذهنكم إلى الدقائق، وإجازات العلماء الذين كلّهم أساتذتي وبهم وبغيرهم يستند تعليمي ودرايتي، وهم أركان الدين في عصرهم وأعيان المسلمين في وقتهم، وشهادتهم على توثيقكم وعلمكم وفضلكم وتقواكم - رحمهم الله وأبقاكم»^۶.

محصلش آنکه: بنده مشتاق وصول خدمت بابرکت آن حضرت بوده^۷ و هستم،

۱. «م» - را.

۲. «م» - به.

۳. ابوبکر خوارزمی در الأمثال المولدة، ص ۳۴۹، ش ۱۵۹۹ پس از ذکر مثل بدین گونه: «ما ترك الأوّل للآخر شيئاً» گوید: هذا مثل قديم فيهم، قال ابو تمام يصف قصائده:

يقول من تقررع أسماعه
كم ترك الأوّل للآخر

ابن اثیر در کتاب المثل السائر، ج ۱، ص ۳۳۵ بیت ابوتّمّام را آورده است. و نیز ر.ك: الرسائل الأدبيّة، جاحظ، ص ۲۳۲؛ العقد الفريد، ج ۶، ص ۱۸۶؛ معجم الأدباء، ج ۵، ص ۲۱۰۳.

۴. در «م» بر روی «همين» خط زده و بالای آن «این» نوشته است.

۵. کذا.

۶. این نامه بتمامها در ص گذشت.

۷. در «م» ظاهرًا به «بودم» تغییر داده شده است.

خصوصاً از روزی که وارد هندوستان شدم^۱ و بعضی از مصنفات شریفه آن عالی حضرت و تحقیقات و تدقیقات مندرجه آن که به آن ذهن شریف شما انتقال فرموده دیدم، و اجازاتی که علمای کرام، که به اینها و به غیر اینها روایت و تعلیم من مستند می‌شود و از اعیان و ارکان مسلمین بوده‌اند، برای شما نوشته‌اند مطالعه نمودم، و شهادت این بزرگواران که بر توثیق در فضل و علم و تقوی آن حضرت داده‌اند مطلع شدم - حق تعالی رحمت خود شامل حال این بزرگواران گرداند و شما را به^۲ سلامت نگهدارد.

پس صاحبان نصفت و عدالت اندکی توجه به عبارت این اصفهانی فرمایند که با وصف اینکه کتاب آینه حق‌نما را ملاحظه نموده^۳، و از حال آن خلاق علوم فی الجمله اطلاعی به هم رسانیده، و به این مرتبه توصیف و تحمید نموده همانا که لکهنو را از قدوم نحوست لزوم خود پلید کرده، بنابر طمع عدالت لکهنو حالا به مذهب اشعری انتقال فرموده که خلق مطلقاً از صفات خاصه جناب باری قرار داده، حتی بندگان را در افعال اختیاریه خود بی‌دخل می‌شمارد و مخلوق آنها نمی‌داند، لکن چون حال تلون و تطور جناب ایشان ستیان آن بلده ملاحظه کرده باشند یقین است که مصداق ﴿مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ﴾^۴ تصور فرموده باشند. و کفی بذلك إزراء بحاله ودليلاً لجهله.

و فقره اخیره سابقه در سلک مهملات و مزخرفات این اصفهانی منسلک باید ساخت؛ چه این کلام را با کلام قائلین به حلول و اتحاد چه مناسبت؟! قال صاحب الرسالة في أثناء مدحه (دام ظلّه): چشم فلک دوّار در دهور و

۱. در هر دو نسخه «شدیم» و در «م» به مانند متن درست شده است.

۲. «م»: - به.

۳. «ف»: «فرموده» در «م» نیز «فر» «فرموده» را نوشته سپس بر آن خط زده و به جای آن «نموده» را نوشته

است. ۴. النساء (۴): ۱۴۳.

اعصار نظیر آن سرآمد اخیار و فرزند حیدر کرّار ندیده^۱.

کتاب اصفهانی الکاذب: پس مولوی دلدار علی بهتر از همه مردم شد حتّی پیغمبران!

رجم بالشهاب الثاقب مردود است^۲ به چند وجه:

اولاً، منقوض است به آنچه در قصیده مکر و صیده خود گفته:

«إمام الهند فخر العالمينا»، «فيا مولی الأنام ومقتداهم»^۳

و به «حجّة الله في معاشر الشيعة» ستوده.

ثانیاً، مراد از «دهور و اعصار»^۴ جمیع دهور و جمیع اعصار نیست، به^۵ جمیع امکان و جمیع بلاد نیست، بلکه مقصود آنست که در هیچ دهور و اعصار در بلاد هند نظیر جناب ایشان ندیده.

ثالثاً، سلّمنا لکن چون از اصول و معتقدات امامیه بلکه سائر اهل اسلام است که انبیا و سائر معصومین افضل اند از جمیع مخلوقات، و هیچ کس در عالم نظیر ایشان نمی تواند شد، پس متبادر از سلب نظریّه و مثالیّه کسانی اند نظیر و شبیه^۶ می توانند شد. پس معنی اینکه نظیر آن حضرت کسی نیست و نبوده، کسانی اند که نظیر آن حضرت می توانند شد از مجتهدین و فضلا، و^۷ ازینجا است که اگر کسی بگوید که: فلان کاتب در خطّ خود نظیر و سهم ندارد و نداشته، هرگز انبیا و اوصیا از آن متبادر نمی شوند، و همچنین کسی بگوید که فلان حدّاد و فلان نجّار در فنّ خود نظیری ندارد و در هیچ عصر نظیر او نبوده پس متبادر از منفی همپیشه و اهل^۸ حرفه اویند،

۱. آئینه حق نما، ص ۸۸.

۲. «ف»: - «مردود است»، در «م» بر «مردود» خط زده است. مشابه آن گذشت.

۳. دو مصرع از دو بیت قصیده لنجانی است که در ص ۶۴ گذشت.

۴. «م»: آثار، و نیز در دو مورد بعدی، و در مورد دومی از این دو مورد به «اعصار» تصحیح شده است.

۵. «ف»: - به. ۶. «ف»: تشبیه.

۷. «ف»: - و. ۸. «ف»: - اهل.

همچنین اگر کسی مجتهدی را ستایش نماید که در علوم کسبیّه و نظریّه و قوّه^۱ اجتهاد و ترجیح هیچ کس نظیر آن نیست و نبوده، متبادر از آن علماء امت^۲ و مجتهدین این ملت اند، نه انبیا و اوصیا، فَأَفْهَمَ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُتَرَيْنِ.

پس ممکن است که از بعضی وجوه و اعتبارات، مثل و نظیر آن قدوّه ابرار، فلک کجرفتار ندیده باشد؛ محلّ طعن و تشنیع نیست.

رابعاً، هرگاه مؤمنی که فی الجملة تدبّر داشته باشد و به زیور صلاح پیراسته اگر کلام موهمی بگوید، به مقتضای کلام صداقت انجام حضرت امیر المؤمنین (علیه الصلاة و السلام)^۳؛ «وَلَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتُ مِنْ أَخِيكَ سُوءٌ وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلًا»^۴ باید که آن را حمل بر عقیده حقّه نمایند. و به موجب قرائن حالیّه و مقالیه این خرافات را مستثنی شمارند. واعجابه! شخصی که از غایت عداوت و نهایت غباوت عبارتی که محمول بر مبالغه و مجازات بوده باشد و قرائن آن پیش پا افتاده آن را نفهمد او را من جمله علما تصوّر نمایند. و نوبت خواری زمانه و مذلت دنیا به این مرتبه رسیده که مردمان این خر اصفهانی را در سلک علما منسلک سازند و در اخراج و مذلت او از آن بلده توقّف ورزند، و تناقض و تهافت او را^۵ که از سیمای عبارت او ظاهر است و کفر و فسق او که از اقوال و افعال او باهر است در ذهن مردمان زمانه نگذرد، بلکه منافقین و معاندین در مجالس و محافل ایشان را توصیف و ثنا گویند، پس نمی دانم که به روز بازپرس حال این مردمان به کجا منتهی شود؟!

۱. «م»: - قوّه.

۲. «ف»: - وقت.

۳. «ف»: - الصلاة و.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳: نهج البلاغة، قصار الحكم، ش ۳۶۰؛ مالی الصدوق، ص ۳۸۰، مجلس ۵۰، ح ۸؛ تحف العقول، ص ۳۶۸.

۵. «ف»: - را.

ولنعم ما قیل:

حیرتی دارم حزین از حال ابنای زمان
کودنی چند از چراگاه کمی و کوتاهی
پوزه معنی^۱ گشادستند در میدان لاف
مبتدی ناگشته چون گشته^۲ یارب منتهی
دیده از بینش معرّاسینه از ادراک پاک
قالب از جان بی نصیب [و] صورت از معنی تهی
نیرو [ی] موری نی با شیر مردان در مصاف
رتبه کاهی نی و در جلوه با سرو تهی
غول صحرای غوایت دیو کهسار هوا
کور مادرزاد جهل و خضر راه گمراهی
معنی کامل عیاران خرد را کرده مست^۳
در دوکان معرفت قلاب زر ده هی^۴
و نعوذ بالله من شرور أنفسهم وسيئات أعمالهم.
آری «هذا ليس^۵ أوّل قارورة كسرت في الإسلام» قال مولانا سیدنا امیر المؤمنین
(صلوات الله علیه): «أنزلني الدهر ثم أنزلني ثم أنزلني^۶ حتّى قيل علي ومعاوية^۷».^۸

۱. دیوان: دعوی.

۲. دیوان: گشتند.

۳. دیوان: مسخ.

۴. فقرة «ولنعم ما قیل» تا بدین جا از حاشیه «م» افزوده شد. این حاشیه نشان «صح» را دارد.

۵. دیوان حزین (چ ترقی)، مقطعات، ص ۵۹۹ - ۶۰۰.

۶. «ف»: لیست.

۷. «ف»: + الدهر.

۸. در برخی از منابع معاصرین نقل شده است. ولی در منابع پیشینیان آن را نیافتیم.

قال صاحب الرسالة: از زمان حضرت آدم تا این دم احدی درین بلاد به مرتبه علم و اجتهاد و تدقیق و تحقیق مثل ملازمانش فایز نشده^۱.

كتب الاصفهانی الکاذب: غلو است قریب بما سبق^۲.

رجم بالشهاب الثاقب: حال صاحب رساله مثل حال غلوّ تو نیست که اوّل آن عالی حضرت را به مقتدی الأنام ستودی، و غلو در مدح آن حضرت کردی، و مصداق آیه ﴿أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَى اللَّهَ أَتَقَسُّكُمْ﴾^۳ گردانیدی، و چون در لکهنو آمدی خارجی و ناصبی گردیدی، و چون خوارج نهروان نسبت خطا و بدعت به آن عالی حضرت نمودی، و کتاب حق نما ترا آنجا حق نما گردیده که باعث بر مدح و ستایش شد، همانا که مطلب تو حاصل نشد موجب مذمت تو آن عالی حضرت را شد. فواهاً لك يا لئيم وتعساً لك يا رجيم!

باید دانست آنچه صاحب رساله در مدح آن عالی حضرت را^۴ نوشته مبالغه نیست بلکه بیان واقعی است؛ چه منصف که سیّار کتب تواریخ و سیر بوده باشد و حال ازمنه ماضیه و عصور سابقه مطلع بوده باشد می داند که از حینی که درین بلاد اسلام شیوع یافته و تسلط^۵ اهل اسلام کرده و آن اواخر عهد سلطنت عبّاسیه بوده، خصوصاً در نواح دهلی که اوّل کسی که درین ظلمتکده از متغلبین جور آمده محمود غزنوی بوده^۶ است. و آن ناصبی بحت و دشمن محض خاندان اهل بیت عصمت و طهارت بوده. و من بعد که سلاطین روزگار درین دیار مسلط شدند هواخواهان نمود و شدّاد و پیروان أبناء آكلة الاکباد بوده اند تا اینکه نوبت سلطنت به اولاد تیموریه^۷ رسیده تا

۱. آئینه حق نما، ص ۸۸.

۲. در «م» آمده: «مولوی دلدار علی بهتر از همه مردم شد حتی پیغمبران» سپس بر آن خط زد و در حاشیه به

مانند متن تصحیح شده است. ۳. الحجرات (۴۹): ۱۳.

۴. چنین است در هر دو نسخه. ۵. «ف»: تسلت.

۶. «ف»: نموده.

۷. پایه گذار سلسله تیموریان / گورکانیان هند محمد بابر از نوادگان تیمورلنگ است.

عهد محمد شاه^۱ جمیع اراکین سلطنت از وزراء و امراء و میربخشی و صوبه‌داران و عمّالان و دیوان صوبه و متصدیان پرکنه^۲ حتّی عسّسان^۳ شبگردان و قضات و مفتیان و صدر الصدور و مدرّسین و علمای^۴ بلاد و مشایخین صوفیه و سائر فقراء صوفیه و سائر عوام در بلاد و قری و قصبات همگی و تمامی مخالف مذهب اهل حق بوده‌اند، و درین بلاد شیعیان کمیاب بلکه نایاب، و آنچه بعضی اراکین سلطنت در عهد شاه جهان^۵ و پسرش اورنگ زیب^۶ شیعه بوده‌اند خود را مخفی می‌داشتند و به ظاهر نماز و روزه و سائر عبادات ظاهری به طور مخالفین می‌نمودند، و در اعیاد و جمعات عقب سر امام حنفی نماز می‌گزارند^۷ تا نوبت بحمد الله تعالی به اولیاء دولت برهانیه و سطوت صفدریه^۸ رسیده و^۹ تشیع کم کم رواج یافته و ایرانیان از اطراف و جوانب جمع شدند و در هر یک دیهه^{۱۰} و قصبه از رسم تشیع واقف گردیدند، لکن^{۱۱} تا که نام سلطنت باقی بود این بزرگواران هم تقیّه را کار می‌فرمودند، تا اینکه در عهد غفران‌پناه نواب آصف الدوله^{۱۲} مرحوم به مساعی مشکوره نواب خلدایاب میرزا

۱. محمد شاه گورکانی (حکومت ۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ ق).

۲. چنین است در هر دو نسخه. ۳. چنین است در هر دو نسخه بدون واو.

۴. «م»: علماء.

۵. شاه جهان گورکانی، ابوالمظفر شهاب الدین محمد خرّم فرزند جهانگیر فرزند اکبر فرزند همایون فرزند بابر شاه تیموری، پنجمین پادشاه گورکانی هند (حکومت ۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ ق) برای شرح حالش ر.ک: *دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره هند*، بخش دوم، ص ۱۴۶۱ - ۱۴۷۰ مقاله خانم حجّتی.

۶. ملقب به عالمگیر و سومین پسر شاه جهان و ششمین پادشاه گورکانی هند (حکومت ۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ ق) برای شرح حالش ر.ک: *دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره*، بخش یکم، ص ۳۶۰ - ۳۷۳ مقاله خانم حجّتی.

۷. در هر دو نسخه: می‌گذارند.

۸. برهان الملک میر محمد امین موسوی نیشابوری بنیان‌گذار سلسله نوابان اود (حکومت ۱۱۳۳ - ۱۱۵۲ ق) پس از وی وزیر الممالک صفدر جنگ میر محمد مقیم خواهرزاده و داماد برهان الملک جانشین او شد.

۹. «ف»: - و. ۱۰. «ف»: ده.

۱۱. «ف»: + کو. ۱۲. شرح حالش در آئینه حق‌نما، ص ۱۰۲ گذشت.

حسن رضا خان مرحوم^۱ طریقهٔ جمعه و جماعات به برکت وجود ذی جود آن عالی حضرت رواج یافته^۲. و درین عهد فیض مهد کیوان بارگاه، سلطان جمجاه، اعلیٰ حضرت رفعت منزلت، مالک رقاب^۳، فلک رکاب، بندگان ثریامکان، جناب رفعة الدوله رفیع الملک غازی الدین حیدر خان بهادر (خَلَّدَ اللَّهُ مَلَكَهُ وَ سُلْطَانَهُ، وَأَفَاضَ عَلَى الْعَالَمِينَ بَرَّهُ وَ إِحْسَانَهُ)^۴ بلدۀ لکهنو رشک سبزوار گردیده، جابجا بحمد الله شیعیان در مساجد به شهادت «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى وَلِيَّ اللَّهِ» بلا خوف و هراس با کزو بیان ملأ اعلیٰ همداستان^۵، و به صدای «حَسْبِيَ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» مبدعین «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» با^۶ اخوان شیاطین خائف و ترسان. و چون خاطر ملکوت ناظر معطوف و مصروف^۷ به قدردانی علما و فضلا و در پاسداری آن عالی حضرت، معالی منزلت، ملکی ملکات، قدسی صفات، مولانا سیّد دلدار علی صاحب (أَدَامَ اللَّهُ أَظْلَالَهُمْ عَلَى رُؤُوسِ الْمُؤْمِنِينَ) دقیقه [ای] از دقائق آن فرو گذاشت نمی شود، و سلوک و رعایت نسبت به ملازمان حضرت ایشان زیاده تر نسبت به اولیای این دولت ابد مدت ملحوظ خاطر اشرف است، مظنون قویست^۸ که بحمد الله طریقهٔ حقّه روز به روز رونق گیرد، و بازار اهل بدعت و ضلالت کاسد گردد.

و توقّع از عدالت و نصفت بندگان ثریامکان آن دارد که حکم مطاع جهان مطیع عزّ صدور یابد که این خر اصفهانی را به پاداش فسوق^۹ و فجور او که من جمله آن اینست که اولاً مکتوب به عالی حضرت ممدوح متضمّن اطراء و مبالغه مدح و ثنا

۱. ر.ک: آئینه حقنما، ص ۲۲۸ - ۲۶۴. ۲. ر.ک: آئینه حقنما، ص ۲۲۸ - ۲۶۴.

۳. «ف»: الرقاب.

۴. شرح حالش در آئینه حقنما، پانوشت ص ۲۳ مذکور است.

۵. «ف»: همدستان. ۶. چنین است در دو نسخه.

۷. «ف»: مصروف و معطوف. ۸. «م»: قوی است.

۹. «ف»: فسق.

نوشته، و کتاب حق‌نما را آنجا گفته، و چون در لکهنو آمده شروع در غیبت و مذمت آن عالی‌حضرت نموده، و همان کتاب را مستند خود ساخته^۱ به مذلت و خواری از شهر بدر نمایند که تا باز فسّاقان و فجّاران را جسارت و دلیری بر غیبت علما و صلحا نباشد، چنانچه عالی‌جناب ملا محمد کرمانشاهانی که در دار السلطنت^۲ طهران آن بزرگ^۳ حکومت و سلطنت ندارد از غایت حرارت دینی به اعانت مؤمنین او را^۴ از شهر طهران^۵ بیرون کردند. اگر این امر از ملازمان آستان فیض‌بنیان صادر شود موجب مزید نیکنامی و علوّ اسمی خواهد بود.

و چون بر پاره [ای] از حال این بلاد اطلاع یافتی پس بگو که آنچه مردمان این بلاد از طریقه امامیه اثنا عشریه واقف شدند این همه از برکات وجود ذی جود اوست یا کسی دیگر؟ فَافْهَمْ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْكَافِرِينَ.

اما فضیلت آن عالی‌حضرت از علمای امم سابقه پس بنابر اینکه از احادیث صحیحیه بالا جماع ثابت که اُمّت نبی مآءِ الْاُمَم سَلَّمَ خیر الّامم است و علمای این اُمّت بهتر از علمای امم سابقه، پس فضیلت آن حضرت درین بلاد از حضرت آدم تا ایندم ثابت شد، و هذا هو المطلوب^۶.

بدان ای طالب انصاف که در عبارت صاحب رساله^۷ که بعد ازین^۸ قول مذکور می‌شود طرفه خبطی به کار برده^۹ که در آن تحریف و اسقاط نموده و آنچه جواب سید مرحوم و اعتراض جناب سید (دام ظلّه) بوده نقل کرده و کلام سابق را که خلاف

۱. در «م» فقره قبلی، اُعْنی «حکم مطاع ... یابد که» را در آنجا نوشته سپس بر روی آن خط زده و با علامت

«صح» در حاشیه موضع قبلی آورده است. ۲. چنین است در هر دو نسخه با تای کشیده.

۳. یعنی ملا محمد کرمانشاهانی. ۴. «م»: - او را.

۵. «م»: + این اصفهانی را. (در میان سطور افزوده شده است).

۶. عبارت «اما فضیلت آن عالی‌حضرت» تا اینجا در «ف» فقط آمده است.

۷. یعنی آئینه حق‌نما. ۸. «ف»: بعد این.

۹. «ف»: برد.

مطلوب او بوده بیفکنده تا باشد که آبی بر^۱ روی کار آرد. حق (سیحانه و تعالی) اسم او را از سعدا محو نموده در دیوان اشقیا ثبت نماید، لهذا شکسته تمام عبارات رساله متعلق این مقام ذکر کرده.

قال صاحب الرسالة في ذكر مصاحبة السيد للسيد المرحوم^۲ وما جرى بينهما من المباحثة والمكالمة: و در حین مراجعت از سرّمن رأی در اثناء راه رفتن در جواب سؤالی که قبل ازین نموده بودم که مسأله وحدت وجود را که مشرب صوفیان است^۳، و حاصل قول آنها آنست که چنانچه هیولی عناصر متّحد بالشخص^۴ است و متصوّر به صوّر مختلفه می شود، همچنین حال وجود است که با وجود شخصیت متطوّر می شود به اطوار مختلفه^۵ اعتباریه، و همین وجود واجب تعالی است و دیگر همه هیچ. و می گویند که^۶: «لیس فی الدار غیره دیار»^۷ به چه تقریر باطل توان کرد؟ فرمود که: اگر واجب تعالی از قبیل هیولی باشد لازم می آید که با وجود وحدت وجود فعلیه آن نباشد، بلکه محض قوه^۸ و استعداد باشد.

در جواب گزارش^۹ نمودم که: مراد این فرقه ازین تشبیه، تشبیه تام نیست، بلکه تقریب است به طرف فهمیدن آنچه آنها به آن اعتقاد دارند. بالجمله، کلام ناتمام ماند^{۱۰}.

قال الإصفهاني الكاذب: در ظاهر تقویت مذهب باطل اهل تصوّف کرده.
رجم بالشهاب الثاقب: هیچ عاقلی این کلام او را نمی پسندد و سهام کلام

۱. «م»: به.

۲. یعنی سیّد مهدی بحرالعلوم.

۳. «م»: صوفیانست.

۴. در آئینه حق نما: بالتشخص.

۵. فقره «می شود همچنین» تا اینجا از «م» افزوده شد.

۶. «ف»: - که.

۷. «م»: + باز.

۸. «م»: قوه.

۹. در هر دو نسخه: گذارش.

۱۰. آئینه حق نما، ص ۶۹ - ۷۰.

به پشتش می‌اندازد؛ چه هرگاه شخصی را شبهه عارض شود و اشکالی در خاطر خلجان نماید^۱ و بر استاذ کامل آن را عرض نماید یا در کتابی او را ذکر کند هیچ ذی شعوری از هر کیش و ملت که باشد آن را مقوٰی مخالف^۲ مذهب او^۳ نمی‌گوید؛ چه هر کسی که کتب استدلالیه دیده می‌داند که علما چه بحثها در باب توحید و ما یتعلّق به و نبوّت و امامت و عدالت دارند و چه گفتگوها با هم می‌نمایند، پس کسی آنها را مقوٰی مذهب باطل نمی‌گوید. بالله العظیم که بی‌حیاطتر و احمق‌تر ازین سگ ناپاک هیچ احمقی ندیده‌ام که همین کتاب حق‌نما را که او را حالا باعث آن شده که^۴ آن حضرت را مقوٰی مذهب باطل می‌گوید بخوبی مطالعه نموده و بعد از آن مکتوب بداسلوب متضمّن ستایش و ثناء آن حضرت نوشته پس درین حال سزاوار آنست که ریش او را در دست گرفته تف بر رویش اندازند^۵ و سیلی چند بر رویش زده او را از شهر بدر نمایند، امّا منافقین کی می‌گذارند که از صاحبان ثروت و حکومت این چنین عمل صالح به ظهور رسد.

قال صاحب الرسالة في جواب اعتراض بعض القاصرين: ^۶ثانيًا اینکه مراد از عصمت معصوم عليه السلام از بدو ولادت تا انتهای عمر این نیست که آنچه بر مکلفین غیر معصوم واجب و حرام است می‌باید که^۷ ترک واجب نکنند^۸ و نه ارتکاب حرام، چنانچه جناب آقا^۹ فهمیده‌اند تا اشکال لازم آید، بلکه مراد آنست که آنچه به کمال عقل تکلیف آن منوط است از قبیل اعتقادات حقّه چون عقول ائمه بنابر ظواهر

۱. «م»: «دفعه (ظ) و در «ف»: + «لفضه (ظ) خواه ابرامًا». در «م» بر آن خط زده است.

۲. «ف»: «آن». در «م» «آن» را پاک کرده و به جای آن «مخالف» نوشته.

۳. «ف»: - او.

۴. «ف»: «که از جهت آن» بدل «که او را حالا باعث آن شده».

۵. «ف»: می‌اندازند. ۶. «م»: + و.

۷. «ف»: - که. ۸. «م»: نکنند.

۹. یعنی آقا احمد بهبهانی.

احادیث کثیره کامل می‌باشد به آن اعتقادات باید متّصف باشند، و همچنین مجتنّب از اعتقادات فاسده.

اما آنچه تکلیف به آن موقوف است به^۱ بلوغ پس بعد بلوغ می‌باید معصوم ترک ما کلف به را نکند. آری لازم آنست که جناب ائمه قبل از بلوغ نیز از افعالی که موجب تنقّر^۲ خلق باشد باید مجتنّب باشند گو به آن مکلف نباشند. و هذا هو التحقيق عند سيّدنا ومولانا المعظم (دام ظلّه)^۳.

کتاب^۴ الإصفهاني الكاذب: این معنی برای عصمت معنی تازه است. و تخلف فروع از اصول خرق ضروری از مذهب است، و تخلف بلوغ از کمال عقل هم خرق ضروری دین است، و وجوب اجتناب از شیء بدون تکلیف به آن هم امر نامعقول است^۵. رجم بالشهاب الثاقب: مقصود از این عبارت جواب اعتراضی است که بعضی از قاصرین بر امامیه ایراد نموده‌اند به اینکه امامیه می‌گویند که نبی از اوّل عمر تا آخر عمر^۶ از گناهان صغیره و کبیره معصوم‌اند، آیا مراد ایشان از اوّل عمر چه وقت و از گناهان کدامست؟ و ظاهر لفظ ایشان مقتضی آنست که حضرات از اوّل ولادت صوم و صلاة و حج و غیره آنها را از واجبات ترک نکنند^۷. جناب سیّد (دام ظلّه العالی) جوابی که بر عرش تحقّق رسیده است و به مدارج تدقیق فایز شد افاده فرموده. و توضیح و تبیین^۸ آن آنست که: چون در اصول مبین شده است که عقائد حقّه به دلایل عقلیه صرفه غیر مشوبه از اوهام باطله و غیر مخلوطه از^۹ خیالات فاسده ثابت باید کرد، و از برهانیات و یقینیات نه از^{۱۰} وهمیات و سفسطیات اثبات نمود. و

۱. در آئینه: بر.

۲. «ف»: تنفیر.

۳. آئینه حق‌نما، ص ۴۷۱ - ۴۷۲.

۴. «م»: قال.

۵. «م»: نامعقولست.

۶. «م»: - عمر.

۷. «ف»: نکند.

۸. چنین است در دو نسخه.

۹. «م»: - غیر مخلوطه از.

۱۰. «م»: - از.

من جمله آن اعتقاد به عصمت نبی و ائمه است؛ چه عقل حاکم است^۱ به وجوب عصمت انبیا و ائمه که محصل آن عدم ارتکاب قبایح و عدم اخلال به واجب است^۲ تا که خلائی از آن تنفر نمایند و وثوق و اعتماد به آن داشته باشند و غیر ذلک من الوجوه. پس عصمتی که عقل آن را واجب می‌داند و بر آن حاکمست آنست که معصوم از گناهان صغیره خواه کبیره که عقل آن را مستقیح و مستهجن می‌داند و به ادراک آن مستقل و مستبد است خود را از آن مجتنب دارد و میل به آن^۳ نکند هر چند قبل از بلوغ باشد؛ چه فایده عصمت اطمینان قلب و سکون نفس بر اقوال و افعال انبیاست^۴، و هرگاه این همه نباشد، مثلاً هرگاه شخصی قبل از بلوغ به یک هفته یا عشره بلکه یک ماه مرتکب سرقه و دروغگویی بوده باشد و حرکات ناشایسته ازو سرزند و بعد از آن بالغ باشد هر چند بعد بلوغ فرض کردیم که خود را آراسته نماید نفس به آن مطمئن نمی‌شود. و از همین جا واجب است^۵ که انبیا و ائمه منزّه باشند از دناءت آبا و امهات که اختیاری ایشان نیست و از رزائل خلّیه و عیوب خلّیه که^۶ تا محلّ و رتبه ایشان از قلب مردمان ساقط نشود و در نظر آنها ذلیل نمایند.

پس چون این را دانستی پس بدان که هرگاه معصومین از حین ولادت تا آخر عمر عقول کامله داشتند و اذهان ثاقبه آنچه در طفولیت از نور علم ملاحظه می‌فرمودند عقول تمام^۷ عالم از حکما و علما^۸ به آن نمی‌توان رسید. پس بنابراین آنچه عقل در ادراک آن مستقل و مستبد است اگر واجب است باید که آن را به عمل آرند^۹ چنانچه عقل عقائد حقّه و معارف یقینیه و ادای امانت و احسان به محسن و اگر

۱. «ف»: حاکمیت.

۲. «م»: واجبست.

۳. «ف»: - به آن.

۴. «م»: انبیا است.

۵. «م»: واجبست.

۶. «ف»: - که.

۷. «ف»: تمامی.

۸. «ف»: علماء.

۹. «م»: آرد.

از قبیل محرمات است چنانچه سرقة یک لقمه نانی از خانه میرزائی که تمام روز گدائی کرده آورده باشد و قتل کردن طفل صغیر و خیانت در مال کسی و ظلم و عدوان لازم آنست که آن را ترک کند، عمداً و سهواً، قبل البلوغ و بعده، تا وقعت ایشان در قلوب خلق جا نماید، و فائده بعثت و نصب امام بر آن مترتب شود و در وقت امر بالمعروف و نهی عن المنکر ایشان را ملزم نتوانند ساخت، چنانچه ازینجا است که قبل از بعثت کفار قریش جناب سید المرسلین را محمدامین می‌گفتند و تمامی قریش به صداقت و دیانت و امانت و سایر خوبیها که عقل به آن مستقل و مستبد می‌باشد اقرار و اعتراف می‌نمودند.

اما واجبات و محرمات شرعیه که عقل در آن مستقل و مستبد نیست پس آن موقوف است^۱ بر ایجاب شارع و تحریم آن هرگاه واجب کند واجب است^۲ و هرگاه حرام نماید حرامست.

پس قول به الزام این معنی که باید معصوم در حال رضاع و طفولیت واجبات شرعیه را به جا آورد و از محرمات شرعیه اجتناب نماید بر امامیه خالی از سخافت نیست؛ چه درین وقت نماز و روزه و حج و غیره بر ایشان واجب نیست که ترک آن موجب گناه باشد و نظر به^۳ زنان نامحرم^۴ و غیره امور بر ایشان حرام نیست که ارتکاب آن باعث اثم باشد.

آری،^۵ بعد اكمال شریعت در سنّ تمیز اگر معصوم بر بعضی از واجبات مواظب و از اکثری از محرمات شرعیه مجتنّب باشد بعید نیست، بلکه درباره ائمه ما (صلوات الله وسلامه علیهم) واقع که هر چند آن حضرات طیبّات کامل العقل پیدا شدند، و الاّ به مجرّد تولّد اقرار به شهادتین و قرائت توریت و انجیل و فرقان نمی‌نمودند لکن بنابر عادت ظاهریه از روزی که به سنّ تمیز نسب به دیگران بلکه کمتر از آن رسیده

۱. «م»: موقوفست.

۲. «م»: واجبست.

۳. «م»: بر.

۴. «م»: محارم.

۵. «ف»: + اگر.

همیشه مواظبت بر اکثری از واجبات و تارک محرمات بوده‌اند، کما صرح به اکثر العلماء، وإن كنت في ريبٍ ممّا تلونا عليك پس در احادیثی که متضمن مکالمه جناب امام حسین علیه السلام در عالم طفولیت با جدّ امجد خود درباره شهادت آن جناب داده‌اند^۱ نظر کن، و در حدیث تکبیرات سبعة که در مرتبه سابعه آن جناب به نطق فصیح ادا کردند^۲ تدبّر نما، و در حدیث بول کردن آن جناب بر شکم جدّ امجد خودش^۳ تأمل کن، ولا تکن من الکافرين.

قوله: «این معنی برای عصمت معنی تازه است».

أقول: علوم تازه است در جمیع ازمنه و آوان، و تحقیقات و تدقیقات که از أبکار افکار محققین فحول می‌باشد «لم يطمئننَّ إنسٌ ولا جانٌ»^۴. اما کسی که از عقل بهره نداشته و از بلیدان و سطحیان باشد او را هیچ نظارت و تازگی حاصل نیست ﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ﴾^۵ در شأن اوست.

قوله: «تخلف اصول از فروع خرق ضروری مذهب است».

أقول: مردود است به چند وجه:

اولاً، منقوض است به آیه وافی هدایه ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾^۶ و به آیه ﴿يَسْخِي خِذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَّءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۷.

ثانیاً، منقوض است به حدیث شریف: «كنتُ نبياً وآدم بين الماء والطين»^۸ و نیز

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۱؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۳۷-۴۳۸؛ فضل زیارة الحسين علیه السلام، شجری، ص ۴۹.

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۱؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۰۷، ح ۶۹ و ج ۴۴، ص ۱۹۴، ح ۷ و ج ۸۱، ص ۳۵۶؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۰، باب ۷، ح ۱.

۳. كشف الغمّة، ج ۳، ص ۵۲۶-۵۲۷، در پانوشت آن، منابع دیگری برای آن ذکر کرده‌ام.

۴. اقتباس است از آیه ۵۶ و ۷۴ سورة الرحمن. ۵. البقرة (۲): ۱۷.

۶. مریم (۱۹): ۳۰-۳۱. ۷. مریم (۱۹): ۱۲.

۸. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲، ح ۱ و ج ۱۸، ص ۲۷۸ و ج ۶۵، ص ۲۷، و ج ۹۸، ص ۱۵۵.

منقوض است به آنچه حضرات در عالم طفولیت به اجوبهٔ مسائل مشکله افاده فرموده‌اند، چنانچه در بعض احادیث وارد است که جناب حضرت صاحب الأمر (ع) جواب مسائل در حینی که طفل صغیر بودند در کنار پدر مشغول بازی بودند می‌فرمودند. و چون کلام الله ناطق است که حق تعالی این هر دو بزرگواران را در حالت صبا به شرف نبوت فائز گردانیده پس (ظ) کَلِّی است که عقول ایشان از جمیع ناس کامل بوده و مکلف به فروع نبوده.

ثالثاً، نزد بعض محققین تکلیف به عقائد اصولیه موقوف بر بلوغ نیست، بلکه هرگاه فی الجمله عقل و فهم به هم رساند و در میان بعره و بعیر امتیاز نماید واجب است که خدای خود را بشناسد؛ زیرا چه عقل مستبعد می‌داند که طفلی که در عمر ده دوازده سالگی مطالب شفا و اشارات بگوید و خدای خود را نشناسد.

آری، چون اکثر اطفال تا قریب سنّ بلوغ وقوف تام ندارند و مدار تکلیف بر کمال عقل است لهذا اکثر علما مناط تکالیف اصولیه بر بلوغ نهاده‌اند، یا بنابر ظواهر بعضی از احادیث. والعلم عند الله.

و ازینجا است که جناب حضرت امیر المؤمنین (صلوات الله علیه) اکثر به زبان مبارک خود من جمله فضائل خود سبقت اسلام را شمرده‌اند^۱، و تمامی اهل اسلام سبق ایمان آن حضرت را از جمله فضائل آن حضرت شمرده‌اند، و معلوم است که اسلام آن حضرت در ایام صبا بود. پس اگر اسلام صبی معتبر نباشد پس لازم آید آنچه لازم آید.

آری، اگر پیر احمق مثل این خر اصفهانی باشد تعجب نیست که اسلام و ایمان او بعد بلوغش^۲ هم معتبر نباشد.

۱. در بسیاری از منابع خاصه و عامه روایت شده است.

۲. «م»: ایمان بعد بلوغ او.

قوله: «و تخلف بلوغ از کمال عقل». اه.

أقول: مردود بما ذکرناه.

قوله: «وجوب اجتناب شیء بدون تکلیف به آن هم نامعقول است».

أقول: چون مبرهن و ثابت کردند که معصومین^۱ حال صبا و بلوغ ایشان در تکالیف معارف حقّه برابر است، و در اجتناب اشیاء که حسن و قبح آن عند العقل ضروریست^۲ مساویست. پس کلام او نامعقول است، آری، تکلیفات فروعیه شرعیه از^۳ بلوغ منفک نمی شود، ولیس الکلام فیه.

چون برین معنی اطلاع یافتی بدان که اصفهانی در اینجا انکار چند امور از ضروری مذهب کرد:

اول اینکه، از کلام او مستفاد می شود که انبیا و اولیا در حال طفولیت مثل سائر اطفال بوده اند که هیچ چیز از معارف دینیّه یقینیّه نداشتند، و این خلاف آنست که به احادیث صحیحّه صریحه ثابت است.

دویم اینکه، قبل از بلوغ کمال عقل نداشتند، و هذا خلاف ما نطق به القرآن المجید.

سیوم آنکه، انبیا و اوصیا پیش از بلوغ از گناهان صغیره خواه کبیره مجتنب نبودند، و هذا هو الکفر.

پس قطع نظر از افعال و اعمال قبیحه او که به شهادت عدول و ثقات ثابت شده بلکه من قبیل متواترات گردیده معلوم می شود که از ایمان بهره ندارد و خارج از مذهب امامیه است و چون به مذهبی مقید نیست کافر است.

قال صاحب الرساله در^۴ توصیف مخدوم زاده آفاق و مرشد زاده بالاستحقاق،

۱. «م»: + (ع).

۲. «م»: ضروری است.

۳. «ف»: + تکلیف.

۴. «ف»: فی.

الفاضل الكامل العالم العامل، البدر التمام شمس الأنام، الأوحد الأمجد السيّد محمّد (دام فضله)^۱:

نه تنها ملائک ثناخوان او که جنّ و بشر^۲ جمله قربان^۳ او
کتب^۴ الإصفهانی الکاذب: سیّد محمّد را بهتر از همه بشر دانسته، پس بهتر از
همه انبیا و اوصیا گردید.

رجم بالشهاب الثاقب: حقّا که در توصیف و تعریف آن نونهال چمن علم و^۵
کمال، نور حدیقه فضل و افضال، شمس بازغه سماء رفعت و جلالت، دوحه سیاده^۶
أُبْهَتْ و نبالت، قلم شکسته رقم را چه یارا که نبذی از فضائل او را به تحریر آرد، و
زبان قاصر البیان همچو من را چه طاقت که به بیان شطری از محامد اوصافش
جاری شود. کفی فی فضائله و ازراء بحال المنکر بفضلہ ما قال جدّه سیّد المرسلین
و إمام الأوّلین و الآخرین (صلوات الله علیه و علی آله أجمعین): «مداد العلماء أفضل
من دماء الشهداء»^۷ و «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنَحَتَهَا لَطَالِبِ الْعِلْمِ، وَإِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ لَيَسْتَغْفِرُ
لَهُ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى حِيتَانِ الْبَحْرِ وَهُوَامَهُ وَسَبَاعِ الْبَرِّ وَأَنْعَامَهُ»^۸.
و ما نسب إلى سیّد آبائه:

۱. «ف»: - «دام فضله». یعنی سلطان العلماء فرزند ارشد سیّد دلدار علی.

۲. «ف»: ملک. ۳. آئینه حق نما، ص ۱۰۶.

۴. «م»: قال. ۵. «م»: - علم و.

۶. چنین است در دو دستنوشته.

۷. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۸ - ۳۹۹، ح ۵۸۵۳؛ امالی صدوق، ص ۲۳۳، مجلس ۳۲، ح ۱؛ امالی
طوسی، ص ۵۲۱، مجلس ۱۸، ح ۵۶؛ السرائر، ج ۳، ص ۶۲۲؛ عدّة الداعی، ص ۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۴ و
۱۶، ح ۲۶ و ۳۵ و ج ۷، ص ۲۲۶، ح ۱۴۴ در این منابع بدین گونه روایت شده: إذا کان یوم القیامة جمع الله
الناس... و وضعت الموازين فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فترجّح مداد العلماء علی دماء الشهداء.

۸. بصائر الدرجات، ص ۲۳، ح ۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۴، ح ۱؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۷، ح ۵۸۳۴؛
امالی صدوق، ص ۱۱۶، مجلس ۱۴، ح ۹؛ ثواب الأعمال، ص ۱۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۲ با برخی
اختلافات.

«النَّاسُ مَوْتَى وَأَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ» وَالنَّاسُ مَرَضَى وَهُمْ فِيهِمْ أَطِبَّاءُ^۱
و ایضاً این اصفهانی در حقّ والد ماجدش می‌گوید: «فیا مولی الأنام ومقتداهم»^۲.
پس بنابر اینکه «الولد سرّ لایبیه» این بزرگ‌زاده به موجب اعتراف اصفهانی
«مقتدی الأنام» باشد و خلایق قربانش شوند او را چرا تعجب لاحق گردد؟! و خود
گوید و برگردد، ومن یرتدّ عن دینه فلیمت وهو کافر^۳.

قال صاحب الرسالة فی أثناء بیان التّقیة مستدلاً عن قول المعصوم: حضرت
صادق علیه السلام این دو آیه را تلاوت فرمودند: ولقد قال یوسف: ﴿أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ
لَسَّرِقُونَ﴾^۴ حاصلش آنست که گفت یوسف علیه السلام با برادران خود که: ای اهل قافله!
هرآینه شما دزدانید. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: ایشان چیزی ندزدیده بودند. پس
حضرت این آیه خواندند^۵: ولقد قال إبراهیم: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾^{۶-۷}

کتب^۸ الإصفهانی الکاذب: تحریف کلام خدا کرد؛ زیرا که آیه اوّل اینست: ﴿ثُمَّ
أَذَّنْ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَّرِقُونَ﴾ و آیه دویم اینست: ﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾ و چند
آیه دیگر را هم تحریف کرد مثل آنکه آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ [آمَنُوا] اتَّقُوا اللَّهَ^۹ وَكُونُوا
مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^{۱۰} «اتَّقُوا اللَّهَ» و او را انداخته^{۱۱}، و از آیه ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ
مِنْ رِزْقٍ﴾^{۱۲} «قل» و «لکم» را حذف کرده^{۱۳} و در آیه غیبت واوی بر سر «اجتنبوا»

۱. این بیت بدون نام سراینده آن در تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۱۹۳ مسطور است. و مصرع اوّل آن تضمین

از بیّتی است منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام. (ر.ک: دیوان منسوب به آن حضرت، ص ۳۶).

۲. مصرعی است از قصیده لنجانی در ستایش سیّد دلدار علی که ص ۶۴ گذشت.

۳. در هر دو نسخه: «فلیمت کافراً». در «م» بدینسان که در متن است تصحیح شده است.

۴. یوسف (۱۲): ۷۰. ۵. «م»: خواندند.

۶. الصافات (۳۷): ۸۹. ۷. آئینه حق‌نما، ص ۴۹۱.

۸. «م»: قال. ۹. م: - الله.

۱۰. التوبة (۹): ۱۱۹. ۱۱. آئینه حق‌نما، ص ۲۶۲.

۱۲. یونس (۱۰): ۵۹. ۱۳. آئینه حق‌نما، ص ۴۳.

زیاده کرده، و «یحِبُّ» را به «یودُّ» بدل نموده^۱ و غیر ذلك من الآیات.

رجم بالشهاب الثاقب: به چند وجه مردود است^۲:

اولاً، تحریف عبارت است از تغیر و تبدیل معنی خواه لفظ^۳، بنابر غرضی از اغراض فاسده باطله، و اگر به سببِ عثراتِ قلم و لغزشِ رقم، لفظی به لفظی مبدل شود آن را تحریف و صاحبش را مُحَرِّف نمی‌گویند، و الاً لازم آید که جمیع کاتبین مُحَرِّفین باشند. و از اینجا است که آیه غیبت بعد ازین مقام، در اثناء نقض کلام آقا احمد صاحب بتمامها بدون اسقاط و تبدیل لفظ مذکور است، پس از اینجا^۴ معلوم شد که از سهو کاتب خواهد بود.

ثانیاً، چون خوب معلوم است که این کتاب از تألیفات جناب سیّد (دام ظلّه) نیست، بلکه دو سه مُتَلَمِّذین جمع شده این رساله را تألیف و ترصیف کرده‌اند، شاید کسی را اشتباه لفظی شده که «یودُّ أحدکم» را که مرادف «یحِبُّ أحدکم» است و نیز در کلام الله جائی دیگر واقع است^۵ سهواً نوشته شده باشد. این معنی الزام بر آن عالی حضرت وارد نمی‌شود.

ثالثاً، اینکه^۶ حدیث مذکور، ترجمه حدیثی است که در کافی به همین عبارت موجود است^۷ وهو هكذا: عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: التَّقِيَّةُ من دين الله. قلت: من دين الله؟ قال: أي والله من دين الله، لقد قال يوسف: ﴿أَيُّهَا أَلْعَبِرُ إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ﴾^۸ والله ما سرقوا شيئاً. ولقد قال إبراهيم: إِنِّي سَقِيمٌ، والله ما كان سَقِيمًا.^۹

۱. آئینه حق‌نما، ص ۴۷۹.

۲. «ف»: - «مردود است»، و در «م» نیز بر آن خط زده است.

۳. «م»: الفاظ. ۴. «ف»: از همین جا.

۵. در آیه ۲۶۶ سوره البقره. ۶. «ف»: - اینکه.

۷. «ف»: - است. ۸. یوسف (۱۲): ۷۰.

۹. در آئینه حق‌نما، ص ۴۹۱ گذشت.

جناب صادق علیه السلام فرمودند که: تقیّه از دین خدا است. گفت ابو بصیر از روی تعجّب که: از دین خدا است؟! گفت آن حضرت: بلی و الله از دین خدا است، و بدرستی که گفت یوسف که: ای اهل قافله شما دزدانید؛ و قسم به خدا هیچ چیز ندزدیده بودند. و بدرستی که فرمود حضرت ابراهیم: بدرستی که من مریضم؛ و قسم به خدا مریض نبود.

پس ای صاحبان انصاف! این اعتراض، در پرده بر کلام معصوم است یا بر مترجم. **إِنْ شِئْتَ فَلْتَوَمِّنْ وَإِنْ شِئْتَ فَلْتَكْفُرْ.**

رابعاً، لازم نیست که در محلّ مطلوب تمامی آیه را ذکر کنند بلکه ذکر آنچه غرض به آن متعلّق است می‌باید، بلکه اگر^۱ دو یک لفظ از آیه را ذکر کنند به نهجی که إشعار به کلام الله باشد هم کافیهست، چنانچه در کتب نحویه و غیره در امثله مسائل اکتفا بر دو سه لفظ که غرض به آن متعلّق می‌باشد می‌نمایند، چنانچه جناب معصوم علیه السلام در قول حضرت یوسف بر کلام^۲ ﴿أَيُّهَا الْغَيْرُ﴾ اه، و در مقوله حضرت ابراهیم^۳ بر نقل ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ کفایت کرد؛ چون غرض به همین کلمات متعلّق بود بس، همچنین صاحب رساله در آیه ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ﴾^۴ تأسیاً بالمعصوم به همین دو سه لفظ اکتفا نموده باشد، و علاوه سهو ناسخ هم محتمل بلکه اقوی. **خامساً**، همین کتاب آینه حق‌نما است که در مرشدآباد آن را بخوبی مطالعه نموده و از همین جا است که بعد مطالعه آن کتاب در مکتوب بداسلوب که در آن^۵ بر جناب فضائل مآب الشیخ الجلیل الشیخ اسماعیل (دام مجده) طعن و تشنیع بسیار نموده و اکل لحم برادر مؤمن^۶ را محبوب دانسته و موجب مدح و ستایش آن حضرت شده حالا در لکهنو بر

۱. «ف»: + بر.

۲. «م»: - بر کلام.

۳. «م»: + (ع).

۴. یونس (۱۰): ۵۹.

۵. «ف»: - «که در آن». در «م» نیز به خطّ کاتب نسخه در میان سطور افزوده شده است.

۶. «ف»: مؤمنین.

تحریفات و بدعات دلالت کرده^۱. حَقَّتْ علیه کلمة العذاب والله سریع العقاب.

قال صاحب الرسالة في أثناء بيان أنَّ العوام من هذه البلاد ما كانوا يعرفون العلم والعلماء بعد ما ذكر حكاية اختراعها أهل البدعة من السيّد رضي الدين^۲ أخ علم الهدی السيّد المرتضی (رضی الله عنهما): این اشقیا نمی فهمند^۳ که اهل باطن^۴ قسیم اهل ظاهر باشند، و همچنین اهل ظاهر که قسیم اهل باطن باشند هر دو بنابر مذهب حق ملعونند و رانده درگاه خدا^{۵-۶}

كتب الإصفهانی الکاذب^۷: درینجا کسی که علم را دو قسم داند ظاهر و باطن بحیثیتی که اهل ظاهری باشند که علم باطنی را نفهمند^۸ شقی دانست و عالم ظاهر و باطن که نفهمند^۹ ظاهری علم آن دیگری^{۱۰} را ملعون دانست و درین اعتقاد عیب بسیار است و تکذیب ائمّه علیهم السلام که علم را دو قسم کرده اند، و ملعون دانستن سلمان و ابی ذر است. العیاذ بالله من هذا الرأي.

رجم بالشهاب الثاقب: مادامی که انسان در خود قابلیت و استعداد ردّ و قدح نیابد زبان به^{۱۱} طعن و طنز نگشاید و إلاّ به موجب «کلوخ انداز را پاداش سنگ است»^{۱۲} مورد سهام ملام هر خاص و عام می شود؛ چه مقصود کلام صاحب رساله

۱. در هر دو نسخه: «مطلع شده» سپس کاتب نسخه «م» بر آن خط زده و به جای آن «دلالت کرده» را نوشته است.

۲. کذا، لقب وی «الرضی» است نه «رضی الدین».

۳. در هر دو نسخه: «فهمند»، تصحیح از آئینه حق نما، شاید مقصود «نفهمند» بوده است.

۴. در آئینه: + که.

۵. در «م» جمله ای پس از آن نوشته بعد بر آن خط زده و آن اینست: «أقول: عبارت صاحب رساله درین مقام

خالی از تعقید نیست لکن محمل صحیح دارد». ۶. آئینه حق نما، ص ۲۰۹.

۷. جای «كتب الإصفهانی الکاذب» در «ف» سفید مانده است.

۸. «ف»: نفهمید. ۹. «ف»: «نفهمید» سپس به مانند متن تصحیح شده است.

۱۰. «ف»: دیگر. ۱۱. «م»: - به.

۱۲. این مثل در ص ۴۹ گذشت و در آئینه حق نما، ص ۱۲۱ نیز مذکور است.

اینست که در میان علم باطنی و علم ظاهری تساوی به حسب التحقق است، و علی احتمالِ عموم و خصوص مطلق هم می‌توان گفت؛ زیرا که علم باطنی از علم ظاهری ممکن نیست که منفک شود، امّا تساوی پس^۱ پر ظاهر است که مراد از علم باطنی اعتقاد نفس است به اعتقادات دینیّه و معارف یقینیّه، و تحلّی نفس است از اوصاف حمیده و طریقهٔ پسندیده و منجیات شریفه، و تحصیل ملکهٔ عدالت و تقوی، و تخلّی آن^۲ از صفات رزیلهٔ نفسانیّه و مهلکات خبیثه.

و علم ظاهری نیست مگر علم به احکام شرعیّه فرعیّه، و بعد آن عمل به اعمال صالحه و کفّ جوارح و اعضا از منهیات شرعیّه،^۳ خواه در عبادات از نماز و روزه و حجّ و زکاة و جهاد و سائر مبرّات بدنیّه، و خواه در معاملات و غیرها از تجارات و دیون و وصایا و نکاح و متعه و طلاق و فراق بأقسامه و یمین و عهد و نذر و شفعه و جعل و صید و ذبائح و اطعمه و اشربه و میراث و دیات و حدود و غیر ذلک. و این هر دو علم بر سائر مکلفین علی قدر عقولهم واجب و مفروض است، به مکلف دون مکلف مخصوص نیست، و به همین معنی علم باطنی از علم ظاهری منفک نمی‌شود و بالعکس.

و چون بر این معنی اطلاع یافتی پس بدان که مراتب تصفیّه نفس و تزئین آن و کیفیات آن نسبت به اشخاص متفاوت^۴ می‌باشد، و خطرات و وساوس و موانع در سلوک این راه بسیار می‌باشد^۵ «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛^۶ چه نفس هر قدر که از غواشی ظلمانیّه هیولانیّه و أغطیّه شهوانیّه جسمانیّه دور است نسبت به جناب باری تعالی نزدیک‌تر است تا اینکه از علائق جسمانیّه مجرد گردیده

۱. «م» - پس.

۲. «م» - آن.

۳. «ف» + «چه»، و در «م» «چه» بوده بدون «خواه» که کاتب نسخه آن را به «خواه» تصحیح کرده است، و نیز

۴. «ف» - تفاوت.

در مورد بعدی.

۵. اقتباس است از آیه ۸۹ سوره الشعراء.

۶. «م» - می‌باشند.

به مرتبه قرب می‌رسد که فوق آن متصوّر نیست، چنانچه مرتبه ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۱ اشاره به آنست و ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۲ به همین ایما است، و الا جناب حق (سبحانه و تعالی) به همه نزدیک است، كما قال عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۳ و هر قدر که به زخارف دنیویّه آلوده و به شهوات نفسانیّه مائل به همان قدر دور است؛ چه حال نفس مثل آینه است که هر قدر که مصقل و مجلّی است انوار الهیه را در آن بخوبی کماهی می‌نماید، و هر قدر که از زنگ کدورت مکدر^۴ است به همان مقدار^۵ معارف حقّه را هم ادراک می‌نماید، و به همین جهت مؤمنین در مراتب ایمان متفاوت می‌باشند. و به همین اشاره است در احادیث ائمه اطهار، و به همین معنی است: «لو علم أبو ذرّ ما في قلب سلمان لقتله»^۶.

بالجمله، چون نزدیک^۷ صاحب رساله در میان علم ظاهری و باطنی بحسب التحقيق تساویست و یا عموم و خصوص مطلق هرگاه قائل شویم^۸ که بعضی از مراتب باطنیه به هر یک ممکن نیست لکن درین صورت ماده اجتماع ذوات طیبات انبیا و اوصیا خواهند بود و درین کلامی نیست.

و علی‌آئی حال حضرت سلمان و حضرت ابو ذر (رضی الله عنهما و حشرهما وإيّانا مع موالیهما) کانا جامعین للعلوم الظاهرية والباطنية باتّفاق أهل الإسلام. پس نقض برین کلام که افتی در آن نیست مگر فهم سقیم او به لزوم ملعونیه^۹ العیاذ باللّٰه من تلك الكلمة الخبيثة نسبت به حضرات مذکورین از کجا لازم آید یا آن حضرات را

۱. النجم (۵۳): ۹.

۲. القمر (۵۴): ۵۵.

۳. ق (۵۰): ۱۶.

۴. «م»: منکدر.

۵. «م»: قدر.

۶. بصائر الدرجات، ص ۴۵، باب ۱۱، ح ۲۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۲۵ و ج ۲۲، ص ۲۴۲، ح ۵۳ (در ذیل آن بیان مجلسی).

۷. چنین است در هر دو نسخه.

۸. «ف»: شوم.

۹. «م»: ملعونیه، (با تاء مدوّر).

جامع علوم ظاهریه و باطنیه نمی‌داند یا از اهل باطن نمی‌داند یا از اهل ظاهر نمی‌داند، فعلى أيّ شقّ اختار^۱ فعلیه لعنة الله. ولنعم ما قیل:

وكم من عائب قولاً صحيحاً وأفته من الفهم السقيم^۲

قال صاحب الرسالة في ذكر ما أوجبه للردّ على آقا أحمد: پس خدای خود را به آنچه می‌گویم شاهد می‌سازم - وکفی بالله شهیداً - که اگر مرا ضرورت شرعی باعث نمی‌شد، و خوف این نمی‌بود که در صورت سکوت و اغماض از آنچه در امثال چنین مقامات^۳ از جناب آقا صاحب در حقّ علماء - إلى قوله: - در رساله‌ها درج یافته مستحقّ این معنی باشم که در روز جزا مورد عتاب جناب باری و عذاب سرمدی شوم، هرگز اوقات خود را صرف به امثال چنین امور - که جناب آقا را به هیچ وجه لایق نبود - نمی‌نمودم.^۴

کتب الإصفهانی الکاذب^۵: ترک تعرّض آقا احمد را موجب عذاب سرمدی دانست و حال آنکه تعرّض آقا احمد که از علمای دین است و تفضیح او گناه مبین است. پس ترک گناه واجب است^۶ موجب^۷ عذاب سرمدی دانست. و بر فرض تسلیم که آقا احمد از اهل بدعت بود فسق باشد نه کفر، پس موجب عذاب سرمدی دانستن آن خلاف ضروری مذهب است. رجم بالشهاب الثاقب: از مؤاخذه^۸ لفظی کسی از اهل بدعت نمی‌شود و منکر ضروری مذهب نمی‌گردد مادامی که اعتقاد به آن نداشته باشد. بالجمله به موجب آیه کریمه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْكِتَابِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي

۱. «ف»: کان.

۲. بیت از مثنوی است. ر.ک: دیوان المثنوی، ج ۲، ص ۳۷۹؛ اعجاز القرآن، باقلانی، ص ۳۰۰. در ص ۱۷۹ نیز خواهد آمد.

۳. «ف»: مقدّمات.

۴. آئینه حق‌نما، ص ۴۳۹ - ۴۴۰.

۵. در «ف» جای «کتب الإصفهانی الکاذب» سفید مانده است.

۶. «م»: واجبت. ۷. «ف»: - موجب.

۸. در «ف» جای «رجم... از مؤاخذه» سفید گذاشته شده است.

اَلْكَتَبِ اَوْ لَيْسَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ ﴿۱﴾ و به مقتضای حدیث شریف: «إذا ظهرت الفتن في أمتي فليظهر العالم علمه ومن لم يفعل فعليه لعنة الله»^۲ و هم بابت امر بالمعروف والنهي عن المنکر نظر به کسانی که از آقای مذکور از جهت ظاهر حال و غافل از قیل و قال حسن ظن داشته باشند کشف حال آقای مذکور واجب گردیده و تارک آن مستحقّ عذاب آخرت ﴿وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى﴾^۳ و از شأن آن سرمدیه است. پس نظر به حال بندگان همین عذاب سرمدی است نه به اعتقاد اینکه اگر مؤمنی گناهی نماید به عوض آن ابد الآباد در جهنّم خواهد بود. و منظور ازین مبالغه در توصیف عذاب است و هم استحقاق چیزی دیگر و^۴ وقوع چیزی دیگر هرگاه بنده به ازای^۵ منع الكل و خالق الكل عصیان نماید نظر به آن مستحقّ عذاب سرمدی است، لکن اگر مؤمن باشد پس از جهت ایمان و اطاعت و عبادت او به موجب اینکه إنا ﴿لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۶ از عدالت و نصفت باری تعالی که حکیم علی الإطلاق و عطوف و رؤوف علی العباد است بعید است که او را دائمی عذاب نماید. البته بعد مکافات عمل بر او هرگاه مغفرت و عفو جناب باری تعالی شامل حال او نشود^۷ نجات داده آنچه از اعمال صالحه نموده جزای آن هم می دهد و اجر و ثواب آن را به او می رساند لآئنه لا يفعل القبيح ولا يترك الحسن وكفى بالله شهيداً که اگر شکسته را هم اظهار حق منظور نمی بود و حال توقّف مردمان لکهنو و مساهله و مسامحه آنها^۸ از طرف او مشاهده نمی شد و تردّد منافقین و معاندین و

۱. البقرة (۲): ۱۵۹.

۲. این مأثور به کرات در آئینه حق نما، ص ۴۳، ۳۲۷، ۳۴۳، ۵۶۱ مذکور است. و در همین دفتر ص ۷۵ نیز

۳. «ف»: - و. «م»: + إن. مسطور است.

۴. طه (۲۰): ۱۲۷. ۵. «ف»: - و.

۶. «ف»: ازاء. ۷. یوسف (۱۲): ۵۶.

۸. کذا. ۹. «م»: - آنها.

مذاکره آنها در مجالس و محافل و اتکاء آنها بر عصای این کور باطن و رئیس زاغ و زغن مسموع نمی شد هرگز متوجه ردّ و قدح این نمی شدم و من ازین^۱ به نهجی سر و کاری نمی داشتم؛ چه اوقات شریفه من ارفع از آنست که به این مزخرفات ضایع شود. والله علی ما نقول علیم.

قوله: «ترک تعرض آقا احمد الخ دین مبین است».

أقول: درین شکی نیست که آقا احمد صاحب از اهل ایمان بوده اند^۲ و هستند، هر چند با ادّعی اجتهاد ازیشان حرکاتی چند خلاف نصفت و عدالت به ظهور رسیدند که پاس مودّت ذوی القربی ننموده^۳، بعضی از سادات را غیبت و مذمت بسیار کردند. حق سبحانه و تعالی از گناه ایشان و من هر دو درگذرد.

اما بدان ای غول اصفهانی که تو مثل آقا احمد صاحب نیستی. حق (سبحانه و تعالی) آگاه که اگر مرا یقین کفر و نفاق و بی ایمانی و شقاوت تو نمی شد و به یقین نمی دانستم که تو^۴ بدترین فاسقان و فاجران هستی هرگز اقدام بر غیبت تو نمی کردم، و درین قرطاس خباثتهای ترا نمی شمردم. و من جمله علامات کفر و نفاق تو آنست که درین وریشه به موجب اینکه «حبّ معاویه به بغض علی» که جناب آقا احمد صاحب را من جمله علما انگاشتی و تفضیح او را من جمله گناه مبین دانستی سابقاً آن عالی حضرت را بعد مطالعه همین کتاب آینه حق نما که مورث کفر و نفاق تو شده است به «امام الهند و فخر العالمین و مولی الأنام و مقتدی الأنام و حجّة الله فی معاشر الشیعة» ستودی، و در خطّ شقاوت نمط خود بر آقا احمد صاحب و غیره طعن نوشتی. و عبارته هکذا: وکنت أفکر دون أمري وأمرکم وأراني «أقدم رجلاً وأؤخر

۱. «م»: - «ازین» کاتب این نسخه بعد از «به نهجی» «ازو» را در میان سطور افزوده است. و عبارت بعد از این در این نسخه «سروکاری داشتم» بود که به «سروکار نمی داشتم» تصحیح شده است.

۲. «ف»: بودند.

۳. «ف»: نمودند.

۴. «م»: - تو.

أُخْرَى» فِي أَنَّهُ هَلْ أَكْتُبُ لَكُمْ^۱ أَنِّي لَسْتُ كَالْأَكْثَرِينَ، وَأَنِّي مِنَ الْمُنْفَادِينَ لِأَمْرِكُمُ وَالْمُسْلِمِينَ لِرَأْيِكُمُ فَلَا تَقْبَلُونَهُ؛ لِأَنَّهُ وَقَعَ ذَلِكَ مِنْ جَمِّ^۲ كَثِيرٍ، وَظَهَرَ خِلَافُهُ وَمَا يَنَافِيهِ وَيَنَاقِضُهُ فِيمَا بَعْدَ بَزْمَانٍ يَسِيرٍ، أَوْ أَكْتُبُ [إِلَيْكُمْ] عَالِمًا بِمَا جَرَى عَلَيْكُمْ^۳ أَنِّي لَسْتُ كَالسَّابِقِينَ، لَا تَعْطِفُوا الْآخِقِينَ عَلَى السَّابِقِينَ فَتَرُدُّونَهُ؛ لِاسْتِبَاقِ ذَلِكَ مِنَ النَّاسِ وَظُهُورِ الْخِلَافِ بَعْدَهُ^۴ مِنْ عِلْمٍ أَوْ جَهْلٍ أَوْ نِسْيَانٍ أَوْ تَنَاسٍ.

محصلش آنکه: بنده در امر خود و شما متفکر بودم، و^۵ گاهی قدم پیش و گاهی پس مثل حال متفکرین می‌نهادم، درین باب که آیا بنویسم در این امر^۶ برای شما که مثل اکثر کسان نیستم، و از مطیع و منقاد و تسلیم کننده رأی و امر شما هستم پس قبول نخواهید کرد؛ زیرا که مثل این کلام از جمعی کثیر واقع شده و خلاف و منافی آن هم ظاهر شده بعد اندک زمان، یا بنویسم با وجود علم به حال مردمان سابق که من مثل آنها نیستم که^۷ عطف لاحق بر سابق نفرمایند پس کلام مرا رد خواهند کرد؛ چه مثل این کلمه سابقاً از مردمان صادر شده و بعد آن خلاف آن عمداً خواه جهلاً خواه نسیاناً واقع شده.

و دیگر عبارات نیز در آن درج کرده که بر کمال زور و مکر این روبه‌صفت و موش سیرت^۸ دلالت دارد و در مقدمه مذکور است هر که خواهد به آن رجوع نماید. و بر ظاهر است که مراد از اکثرین و جمع^۹ کثیر آقا احمد و جناب سیّد محمد حسین صاحب و جناب شیخ اسماعیل صاحب‌اند؛ چه کسانی که در لکهنو آمدند و فی الجمله سلسله مکاتبات را با جناب سیّد (دام ظلّه)^{۱۰} محرّک شدند و آخر کار

۱. در قبل که این نامه را بتمامه نقل کرده: «إليكم».

۲. «ف»: جمع.

۳. «م»: + و.

۴. «م»: بعد.

۵. «ف»: - و.

۶. «ف»: + از.

۷. در «م» گویا «که» را پاک کرده است.

۸. «ف»: موش وضع.

۹. «ف»: مراد از جمع.

۱۰. یعنی سیّد دلدار علی.

خوش نگذشت منحصر در همین جماعت است^۱، و علاوه جناب شیخ مقدّس صالح (اَیَّدَهُ اللهُ تَعَالَى)^۲ را که مذمت بسیار در آن خط نموده و الحال که بلده لکهنو را از قدوم نحوست لزوم خود پلید نموده به اغوای منافقین شقاوت آگین و طمع مال و زر بنابر آنچه از حماقت خود تصوّر کرده بود آن عالی حضرت^۳ را از اهل بدعت و مخالف ضروری مذهب شمار کرد و حال آنکه خود کافر و فاسق و منکر ضروری مذهب، فعلیه ما علیه ﴿سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۴ ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾^۵.

قال صاحب الرسالة في جواب تخطئة مرزا محمد الفاجر جناب الشيخ جعفر: از کجا که این تأنیث به تحریف این زبده مخانیث نباشد. به هر حال امر تذکیر و تأنیث لفظی سهل است، لکن اگر کسی بگوید من این جاء تاء التأنیث فیک حتی صرت...^۶ پس معلوم نیست که چه خواهد فرمود.^۷

کتب الإصفهانی الکاذب: قذف کرد مسلمان را به دو دفعه بدون سبب و بیجا. رجم بالشهاب الثاقب: بر صاحبان بصیرت مخفی نماناد که برای تفریح قلوب مؤمنین و إحراق اکباد منافقین ترتیب می‌دهم مقدّماتی را که منتج بالبدیهه باشند^۸ و مقدّمات مادیه آن برهانیات و یقینیات باشند که بشکند ظهر این فاجر و دهن این کافر را؛ چه به ضروری^۹ مذهب به مقتضای قول جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع): «وَأَعْدَاؤُكَ: عَدُوُّكَ وَعَدُوُّ صَدِيقِكَ وَصَدِيقُ عَدُوِّكَ»^{۱۰} ثابت است که اعدای دین بر سه قسم می‌باشند: عدوّ آل چنانچه خلفاء ثلاثه و سائر خلفاء جور، و عدوّ

۱. «م»: جماعت اند.

۲. یعنی شیخ اسماعیل نجفی.

۳. یعنی سیّد دلدار علی.

۴. الشعراء (۲۶): ۲۲۷.

۵. ابراهیم (۱۴): ۴۲.

۶. بناچار یک کلمه از اینجا حذف شد.

۷. آئینه حق نما، ص ۳۴۵.

۸. «ف»: باشد. و نیز در مورد بعدی.

۹. در «م» آن را به «ضرورة» تغییر داده است.

۱۰. نهج البلاغة، قصار الحكم، ش ۲۹۵: بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۹۵ و ج ۷۱، ص ۱۶۴، ح ۲۸.

صدیق آل و آن^۱ ستیان‌اند که دشمن دوستان اهل بیت عصمت می‌باشند، و صدیق عدو هم نیز ستیان و سایر بدمذهبان‌اند که از دوستان ظلمه و اهل جور می‌باشند. و نیز ظاهر است که از بعضی احادیث^۲ مستفاد می‌شود که دشمن ما نیست مگر کسی که شیعیان ما را دشمن دارد؛ چه کسی نخواهند بود که به زبان بگویند که من مبعض آل محمد ﷺ می‌باشم.

و چون این مقدمه ثابت شد که ایذا^۳ رسانیدن به شیعیان و مؤمنین به غیر حق ایذا و دشمنی به جناب اهل بیت طهارتست، پس مقدمه دیگر را ضم کنیم که جناب صادق علیه السلام فرموده که «لَا يَحِبُّنَا مَخْنُثٌ أَوْ وَلَدُ الزَّنا أَوْ وَلَدُ حَيْضٍ»^۴ یعنی دوست نمی‌دارد ما را مخنث و پسر زنا و پسر حیض.

پس ضرب اوّل از شُكْل اوّل برین معنی قرار یافت که: کُلّ عدو للمؤمنین من حیث الإیمان عدو آل محمد و کُلّ عدو آل محمد فهو إمّا مخنث أو ولد الزنا أو ولد الحیض، پس نتیجه می‌دهد که کُلّ عدو للمؤمنین فهو إمّا کذا أو کذا، و چون معلوم است که مرزا محمد اکبرآبادی که چندی در لکهنو هم اقامت داشته و شروع در شقاوت از همین جا نموده فاسق و فاجر دشمن مؤمنین و صلحا، و تمامی اصولیون را که «العلماء ورثة الأنبياء» می‌باشند و روات اهل بیت عصمت و طهارت می‌باشند از اهل بدعت و ضلالت می‌شمارد، و آیاتی که در شأن کفار و فاسقان نازل شده این بزرگان را مورد آن گردانیده، و اینها را به مُتَّيِّن^۵ - مهمل سُتَّيِّن - تعبیر می‌کرد و

۱. «ف» - و آن.

۲. امالی مفید، مجلس ۳۹، ح ۴؛ امالی طوسی، مجلس ۴، ح ۲۶؛ کتاب الغارات، ص ۳۹۹ - ۴۰۰ و در ط محدث ارموی، ج ۲، ص ۵۸۵ - ۵۸۶؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۵ و ۲۳.

۳. «م»: ایذا. ۴. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۷، ح ۲.

۵. کذا.

۶. علی الظاهر نظر گوینده به واژه «مُتَّيِّن» است که مهمل «سُتَّيِّن» به شمار می‌رود از قبیل «کتاب متاب» «قلم ملم»، (جو یا جهانبخش).

به اتباع ابو حنیفه کوفی نسبت می‌داد. و از متأخرین مثل شیخ جعفر نجفی و جناب آقا سید علی الطباطبائی و جناب محقق میرزا ابوالقاسم^۱ و اتباعهم را که از سرآمد فضایل فحول عراق و عجم‌اند سب و دشنام می‌داد و آنها^۲ را به اعلان غیبت می‌کرد و نسبت فسق و فجور به آنها می‌داد، چنانچه شاگردان مرزا را بقسمه قرار داده بود، چنانچه اتباع ابو هاشم کوفی را بهشمه می‌نامند.

پس درین شکی و شبهه [ای] نیست که اگر در میان نام برده و کسی از معاصرین^۳ بخصوصه چیزی گفتگو در میان می‌آمد^۴ محلّ تأمل می‌شد تمامی متقدمین و متأخرین را که از رؤساء طائفه و وجوه طائفه و عیون طائفه و مناط طائفه و مدار طائفه بودند به کفر و ضلالت یاد می‌کرد. من جمله آنها شیخنا مفید است که جناب امام زمان (عجل الله ظهوره)^۵ او را به ولی صفی ستوده^۶. و من جمله آنها سید علم الهدی المرتضی است که در میان او و جناب حضرت موسی الکاظم (صلوات الله علیه) چهار یا پنج واسطه می‌باشند، آن حضرت را به آن قدوة انام همان قراتب است که حضرت صاحب الامر (صلوات الله وسلامه علیه) را به آن حضرت قراتب است. پس چنین شخصی بلا شک و شبهه از مخنّثین بلکه بدتر از آنست! و با وصف این سلطان ایران را که چندی به صحبت خاقانیه فائز شده بود تحریص و ترغیب بر قتل و غارت اصولیین و ایذا به ایشان درهم‌کاری آن^۷ مذهب حق می‌نمود و تا که به جهنّم واصل نشد در صدد ایذارسانی مؤمنین و علما بوده. و پسر عبد النبی بیک بوده. و اکثری از معتمدین که در اکبرآباد اقامت داشتند گواهی می‌دهند که این سید

۱. یعنی کاشف الغطاء و صاحب ریاض المسائل و صاحب قوانین.

۲. «م»: اینها. ۳. «ف»: متأخرین.

۴. «ف»: می‌آید. ۵. «م»: + صلوات الله علیه.

۶. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵، ح ۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۲۵.

۷. «ف»: ایشان و برهم‌کاری این.

نبود باز دعوی سیادت می‌کرد، و «لعنة الله على داخل النسب»^۱ را به یک کنار گذاشته بود. پس کسی که حالش منتهی به این مرتبه باشد بلا شک و شبهه بی‌ایمان است، کافر او را مسلمان نمی‌داند چه جا که مسلم، پس سب و شتم او بر همه مسلمانین حلالست، كما قال المعصوم: «فأكثروا الوقیعة والسب فیهم»^۲ وقال: «إذا جاهر الفاسقُ بفسقه فلا حرمة له ولا غیبة له»^۳.

و چون این خر اصفهانی هم، هم‌نحله اوست، و در عداوت و سب و شتم علما متساوی الاقدام، و در تحریف دین مبین^۴ گویا با هم برادر عینی، بلکه بدتر از آنکه شیخین و بنتاهما و ابو هریره و سائر مخالفین را مدح گفته، و برای «چندا بائی» خواب مزوری ساخته، و سطوع انوار را از قبر بعضی از رؤساء دکن که مرد مخالف بوده دعوی کرد.

پس ازین مقال و از حال این بدسیگال چنان معلوم می‌شود که این میر عبد العظیم که از رحم مادرش قلب «ریم»^۵ شده برآمده است متّصف به بعضی از اقسام منفصله مانعة الخلو که در حدیث مذکور است خواهد بود. پس ازین سبب اعتقاد می‌کنم در سلب سیادت و ایمان او. پس لعنت خدا برو و بر انصار و اعوان او. ولتعم ما قیل:

إذ العلوي تابع ناصبياً بمذهبه فما هو من أبيه
وكان الكلبُ خيراً منه طبعاً^۶ لأنّ الكلب طبعُ أبيه فيه^۷

۱. در آئینه حق‌نما، ص ۳۵۷ نیز مذکور است. ۲. در آئینه حق‌نما، ص ۵۶۲ با تفاوت نیز مذکور است.

۳. امالی الصدوق، ص ۹۳، مجلس ۱۰، ح ۷؛ مستطرفات السرائر، ص ۶۴۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۸۹، باب ۱۵۴، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۵۳، ح ۳۲. ۴. «م»: متین.

۵. طعنه زن واژه فارسی «ریم» را که به معنای چرک و پلیدی است در خیال طعنانۀ خویش وارونه (مقلوب) ساخته و «میر» را در این مورد خاص مقلوب «ریم» قلم داده است (جویا جهان‌بخش).

۶. «ف» والتحفة الرضویة: خیر. ۷. در لؤلؤة البحرین: حقّاً.

۸. این دو بیت به علامه حلی نسبت داده شده است: رك: مجالس المؤمنین (چ آستان قدس)، ج ۳، ص ۵۸۰؛ التحفة الرضویة للصحیفة السجّادیة، ص ۱۸۲ - ۱۸۳؛ لؤلؤة البحرین، ص ۲۲۴؛ قصص العلماء، ص ۳۵۷.

محصلش آنکه: سید هرگاه طریقه ناصبیان اختیار نماید پس او از پدر خود نیست بلکه سگ‌بچه ازو بهتر است که طبیعت و خوی پدرش درو موجود است. و من بحمد الله در تکفیر و تفسیق او متفرد نیستم، شاهد می‌گیرم اولاً، افعال و اقوال فسق و کفرمآل او را، و ثانیاً، گواه می‌گیرم جناب شیخ اسماعیل الخراسانی و جناب سید محمد حسین الشهرستانی^۱ و آقا محمد علی الطبرسی و سایر رفقا و مؤمنین و عامه ناس را.

قوله: «قذف کرد مسلمان را دو دفعه بدون سبب و بیجا»^۲.

أقول: منظور است به چند وجه:

اولاً، قذف عبارت است از رمی حرّ مسلم کامل به زنا و^۳ لواطه. و چون به معرض بیان آمده که آن شخص بهره [ای] از ایمان و اسلام نداشته، چنانچه زبانی سید هاشم علی معلوم شده که تمامی اهل ایران او را ساحر و کافر می‌دانستند، پس غیبت چنین شخص حلال و قذف لازم نیاید، و علاوه چنانچه قذف گناه و حرامست همچنین گمان قذف هم نسبت به مؤمن گناه است، و لیس هذا أولى من هذا.

ثانیاً، آنکه صاحب رساله دفعه ثانیه او را قذف ننموده بلکه در جواب آنچه آن شقی به شیخ جعفر نسبت ولدیت زنا نموده گفته که اگر کسی ترا چنین گوید چه جواب خواهی داد؟ نه خود رمی کرده که تو...^۴ هستی. و شرطیه مستلزم تحقیق نیست. و این معنی شایع و ذایع است که اگر کسی به کسی کلمه ناملایم و درشت هر چند دشنام بوده باشد بگوید و کسی او را به این طور تویین کند که اگر کسی ترا هم این چنین بگوید چه جواب خواهی داد. آن شخص او را ملامت نمی‌کند و ساب نمی‌داند چه جا که غیر مواجه را.

ثالثاً، شاید به این علت گرفتار بوده باشد چنانچه از قول زنش مستفاد می‌شود. و

۱. «ف»: شهرستانی.

۲. «ف»: - و بیجا.

۳. «ف»: یا.

۴. از سر ناچاری یک کلمه حذف شد.

این اصفهانی هم به علّت دیگر مشهور است. و نسبت این امر قبیح به او^۱ در آن دیار شایع و ذایع بوده باشد. پس به موجب اینکه «إِذَا جَاهَرُ الْفَاسِقُ بِفُسْقِهِ فَلَا حَرَمَةَ لَهُ وَلَا غِيْبَةَ لَهُ»^۲ غیبت او حلال باشد^۳.

رابعاً، شاید این الفاظ را فقط کتابت نموده باشد و به زبان نگفته باشد. و در امثال این مقدّمات تلفّظ شرط است؛ چه اگر به زبان نگوید کتابت معتبر نیست.

خامساً، از کجا معلوم است که جناب سیّد این کلمات را از دست خود نوشته یا از زبان مبارک خود فرموده شاید بلکه متیقّن آنست که بعضی از تلامذه آن عالی حضرت این را نوشته داخل کرده باشد^۴، غایة الباب رضامندی آن حضرت به این الفاظ نسبت به او البته داد را دو جواب است:

اوّل^۵ اینکه، هرگاه کتاب حقّ نما را در مرشدآباد مطالعه کردی و به یقین دانستی که این کتاب از نظر آن عالی حضرت گذشته است و آنچه درین نوشته است آن حضرت به آن راضی بوده و از تقریرات آن حضرت است پس چرا آن حضرت را «مولی الأنام و فخر العالمین و مقتدی الأنام و حجّة الله فی معاشر الشیعة» ستودی؟! و چرا این قدر در خطّ شقاوت نمط در اظهار موّدّت و دوستی و روابط مبالغه نمودی؟! پس اُف باد بر تو و بر کسانی که ترا بر این حرکات^۶ مدح و ثنا گویند.

دویم جواب اینست که: شاید این مقام از نظر آن حضرت نگذشته باشد یا گذشته به نظر اهانت آن شقی فاسق که اهانت او به هر کیف مطلوب است راضی شده باشد، و علاوه بنابر قول او که در ما تحت می نویسد که: «شیخ جعفر را می رسد که مؤاخذه از مرزا محمّد کند نه دیگری را» پس بنابرین مرزا محمّد را می رسد که مؤاخذه نماید

۱. «م»: - قبیح به او.

۳. «م»: غیبت نباشد.

۵. «ف»: اوّل.

۲. در ص ۱۶۸ گذشت.

۴. «م»: باشند.

۶. «م»: حرکت.

نه ترا ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾^۱.

سادساً، قید «بلا سبب و بیجا»^۲ محض بجاست^۳؛ چه قذف به مسلم حرّ کامل مطلقاً در اصل شریعت جایز نیست، نه آنکه به اسباب جائز باشد و به غیر اسباب نه، و اگر مراد از نفی سبب، سبب دنیوی است که نزاع و مجادله باشد پس ازین بدتر چه سبب خواهد بود که مقتدای اهل عراق را به دشنام یاد کند، لکن این معنی کی به خیال آن اصفهانی می‌گذرد. پس عاقل منصف به نظر انصاف تأمل نماید که در مقامی که این قدر احتمالات صحیح‌ه پیدا شود محلّ توقّف و خاموشی است یا اینکه مغتاب باشد و مصداق حدیث شریف که «مَنْ اغْتَابَ مُؤْمِنًا مِنْ غَيْرِ تَرْهٍ^۴ بَيْنَهُمَا فَهُوَ شَرُّكُ شَيْطَانٍ»^۵ محصّلش آنکه کسی که غیبت کند مرد مؤمن را بدون اینکه عداوتی یا امری باطل که موجب غیبت باشد^۶ فیما بین واقع شود پس شیطان در نطفه او شریک است.

قال صاحب الرسالة في جواب مرزا محمد حيث قذف الشيخ جعفر: قوله: «حلال زاده نیستی» اه «المرء يقبى على نفسه» در حدیث وارد شده: هر که محبّت به ما اهل بیت نداشته باشد حرامزاده است. و نیز وارد شده. کسی را نخواهی یافت که عداوت ما اهل بیت ظاهر سازد، پس عداوت ما نیست مگر عداوت شیعیان ما است^۷، و هر که با شیعه^۸ عداوت داشته باشد او ناصبی است^۹. پس بنابرین

۱. البقرة (۲): ۴۴.

۲. «ف»: - و بیجا.

۳. «م»: بجا است.

۴. تَرَه: مکروه یا جنایتی که از ناحیه مغتاب به او رسیده باشد.

۵. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۷، ح ۵۹۰۹؛ الخصال، ص ۲۱۶، باب الأربعة، ح ۴۰؛ معانی الأخبار، ص ۴۰۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۴۴، باب ۴۹، ح ۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۵۶ و ج ۷۲، ص ۲۵۰، ح ۲۱.

۶. «م»: شود.

۷. آئینه: - است.

۸. آئینه: شیعیان.

۹. «م»: - است.

هر دو حدیث در باب، نسبت ناصبی بودن و عدم طیب مولد خودش اولی و احق باشد^۱.

کتاب^۲ الاصفهانی الکاذب: نسبت حلال زاده نبودن و طیب مولد نبودن به مسلمانی داد. اگر کسی گوید که مدد شیخ جعفر که از مجتهدین است نموده گویم که اکثر ثابت شد که مرزا محمد این بی ادبی را به شیخ جعفر کرده شیخ مرحوم را رسد که ازو مؤاخذه کند و نه دیگری را.

رجم بالشهاب الثاقب: ^۳از این جا که این اصفهانی و آن اکبرآبادی و این تازی و آن عراقی هم نحلّه و در اذیت رسانی مؤمنین برادر عینی اند چنانچه آن بهره [ای] ازایمان نداشت هکذا این اصفهانی هم یقین به خدا و رسول او ندارد، بنابراین در پرده به بهانه صاحب رساله ردّ بر کلام معصوم می نماید، معلوم است که الراد علی المعصوم إنّما هو الکافر؛ چه ثابت و محقق شده که مرزا محمد از دشمنان علما و صلحا بوده و سبّ و شتم به سائر علماء دین می نمود، بنابر احادیث صحیحه دشمن ائمّه دین باشد، و ثابت است ^۴اعدای که ائمّه دین جامع جمیع اقسام منفصله مانعة الخلو یا بعض از آن می باشند^۵. پس از آنجا که محال است که کلام معصوم از صدق بهره [ای] نداشته باشد لازم است که مرزا محمد ما صدق نتیجه قیاس مذکور بوده باشد.

قوله: «نسبت حلال زاده نبودن و طیب مولد نبودن به مسلمانی داد».

أقول: مردود است به چند وجه:

اولاً، ازین کلام چنان مفهوم می شود که با وجود این معاصی و این کفر اصفهانی خود را و مرزا محمد را از مسلمان می پندارند، و این خیال محال است. «در کفر هم

۱. آئینه حق نما، ص ۳۴۶.

۲. «م»: قال.

۳. «ف»: + أقول.

۴. «ف»: + که.

۵. «ف»: می باشد.

ثابت نئی، زَنار را رسوا مکن»^۱.

ثانیاً، چه عجب است که موافق احادیث صحیحہ اگر آن مرد حلال زاده نباشد.

ثالثاً، قذف عبارت است از رمی حرّ کامل العقل به زنا یا لواطہ. پس قطع نظر از عدم ثبوت اسلام این اصفہانی و مرزا محمّد صاحب رسالہ او را قذف نکرده بلکه جواب بالقلب تعریضاً داده، و اکتفا بآن «المرء یقیس علی نفسه» کرده مطائبہ خوشی نموده و ادفاع غیبت مرد مقدّسی کرده، و اہانت آن مرد به هر کیف حلال است.

و همچنین در عبارت اخیرہ جواب بر سبیل مماشات داده؛ چه ہر گاہ شیخ جعفر نجفی مرحوم را کہ از سرآمد علمای^۲ امامیہ و مجاور^۳ عتبہ غرویہ باشد^۴ ناصبی بگویند، و معاذ اللہ نسبت ولد الزنا بودن به او کند، پس فاجر و فاسق زیادہ تر از آن احق و اولی باشد نہ اینکه حکم به ولد الزنا بودن او نموده کہ قذف لازم آید.

رابعاً، آنچه نوشته کہ: «شیخ مرحوم را می رسد کہ مؤاخذہ نماید نہ دیگری را» پس بنابر اینکه «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^۵ و بہ مقتضای ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾^۶ و بنابر آنچه احادیث کثیرہ در باب ردّ غیبت مؤمن وارد شدہ^۷ اگر کسی

۱. مصرع دوم بیتی است از امیر خسرو دہلوی و آن از این قرار است:

گفتم ز زلف چون توئی، زَنار بندم گفت رو در کفر ہم صادق نئی....
مطلع این غزل چنین است:

ماہ ہلال ابروی من، عقل مرا شیدا مکن غمزہ زنان زین سو میا، آہنگ جان ما مکن
۲. «ف»: علماء. ۳. «ف»: مجاورہ.

۴. در ہر دو نسخہ: + او را. در «م» بر آن خط زدہ است.

۵. آیہ ۷۱ سورۃ التوبہ: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾.

۶. المائدہ (۵): ۲.

۷. ر.ک: وسائل الشیعہ، ج ۱۲، ص ۲۷۹، باب ۱۵۶ باب وجوب ردّ غیبۃ المؤمن و تحریم سماعہا، ص ۲۹۱-۲۹۳.

حمایت شیخ مرحوم نماید چرا جگر این اصفهانی پاره شود؟! همانا که این را هم نظر به اخوت^۲ مرزا محمد^۳ با شیخ العلماء^۴ عداوت باطنی است حمایت آن او را خوش نمی آید «الکوز یترشح بما فيه»^۵.

خامساً، از کجا معلوم شد که این عبارات را^۶ جناب سید مرقوم نموده‌اند بلکه بعضی از تلامذه آن حضرت نوشته‌اند این طعن نسبت به حال ایشان عائد نمی‌تواند شد، و این همه ملامت به ریش دراز او راجع می‌شود؛ إذ هو أحقّ وأولی بها.

قال صاحب الرسالة ناقلاً عن سید هاشم علی بعد اینکه زبانی سید مذکور نقل نموده که: تمامی اهل بازار و مردمان طهران او را کافر و ساحر و نجس می‌دانند، هکذا زوجة او از کاظمین زبانی زن هندیه گفته: فرستاد که شیطان در... لهذا دست از... بر نمی‌داری و عیال را تباه می‌کنی.^۷

کتب^۸ الإصفهانی الکاذب: اینجا سه کس را قذف کرده بلکه چهار کس را. رجم بالشهاب الثاقب: مردود است^{۱۰} به چند وجه:

اولاً اینکه، این مرد را مالیخولیا و خبط عارض است؛ چه نقل کلام کسی در باب کسی هر چند مشتمل بر دشنام باشد قذف نیست، و الاً لازم آید که چون صد مرتبه کلام الله خوانده^{۱۱} باشد و مورد ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلَمْ يَكُنْ عَلَي قُلُوبٍ أَفْقَالُهَا﴾^{۱۲} شده باشد، و به موجب اینکه «رَبِّ تَالٍ وَالْقُرْآنَ يَلْعَنُهُ»^{۱۳} البته صد مرتبه

۱. «ف»: بشود.

۲. «ف»: اخوه.

۳. یعنی میرزا محمد اخباری.

۴. یعنی شیخ جعفر کاشف الغطاء.

۵. در ص ۷۹ گذشت.

۶. «ف»: - را.

۷. آئینه حق‌نما، ص ۳۵۷-۳۵۸.

۸. «م»: قال.

۹. «ف»: + که.

۱۰. «ف»: - مردود است. در «م» بر روی «مردود» خط زده است. مشابه این مورد را نیز در سابق داشته‌ایم.

۱۱. محمد (۴۷): ۲۴.

۱۲. «م»: خوانده.

۱۳. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۸۴، ح ۱۹.

بلکه بلا نهاییه^۱ کلام الله برین لعن نموده باشد، هرگاه که کلام فرعون ﴿أَنَا رَبُّكُمْ
الْأَعْلَى﴾^۲ تلاوت نموده باشد کافر شده باشد؛ چه هرگاه مجرّد نقل کلام زن مرزا
محمد موجب قذف شود چرا نقل کلام فرعون باعث کفر او نشود.

ثانیاً، آنکه از کجا دانست که سیّد هاشم علی ممدوح در نقل این کلام دروغ گفته،
آری «کافر همه را به کیش خود می‌پندارد»^۳.

ثالثاً، چون تعشّق به امارد از خصائص خبیثه این خبیث است او را خوش نیامد که
این عیب را نسبت به...^۵ نماید، چنانچه در مرشدآباد به یکی از امارد تعشّقی به هم
رسانیده بود، حتّی اینکه اگر در مجلس او نمی‌آمد بی‌قرار می‌شد و نادانی چند که
بنابر درس خواندن^۶ پیش او حاضر می‌شدند چون او را بی‌قرار می‌یافتند به پاس
تعطیل سَبَق^۷ خودها^۸ آن امرد را به هزار مَنّت و جدّ و کد^۹ در مجلس او^{۱۰} می‌آوردند،
و هرگاه نظر او به جمال یوسف ثانی... می‌افتاد خوش حال و فارغ‌البال شده مشغول
درس می‌شد. سنّ شریف قریب پنجاه و شش، تف به این ریش و فش.

رابعاً، بر تقدیر تسلیم، مرزا محمد را زنش قذف کردند نه بیچاره سیّد هاشم علی
«گوشت خر دندان سگ» پس این نسبت قذف به ملازمان آن عالی حضرت نمودن
خالی از شقاوت او نیست گویا ﴿فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾^{۱۱} در شأن اوست^{۱۲}.

۱. «ف»: - «بلکه بلا نهاییه». در «م» نیز در میان سطور با علامت «صحّ» افزوده شده است.

۲. النازعات (۷۹): ۲۴. ۳. چنین است در هر دو نسخه نه «پندارد».

۴. نشانی این مَثَل را در آئینه حق‌نما، ص ۳۴۶ آورده‌ایم.

۵. از سر ناچاری یک کلمه حذف شد. و نیز در مورد بعدی. ۶. «م»: خوندن.

۷. سَبَق: مقداری از کتاب که همه روزه آموخته شود. ۸. گویا در «م» «ها» را سیاه کرده است.

۹. کد: به مشقت انداختن. ۱۰. «م»: - در مجلس او.

۱۱. البقره (۲): ۱۷۵.

۱۲. فِقره «گویا... در شأن اوست» در «ف» نیامده، و در «م» این فقره تا پایان فقره «خامساً» اَعْنی «جائز
نمی‌شمارند» در حاشیه «م» افزوده شده است.

خامساً، این کلام به نهجی متضمّن قذف نیست؛ چه مکرّر گذشت که قذف عبارت از نسبت^۱ زنا و لواط است، و درین مقام هیچ ذکر لواط و زنا نیست. و عشق از الفاظ قذف نیست. و آنچه اضراب نموده که: «بلکه چهار کس را» بعد تأمل چنان معلوم می‌شود که یکی زن مرزا محمد است، و^۲ دیگر شیطان برادر ایشان که نسبت به انگشت کردن به او شده، سیم^۳ مرزا محمد، چهارم یوسف. پس معلوم شد که جناب ایشان نسبت قذف به شیطان که برادر عینی ایشان است^۴ جائز نمی‌شمارند.^۵

قال صاحب الرسالة ناقلاً عن مرزا خضر حيث كتب في رقعة في أثناء بيان أحواله: مادر مرزا[ی] مرقوم در بلدة اله آباد بر طور و طريقة نسوان اشراف و نجبا مشهور و معروف نبود، و الغیب عند الله. اگر چشم و ابروی مرزا محمد با چشم و ابروی مرزا عبد النبی بیک شباهت کلی نمی‌داشت از^۶ اطواری^۷ که مادرش زبازد مردم بود شاید که کسی این مردکه را پسر عبد النبی بیک نمی‌دانست.^۸

کتب^۹ الإصفهانی الکاذب: درینجا هم قذف کرد چند نفر را.

رجم بالشهاب الثاقب: مردود است^{۱۰} به چند وجه:

أولاً^{۱۱}، تکذیب کرد مرد مؤمنی^{۱۲} را و نسبت قذف کرد به مرد مؤمن، چنانچه حال مادرش را نمی‌دانم حال مرزا خضر را هم نمی‌دانم، پس توقّف لازم است؛ چه از کجا که مادرش در اله آباد همچنین نبوده باشد و تکذیب مؤمن^{۱۳} گناه است.

۱. «ف»: رمی.

۲. «ف»: - و.

۳. «م»: سیوم.

۴. «م»: ایشانست.

۵. «م»: نمی‌دارند.

۶. «م»: این.

۷. در آئینه: بنابر اطواری.

۸. آئینه حق‌نما، ص ۳۶۰.

۹. «م»: قال.

۱۰. «ف»: - «مردود است»، در «م» نیز بر آن خط زده است. چند مورد مشابه گذشت.

۱۱. «ف»: اول. در «م» به «أولاً» تصحیح شده. ۱۲. «ف»: مؤمن.

۱۳. در هر دو نسخه: + «هم»، در «م» آن را پاک کرده است.

ثانیاً، چنانچه مکرّر گذشت این قذف نیست پس حکم به قذف آن حکم بغیر ما أنزل الله است ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱.

ثالثاً، بر تقدیر تسلیم این عبارت رقعه جناب^۲ مرزا خضر است آنچه عاید شود خواه نشود العهدة علی الراوي نه ملازمان جناب سیّد (دام ظلّه). پس نسبت قذف به جناب ایشان بدتر از قذف است.

رابعاً، درین کلام بجز مادر مرزا محمد به کسی دیگر تعریض^۳ نیست. پس قول او که قذف کرده چند نفر را بجز اینکه بر مالیخولیا و خبط او حمل نموده شود دیگر چه توان گفت؟!

قال صاحب الرسالة ناقلاً عن مكتوب السيّد (دام ظلّه)^۴ الذي كتبه في جواب آقا محمد حسين الحائري مسكناً والشهرستاني موطئاً المعروف بآقا بزرگ هكذا: بلى، آنچه از معتمدین به اینجانب رسیده و هم بعضی قرائن بر آن قائم، آنست که جناب فضائل مآب آقا عبد الحسین صاحب^۵ در باب نوشتن اجازه چون از طرف قبله المجتهدین و فخر المتكلمين والأصوليين أستاذنا المكرّم و شيخنا المعظم آقا محمد باقر^۶ (رفع الله درجته في أعلى عليين) که به سبب کبر سنّ و ضعف قوی اکثر امور را مفوض به آقا عبد الحسین صاحب نموده بودند، تعلّل و بعضی از معاذیر ناموجه فرمودند بعد اصرار جناب تقدّس مآب والد ماجد سامی المنزلت^۷ (رحمة الله عليه)^۸ اجازه بر پشت کتاب اساس الأصول قلمی نمودند مقبول خاطر عاطر جناب والد ماجد ملازمان سامی علیین مکانی از جهت قصورات الفاظ و معانی آن نیفتاد آن را بالمرّة از

۱. المائدة (۵): ۴۴.

۲. «ف»: - جناب.

۳. «ف»: تعریضی.

۴. یعنی سیّد دلدار علی.

۵. فرزند وحید بهبهانی.

۶. یعنی وحید بهبهانی.

۷. در آئینه: منزلت.

۸. یعنی سیّد مهدی شهرستانی.

صفحه شسته برداشتند، و در ضمن^۱ آن عبارت دیباچه کتاب هم از آن صفحه برداشته شد از سر نو آن را قلمی فرموده مرسل فرمودند. فجزئ الله تربته الزاكية عنا خير الجزاء.^۲

کتاب^۳ الإصفهاني المحرّف الكاذب: درینجا مذمت سه بزرگوار شد: مرزا مهدی شهرستانی که می‌شست نوشته آقا عبد الحسین را که به فرموده آقا نوشته باشد. و درین کلام تنافی با قول بعد است که نوشته.

رجم بالشهاب الثاقب: مردود است^۴ به چند وجه:

اول آنکه، تأسیاً به شیخ ثالث ثلاثة ممدوحین او در حیدرآباد طرفه خلطی و^۵ خطبی به کار برده که از عبارت صاحب رساله که شکسته آن را بالتمام نقل کرده بر همین دو فقره: یکی اینکه جناب آقا عبد الحسین تعلل و بعضی از معاذیر ناموجه فرمودند، دویم آنکه^۶ مقبول خاطر عاطر جناب والد ماجد ملازمان سامی علیین مکانی الی آخر از صفحه شسته برداشتند اکتفا نموده، و عبارتی که محلّ مطلب خود دیده از بین فقره اولی انداخته که ازین تحریر آبی به روی کار خود که منظور از آن مکر است آرد و تنافی در میان کلام آن حضرت که درینجا فرموده و آنچه در قول ما تحت مذکور است ثابت نماید، و حال آنکه نمی‌داند که حق (سبحانه و تعالی) دشمنان خود را بر دست دوستان خود رسوا و فضیحت می‌گرداند.

دویم آنکه^۷، چون بر عبارت صاحب رساله مفصلاً اطلاع یافتی پس می‌دانی که مقصود ازین کلام جواب جناب آقا بزرگ صاحب است که در باب اجازت^۸ آقای

۱. در آئینه: و چون در ضمن.

۲. آئینه حق‌نما، ص ۴۳۴ - ۴۳۵.

۳. «م»: قال.

۴. «ف»: - «مردود است»، در «م» نیز بر آن خط زده است موارد مشابه نیز گذشت.

۵. «م»: - خلطی و. ۶. «ف»: اینکه.

۷. «ف»: ثانیاً اینکه. ۸. «ف»: اجازه.

مرحوم مَنّت نهاده بودند نه ازین طعن بر جناب سید مهدی شهرستانی منظور است و نه تشیع در حقّ جناب آقا عبد الحسین صاحب.

سیوم^۱ آنکه، آنچه از راه مکر و خدع تنافی این کلام به ما بعد نوشته پس این هم از بی حیایی اوست، و الاّ آنچه در^۲ ما بعد مذکور است درین کلام هم به آن اشاره کرده چنانچه فرموده که: جناب آقا صاحب به سبب کبر سن و ضعف قوی متصدی به امثال این امور نمی شدند و مفوّض به خلف الصدق ممدوح خود فرموده بودند نه اینکه آقا صاحب مرحوم خود این اجازه را نوشتند. پس این کلام به کلام ما بعد به نهجی تخالف و تنافی ندارد. ولنعم ما قیل:

وكم من عائبٍ قولاً صحيحاً و آفته من الفهم السقيم^۳

چهارم^۴، آنچه استبعاد نموده شستن جناب سید مهدی شهرستانی^۵ پس این هم خالی از حماقت او نیست؛ چه آن عبارت نوشته معصوم نبود که از راه ادب نمی نشستند، و بالفرض که ادب مقتضی آن نباشد چون آن نوشته آقا مرحوم نبود نظر به عبارت غیر مناسب آن شسته باشند چه تعجّب و تکذیب درین باب^۶ دلالت بر کمال شقاوت او می نماید.

نقل صاحب الرسالة عن الإجازة التي كتبها السيد (دام ظلّه) لولده الفاضل الكامل وما ذكر فيها من سبب عدم كتابة الآقا الإجازة للسيد هكذا: كان قد تطرّق^۷ إلى حواشيه الشريفة بعض الاختلال، فلأجل ذلك لم يتفق أن يكتب^۸.

۱. «ف»: ثالثاً.

۲. «ف»: درین.

۳. در ص ۱۶۱ گذشت.

۴. «ف»: و رابعاً.

۵. «م»: + را.

۶. «ف»: - باب، در «م» نیز در میان سطور افزوده شده است.

۷. «ف»: تطرّقت.

۸. آئینه حق نما، ص ۲۴۹ جمله اخیر در آن چنین است: أن يكتب جنابه الماجد الإجازة على هذه الحال.

کتب^۱ الإصفهاني الکاذب: یعنی راه یافته بود به سوی حواس شریفه او خلل، یعنی عقل او زائل شده باشد، پس به این جهت نوشتن اجازه اتفاق نافتاد. گوئیم^۲ این کلامیست دروغ و سوء ادب و ناسپاسی و بی‌باکی. رجم بالشهاب الثاقب: مردود است^۳ به چند وجه: اولاً، عبارت فهمی این نافهم را اینجا تماشا باید کرد که با وجود دعوی همه‌دانی^۴ و اظهار تصنیف در علم معانی، ترجمه عبارتی که واضح به مرتبه کمال است نتوانست کرد؛ چه متبادر ازین عبارت تخلل در حواس ظاهریه نه تخلل در عقل شریف او. ثانیاً آنکه، بعضی اختلال متعین نیست که در کدام امر بوده، پس تفسیر آن به بی‌عقلی، بی‌عقلی این بی‌عقل است. ثالثاً، پر ظاهر است که هرگاه انسان متجاوز از هشتاد و نود می‌شود اغلب اوقات تخلل در حواس او راه می‌یابد؛ چه جناب آقا معصوم نبودند که این امر به ایشان جائز نباشد. و رابعاً، مقصود جناب^۵ سید ازین کلام بیان واقع است^۶ و عذر عدم تشریف جناب آقا مرحوم جناب سید را به اجازه خود نه العیاذ باللّه إزاء بحاله الشریفه؛ چه عبارات ما تقدّم وما تأخّر بلکه اتّصاف حواس بلفظه «الشریفه» به این معنی گواه عادل است. جناب سید را فخر و مباهات به تلمذ جناب ایشان است نه اینکه معاذ الله سوء ادب در حقّ جناب آقا فرمایند. ولنعم ما قیل:

۱. «م»: قال.

۲. «ف»: گویم.

۳. «ف»: - مردود است. در «م» بر آن خط زده و مشابه آن نیز گذشت.

۴. «م»: همدانی.

۵. «ف»: - جناب. در «م» نیز در میان سطور افزوده شده است.

۶. «م»: واقعست.

إذا لم يكن للمرء عين صحيحة فلا غرو أن يرتاب والصبح مسفر^۱
و حبّذا ما قيل:

گر نبیند به روز شپره چشم چشمه آفتاب را چه گناه؟^۲
و^۳ خامسًا، آنچه نسبت دروغگوئی و سوء ادب و ناسپاسی و بی‌باکی که^۴ خود به این صفات خبیثه از تمامی عالم زیاده‌تر موصوف است به ملازمان آن حضرت نموده خجالت و بی‌حیائی خود را ازین کلمات رفع نمی‌تواند کرد؛ چه این همه صفات نسبت به آقا صاحب سهل است اما به نسبت آقای دو جهانی کفر است، ازین زیاده‌تر ناسپاسی جناب حق (سبحانه تعالی) چه خواهد بود که سرور انبیا و سیّد رسل را یکی از چترداران «چندا بائی» مقرر نماید و ازین سوء ادب زیاده‌تر چه خواهد بود که سیّد نساء^۵ عالمیان را یکی از شانه‌گشادن او قرار دهد، و ازین زیاده بی‌باکی و نامقیدی چه خواهد بود که با وجود دعوی ایمان^۶ دشمنان اهل بیت را بر سر منبر مدح گوید و ستایش نماید و با وجود این شرمنده و خجل ناشده نسبت این خباثت به سوی یکی از احفاد رسول و اکباد بتول فرماید «إذا أُلقيت جلاباب الحياء فافعل ما شئت».

قد خبط و خلط الإصفهاني في نقل كلام صاحب الرسالة وقال حيث نقل: قاطر در اثناء راه رم خورد و آن جناب^۷ از پشت آن جدا شد. چون آن جناب جسیم بوده^۸ و قاطر کلان، ضرب شدید و کوفت^۹ عظیم به آن حضرت رسید - تا آنکه گفت که: - مرکب جناب (رفعه الله درجته) بدرفتار بود و بسیار ناهموار [بود] آن عالی حضرت

۱. این بیت در آئینه حق‌نما، ص ۳۴۷ نیز مذکور است.

۲. گلستان (چ یوسفی)، باب اوّل، حکایت ۵، ص ۶۳. ۳. «م»: - و.

۴. «ف»: - که. ۵. «ف»: النساء.

۶. «ف»: دعوی ایمانی. ۷. یعنی سیّد بحر العلوم.

۸. «ف»: بود. ۹. «ف»: کوفتی.

به خانسامان خود در محلّ عتاب درآمده فرمود تو چرا برای من استری یا الاغی شایسته [به کرایه] نگرفتی؟ او حرفی در جواب آن حضرت گفت و با هم در کلام ردّ و بدل شد حتّی اینکه آن عالی حضرت از شدّت غیظ از مرکب فرود آمده چند قدم پیاده راه رفت.^۱

کتاب^۲ الإصفهانی الکاذب: اینجا عیب بسیار کرد سیّد مرحوم را.
رجم بالشهاب الثاقب: به چند وجه مردود است^۳:

اوّل اینکه، اینجا طرفه خلطی و خبطی به کار برده، و غریب تحریفی نموده که روح خلیفه ثالث پیش او پرواز می کند؛ چه مابین جمله اولی و ثانیه قریب یک صفحه انداخته، هر کسی که درین مقام تمام کلام را من الابتداء إلى الانتهاء در رساله ملاحظه نماید می داند که اوّل را با آخر مناسبی نیست؛ چه مقصود از کلام اوّل این است که^۴ آن عالی حضرت^۵ پیش از روانگی سیّد مرحوم^۶ به سمت سرّ من رأی روانه شده به منزلی رسیدند بعد از آن جناب سیّد مرحوم هم در همان منزل تشریف آوردند و چون در راه این صدمه عظیم به آن سیّد مرحوم رسیده بود بنابر مومیائی ملازم خود را پیش جناب سیّد فرستادند و چون مومیای نبود بسیار تأسّف خوردند و اضطرابانه به وقت شب به خدمت سیّد مرحوم شتافتند. و بعد یک صفحه جمله ثانیه نوشته و مقصود از آن اینست که با وجود اینکه جناب سیّد صدمه عظیم برداشته و روز دیگر هم بر همان قاطر بدرفتار به منزل دیگر رسیده و چون بر خان سامان خود غصه فرموده از نهایت غیظ چند قدم پیاده رفتند اما نفرمود نه کلمه سبّ و شتم

۱. آئینه حق نما، ص ۶۶ و ۷۰، در میان دو قلاب از همین مأخذ افزوده شد.

۲. «م»: قال.

۳. «ف»: - مردود است. در «م» هم بر آن خط زده، موارد مشابه نیز گذشت.

۴. «ف»: + چون. در «م» آن را سیاه کرده است. ۵. یعنی سیّد دلداری علی.

۶. یعنی سیّد بحر العلوم.

که شایان علمای دیندار نباشد. پس تحریف این اصفهانی تماشا باید کرد که دو جمله متفرقه را یک جا نموده و جملهٔ اخیر را از جملهٔ ثانیه افکنده تا آبی به^۱ روی کار خود آورد و نتیجهٔ آن غیبت پیدا کرده و حال آنکه نمی‌داند که این همه ملامت به ریش دراز او عاید می‌کرد.

ثانیاً، چشم او را عصابهٔ بی‌حیائی پوشیده، و خود معدن فسق و فجور و غیبت گردیده، هر کلامی که می‌بیند آن را حمل بر غیبت می‌نماید، و الاً هیچ ذی شعوری^۲ درین مقام که جناب سیّد را توصیف و مدح بسیار فرموده و نسبت تلمذ به آن جناب فخر خود دانسته، و صحبت یک دو روزه را با سیّد مرحوم از نعمت‌های غیر مترقبه شمرده، و این کلام را نیز من جملهٔ مدح سیّد مرحوم ذکر کرده، حکم نمی‌کند که این کلام محتمل^۳ غیبت باشد. و قطع نظر ازین ما هیچ عیب و نقص درین کلام نمی‌یابیم. و اگر بیان افتادن آن جناب از قاطر و جسیم بودن آن مرحوم موجب غیبت باشد پس باید که حکایت انبیا و اوصیا و آنچه بر ایشان گذشت از کفار و معاندین از هتک حرمت و تذلیل باید که موجب غیبت انبیا و اوصیا باشد. نعوذ بالله من ذلك.

قال صاحب الرسالة في فضائل السيّد المبرور المرحوم^۴ ناقلاً من جناب السيّد: از زبان سیّدی با وقار که از سادات اهل خطه بود و اسم شریف ایشان سیّد حسن شنیدم که می‌گفت که اگر درین اوان جناب سیّد دعوی عصمت خود نماید احدی را مجال قدح و جرح در آن نیست^۵.

کتب^۶ الإصفهانی الکاذب: تقریر عصمت غیر نبی و امام کرد.

رجم بالشهاب الثاقب: هر چند عبارت نافهمی او به مرتبه [ای] رسیده است که قابل جواب نمانده بلکه خموشی جواب اوست، لکن چون خواطر حمقا به آن مطمئن

۱. «ف»: بر.

۲. «ف»: + که، گویا جای آن در «م» پاک شده است.

۳. «ف»: متحمل (ظ).

۴. یعنی سیّد بحر العلوم.

۵. آئینه حق نما، ص ۶۱.

۶. «م»: قال.

نمی‌شود^۱ لهذا به قلم می‌آید که مقصود ازین نقل، اظهار کمال تقدّس و ورع جناب سیّد مرحوم است، و کمال حسن اعتقاد و حسن ظنّ مردمان نسبت به آن مرحوم، نه اینکه آن حضرت - معاذ الله! - نبی و معصوم بود. و به موجب اینکه «ضِعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى مَا أَحْسَنَهُ»^۲ معنی کلام آن سیّد بزرگ چنین خواهد بود که: مرتبه ورع و تقدّس و تقوی آن سیّد مرحوم به این مرتبه رسیده که اگر بر فرض محال دعوی عصمت کنند، مجال انکار نباشد.

و خوب معلوم است که صدق شرطیه مستلزم صدق مقدّم نیست؛ و فرض محال محال نیست؛ وَالْآيَةُ ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلُ الْهَيْئَةِ﴾^۳ مستلزم شرک باشد، چنانکه شرطیه «لو كان هذا الإصفهاني حمارًا كان ناهقًا» صادق است به اتفاق منطقیین و نحویین و حال آنکه صدق مقدّم را قبول نخواهد کرد، بلکه به موجب اینکه انقلاب مهیّه محالست محال خواهد دانست، گو در واقع^۴ درین ماده تحقق مقدّم هم باشد.

و نیز محتمل است که مراد از عصمت اجتناب از کبائر و صغائر بعد^۵ باشد که مخصوص به انبیا و اوصیا نیست و ازینجاست^۶ که بر اطفال جناب ائمه معصومین (ع) معصوم اطلاق می‌کنند و معصومه قُوم به همین معنی است. و اگر به این معنی کسی دعوی عصمت کند هیچ گناه نیست و اقرار به آن هم محلّ تشنیع نباشد. فَافْهَمْ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ!

قال صاحب الرسالة ناقلًا عن جناب السيّد^۷: جناب أستاذ الكل^۸ در مدح جناب

۱. دور از جناب خوانندگان کتاب!

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۸۷، ح ۷ و ج ۷۲، ص ۱۹۶، ح ۱۱.

۳. الانبیاء (۲۱): ۲۲.

۴. «م»: - در واقع.

۵. «ف»: - بعد.

۶. «م»: ازینجا است.

۷. یعنی سیّد دلدار علی.

۸. یعنی وحید بهبهانی.

سیّد مبرور^۱ می فرمود که: سیّد مهدی از ریش من شرم می کند که پیش من حرفی نمی زند و الاّ به اعتبار حدّت ذهن و دقّت بسیار مرتبه عالی دارد.

کتاب^۲ الإصفهانی الکاذب: فضولیت و دور نیست که غیبت باشد!

رجم بالشهاب الثاقب^۳: کفی فی جوابه:

لکلّ داء دواء یستطبّ به إلاّ الحماقة أعیت من یداوئها^۴

یعنی هر چیز دواپذیر است مگر حماقت را علاجی نیست.

قال صاحب الرسالة فی مدح السیّد الطباطبائی^۵ (رضی الله عنه): از غایت ورع و تقوی از آستان ملایک پاسبان^۶ پا بیرون نهاده^۷ تا به حدّی که برای زیارت مشاهد دیگر نرفته^۸.

کتاب^۹ الإصفهانی الکاذب: غیبت است یا افترا.

رجم بالشهاب الثاقب: به چند وجه:

اولاً اینکه^{۱۰}، اینجا هم طرفه خطبی به کار برده که کلام ما بعد این کلام را به گمان اینکه مفرّ اوست ذکر نکرده. و آن اینست: ظاهراً به خیال اینکه مبادا در اثنای سفر بعد مفارقت این آستانه فیض نشانه انقطاع مدّت عمر مقدّر شده باشد، و هم به نظر اینکه در حضر تحصیل علوم کما ینبغی حاصل می شود به خلاف اسفار کما لا یخفی علی اُولی الأبصار^{۱۱}. انتهى.

۱. یعنی سیّد مهدی بحر العلوم.

۲. «م»: قال.

۳. «ف»: «أقول» بدل «رجم بالشهاب الثاقب».

۴. این بیت در این مأخذ آمده است: الأغانی، ج ۱۳، ص ۲۱۴؛ أدب الدین والدنیا، ماوردی، ص ۲۳؛ التذکرة الحمدونیة، ج ۳، ص ۲۶۸، ش ۷۹۰؛ ربيع الأبرار، ج ۲، ص ۳۹؛ العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۲۶؛ محاضرات الأدباء، ج ۱، ص ۲۸؛ المستطرف، ص ۲۳؛ نزہة الجلیس، ج ۲، ص ۷۰؛ کشکول شیخ بهائی، ج ۳، ص ۹۰؛ امثال و حکم دهخدا، ج ۳، ص ۱۳۶۸.

۵. یعنی صاحب ریاض المسائل.

۶. «ف»: «ملایک آشیان».

۷. «ف»: «نگذاشته».

۸. آئینه حق نما، ص ۷۳.

۹. «م»: قال.

۱۰. «م»: «- اینکه».

۱۱. آئینه حق نما، ص ۷۳-۷۴.

آیا هیچ عاقلی و ذوی شعوری گمان می‌کند این^۱ کلام، که اَصْفَى مِنَ الْمَاءِ الزَّلَالِ و صاف عن شوب الاختلال است، متضمّن کدورتی و غیبتی بوده باشد، فلا يرجع الملام في هذا الكلام إلّا إلى لحيته الطويلة!

ثانیاً^۲، این مانعة الخلوّ مخترعه او ناشی است از حقیقت عنادیه و انفصال او از اهل دین و اتصال او با دشمنان حقّ مبین.

اما گمان افترا پس این امری نیست که بر سکنه کربلاء معلّی (زادها الله شرفاً و مكرمة) و سایر زوّارین مخفی و پوشیده بوده باشد.

اما غیبت؛ پس این معنی عیب نیست، بلکه کمال خوبی است^۳؛ چه، محتمل است که آن حضرت از غایت تورّع، نظر به تعطیل درس علوم دینیّه که از اهمّ واجبات است^۴ با حصول زیارات سائر ائمه بلکه انبیا و اوصیا و ملائکه در روضه مقدّسه خامس آل عبا (علیه التحية والتنا) چنانچه از اکثر احادیث مستفاد می‌شود بنابر زیارت^۵ مشاهده مشرّفه باقیه (علی راقديها ألوف التحية والأئمة) که از سنت موکّده است مشرّف نشده باشد، یا شاید در اوائل سن یک دو مرتبه این سعادات را^۶ حاصل نموده بعد تکمیل علوم به سبب مقدّمه مذکوره باز مشرّف نشده باشد، چنانچه از جناب فاضل اردبیلی^۷ نقل می‌کنند که هرگاه از عتبه غرویه به سمت عتبه حائریه سفر می‌کرد با اشتغال تدریس نماز و روزه را جمع بین القصر والإتمام می‌نمود.

ثالثاً، اینکه: «كُلُّ شَيْءٍ يَسْتَطِبُّ إِلَّا الْحَمَاقَةَ»^۸.

۱. هر دو نسخه: «ازین»، در «م» «ز» را پاک کرده است.

۲. «ف»: دویم، ۳. «م»: خویست.

۴. «م»: واجباتست، ۵. «ف»: زیارات.

۶. «ف»: - را.

۷. سنح: روضات الجنّات، ج ۱، ص ۸۱ در گفتاوردها از حداثی المقربین.

۸. اقتباس است از مصرع بیتی که در صفحه قبل گذشت.

قد خبط و خلط الإصفهانی فی عبارة صاحب الرسالة حیث قال^۱: روزی در مجلس درس^۲ حاضر بودم مذکور مسأله جواز صلاة مرد که زن در پهلوی مرد^۳ إلخ آن قال: عرض کردم که: شاید استدلال به قیاس اولویه^۴ باشد؛ چه جواز صلاة اولی باشد از اضطجاع در حال حیض. جناب سید قبول فرموده و به زبان دُرر بیان فرمودند که: این حرف را به آب زر باید نوشت^۵.

کتب الإصفهانی الکاذب: افترا است؛ چه این قیاس عامی هم نباشد و سید علی (ره) هرگز نماز را قیاس بر اضطجاع نمی‌کند.

رجم بالشهاب الثاقب^۶: به چند وجه:

اولاً اینکه، درینجا هم تحریفی و خبطی طرفه^۸ به کار برده و از وخامت عاقبت ناندیشیده^۹ روی خود را سیاه کرده تا إخوانه الشیاطین بدانند که در فهم معنی قیاس از مریدان خاص «اول من قاس»^{۱۰} است. و عبارت رساله که لا غبار علیها بدین وجه است که:

ایضاً جناب مجتهد العصر (دام ظلّه)^{۱۱} می‌فرمایند^{۱۲} که: روزی در مجلس درس حاضر بودم و مذکور مسأله جواز صلاة مرد در مکانی که زن پهلوی مرد یا روبه روی او نماز گزارد^{۱۳} به میان بود، و هم تذکره به میان آمده که بعضی استدلال بر جواز آن نموده‌اند به حدیثی که مضمون آن اینست که: روزی جناب رسول خدا نماز می‌گزارد و عایشه در حالت حیض بود و پیش روی آن حضرت خوابیده بود و پاها به سوی

۱. «ف»: «هكذا» بدل «حيث قال».

۲. درس صاحب ریاض المسائل.

۳. «ف»: پهلوی مرد.

۴. «ف»: اولویه. (با تاء مدوّر).

۵. در ذیل عبارت آئینه حق نما بتمامه خواهد آمد.

۶. «م»: قال.

۷. «م»: + «این کلام مورد ملامت سپس بر آن خط زده است.

۸. «ف»: - طرفه.

۹. «ف»: ناندیشید.

۱۰. یعنی ابلیس.

۱۱. یعنی سید دلدار علی.

۱۲. در آئینه حق نما: می‌فرماید.

۱۳. در دو دستنویست: «گذارد» و نیز در دو مورد بعدی.

آن حضرت دراز کرده به حیثیتی که هرگاه آن حضرت ارادهٔ سجده می‌کرد^۱ به دست مبارک خود پاهایش را می‌فشرد تا او می‌کشید.

جناب سیّد مرحوم فرمودند که: استدلال به این حدیث در ما نحن فیه وجهی وجیه ندارد، کجا اضطجاع زن پیش مصلّی و کجا نماز گزاردن او؟ [بلی،] اگر مذکور نماز کردن عایشه در آن حدیث می‌بود. استدلال صحیح می‌بود.

من عرض کردم که: شاید استدلال به قیاس اولویه^۲ باشد؛ چه جواز صلاة اولی است از اضطجاع^۳ در حال حیض.

جناب سیّد قبول فرموده به زبان دُرر بیان فرمود که: این حرف را به آب زر باید نوشت^۴. انتهی کلامه.

پس صاحبان انصاف درین عبارت نظر نمایند که کجا جناب سیّد قیاس کرد و از کدام فقره بر می‌آید که جناب آقاسیّد مرحوم قیاس فرمود^۵. عبث عبث این خر خود را مستحق جهنّم گردانید و خسر الدنیا والآخرة گردید.

ثانیاً اینکه، جناب سیّد (دام ظلّه) در باب جواز صلاة نه استدلال به این حدیث کرده و نه وجه آن قیاس اولویه^۶ ذکر کرده و نه جناب سیّد مرحوم مبرور به این حدیث متمسّک گردیده، بلکه هرگاه جناب سیّد بر استدلال بعضی علما قدح فرموده جناب سیّد (دام ظلّه) وجهی از طرف ایشان احتمالاً بیان فرموده و آن محلّ مؤاخذه نمی‌باشد. و انصاف آنست که از جانب کسی که استدلال به این حدیث فرموده وجهی که جناب سیّد (دام ظلّه) از سوانح وقت افاده فرموده بهتر ازین نمی‌تواند شد. پس قول به اینکه این قیاس عامی هم^۷ نباشد مثل بول است؛ چه معلوم نیست که این

۱. در آئینه حق‌نما: می‌فرمود.

۲. «ف»: اولویه. (با تائید مدوّر).

۳. «ف»: + زن.

۴. آئینه حق‌نما، ص ۷۶ - ۷۷.

۵. در هر دو نسخه: «فرموده که». و در «م» به مانند متن تصحیح شده «ه که» را پاک کرده).

۶. «ف»: اولویه.

۷. «ف»: - هم.

عامی از کلام سابق چه فهمیده، و هم قول به اینکه: «سیّد علی هرگز نماز را قیاس به اضطجاع نمی‌کند» بر کدام کس تعریض نموده؟ چه در رساله جائی ذکر این نیست که جناب سیّد درین باب قیاس کرده^۱ پس این مرید «اوّل من قاس» برای چه نفی مؤکّد آورده.

آری، هرگاه از تسلّط شیطان و هم^۲ عقل انسان کم شود و او را مالیخولیا و خبط عارض شود به امثال چنین کلام متفوّه می‌شود، هر چند مشاکسه ظلمت^۳ با نور، و گشایش ظل با حرور، و معارضه حق با باطل، و مقابله شیطان و هم با سلطان عقل، منکر نیست نه حادث، و بدعتیست نه امروزی، پیوسته انبیا و اولیا گرفتار مقابله اشقیا بوده‌اند، لکن چه مرتبه بی‌حیائی و بی‌باکی است که نفوس شیطنیه و هوّیات هیولانیه^۴ قدر و رتبه خود را نشناسند، و حقیقت خود را نفهمند، و در برابر ذوات مقدّسه و جواهر قدسیه زبان به لاف و گزاف بگشایند، و به دعوی همسری برخیزند. سخن فهمیدن این بزرگان هنر است نه عبارت ایشان را خلط بلط ساختن، و تحریف در آن به کار بردن، و از حماقت خود آن را بحث نام نهادن، حقّا که ادراک عبارت مشکله و بلوغ به مدارج عالیه کار هر بافنده و حلاج نیست. پس لا محاله نزد عقلا و حق شناسان این چنین خبط در مقامات عالیه از جهت قصور طبیعت او خواهد بود نه از رهگذر دقّت طبع او. خفافیش طبایع، که به فهمیدن ترجمه عبارت^۵ عربیه عاجز باشند بلکه به نقل کلام رسائل فارسیه مبّهوت و مخبط، آنها^۶ را برابری با بزرگی، که به عرش کمال رسیده و از اوج سماء تدقیق و فلک تحقیق درگذشته باشد، جائز

۱. «ف»: کرد.

۲. «ف»: - «وهم». در «م» در حاشیه با علامت «صح» افزوده شده است.

۳. «ف»: ظلمه.

۴. «ف»: + «که». ظاهراً در «م» نیز بوده ولی پاک شده است.

۵. «ف»: عبارات. ۶. «م»: آنها [کذا].

نباشد. ولنعم ما قيل:

وَإِذَا أَتَتْكَ مَذْمُوتِي مِنْ نَاقِصٍ وَهِيَ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي كَامِلٌ^۱

وَحَبِّذَا مَا قَالَ:

خاقانی آن کسان که به راه تو^۲ می‌روند

زاغانند و زاغ را روش کبک آرزوست

چون طفل کارزوی ترازوی زر کند

نارنج زو^۳ خرد که ترازو کند زیوست

گیرم که مارچوبه زند تن به شُکُلِ مار

کو زهره^۴ بهر دشمن کو مهره بهر دوست^۵

قال صاحب الرسالة قَوَّتْ مَمَيِّزُهُ مِیَانِ سَكْنَةِ اَیْنِ دِیَارِ حَكَمٍ عِنْقَا دَارِدٍ^۶.

کتاب^۷ الإِصْفَهَانِیُّ الْكَاذِبُ: خوب نکرد که مردم هندوستان را، همگی را،^۸ نافهم

و بی تمیز دانست.

رجم بالشهاب الثاقب: اگر قَوَّتْ مَمَيِّزُهُ مِیَانِ سَكْنَةِ اَیْنِ دِیَارِ حَكَمٍ عِنْقَا نَمِی داشت

چون تو کرکس گنده‌خور را به مقابله^۹ آن شهباز طبیعت کی راضی می‌شدند، و این

خرافات و مزخرفات ترا با نقود و جواهر آن عالی‌حضرت کی در یک میزان

می‌سنجیدند، و زبان به اینکه معاویه قال کذا و علی قال کذا کی می‌گشادند، و در ذلّت

۱. این بیت از مثنوی است. ر.ک: دیوان مثنوی، ج ۲، ص ۴۲۵ و در چاپ دیگر: ج ۲، ص ۱۸۴؛ امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص

۱۳۳ و ج ۴، ص ۱۸۸۲؛ خزانه الأدب، ج ۲، ص ۱۳۶. میرداماد در نامه‌اش به ملا عبدالله شوشتری به این بیت و دو بیت

خاقانی که در پی خواهد آمد استشهد کرده است. ر.ک: ریاض العلماء، ج ۳، ص ۲۰۴ و به نقل از او در: روضات الجنّات،

ج ۴، ص ۲۴۲. ۲. در دیوان و امثال و حکم: که طریق تو.

۳. در دیوان: از آن. ۴. در دیوان و امثال و حکم: زهر.

۵. دیوان اشعار خاقانی، قطعات در نکوهش منتقدان، و نیز ر.ک: امثال و حکم دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۲۳. بیت

نخست در ص ۱۱۵ گذشت. ۶. آئینه حق‌نما، ص ۲۲۲.

۷. «م»: قال. ۸. چنین است در دو دست‌نوشته.

۹. «ف»: مقابل.

و خواری تو، چنانچه عالی جناب معلّی القاب ملّا محمد کرمانشاهانی (جزاه الله عنّا خیر الجزاء) نسبت به تو به عمل آوردند، کی مساهله می نمودند.^۱

قال صاحب الرسالة في أثناء^۲ تذکره آقا احمد صاحب: «پس باید که ارباب عقول به دیده انصاف بنگرند که جناب سیّد المجتهدین (رفع الله درجته)^۳ هر گاه با^۴ این خصوصیت که عمّه آقا در عقد حضرت ایشان بود، و صبیّه مرضیه جناب معظم در عقد یکی از برادران آقا، [چون] اعرف به حال آقا نسبت به دیگر علما بوده اند یک کلمه مندرج مدح^۵ باشد در اجازه مندرج نفروندند^۶، حتّی اینکه نام ایشان را هم مذکور نساخته اند، و حال آنکه از دأب علماء کرام آنست که هرگاه مجازله اندکی هم بهره از صلاح و قابلیت داشته باشد گو زیاده از سواد فارسی نداشته باشد اسم او را با صفات^۷ حمیده که درو می باشد مذکور نموده به شرف اجازه مشرف می سازند، پس این خرق عادت که جناب سیّد مرحوم در باب^۸ آقا نموده اند دلیل قویست که در نظر جناب مرحوم، جناب آقا در عرصه طلبه علوم هم نبوده اند و هیچ صفت حمیده نداشتند چه جای اینکه در خور علما حساب شوند. خدا شاهد است که جای این بود^۹ که آقا تأمل را به کار می برد و چنین اجازه [ای] را مخفی می ساخت»^{۱۰}.

کتب^{۱۱} الإصفهانی الکاذب: در اینجا بسیار مذمت کرد آقا احمد را بلکه جناب سیّد را هم مذمت نمود.

رجم بالشهاب الثاقب: امّا جناب آقا احمد پس ما در حقّ او چیزی نمی گویم جز اینکه: «عفا الله عنّا وعنّه»، لکن معارضه می کنم با این اصفهانی به آنچه به آن بسیار

۱. ر.ک: ص ۶۲ و ۱۹۸.

۲. «م»: - أثناء.

۳. یعنی سیّد علی طباطبائی صاحب ریاض المسائل.

۴. «م»: - «با» در آئینه: به.

۵. در آئینه: کلمه که متضمّن مدح.

۶. در آئینه: نفرونده.

۷. در آئینه: او را به بعضی از صفات.

۸. در آئینه: درباره.

۹. در آئینه: بوده.

۱۰. آئینه حقّ نما، ص ۵۳۶ - ۵۳۷.

۱۱. «م»: قال.

مذمت نموده شیخ اسماعیل را چنانچه بیاید، اما آنچه نوشته که: «بلکه سیّد مرحوم را مذمت نموده» پس جواب همانست که^۱: «كُلُّ شَيْءٍ يَسْتَطْبُ إِلَّا الْحَمَاقَةَ»^۲ و الاّ از کدام فقره مذمت جناب سیّد مرحوم بر می آید، آری طریان مالیخولیا و خبط به این اصفهانی البتّه ثابت می شود.

قال صاحب الرسالة في جواب كلام آقا احمد في ذكر السيّد حسن: قوله: «شاه بيت سخن ایشان» إلى آخره، بلی شاه بیت سخن جناب آقا این بود که من در شهری که وارد می شوم مجتهد از آن شهر می گریزند^۳ چنانچه ثقات نقل کرده اند. سبحان الله! قدوم میمنت لزوم جناب آقا را [ملاحظه]^۴ باید فرمود که مجتهدین و اتقیای شهر از ایشان نفرت می کردند و می گریختند! و بحمد الله چون در شهر لکهنو تشریف آوردند به مقتضای قوله تعالی: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾^۵ اهل شهر - که اتباع مجتهد زمانی (مدّ ظلّه) بودند - از اضرار ایشان محفوظ و مصون ماندند^{۶-۷}.

کتب^۸ الإصفهانی الکاذب: بسیار بی ادبی کرد.

رجم بالشهاب الثاقب: اولاً، جناب آقا احمد صاحب را می رسد که مؤاخذه از صاحب رساله نمایند نه ترا، چنانچه در باب مرزا محمد گفتی که: «شیخ جعفر را می رسد که از مرزا محمد مؤاخذه نمایند نه دیگری را».

ثانیاً^۹، منقوض است به آنچه نسبت به عالی جناب فضائل مآب ستوده آداب، معارف و حقائق اکتساب، الفاضل المقدّس الشیخ اسماعیل^{۱۰} الخراسانی در خطّ شقاوت نمط که به آن عالی حضرت نوشته بود بی ادبها کرده و تعریضات ناملایم

۱. «م»: - که.

۲. اقتباس است از مصرع بیتی که در ص ۱۸۵ گذشت.

۳. در آئینه: می گریزد.

۴. در میان دو قلاب از آئینه حق نما افزوده شد.

۵. الحجر (۱۵): ۴۰.

۶. «م»: ماند.

۷. آئینه حق نما، ص ۳۹۳.

۸. «م»: قال.

۱۰. «م»: الاسماعیل.

۹. «ف»: دویم.

نسبت به شیخ المشایخین نموده، و این را وسیله مودّت در میان خود و آن عالی حضرت گردانیده، و آنچه مفید تصوّر نموده بود و بحمد الله به برکات باطنی آن شیخ مضر برآمده، چنانکه اینجا غیبت و تهمت آن حضرت را وسیله روزی بنابر بعضی از توهمات تصوّر کرده حق (سبحانه تعالی) او را مبدّل به خیبت و خسران گردانیده.

بیان این مقال برین منوال است که: شیخ ممدوح معظّم^۱ در مکتوبی که به خدمت^۲ آن عالی جناب از بلده بنارس نوشته فرستاده بودند بعد مدح و ستایش آن جناب در آن مندرج بود که آمدن من به سمت هندوستان نیست مگر بنابر سعی در باب تصفیّه نهر آصفیه و ادای دیون عالی جناب زیده اولاد و سیف الله المنتضی جناب آقا محمد رضا خلف ارشد سید مهدی مرحوم. و بعد ورد به لکهنو از اسباب چند آن جناب را آنچه مکنون بود به ظهور نرسیده، آری، مساعی بعضی از رؤساء آن بلده قدری از^۳ زاد راه و قدری برای سید ممدوح و دیگر بزرگان حاصل فرموده روانه سمت عتبه غروبیه گردیده، و این هم از حسن نیت آن بزرگوار بوده. و چون خطّ مذکور در کتاب آینه حقنما مذکور است و این اصفهانی آن را بخوبی مطالعه نموده طاعتاً علی الشیخ بنابر رضا جوئی آن عالی حضرت به زعم باطل خود بی ادبیهای بسیار نسبت به آن بزرگوار کرده. و آن عبارتیه اینست:

نه کاری دارم که شرح او به زبان گویم، و نه مهمّی که تفصیل او در کاغذ نویسم، و نه مرا با نهر آصفیه (علی محدثها ألف الثناء والتحية) کاریست که برای تمشیت امر او آبی بر روی کار آرم، و نه در بابت نهر حسینیّه (علی مخرجها صنوف الاثنیه) پیغامی که برای مرمت او خشت و آجری به^۴ بنا و معمار رسانم، و نه خرم در گِل

۱. یعنی شیخ اسماعیل نجفی خراسانی.

۲. «ف»: به عالی خدمت. در «م» ابتدا «به عالی حضرت» بوده سپس بر آن خط زده و بالای آن «به خدمت» نوشته است.

۳. «ف»: - از.

۴. «ف»: «و» بدل «به».

قرضداری زید و عمر [و] خفته که برای اخراج پای او از گل صدای الغیاث الغیاث برآرم، و نه در خصوص مفتول و گلابتون و ثوب ممّوه مذهب با علما گفتگوئی دارم که به سبب عجز و نوشتن چهل نامچه ابد الدهر خود را از جاهلان شمارم، و نه یارای مدح کردن دارم که به عربی مدح کنم که [پس] گردن^۱ فصحای عرب را خورم، و اگر به فارسی سخن گویم از فارسی زبانان دانشمند رنج برم؛ چه در خصوص کار بار مهمّات گویم، حسبی الله و نعم الوکیل در نهر آصفیه نَوّاب مستطاب رفعت الدوله رفیع الملک غازی الدین خان بهادر شهاست جنگ (خَلد الله جاهه) نَعَمَ المعتمد والكفیل، فیعین من یشاء لذلك ویمنع من یشاء عن ذلك من زید و عمر [و] و بکر و ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و در باب نهر حسینیّه نَوّاب مستطاب منیر الملک بهادر (زید عمره) نعم المعین و الدلیل، و در خصوص قرضداری زید و عمرو و بکر قاضی الحاجات خود کارسازی بندگان خود نمود و به وسیله خانه در بهشت فروختن و نحو آن زنگ غم مدیونی را از قدح سینّه ایشان خواهد زدود، و در باب ثوب ممّوه کافیت عبارت ذکرى و منتهی و مرشد العوام و شرح کبیر و غیر^۲ آنها از کتب علمای^۳ سابقین و فقهای سالفین که در کتاب آینه حق نما اشاره به آن شده؛ فَإِنَّ «العَاقِلَ تَكْفِيهِ» الْإِشَارَةُ وَالْجَاهِلَ لَا يَشْبَعُهُ أَلْفُ كِتَابٍ». و عبارت در خصوص مطلب آخر کافیت مدح خدای تعالی در کتاب خود به قول او ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ﴾^۵.

علاوه بر مدح پیغمبر و ایمه عموماً و علما خصوصاً در اجازات و غیرها^۶. انتهى کلامه.

۱. در سابق که این نامه را بتمامه آورده چنین است: «گردنی» بدل «گردن» و در میان دو قلاب از همان بخش افزوده شد.

۲. «م»: غیره. ۳. «ف»: علماء.

۴. «ف»: یکفیه. ۵. الحجرات (۴۹): ۱۳.

۶. این نامه بتمامه در ص ۶۵-۷۱ گذشت.

و یرد علیه ملامه پس عاقل منصف تأمل فرماید این کلام خرافت انجام او متضمّن چند امر است که سابقاً به آن تصریح شده، و من جمله آن بی ادبیهای بسیار^۱ نسبت به جناب شیخ مقدّس^۲ به عمل آورده و پاسداری حضرات ائمه اطهار لا سیّما اَبی الاَئمه صاحب ذی الفقار در حقّ آن مرد صالح، که بر آستان ملک پاسبان نجف اشرف مجاورت اختیار کرده است، رعایت ننموده. فتبّت یداه بما کسبت!

و آنچه از ابتدای این وریشه تا انتهای آن نسبت به جناب سیّد (دام ظلّه) بی ادبیها کرده و درشتیها نموده که هرگز جناب آقا احمد صاحب بعد مطالعه این رساله هم^۳ زبان به امثال چنین کلمات نگشاید، و هرگز آن حضرت را به این بدیها نسبت نکند. فحسبه جهنّم و ساءت له مصیراً.

خود را به شه سپار و عدو را به ذو الفقار

آنکه ببین که روز ولایت چه می کند؟

قال صاحب الرسالة في جواب كلام آقا احمد في ذكر السيّد حسن: قوله: «چون آن جناب را نقش مراد نبست» إلى آخره.

هر چند درین مقام وقت نظر به کار برده شد جمله [ای] که کذب آن متیقّن یا مظنون نباشد به هم نرسید إلى أن قال: لكن حقد و عداوت را چاره نیست.

كتب الإصفهاني الكاذب: آقا احمد را کاذب و حسود دانست و بسیار بیجا کرد.

رجم بالشهاب الثاقب: آنچه در میان صاحب رساله و آقا احمد صاحب گفتگو

است بنده را ازو سروکاری نیست، لکن چون جانبداری او جناب آقا احمد صاحب^۴ را نیست مگر از جهت عداوت جناب سیّد (دام ظلّه) پس می گویم که «کیف یرمی الحجاره من کان بینه من الزجاجة» آیا تو نیستی که بر جناب شیخ اسماعیل

۱. «ف»: + است که.

۲. یعنی شیخ اسماعیل نجفی خراسانی.

۳. «ف»: - هم.

۴. فقره «گفتگو است ... آقا احمد صاحب» از «م» افزوده شد.

صاحب^۱ در مکتوبی که از مرشدآباد به لکهنو فرستادی طعنه زد^۲ و آن بزرگوار را تشبیه به خر دادی؟ آیا نیستی که شیخ مذکور را توصیف به جهل نمودی؟ آیا نیستی که انکار اجتهاد جناب سیّد محمّد حسین شهرستانی کردی و آن عالی جنابان را متّصف به نفسانیت ساختی؟ آیا نیستی که آن عالی جنابان را به افترا یاد کردی؟ تف باد بر ریش دراز تو که با وجود این عیوب بر دیگران طعنه می‌زنی^۳.

خود ناگرفته پند مده پند دیگران پیکان به تیر جا کند آنگاه بر نشان^۴ از خطاب ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۵ شرم باید کرد و تهدید ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۶ را سهل نباید شمرد.

بدان ای طالب انصاف که بعد این قول عبارات دیگر از رساله متضمّن ردّ و قدح بر جناب آقا احمد صاحب ذکر کرده و در جواب آن بیهوده سرائی نموده، از آنجا که مقصود شکسته ازین رساله ابطال هفوات و ترّهات و طامات این^۷ اصفهانی است نه گفتگو با جناب آقا احمد صاحب^۸ و باعث ردّ و قدح صاحب رساله بر جناب آقا صاحب ممدوح مجملّاً به معرض بیان آمد اکنون تفصیل درین مقام بنابر اکثری از وجوه مناسب ندیده بالمرّه از آن اعراض نموده به نقض هفوات او نسبت به آن عالی حضرت پرداخته.

کتاب^۹ الإِصفهانی الکاذب: ازین داستان‌ها و غیر ذلک از مردمان که همه را مذمّت کرده مانند آقا هادی و آقا بزرگ و سیّد علی بزرگ و غیرهم. ملا محسن را

۱. «ف»: - صاحب.

۲. «ف»: - طعنه زد.

۳. «ف»: طعنه زنی.

۴. در امثال و حکم دهخدا، (ج ۲، ص ۷۵۷) بدون نام سراینده آن آمده است.

۵. الصف (۶۱): ۲.

۶. الصف (۶۱): ۳.

۷. «ف»: - این، در «م» نیز بعداً افزوده شده است. ۸. «ف»: + است.

۹. «م»: قال.

ملحد و زندیق دانسته، و صاحب مدارک را سخیف القول دانسته، و غیر ذلک از عیوب او، مثل آنکه احادیث را به خلاف ضابطه مقرر در اصول و شرایط آن نقل بالمعنی^۱ کرده و در حدیثی هفتاد و در حدیثی چهل و در حدیث زیاده‌تر و کم غلط کرده، و امانات را به من^۲ ثابت شده که خیانت نموده، و با این پیری در حال اختیار در مجلس ناچ^۳ و رقص توقّف کرده و تعشّق^۴ زن فاحشه به هم رسانیده و ما بعد او را نمی‌گویم، پس به سبب این امور ازو میبایست^۵ می‌کنم و او را سبّ و شتم می‌نمایم و ثواب می‌دانم اهانت او را.

رجم بالشهاب الثاقب^۶: أقول^۷ - وبالله التوفیق وبالعمل علی ما یرضاه یصل إلی الرحیق -: ازین داستان و افسانه و ازین قصّه و چغانه که ملعبه صبیان و اضحوکه ثکلانست ظاهر و باهر است که سینه شقاوت‌دینه او از حسد و حقد و عداوت و خیانت لبریز، و با دوستان خدا و اولاد حضرت مصطفی و علی مرتضی در ستیز سرآمد «من یشتری الحیاة الدنیا بالآخرة»^۸ قافله‌سالار ﴿مَنْ [كَانَ] يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ﴾^۹ دنیای دنی^{۱۰} دیده حق‌بین او را بردوخته^{۱۱}، و از شیطان معلّمش کتّادی^{۱۲} آموخته، و افترا شعار خود ساخته، و نقد دین خود را به دنیای جیفه که ﴿مَتَّعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾^{۱۳}

۱. «ف»: - بالمعنی. در «م» نیز در میان سطور افزوده شده است.

۲. «ف»: - به من.

۳. واژه‌ای است هندی به معنای رقص چنانکه در ص ۵۴ و ۶۲ و ۷۲ و ۱۱۴ گذشت.

۴. «م»: + با. سپس بر روی آن خط زده است. ۵. «م»: میبانت.

۶. «ف»: + وضرب یضربه لازب. ۷. «ف»: فأقول.

۸. اقتباس است از آیه ۸۶ سوره البقره و آیه ۷۴ سوره النساء.

۹. الإسراء (۱۷): ۱۸. ۱۰. «م»: دنیا دنی.

۱۱. «ف»: پرداخته.

۱۲. شاید این کلمه «کتّادی» خوانده شود. در صورت اوّل از «کید» مشتق است و در صورت دیگر از «کتّاده» برگرفته شده است که به معنای کمان نرم بسیار سست است و یا یکی از آلات زورخانه است.

۱۳. النساء (۴): ۷۷.

درباخته، بحمد الله مستمسكات^۱ او که او هن از بیوت عنکبوتیه و آشت از اوراق توتیه باشد هباء منبثاً گردیده، و سخافت اقوال و خبائث افعال او بر جمیع سکنه این دیار از ادانی و اعالی إلا من أشرب قلبه العناد و جبلت سریره علی اللداد منکشف و منجلی شده که محلّ ریب باقی نمانده، و شک و تردّد را در آن گنجایش نیست.

بر صاحبان بصیرت و ذوی الفطانت مخفی نماناد که بیان معائب^۲ و مثالب این اصفهانی که به کرات و مرات به معرض اظهار آمده نه از رهگذر غفلت و ذهول بوده باشد، بلکه تقریراً للمرام و تأکیداً للكلام که ناظر منصف در ردّ هر قول او التفات به معائب او داشته باشد و غفلت از آن واقع نشود؛ لهذا تتمیماً للمرام و تقریراً للكلام و هدایهً للأنام به بیان بعضی از معائب او می‌پردازد و آن را خالی از اجر و ثواب نمی‌داند.

باید دانست که این مرد بعد از آنکه^۳ او را در دار الخلافه طهران مذلّتی عظیم حاصل شده، و طرید بعضی از مقدّسین^۴ گردیده، و نفی البلد او را نصیب شده، از راه مسقط به^۵ برادران خود مشرّف گردیده به حیدرآباد دکن آمده، و چون آنجا به شآمت اعمال قبیحه و افعال رذیله به مطلوب نرسیده، شروع به مدح خلفاء ثلاثه و عایشه و ابو هریره نموده، خانه ایمان خود خراب کرده، و چون ازین هم چیزی حاصل نشد خواب مزور که زبان را طاقت بیان آن نیست^۶ و سزاوار آنست که زمین زیر پای او^۷ شکافته شود و کوه‌ها پاره پاره گردد برای زن زناکاری تراشیده، بر جناب سیّد کائنات و فخر موجودات و بضعه کبد آن حضرت تهمت نموده، و خود را مستحق نار جهنّم گردانیده.

۱. «ف»: متمسکات.

۲. هر دو نسخه با همزه، و نیز در موارد بعدی.

۳. «م»: ازینکه.

۴. یعنی ملا محمد کرمانشاهی. در سابق ص ۶۲ و ۱۹۱ از او یاد شده است.

۵. «م»: از.

۶. چنین است در هر دو نسخه، ولی در «م» بدینگونه تصحیح شده: که زبان به بیان آن منطلق نمی‌شود.

۷. «ف»: - «زیر پای او» در «م» نیز در میان سطور افزوده شده است.

سبحان الله! در کتب احادیث به نظر رسیده بود^۱ که در زمانه سابق سر حضرت یحیی بن زکریا^۲ را برای زن زناکاری فرستادند لکن درین امت هم مردانی چند هستند که برای زن زناکار بر سید ولد آدم افترا می‌نمایند، کاش اگر جرجانی و نهروانی می‌شد مضایقه نبود^۳، اصفهانی این چنین حرکت کند و او یلاه! و با وصف ارتکاب این کبیره موبقه و این سیئه مهلکه به موجب ﴿حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾^۴ از همان «چندا»^۵ چندان منتفع نشده به مرشدآباد بنگاله آمد، از آنجا که صاحبان آنجا رقیق القلب و رحیم دل و صاحب محاسن اخلاق و مکارم اشفاق نسبت به مؤمنین رحیم و رؤوف و برای سادات و حجاج و زوارین شفیق و عطوفت‌اند آن^۶ بیچارگان^۷ این را من جمله علما و فضلا دانسته، اگر چه بدون صحبت متأکده و اختیارات کثیره و امتحانات شدید صاحبان آنجا را جائز نبود که منصب عظیم به او موقوف نمایند و او را امام جمعه و جماعت آن بلده قرار دهند و به طریقه سنیان که «صَلُّوا خَلْفَ كُلِّ بر وفاجر» راه پیمایند، لکن به هر حال این را معظم دانسته و سید انگاشته این منصب جلیل را برای این رذیل^۸ مقرر کردند. از آنجا که و «لَکُلِّ فِرْعَوْنٍ مُوسَى»^۹، و «لَکُلِّ مُبْطَلٍ مُحَقٌّ» در همان اوان سلاله السادات العظام و نتیجه الشرفاء الکرام، العالم الفاضل، زبده المجتبین آقا سید محمد حسین و جناب ستوده آداب، رفعت و جلالت انتساب، فضائل و فواضل ایاب، العالم الجلیل الشیخ اسماعیل (دام فضلها) مع رفقا و اتباع خود قاصدین إلى

۱. «ف» - «بود»، در «م» نیز در میان سطور افزوده شده است.

۲. در هر دو نسخه: ذکر یا.

۳. «ف»: نبوده.

۴. الحج (۲۲): ۱۱.

۵. نام زن فاحشه‌ای است که بارها از او یاد شد.

۶. «ف»: این.

۷. در هر دو نسخه: بیچاره‌گان.

۸. کذا.

۹. مثل است رک: شرح الکافیة، رضی، ج ۲، ص ۳۳، ۱۶۷، ۲۵۷ و ج ۳، ص ۲۵۷؛ خزانه الأدب، ج ۷، ص ۲۲۴؛

امثال و حکم دهخدا، ج ۳، ص ۱۳۶۸، دوباره در ص ۲۱۷ خواهد آمد.

رضی در ذیل آن نوشته: «أَيُّ لَکُلِّ جَبَّارٍ قَهَّارٍ، فَيَصْرِفُ فِرْعَوْنَ وَ مُوسَى لَتَنْكِيرِهِمَا».

العتبات العلية والسدّات السنية وارد آن بلده گردیدند^۱ بعضی از بزرگان آنجا مثل سلالة السادات، رفعت دستگاه آقا سیّد حسین صاحب خلف الصدق سیّد مرحوم و مبرور سیّد مهدی شوشتری^۲ و غیره که فی الجملة درد دین داشتند استفتاء دربارهٔ حال او بعد آنکه از افواه رجال^۳ ما قیل فیهِ وما قال از عابریں سبیل از وضع و جلیل حالات او را که مورث شقاوت او بوده باشد^۴ شنیده بودند به گرامی خدمات این بزرگان ممدوحین نمودند آنچه صدق و حق بود بلا شائبة نفسانیت، چنانچه از کلام آن بزرگواران ظاهر است، دستخط فرمودند. و در مقدّمه مذکور است^۵.

و چون حال تمامی مردمان سکنهٔ بلاد هند به همین نهج است که حال صاحبان لکهنو است: بعضی سکوت ورزیدند و بعضی از حضوری جمعه و جماعت تقاعد نمودند. از آنجا که حق (سبحانه و تعالی) تلمیع و تمویه دین فروش را بخوبی ظاهر می‌سازد و او را رسوای خاص و عام می‌گرداند، در مال بعضی از متوقّی که فی الجملة او را به هم سبب بعضی از صاحبان آنجا مداخلت شده خیانت کرده که اسباب بسیار به نام دیگری قرضی به قیمت قلیلی خود خریده و دیگر صرف بیجا کرد، و کنیز بعضی از نوابزادگان آنجا را در خانهٔ خود آورد^۶، و به بعضی از امارد آنجا تعشقی به هم رسانید و این معنی بر طبع رئیس آنجا گران آمده حتّی تنقّرازو به هم رسانید^۷، آخر الامر شکست در رونق بازار او آمده، و بحمد الله در نظر صاحبان آنجا ذلیل و خوار گردیده، و در آن اثنا بعد از ورود صاحبان ممدوحین و قبل ازین فضایح و بدنامی قصیدهٔ مکر و صیده او که در مقدّمه مذکور است^۸ و من جملهٔ اشعار

۱. «ف»: گردید.

۲. «م»: تستری.

۳. «ف»: + و. در «م» جای آن را پاک کرده است. ۴. ظاهراً در «م» بر روی «باشد» خط زده است.

۵. در ص.

۶. در هر دو نسخه: «گرفت». در «م» بر روی آن خط زده و در حاشیه با علامت «صح» به «آورد» تصحیح کرده است.

۷. «ف»: رساند.

۸. در ص ۶۴-۶۵.

آن اینست:

له خلق کخلقٍ اُحمدي ^۱	إمام الهند فخر العالمينا
ومسلوكٍ بسلكٍ جعفري ^۲	قدیس متقی جماع خیر
ومطلعا على السرّ الخبي	فيا مولی الأنام ومقتداهم
معاشر شيعة المولى علي	أريد الحجّة لله فينا
وصانك من أذيات العتي	فحيّاك الإله المستعان
وحامى من جهالات البذي	وراعاك الإله من البلايا

محصلش آنکه: جناب سید (دام ظلّه) امام هندوستان و فخر عالمیان، صاحب اخلاق احمدیه، مقدّس متقی، جامع خیرات و مبرّات، سالک مسلک جعفری، مولای اُنام و مقتدای خلائق، حجت خدا در میان شیعیان جناب علی ابن ابی طالب (صلوات الله علیه) پس تحیه^۳ گوید حق سبحانه او را و^۴ محفوظ دارد او را از اذیت‌های مرد سرکش و مصون دارد او را از جهالات فحّاش.

و نیز [در] مکتوب بداسلوب که در مقدّمه بتمامه^۵ مذکور است^۶ و بعضی از عبارات او در مطاوی اجوبه نقل شده متضمّن مدح و ستایش آن حضرت، و مشتمل بر نهایت اشتیاق ملاقات ملازمان آن جناب، و محتوی بر غایت رنج و آلام و هموم و اسقام از رهگذر ارتحال مرشدزاده^۷ آفاق سید مهدی مرحوم^۸ خلف الصدق آن جناب، و مملو از مطاعن بزرگوارانی که در بلدۀ لکهنو تشریف آوردند، لا سیّما شیخ ممدوح مذکور^۹ به عالی خدمت قدسی منزلت ملازمان آن حضرت^{۱۰} نوشته فرستاده

۱. کذا بالتّوین فی «م».

۲. کذا بالتّوین فی «م».

۳. چنین است در هر دو نسخه.

۴. «م»: «و او را» سپس بر «او را» خط کشیده است.

۵. «م»: - بتمامه.

۶. در ص ۶۵-۷۱.

۷. «م» مخد [و] مزاده.

۸. متوفای اوّل ذی الحجّة الحرام ۱۲۳۱.

۹. یعنی شیخ اسماعیل نجفی خراسانی.

۱۰. «م»: «عالی حضرت».

و به زعم باطل خود چنان تصوّر نموده که چون فیما بین جناب شیخ ممدوح و ملازمان جناب سیّد (دام ظلّه) فی الجملة کدورتی در میان آمده بود و این معنی مفصّلاً از کتاب آئینه^۱ حقّ نما دریافته آن عالی حضرت به دستور مردمان دنیا خلافاً للشیخ والسیّد جواب خطّ او^۲ خواهند نگاشت و فتوی بر امانت و عدالت او نیز خواهند نوشت، و از غایت حماقت خود ندانست که کدورت مذکوره از قبیل شکایات دنیویّه بود که کم از آن، شرفا و نجبا و علما خالی خواهند بود، نه معاذ الله از رهگذر عداوت دینیّه؛ چه در فضل و کمال و علم و تقدّس جناب شیخ شکی و ربیبی نیست، آنچه را مفید خود تصوّر کرده بود از برکات صفای باطن جناب شیخ مضرّش افتاد که جناب سیّد (دام ظلّه) نظر به مقدّمات سابقه که از مردمان دریافت فرموده بود^۳، و هم نظر به آنچه جنابین ممدوحین در استفتا نگاشته بودند سکوت درین باب اولی دانسته، و چون متعارف نیست که جواب مکتوب تعزیت بنویسند هیچ جواب نگاشته.

و همانا که این شرک شیطانی و این تزویر نفسانی هیچ از^۴ پیش نرفت اوّل این معنی موجب قساوت قلبی و آزردهگی این اصفهانی شد، و از همانجا لسان در ردّ و قدح کتاب مذکور گشوده، و چون در بلده لکهنو آمده و دعای^۵ شقاوت انتمای او که بنابر صون و حفاظت از شرّ عتیّ و جهالات بذی نموده بود چون از خلوص^۶ قلب او^۷ نبود به ذروه اجابت نرسیده، خود مصداق آن گردیده، بنابر بعضی از توهّمات تفریحاً لقلوب بنی امیه و تقویّه لأكباد اتباع یزید و معاویه چاره در همین دیده که شروع در مذمت آن جناب نماید و تهمتها بر آن عالی حضرت زند، و به موجب آنکه

۱. «ف»: آینه.

۲. در هر دو نسخه: + «هم»، در «م» «آن» بدل «او» سپس جای «آن» را پاک کرده «او» را نوشته است.

۳. «ف»: «فرمود» بدل «فرموده بود».

۴. «ف»: - «از»، در «م» نیز در میان سطور افزوده شده است.

۵. «م»: دعاء. ۶. «ف»: + قلت.

۷. «م»: - او.

در قصیده گفته: «بك امتاز السعيد من الشقي»^۱ یعنی به سبب تو نیک بخت از بدبخت ممتاز شده، از صاحبان سعادت به سبب شقاوت امتیاز به هم رسانیده، و برای فریب عامه ناس که بدتر از مواشی و نسناس اند کورانه بنابر اظهار حق علی زعمه^۲، تأسیاً بأشیاء الممدوحين في حیدرآباد، بر مقامات^۳ چند از آینه حق نما از غایت اعوجاجی و کمال نافهمی چنانچه بحمد الله به دریافت خاطر مؤمنین آمده باشد اعتراضات^۴ نموده، و آن را بهائۀ شقاوت خود کرده، و آنچه این غوی آن را عصاء کور باطنی خود تصوّر نموده هر یک برای خراش سینۀ او میخ آهنی گردیده، و شکسته هم بفضل الله سبحانه و عونه از برکات توجّهات باطنیه و مجاهدات نفسانیۀ آن عالی حضرت از عقب آن درآمده به رمح مصقول و سیف مسلول سر آن رأس شیاطین شکسته و زبان آن ذو لسانین را قطع کرده، و ابنیۀ عنکبوتیۀ او را خراب نموده، و زرع و حصد آن را سوخته، و اجر و ثواب آن را از جناب حق (سبحانه و تعالی) خواسته ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۵.

قوله: «و از غیر ذلک که همه مردمان را مذمت کرده آقا هادی و آقا بزرگ» إلخ. أقول: دروغ بسیار پوچ گفت؛ چه در رسالۀ مذکورہ^۶ به نهجی مذمت آقا هادی مذکور نیست، و همچنین کلمات که غیر شایان جناب آقا بزرگ صاحب بوده باشد به نظر نیامده، آری آنچه مکاتیب و مراسلات بابت حویلی مرزا حسن رضا خان بهادر^۸ مرحوم در میان ایشان و جناب سید به تحریر آمده اند در آن مندرج اند، بلکه

۱. در ص ۶۴ گذشت.

۲. «م»: - علی زعمه.

۳. «ف»: مقامی.

۴. در هر دو نسخه: «ایرادات»، در «م» به «اعتراضات» تصحیح شده است.

۵. التوبة (۹): ۱۲۰.

۶. در نقل سابق: و ازین داستانها و غیر ذلک از مردمان که همه را مذمت کرده مانند.

۷. در «م» بر «مذکورہ» خط کشیده است.

۸. «م»: - بهادر.

جناب آقا بزرگ خطّی از کلکته متضمّن تعریضات غیر لایقه به آن جناب نوشتند و با وجود این حال در جواب آن کمال پاسداری ایشان را^۱ رعایت فرمودند. فلعنة الله على الكاذبين.

اما سيّد علی بزرگ پس حال خوبی ایشان را از رساله بخوبی منکشف است، «كما تَدِينُ تُدَانُ»^۲، تا هم^۳ کلمه [ای] که غیر ملائم باشد به نظر نیامده، چنانچه ازین اصفهانی خبیث مشاهد و معائن^۴ می شود. فضّ الله فاه! علاوه خود^۵ فضیحت دیگران^۶ نصیحت اطلاع یافتی که در مکتوب خود جمیع بزرگان واردین^۷ لکهنو را طعن نموده، و خصوصاً جناب شیخ^۸ را که بالتصریح مذمت کرده.

قوله: «و ملّا محسن را ملحد و زندیق دانسته».

أقول: سابقاً به گزارش^۹ آمده و اکنون هم ملتمس می گردد که طعن جناب سیّد (دام ظلّه) نسبت به فاضل کاشانی نه از رهگذر عداوت دنیوی و نه از ممرّ حسد و حقد دنی؛ چه فاضل مذکور از معاصرین آن عالی حضرت نیست که این امر محتمل^{۱۰} باشد، قطع نظر ازین اوّلأ که، از عبارات فاضل مذکور میلان به تصوّف ظاهر است که محلّ انکار نمی تواند شد.

ثانیاً، اگر جناب سیّد (دام ظلّه) درین متفرد می بود تا هم^{۱۱} لایق طعن نبود؛ چه که

۱. «م»: - را. ۲. در روایات بسیار وارد شده است. و در ص ۴۹ گذشت.

۳. کذا. ظاهراً مراد «باز هم» باشد. چند سطر دیگر دوباره خواهد آمد. و در سابق (ص ۱۰۸ و ۱۲۰ و ۱۳۲) نیز گذشت.

۴. چنین است در هر دو نسخه به همزه.

۵. در «م» به جای کلمه «علاوه خود» کلمه ای مشابه «زمان الی ...» نوشته که در اثر آسیب دیدگی نسخه بدرستی قابل قرائت نیست.

۶. در «م»: «دیگران» به «و بدیگران» تغییر داده شده است.

۷. «ف»: وارد. ۸. یعنی شیخ اسماعیل نجفی خراسانی.

۹. در هر دو نسخه: گذارش. ۱۰. «ف»: متحمل.

۱۱. کذا. ظاهراً مراد «باز هم» باشد. مورد مشابهی در چند سطر قبل گذشت.

درین امور ظنون مجتهد حجّت است اگر چه مطابق واقع نباشد، لکن بعضی از علماء کبار کربلای معلّی، چون جناب مرحوم ملا یوسف بحرانی (تغمّده الله بغفرانه) و شیخ علی بن محمد بن حسن بن الشهید السعید الشیخ زین الدین العاملی و غیرهما، فاضل مذکور را نسبت به تصوّف کرده اند^۱، و هرگاه کلام سید درباره فاضل کاشانی مقرون به حجّت باشد دیگر علما نیز درین باب شریک و سهیم آن جناب باشند. پس محلّ آن بود که از دست آویزهای مذمت آن حضرت به جای اسم ملّای مذکور چنین می گفت که خلفای^۲ ثلاثه ممدوحین او را و ابو هریره و عایشه و سائر بنی امیه را که از سلاطین اهل^۳ اسلام بوده اند مذمت نموده و ملحد و زندیق نوشته که مطابق آنچه در حیدرآباد به عمل آورده بود بوده باشد.

قوله: «و صاحب مدارک را سخیف القول دانسته».

أقول: مردود است به چند وجه:

اولاً، منقوض است به آنچه در میان علمای امامیه بل علمای اسلام در مباحثات و ترجیحات واقع شده، حتّی علامه حلّی که آیه الله فی العالمین است در اکثر مقامات به ابن ادریس که از سرآمد علمای^۴ متقدّمین امامیه است نسبت جهل داده، و صاحب معتبر در الحاق بقره و فرس بر جمل و حمار بر بعضی از فضلاء^۵ به این عبارت کنایه نموده که: ومن المقلّدة من لو طالبتة بدلیل ذلك لاّذعی الإجماع؛ لوجوده فی الكتب الثلاثة، وهو غلط وجهالة إن لم یکن تجاهلاً^۶.

ثانیاً، اظهار اغلاط علما یکدیگر را و مسائل فقهیه و تعبیر آن به این الفاظ که^۷:

۱. در هر دو نسخه «کردند»، در «م» به مانند متن تصحیح شده است.

۲. «ف»: خلفاء.

۳. «ف»: - «اهل»، در «م» نیز در میان سطور افزوده شده است.

۴. «ف»: علماء. ۵. «م»: + را.

۶. المعتمر، ج ۱، ص ۶۲.

۷. «ف»: - «که»، در «م» نیز در میان سطور افزوده شده است.

«وهو غلط أو سهو أو سخافة» و غیر ذلك از غیبت محرّمه مستثنی است كما لا یخفی علی ذی اللبّ الشریف، از زمان قدیم إلى الآن طریقهٔ علما بوده و هست. پس طعن به آن عالی حضرت ناشی از شقاوت اوست.

ثالثاً، لفظ «سخافه» اینجا به معنی رکاکه و ضعف در کلام است و این معنی هیچ عیبی و نقصانی را مستلزم نیست؛ چه اگر کلام جانب مقابل ضعف نباشد چگونه بر آن رد نماید، پس قول به اینکه صاحب مدارک را سخیف القول دانسته برای عام فریبی است که حمقا و جهلا چون معنی لفظ «سخافه» را نمی‌دانند معلوم نیست که بر کدام معنی حمل نمایند، بلکه اگر به جای لفظ «سخافت» می‌گفت که به^۱ صاحب مدارک اسطقس من الاسطقسات گفته زیاده‌تر عوام متوحّش می‌شدند؛ چون این لفظ گاهی گوشزد آنها^۲ نشده زیاده‌تر بر ایشان گران می‌آمد. جزاه الله عنّا شرّ الجزاء.

قوله: «وغير ذلك از عیوب او».

أقول: هرگاه ای عاقل دیندار و نصف‌شعار بر شطری از معائب^۳ و پاره‌[ای] از مثالب او که^۴ من ابتداء ورود حیدرآباد دکن تا انتهاء وصول به بلدۀ لکهنو^۵ ازو سرزده اطلاع یافتی می‌دانی که همگی و تمامی بر کفر و شقاوت او دلالت دارد به دلالت مطابقی لا‌الترامی، و همچنین آنچه از کفر و غباوت و عنادت او در ضمن رد بر مقامات کتاب آینه^۶ حق‌نما در بحث وجود و عصمت و غیره^۷ ثابت شده التزاماً و هکذا^۸ مبالغات او در مدح آن جناب به «مقتدای الأنام و مولی الأنام» که مستلزم آنست که

۱. «م»: - به.

۲. «ف»: اینها.

۳. چنین است در هر دو نسخه با همزه.

۴. «م»: - که.

۵. «م»: + که.

۶. «ف»: - آینه.

۷. «ف»: - «و غیره»، و در «م» در میان سطور افزوده شده است.

۸. «ف»: - «هکذا»، و در «م» در میان سطور افزوده شده است.

مولا و مقتدای پیغمبران معاذ الله باشد و این عین کفر است، و کذا^۱ آنچه که نسبت افترا و کذب و جهل به بعضی از مقدّسین نموده و خود را مورد سهام ملام ساخته. بالجمله، از همه این امور ثابت شد که این مرد سراپا غیبت بلکه بدون ارتکاب مجاز عین عیب بلکه عیوب بلکه معادن معائب^۲ است و فاسق بلکه افسق بلکه بدترین^۳ فاسقان است. حق (سبحانه و تعالی) او را فضیحت و رسوائی خاص و عام گرداند، و به عوض هر کلمه که در حق آن عالی جناب گفته حق (سبحانه تعالی) سزای آن را به کنارش نهد.

اللّٰهُمَّ اجْعَلْ مِنْ فَوْقِهِ نَارًا، وَمِنْ تَحْتِهِ نَارًا، وَمِنْ شِمَالِهِ نَارًا، وَمِنْ يَمِينِهِ نَارًا^۴، وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ نَارًا، وَمِنْ خَلْفِهِ نَارًا، وَامْلَأْ فِي جَوْفِهِ نَارًا، وَفِي فِيهِ نَارًا، وَلَا تَدْعَ لَهُ فِي الْأَرْضِ دِيَّارًا؛ فَإِنَّهُ لَمْ يُولَدْ إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا. قوله: «مثل آنکه احادیث را إلخ».

أقول: هرگاه ضوابط و قواعد اصول دین را که اوّل واجباتست برباد داده که در بحث وجود خبط بسیار به کار برده و انکار تقسیم آن نموده، و در عصمت در پرده جانبداری معاندین نموده، و چون حال در توحید و نبوّت چنین بوده باشد پس امامت که فرع این هر دو اصل است از مدح شیخین دریافت شده، و چون به مذهبی و ملّتی مقیّد و متدین معلوم نمی شدند غالباً که اعتقاد به معاد هم نداشته باشند، پس معلوم نیست که ضوابط مقرّره در اصول فقهیه ایشان را کجا یاد مانده که خلاف آن مشاهد فرمودند «مشتی نمونه از خرواری»^۵.

هرگاه حال عبارت فهمی و خبط و تخبط او از اقوال سابقه بخوبی منکشف

۱. «ف» - «کذا»، و در «م» در میان سطور افزوده شده است.

۲. چنین است در هر دو نسخه به همزه.

۳. در هر دو نسخه «بدتر از» و در «م» به مانند متن تصحیح شده است.

۴. فقره «ومن شماله... یمنه نارا» در «ف» نیامده و در «م» در حاشیه با علامت «صح» افزوده شده است.

۵. رك: امثال و حکم دهخدا، ج ۴، ص ۱۷۱۲، و در این مأخذ: «مشت نمونه خروار».

خاطر^۱ اهل انصاف و دیانت شده باشد پس تخطئه‌های دیگر او را بر همین قیاس باید کرد. «قیاس کن ز گلستان من بهار مرا»^۲.

قوله: «امانات را به من ثابت گردیده^۳ که خیانت کرده».

أقول: لعنة الله على الكاذبين ثم لعنة الله على الكاذبين. حقاً که عدالت و دیانت و تقوی و توّرع^۴ و صداقت ملازمان آن عالی حضرت امری نیست که بر هیچ مؤمنی از اعالی و ادانی^۵ مخفی و مستور بوده باشد، کالنور علی شاهق الطور منجلی و روشن است، بلکه بحمد الله کسانی که در صحبت با برکت آن حضرت با صدق و صفای نیت رسیده‌اند و از سعادات افادات ذخیره‌اندوز شده‌اند در نظر حق‌بین خود جواهر و احجار را هر گاه از مال غیر باشد در یک میزان می‌سنجند و اخزاف^۶ و دنانیر را هرگاه از غیر^۷ باشد در یک پله می‌نهد.

آری، آنچه از خیانتها در مرشدآباد در مال بعضی از متوفّاة به عمل آوردی، و برای متاع قلیلی به افتراءِ خواب، دین خود را بر باد دادی، رقع روسیاهی آن به امثال چنین بی‌حیائی نمی‌تواند شد، و ستر عیوب او از امثال چنین افترا و دروغ ممکن نخواهد بود^۸، آیا نمی‌داند که تف به سوی آسمان بر روی خود انداختن است، و تغوّط در بحر محیط بر روی خود ریدنست؛ چه آفتاب تابان صداقت را از غبار کذب نمی‌تواند پوشید، و نیز اعظم سماء دیانت از ضبابه کذب و زور او منکشف^۹ نمی‌تواند گردید، بلکه حق (سبحانه و تعالی) دین فروش و دنیا طلب را چون زر غش نزد صرّافان دین رسوا و فضیحت می‌گرداند.

۱. «ف»: - خاطر.

۲. در ص ۱۱۳ گذشت.

۳. «ف»: گردید.

۴. «ف»: ورع.

۵. «ف»: اعالا و ادنی.

۶. در هر دو نسخه: اخذاف.

۷. «ف»: + حق.

۸. فِقْرَةُ «بلکه حق سبحانه و تعالی دین فروش» تا «درو غش باشد» که خواهد آمد در «م» در اینجا قرار دارد.

۹. «ف»: منکشف.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که درو غش باشد^۱
 بلی، اخوان شیطانی تو هرگاه نسبت خیانت به سرور کائنات و فخر موجودات
 نموده باشند چنانچه حق (سبحانه تعالی) در ردّ آنها^۲ می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ
 يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾^۳ محصلش آنکه: سزاوار نیست جناب نبی
 را که خیانت کند در مال، و هر که خیانت کند او به آن خیانت بیاید روز قیامت.
 پس اگر تواز راه شقاوت و بیحیائی و بی‌باکی تهمت خیانت به بعضی از اولاد که
 به موجب «الولد سرّ لأبيه»^۴ بر سنت سنیه و طریقه مرضیه پدران بزرگواران خود
 قائم باشد بعید نیست. فویل للمکذبین من النار!

قوله: «و با این پیری در حال اختیار در مجلس ناچ و رقص توقف کرده».
 أقول: اگر مقصود ازین کلام گول و فریب عامّه ناس است که می‌خواهد تدارک
 شقاوت خود را که در حیدرآباد دکهن در محفل^۵ بعضی از رؤساء^۶ تمام شب در
 رقص و ناچ زنان فاحشه مشغول بوده نماید، و یا حمقا را به این تهمتها درباره فسوق
 و فجور خود که آنها را تصدیق به^۷ آن حاصل شده است به تغلیط اندازد پس خیال
 محال است؛ چه ظلمت با نور مشتبه نمی‌شود^۸ و حق با باطل، هر چند بدکسان و
 ناپاکان تدلیس نمایند شبیه نتواند شد. و ا عجباه! به عیبهای خود که بدتر از تمام عالم
 به آن گرفتار بوده است نمی‌نگرد، و بزرگانی که به عرش تقدّس رسیده و بر اجنحه
 ملایکه پا گذاشته^۹ آن^{۱۰} را می‌خواهد که تهمتها کرده در نظر عوام کالانعام داخل

۱. از حافظ شیرازی است. در آئینه حق‌نما ص ۶۰۰ مذکور است.

۲. «م»: اینها. ۳. آل عمران (۳): ۱۶۱.

۴. در آئینه حق‌نما، ص ۸۵۴ گذشت. و در همین دفتر ص ۹۶ و ۱۵۵ نیز مسطور است.

۵. «ف»: محل. ۶. «ف»: مردمان.

۷. «ف»: - به. ۸. «ف»: - مشتبه نمی‌شود.

۹. در هر دو نسخه «رسیده‌اند ... پا گذاشته‌اند»، در «م» بر «اند» خط زده است.

۱۰. در هر دو نسخه: «آنها»، در «م» به «آن» تصحیح شده است.

امثال خود گرداند «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۱ هر چند این مرد ایمان به خدا و رسول او^۲ ندارد، لکن بداند که حق (سبحانه و تعالی) می‌فرماید: ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾^۳ چه تشریف فرمائی آن عالی‌حضرت به بارگاه جمجاه به روز جلوس میمنت‌مانوس نه از رهگذر تماشا و نظارگی، بلکه به موجب طلب آن عالی‌جاه معلی‌جایگاه که قبول فرمان لازم الإذعان او به موجب کلام صداقت انجام: «یا معشر الشیعة، لا تذلُّوا رقابکم بترك طاعة سلطانکم»^۴ بر همه رعایا و برایا لازم و متحتّم. و آنچه زبانی بعضی از معتمدین ثابت شده است که در مکانی که نواب همایون‌القاب^۵ سریر سلطنت را مزین فرمودند^۶ بجز مخصوصین چند کسی دیگری نبود، و آنچه از مناسبات سلطنت بوده همه بیرون مجلس بوده، بلکه هر گاه آن عالی‌حضرت و عالی‌جناب آقا محمدحسین المعروف بـ«آقا بزرگ» و آقا محمدعلی طبرسی به وقت جلوس در آن مجلس میمنت‌مانوس رونق‌افزا شدند با وصف اینکه در چنین اوقات و امکنه موقوف شدن اسباب طرب و نشاط از جمله ممتنعات و بسیار بد می‌دانند، امّا بحمد الله در آن وقت به میامن صفای تیت ...^۷ ملکی خصال و مساعی جمیله عالی‌جاه معلی‌جایگاه، اختر برج توقّد و دینداری، و ذُکای^۸ فلک ذکا و

۱. اقتباس است از آیه ۸ سورة الصف.

۲. «ف»: - او.

۳. «ف»: + که.

۴. السجدة (۳۲): ۲۲.

۵. امالی الصدوق، ص ۴۱۸، مجلس ۵۴، ح ۲۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۲، باب ۲۷، باب وجوب طاعة السلطان للقیة، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۶۹، ح ۲، روایت را ذیلی است: «فإن كان عادلاً فاسألوا الله إبقاءه، وإن كان جائراً فاسألوا الله إصلاحه، فإنّ صلاحکم في صلاح سلطانکم، وإنّ سلطان العادل بمنزلة الوالد الرحیم، فأحبّوا له ما تحبّون لأنفسکم، وأكرهوا له ما تكرهون لأنفسکم». این حدیث با ذیل آن در ص ۲۶۱ خواهد آمد.

۶. یعنی غازی الدین حیدر. نقد احوال وی در آئینه حق‌نما، پانوشت ص ۲۳ مذکور است.

۷. در «م» به جای «را مزین فرمودند» «پا گذاشتند» بوده سپس بر آن خط زده و در حاشیه آن را به مانند تصحیح کرده است.

۸. جای یک کلمه در نسخه آسیب دیده است و قابل قرائت نیست.

۹. ذُکا: خورشید.

بختیاری، برگزیدهٔ انفس و آفاق، حاوی مکارم اخلاق، جناب سبحان علی خان صاحب (دامت معالیه) آن همه رقص و غنا موقوف شده بود، و آن عالی حضرت^۱ تاج مرصع را به دست مبارک خود بر فرق مبارک شاه جمجاه به میمنت و برکات نهاده، کلمات دعایی را ادا فرموده مرخص شد. و این را از جمله کرامات آن عالی حضرت توان شمرد. و عجب تر این است که درین صحبت بعضی از بزرگان دیگر که این لجنانی اصفهانی نیز زبان طعن در حق ایشان نمی تواند گشود از اوّل تا آخر حاضر بودند در باب ایشان هیچ نگفته.

و علاوه بر این^۲ مجرّد وصول صدای نقّاره و غیره که هرگاه سماع آن به قصد نباشد لا سیّما رفتن آنجا به پای خود نباشد به موجب اینکه ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۳ هیچ گناهی و وزری نخواهد بود. و از اینجا است که از توبخانه سلاطین هر روز صدای نقّاره و قرنای^۴ و غیره به گوش هر کس می رسد، و همچنین از خانه همسایگان آواز دف و نی به مسامع علما و صلحا می رسد، و چون قصد و خیال به آن متعلّق نمی باشد موجب وزر فاسق نمی شود چه جا که مرد مقدّس، خصوصاً هرگاه غافل ازین مقدّمات بوده^۵ به طلب^۶ پادشاه جلیل القدر عظیم الشان^۷ واجب الاتّباع رفته^۸ باشد.

۱. یعنی سید دلدار علی.

۲. از جمله «آن عالی حضرت و عالی جناب آقا محمد حسین» تا اینجا را از حاشیه «م» آورده ایم. و در هر دو نسخه به جای آن این بود «نه پیش رو و». در «م» بر آن خط زده و مطالب مذکور را با علامت «صح» در حاشیه نوشته است.

۳. البقرة (۲): ۲۸۶.

۴. قرنای (= کرنا): آلتی است بادی و بلند که صدای آن بم است و چون سوراخ ندارد با انگشتان نواخته نمی شود و در قدیم در رزم به کار می رفت. (فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۲۹۵۷).

۵. «ف»: - «بوده» و در هر دو نسخه: + «یا» در «م» بر آن خط زده است.

۶. «ف»: «مطلب» بدل «به طلب».

۷. «ف»: «عظیم المنزلت».

۸. در هر دو نسخه: «بوده». در «م» آن را پاک کرده و به «رفته» تصحیح کرده است.

سیحان الله! چه بی حیائی و دلاوریست که خود در حیدرآباد دکهن تمام شب در مجلس رقص و رَنگ^۱ روی خود را سیاه کرده، و به روز مبارک جلوس اعلیٰ حضرت هر چند دست و پا زد و سعی خواست که در مجلس جلوس برکت مأنوس حاضر شود لکن چون بحمد الله آن مجلس که مجلس انس مؤمنین و مقدّسین بود از قدوم نحوست لزوم او محفوظ و مصون ماند و او را حضوری آنجا نصیب نشد^۲. همانا که این امر او را میسر نشد و این آرزو در دل او و اعوانش^۳ ماند از راه حسد جدید و کینه دیرینه که در سینه شقاوت دفينه او بود به موجب اینکه «[از] کوزه همان تراود که درو است»^۴ زبان خیانت بیان به غیبت آن سید عالی شان و لسان شقاوت توامان به تهمت آن عالی شان گشوده، و طینت خَبال^۵ برای خود مهیا نموده. فحسبه جهنّم و ساءت له مصیرًا.

قوله: «و تعشّق زن فاحشه [به هم] رسانیده».

أقول: فضّ الله فاه وبما فعل كافاه! ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ^۷ إِلَّا كَذِبًا﴾^۸ این چه کلمه ایست که از فوه نجس او برآمده و دهن او که بدتر از مبرز است به آن متکلم گردیده. حقّا که «لَا أَدَبَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ، وَلَا حَيَاءَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ»^۹ بزرگی که از سرآمد فضلاي^{۱۰} این دیار و افضل فضلاي روزگار باشد و از برکات

۱. رَنگ: یکی از قسمتهای ضربی در ردیفهای آواز که نشاط آور است. رَنگها محدودند و هر دستگاه رَنگ خاصی دارد (فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۱۶۷۸)

۲. در هر دو نسخه: «چون» بدل «او را حضوری آنجا نصیب نشد». و در «م» بر آن خط زده و با علامت «صح» به مانند متن تصحیح شده است.

۳. «ف» - «و اعوانش»، در «م» نیز در حاشیه افزوده شده است.

۴. نشانی این مثل را در آئینه حق نما، ص ۷۱۸ آورده ایم.

۵. رَاكَ: آئینه حق نما، ص ۵۶۷. ۶. «ف»: تجمع.

۷. «م»: يقولوا. ۸. الکهف (۱۸): ۵.

۹. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۹۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۱، ح ۶.

۱۰. «م»: «فضلاء» و نیز در مورد بعدی.

وجود ذی جود او مردمان معظم این بلاد بلکه اکثری از سکنه هندوستان هدایت یافته باشند و از اصول و فروع خود اطلاع به هم رسانیده باشند. همین شهر فیض آباد و بلده^۱ لکهنو است که مردمان از دین و دیانت اطلاعی نداشتند و در معاملات و عقود^۲ بر طریقه فرقه اشعریه راه می‌رفتند، و^۳ در فروع از توابع ابو حنیفه بودند^۴. حالا بحمد الله نمونه عراق و عجم است. و بحمد الله فضلالی صاحبان استعداد از تلامذه آن عالی حضرت موجوداند. اگر سکنه این بلاد قدر و مرتبه‌اش بدانند و الله که خاک نعلین او را سرمه چشم خود نمایند، بلکه کحل دیده بصیرت خود گردانند، مقام آنست که تلثیم سده سنیه و تقبیل عتبه علیه او را از سعادت^۵ دارین و فخر نشأتین بدانند، نه اینکه زبان خبائثت‌بیان خود را به غیبت و تهمت آن عالی‌جناب که مآل آن نکبت و شقاوت است آلوده نمایند، و وزر و وبال اخروی را برای خود مهیا سازد و هر منافقی که به زی^۶ اهل علم بیاید و جو فروش^۷ گندم‌ما باشد او را مقابل آن جناب قرار دهند، و در غیبت جوئی و غیبت گوئی شریک و سهیم او شوند، و به بدترین عیب معاذ الله او را منسوب سازند، و به امثال چنین کلمات سخافت‌آیات که از اهل کوفه صادر می‌شد جناب امیر کلّ امیر اکثر اوقات هرگاه خاطر اقدس آن حضرت منغص می‌شد می‌فرمودند که حاصل مضمونش اینست که: چه دیر یست^۸ که اَشقی الاولین و الآخِرین را که بر نمی‌خیزد و لَحیه مرا از خونم^۹ خضاب نمی‌کند، لکن «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْفَاسِقُونَ»^{۱۰}.

۱. «م»: - بلده.

۲. در هر دو نسخه: + «ایشان»، در «م» بر روی آن خط زده است.

۳. «ف»: - و.

۴. «ف»: - «بودند»، در «م» نیز در میان سطور افزوده شده است.

۵. «ف»: سعادت. ۶. در هر دو نسخه: ذی.

۷. «م»: + و. ۸. «م»: دیری است.

۹. «ف»: و آخرین بر نمی‌خیزد... از خون من. ۱۰. اقتباس است از آیه ۸ سورة الصف.

بلی، این بزرگ را به اجداد طیبین و موالی طاهرین و سائر بزرگان دین اسوۀ حسنه است به منافقین این اُمّت؛ چه اذیتها که به سرور کائنات و فخر موجودات نرسانیدند، و چه طعنها و طنزها که نسبت به آن سیّد عالمیان نزدند، و چه مصائب که نسبت به اولاد امجاد او نرسانیدند، کلام الله از مذمت آنها پر است، چنانچه حق (سبحانه و تعالی) در مقدمۀ تزویج زینب بنت جَحْش هرگاه منافقین این اُمّت زبان به طعن گشودند که زن پسر خود زید را تزویج نموده و ما حرام می‌دانم مناکحت زنان پسران خود را نازل فرمود: ﴿وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ﴾^۱ نگردانید متبنیان^۲ شما را پسران شما، و این که شما می‌گوئید کلامیست که شما از دهن خود بر می‌آرید^۳. و نیز فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ﴾^۴ از منافقین کسی است که عیب می‌نماید ترا در قسمت صدقات، پس اگر داده شوند از آن راضی می‌شوند و اگر داده نشوند از آن ناگهان غضبناک شوند و رنجیده گردند. و نیز فرماید حکایۀ از منافقین: ﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾^۵ و از منافقین کسانی‌اند که ایذا می‌دهد^۶ نبی را و می‌گویند^۷ مبالغه^۸ که او گوش است هر سخنی که می‌گوئیم^۹ می‌شنود و به او می‌رسد. بگو ای محمد ﷺ که گوش خیری است برای شما، ایمان به خدا دارد و تصدیق می‌نماید مؤمنان را. و رحمت خداست^{۱۰} برای کسانی که ایمان آورده‌اند از شما و آنچه از منافقین کوفه و شام و بصره نسبت به حضرت امیر المؤمنین علی بن

۱. الأحزاب (۳۳): ۴.

۳. ترجمۀ این آیه از «م» افزوده شد.

۵. التوبة (۹): ۶۱.

۷. «م»: می‌گوید.

۹. «ف»: می‌گویم.

۲. یعنی فرزند خواندگان.

۴. التوبة (۹): ۵۸.

۶. کذا.

۸. «ف»: مبالغه. (با های مدوّر)

۱۰. «م»: خدا است.

ابی طالب علیه السلام رسیده و متحمل^۱ مشاق و اذیتهای آنها^۲ گردیده امری نیست که بر اطفال مخفی و پوشیده مانده باشد. و همچنین آنچه بعد از ارتحال آن حضرت نسبت به جناب حضرت^۳ امام حسن علیه السلام کوفیان بی ایمان به عمل آورند مستور و مخفی نیست، و آنچه منافقین کوفه در معرکه کربلا کلمات شقاوت آیات نسبت به جناب حضرت خامس آل عبا و اصحاب کبار آن سید دو سرا گفتند بر السنه هر خاص و عام مشهور.

تقلی درین وقت یاد آمده است که بسیار مناسب مقام است هر چند حدیث طویل الذیل است لکن موضع حاجت را بنابر عبرت معتبرین و اِزراء به حال الخاسرین نقل می نماید که چون حق (سبحانه و تعالی) حکم زکات را بر موسی فرستاد که از توانگران بنی اسرائیل بگیرد. پس موسی^۴ نزد قارون آمد و با او مصالحه کرد از هزار دینار بر یک دینار، و از هزار درهم بر یک درهم، و از هزار گوسفند به یک گوسفند، و همچنین بر سائر اموال. چون قارون به خانه خود برگشت و حساب کرد دید که مال بسیاری می شود راضی نشد به دادن آن. پس بنی اسرائیل را طلبید و گفت: موسی هر چه گفت شما اطاعت او کردید و اکنون می خواهد که اموال شما را بگیرد. بنی اسرائیل گفتند که: تو سید و بزرگ مائی هر چه می گوئی ما اطاعت تو می کنیم^۵. گفت: امر می کنم شما را که فلان فاحشه را بیاورید که جعلی برای او قرار دهم که نسبت زنا به حضرت موسی بدهد تا بنی اسرائیل دست از او بردارند و ما ازو راحت یابیم. پس آن زانیه را آوردند و قارون هزار اشرفی قرار کرد با طشتی از طلا، یا گفت: هر چه بطلبی به تو می دهم که فردا در حضور بنی اسرائیل موسی را به زنا متهم گردانی.

۱. «ف»: محل.

۲. «ف»: «اذیتها گردیده». و در «م»: «اذیتهای آنها» در حاشیه با علامت «صح» افزوده شده است.

۳. «م»: - حضرت. ۴. «ف»: «ع».

۵. در هر دو نسخه: می کنم.

چون روز دیگر شد قارون بنی اسرائیل را جمع کرد و به نزد موسی ﷺ آمد و گفت: بنی اسرائیل جمع شدند و منتظراند که بیرون آئی و ایشان را امر و نهی کنی و احکام شریعت را برای ایشان بیان فرمائی. پس موسی بیرون آمد و بر منبر رفت و خطبه خواند و ایشان را موعظه کرد و فرمود که: هر که از شما دزدی کند دستش را می‌برم. و هر که فحش می‌گوید او را هشتاد تازیانه می‌زنم. و هر که زنا می‌کند و^۱ زن ندارد او را صد تازیانه می‌زنم، و هر که زن دارد او را سنگسار می‌کنم تا بمیرد.

پس درین وقت قارون گفت که: هر چند تو باشی؟ گفت: هر چند من باشم. قارون گفت بنی اسرائیل می‌گویند که تو با فلان فاحشه زنا کردی؟ موسی گفت: آن زن را حاضر کنید و ازو پرسید که من با تو زنا کردم؟ به حق آن خداوندی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و توریت را به موسی فرستاد که راست بگو. آن زن به توفیق سبحانی گفت: نه دروغ می‌گویند بلکه قارون از برای من مال بی حساب داده است که ترا متهم گردانم. پس قارون سر به زیر انداخت و بنی اسرائیل ساکت شدند و موسی به سجده افتاد و گریست و گفت: پروردگارا، دشمن تو آزار من می‌کند و می‌خواهد که مرا رسوا کند، خداوندا اگر من پیغمبر توام برای من او را غضب کن و مرا برو مسلط گردان^۲. انتهى موضع الحاجة.

پس نسبت این کذاب اصفهانی مفلس به آن عالی حضرت که من جمله «علماء اُمّتی کأنبیاء بنی اسرائیل»^۳ است نسبت قارون به موسی است. پس استغاثه می‌کنم به جناب حق (سبحانه و تعالی) که مجیب الدعوات و کاشف الکربات و دافع البلیات است^۴

۱. «ف»: «که» بدل «و».

۲. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۵۶-۲۵۷، ح ۴.

۳. تحریر الأحکام، ج ۱، ص ۳۸؛ عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۷۷، ح ۶۷؛ منیة المرید، ص ۱۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲، ح ۶۷ به نقل از عوالی. این حدیث در منابع معتبر وارد نشده. ر.ک: الفوائد الطوسية، ص ۳۷۶؛ مصابیح

الأنوار، ج ۱، ص ۴۳۴؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۶۴، ح ۱۷۴۴.

۴. «ف»: - «است»، در «م» در میان سطور افزوده شده است.

که به عوض این تهمت غضب خود را شامل حال او گرداند. و «لکلّ فرعونِ موسی»^۱ محقّی را برو مسلّط گرداند که او را غرق دریای غضب الهی گرداند بالنبی وآله الامجاد.

قوله: «ما بعد او را نمی‌گویم».

أقول: من ما بعد او را می‌گویم که چون تلخی موت به کامت نهند و ترا در لحد بگذارند و منکر و نکیر به نزدت آیند و ازین مقولات از تو سؤال کنند هرگاه تلجلج لسانت را مشاهده نمایند آن قدر مقامع حدید ترا زنند که لحدت پر از آتش گردد، و هرگاه محکمه عدالت به^۲ روز جزا برپا شود جناب حق (سبحانه و تعالی) قاضی روز جزا بر احضار خلایق حکم فرماید و جناب سید المرسلین و سائر اولاد امجاد او به زیر قائمه عرش استاده باشند ملائکه عذاب ترا به صف محشر درآرند و به موجب «ذهب عملک باغتیاب الناس»^۳ یعنی باطل شد عمل تو به سبب غیبت کردن^۴ مردمان، عمل خفیف ترا در کفه^۵ میزان نهند و بجز غیبت علما^۶ و تهمت علی الصلحا و توصیف و مدائح فسقه و کفره و حسد و حقد چیزی دیگر نبینند^۷، و سبک‌ترین پله‌ها^۸ به سبب حبط عمل پله تو باشد، در آن وقت ترا از آن صف بکشند و به صراط بگذارند و پایت بلغزد و به^۹ روی خود در جهنّم درآئی^{۱۰} و مالکان جهنّم گرزهای

۱. نشانی این مثل را در ص ۱۹۹ آورده‌ایم.

رضی در ذیل آن نوشته: أی لکلّ جبار قهار، فیصرف فرعون و موسی لتنکیرهما.

۲. «ف»: - به.

۳. معارج الیقین (جامع الأخبار)، ص ۴۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۵۹، ح ۵۳.

۴. «م»: یعنی عمل عیب کننده باطل می‌شود به سبب عیب کردن.

۵. «ف»: گرده. ۶. «م»: علماء.

۷. «م»: نبیند. ۸. در هر دو نسخه: پلها.

۹. «ف»: بر.

۱۰. چنین است در هر دو نسخه با یای دم بریده (همزه‌سان).

آتشین چندان بر سرت ززند که «چندا» ترا^۱ یاد آید و ریش ترا بکنند و خاک بر سرت اندازند و فریاد کنی و کسی به فریادت نرسد و زقوم و ضریع پیشت نهند و هرگز بر تو رحم نکنند. فتعسًا لك یا لئیم^۲ ثم تعسًا لك یا رجیم.

قوله: «پس به سبب این امور ازو مباینت می‌نمایم».

أقول: چون حال اسباب سخیفه او که او هن از انساج عنکبوتیه می‌باشد دریافتی و بر خرافات او اطلاع یافتی پس به علم و یقین می‌دانسته باشی که سبب اقوی او را همان است که چون مکتوب از مرشدآباد فرستاد متضمن مدح و ثنا [ی] آن حضرت^۳ و دانسته بود آنچه دانسته بود، چون متمنای او به معرض ظهور نرسید پس مباینت اختیار کرد، چنانچه خارجیان که اولاً از توابع جناب حضرت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} بودند من بعد از آن حضرت مباینت اختیار کردند، یا مثل معاویه و احزاب او که در حقیقت جنگ و جدال ایشان به آن حضرت بنابر طمع دنیوی و سلطنت شام بود، لکن بظاهر استحقاق آن نداشتند که ایشان را کسی اطاعت نماید پس مرده و اتباع خود را^۴ فریب دادند که بگویند که چون عثمان مظلوم مقتول شده ما طلب ثار او می‌کنیم^۵ و در پرده منظور ازین گرفتن شام و پادشاهت^۶ آنجا بود.

و چون این شقی بنابر وجه مذکور عداوت داشت و نتوانست که بظاهر بی‌وجه^۷ آن حضرت را بدگوید لهذا اسباب شقاوت^۸ را اختراع نموده و تراشیده و منافقین را

۱. «ف»: - «ترا»، در «م» نیز در حاشیه افزوده شده است.

۲. «ف»: - «یا لئیم»، در «م» نیز در حاشیه با علامت «صح» افزوده شده است.

۳. در هر دو نسخه: + «را»، در «م» بر آن خط کشیده است.

۴. «ف»: - «را»، در «م» نیز در بین سطور افزوده شده است.

۵. در هر دو نسخه: می‌کنم. ۶. «ف»: پادشاهیت.

۷. «م»: به غیر وجه. ۸. «ف»: + مآب.

موافق کرده، چنین خدیعه نموده که من به اسباب مذکور مبیانت^۱ کردم و حال آنکه عاقل منصف خوب می داند و می فهمد.

قوله: «و او را سبّ و شتم می نمایم».

أقول: لعن الله عليك وعلى أتباعك! معاویه و اتباع او هم حضرت امیر را سبّ و شتم می نمودند به اسباب مذکوره^۲، تو نیز از اتباع ابناء آکله اکباد که او را ناحق سبّ و شتم می نمائی، و بنا بر قیاس برهانی چون سبّ و شتم آن حضرت سبّ و شتم اهل بیت اطهار است پس یقین است که جامع جمیع اقسام منفصله مانعة الخلو خواهی بود.

قوله: «و ثواب می دانم اهانت او را».

أقول: هر چند به زعم باطل خود ثواب دانسته باشی، و^۳ لکن شاد باش که جدّ امجد او می فرماید: «ومن أهان ذرّيتي لم ينل شفاعتي»^۴ پس هرگاه شفاعت^۵ کبرای آن سید ولد آدم مفقود شد پس ثواب و اجر به صد مرحله دور است ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾^۶.

پس ای عاقل دیندار، و ای ذی هوش نصف شعار، اسباب و علل فسق و کفر او^۷ که به کرات و مرات ذکر کرده ام^۸ موجب یقین بلکه حق الیقین^۹ می شود و مطابق قواعد شرعیه بهتر از آن ثبوت نمی تواند شد^{۱۰} که چند بزرگواران که به صفت عدالت و وثوق متّصف بلکه زیاده بر آن به حلیه فضائل و علوم آراسته، لا سیما الشیخ الممدوح المعظم والسید المفخّم المکرّم^{۱۱} والفاضل الطبرسی المحترم و جوان ارشد

۱. «م»: مبانت.

۲. «م»: مذکور.

۳. «ف»: - و.

۴. در ص ۷۸ گذشت.

۵. «ف»: شفاعه.

۶. ص (۳۸): ۲۷.

۷. «م»: - فسق و کفر او.

۸. «م»: شکسته ذکر کرده.

۹. «ف»: - الیقین.

۱۰. «م»: «نمی باشد» بدل «نمی تواند شد».

۱۱. یعنی شیخ اسماعیل نجفی خراسانی و سید محمد حسین شهرستانی.

مرزا محمد و آقا احمد^۱ و آقاسی و ملا محمد شیرازی و غیرهم من الخواص والعوام بر فسق و فجور او گواهی داده^۲.

آنچه ازو در بلدة لکهنو از اغتیاب و اتّهام نسبت به ملازمان آن عالی حضرت که مرا بیقین به اعلی درج آن ثابت است که این همه یقیناً کذبست صادر شد، و^۳ تخالف و تناقض عبارات مکتوب و قصیده او و^۴ به آنچه درینجا ازو ظاهر شده، و به سبب^۵ آنچه از انکار وجود و معنی عصمت کفر او ثابت می شود. و این اسباب را فیما بینی و بین الله حجّت می دارم، و مستمسکی قوی به دست آوردم، من بعد به موجب اینکه «إِذَا جَهِلَ الْفَاسِقُ بِفُسْقه لَا حَرَمَةَ لَهُ وَلَا غِيبَةَ لَهُ»^۶ پس هیچ پروای^۷ نمی کنم، و خوف هیچ ملامت کننده [ای] نمی دارم، و او را بی پروا لعن می نمایم و سبّ و شتم او می کنم، و از جناب حق (سبحانه و تعالی) رجا واثق دارم که مرا من جمله مخاطبین ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾^۸ و راّیین بدعت و ضلالت شمرده اجر جمیل و ثواب جزیل عطا فرماید؛ فانّه علی کلّ شیء قدیر و بما مولی جدیر.

قال الإصفهانی الکاذب: و جواب آنکه در سابق خط در مدح ایشان نوشتم والحال عکس آن کردم آنست که در آن وقت چنان دانستمی که او مرد عالمی است و صلاح و تقوی دارد و محابّه با ایشان ثواب دارد والحال خلاف آن معلوم شد لهذا ترک ایشان کردم متابعه للقرآن ﴿يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءِآبَاءَكُمْ وَءِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۹. رجم بالشهاب الثاقب: این مرد از کسانی است که حق (سبحانه و^{۱۰} تعالی) در

۱. یعنی مرزا محمد بن مرزا اسماعیل لکهنوی و آقا احمد نجفی چنانکه در ص ۲۳۰ و ۲۳۱ خواهد آمد.

۲. «م»: «به سبب» بدل «بر فسق و فجور او گواهی داده».

۳. «م»: «و به سبب» بدل «صادر شد و».

۴. «ف»: «و».

۵. «ف»: جهت.

۶. در ص ۱۶۸ و ۱۷۰ گذشت.

۷. «م»: ترددی.

۸. المائدة (۵): ۲.

۹. التوبة (۹): ۲۳.

۱۰. «ف»: «- سبحانه و».

شأن آنها می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَرِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ﴾^۱ چه این مرد در آن وقت می‌دانست جناب سید (دام ظلّه) خلافاً للشیخ والسید آن را من جمله عدول و ثقات خواهد شمرد و فتوی بر عدالت و امانت^۲ او خواهد داد، لکن از آنجا که «المؤمنُ يَنْظُرُ بنورِ الله»^۳ آن عالی‌حضرت از دوربین نور الله حالات شقاوت‌آیات او را از بلده لکهنو در حالی^۴ که آن در مرشدآباد بود مشاهده فرمودند. و بنابر اینکه [ی] به جهل لازم نیاید و مردمان گمراه نشوند و هنوز امر به تحقیق حقیق نرسیده بود درین باب سکوت ورزیده و جواب خطّ او را هم با اینکه از رسم و راه نیست که جواب مکتوب تعزیت^۵ بنویسد در اجمال انداخته، همانا که این اصفهانی برین معنی مطلع شد بی‌ایمانی برو غالب آمده از همانجا اراده‌ایدارسانی در نظر داشت، و چون وارد بلده لکهنو شد بنابر بعضی از توهّمات رجعت قهقری نموده مصداق ﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ۖ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ﴾^۶ و ﴿فَمَنْ نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾^۷ گردیده.

قوله: «در آن وقت چنان دانستمی که او مرد عالمی است» إلخ.

أقول^۸: مگر الحال بعد آمدن این مرد العیاذ بالله آن حضرت متّصف به جهل گردید.

۱. محمد (۴۷): ۲۵.

۲. یعنی شیخ اسماعیل نجفی خراسانی و سید محمدحسین شهرستانی.

۳. «ف»: امامت.

۴. المحاسن، ص ۱۳۱، باب ۴۷، ح ۱؛ بصائر الدرجات، ص ۱۰۰، باب ۱۲، ح ۱ و ۲ و ۳۷۵ و ۳۷۷، باب ۱۷، ح ۴ و ۱۰ و ۱۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۳ و برخی منابع دیگر، و نیز در منابع اهل سنت روایت شده است.

۵. «ف»: حالتی.

۶. مقصود همانا نامه اصفهانی در تعزیت وفات سید مهدی فرزند سید دلدار علی است که در ص ۶۵ - ۷۱

گذشت. ۷. البقرة (۲): ۲۱۷.

۸. الفتح (۴۸): ۱۰. ۹. «ف»: أقوله.

«السَّعِيدُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ سَعِيدٌ، وَالشَّقِيُّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ شَقِيٌّ»^۱ چنانچه حق (سبحانه و تعالی) نام این شقی را در دیوان اشقیا از ازل ثبت کرده، همچنان اسم مبارک آن عالی حضرت^۲ را در زمره سعدا و علما ثبت فرموده، وجف القلم بما هو كائن، حالا تبدل و تغیر نمی تواند شد.

قوله: «و صلاح و تقوی دارد».

أقول: در تقدّس و ورع و عدالت آن مجمع فضائل شکی نیست، و از تنقیص و تجهیل آن سرآمد جاهلان چه می شود.

مه فشاند نور و سگ عوعو کند کی ز عوعو ماه ترک ضو کند^۳
ازینجا است که منافقین این امت چه بدیها که^۴ نسبت به حضرات طیبین نکردند^۵
اما همه نقش بر آب شد، چنانچه شخصی از شامیان به یکی از صحابه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب^۶ گفت که: امام تو تارک الصلاة است. پس هر گاه سیّد المصلّین و اوّل من صلّی مع رسول الله^۷ را نسبت به ترک صلاة دهند پس تو ای اصفهانی به اخوت شامی هر چه به بعضی از اولاد او امجاد او بگوئی محلّ غرابت^۸ نیست.

قوله: «و محابه با ایشان ثواب دارد».

أقول: محابه با آن حضرت من جمله واجبات و متحتّمات است، و آیه وافی هدایه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۹ برین نصّ صریح^{۱۰}، لکن چون

۱. التوحید، صدوق، ص ۲۵۶، باب ۵۸، ح ۳؛ کتاب الزهد، حسین بن سعید اهوازی، ص ۱۴، ح ۲۸؛ عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۹، ح ۱۳ و ص ۱۵۷، ح ۱۰ و ج ۷۴، ص ۱۱۴-۱۱۵، ح ۸. در منابع عامه نیز روایت شده است. در برخی احادیث معنای حدیث تفسیر شده و دانشمندی نیز آن را شرح کرده اند.

۲. «ف»: «او» بدل «آن عالی حضرت».

۳. نشانی این بیت را در آئینه حق نما، ص ۵۸۸ و ۶۰۴ آورده ایم.

۴. «ف»: - که. ۵. «ف»: کردند.

۶. «ف»: + (ع). ۷. «ف»: + (ص).

۸. «ف»: غربت. ۹. الشوری (۴۲): ۲۳.

۱۰. «م»: - برین نصّ صریح.

توفیق عزیز المنال است شیطان کی می‌گذارد که مردمان به تبعیت شریعت پردازند و دست به دامان آل رسول زنند. آیا نمی‌دانی که جناب سرور کائنات در باب مودّت اولاد اطهار خود^۱ چه تأکیدات فرموده و هیچ دقیقه [ای] از دقائق در سعی این مقدمه فرو گذاشت نفرومودند^۲، بعد از^۳ ارتحال آن سید دو سرا نکثوا علی أعقابهم ظالمین، ورجعوا إليها معاندين، فتَبَّأَ لَكَ ثُمَّ تَبَّأَ لَكَ فَبَشِّرْ نَفْسَكَ بِعَذَابِ أَلِيمٍ.

قوله: «الحال خلاف آن معلوم شد لهذا ترک آن کردیم».

أقول: «جئتُ شَيْئًا فَرِيًّا وَكُنْتُ لِرَبِّكَ نَسِيًّا»^۴ این علّت تو ای متمارض علیل و عند العقلاء رذیل چه از نامه شقاوت ختامه تو پر ظاهر است که در مرشدآباد کتاب آینه حقنما را دیدی و بخوبی مطالعه آن^۵ نمودی، چنانچه در باب طعن جناب شیخ^۶ می‌نویسی که اشاره به آن در حقنما شده، و الحال آنچه درین نامه عملت علّت^۷ اغتیاب و تهمت بر آن حضرت نوشته همین کتاب حقنما است، پس ای کذاب و ای مخرب کتاب و مذلّ آل محمد رسول رب الأرباب اگر علّت ترک محابّت و عداوت تو همان کتاب است پس علّت محابّت از مرشدآباد و نامه عملت کدام است؟! و^۸ اگر علّت محبّت و مودّت و اطلاع بر اجازات و شهادت علما بر توثیق و فضل و کمال آن حضرت همین کتاب است پس علّت مباینه درینجا^۹ چیست؟! و چون عاقل منصف می‌داند که این عذر بدتر از گناه است پس تف می‌اندازد بر ریش دراز تو و در دهن متعفن تو که بدتر از مَبْرُز^{۱۰} است.

۱. «م»: - خود.

۲. «ف»: نفرموده.

۳. «م»: - از.

۴. اقتباس است از آیه ۲۷ و ۶۴ سوره مریم.

۵. «ف»: - «آن»، و در «م» در میان سطور افزوده شده است.

۶. یعنی شیخ اسماعیل نجفی خراسانی. ۷. «ف»: علّه.

۸. «ف»: - و.

۹. «ف»: - «درینجا»، در «م» نیز در میان سطور افزوده شده است.

۱۰. مَبْرُز: مستراح، مبال.

و چه شبهه است حال این اصفهانی با عمر [و] بن^۱ عاص مروانی که چون معاویه مأواه الهاویه به مشوره دوستان خود به عمر [و] بن عاص نامه نوشت عمر [و] در جواب آن کتابی متضمن فضائل و مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام نوشته و از اعانت او استنکاف ورزیده، و چون او را تطمیع ملک^۲ مصر و مال داده دین خود را به دنیا فروخته.

و از آنجا که بیان این نامه و جوابش خالی از لطف نیست و مناسب مقام است چه عوام بیچارگان این^۳ نامه را بخوبی نشنیده باشند، و هم بنابر اینکه اگر منصف به نظر انصاف در آن نگردد عبرت از حال این اصفهانی گیرد؛ لهذا هر چند مقتضی تطویل است آن را بیان می‌نماید که: معاویه نوشت به عمر [و] بن عاص: این نامه ایست از معاویه بن ابی سفیان خلیفه عثمان بن عفان امام مسلمانان و خلیفه رسول خدای عالمیان، داماد حضرت مصطفی ذی النورین، معدوم الناصر، کثیر الخاذل، محصور در منزل، مقتول عطشان در محراب خود، معذب به شمشیرهای فاسقان به سوی عمر [و] بن^۴ عاص مصاحب رسول خدا (ص) و ثقه و معتمد او و امیر لشکر او در غزوه ذات السلاسل، معظم الرأی مفحّم التدبیر.

اما بعد پس هر آینه مخفی نخواهد بود بر تو احراق دلهای مؤمنان، و مصیبت آنها به سبب قتل عثمان، و آنچه ارتکاب نموده بعضی از همسایگان او از راه بغی و حسد، و امتناع نمود از نصرت^۵ او و او را مخدول ساخته، تا اینکه کشته شد در محراب عبادت خودش، این چه مصیبت بزرگی است که عام شد جمیع مردمان را، و واجب گردانید بر آنها طلب خون او از کشتگان^۶ او. و من ترا دعوت می‌کنم به سوی حظّ اجزل از

۱. «ف»: - بن.

۲. «ف»: مملکت.

۳. در هر دو نسخه: «آن»، در «م» به مانند متن تصحیح شده است.

۴. «ف»: - بن.

۵. «م»: اعانت.

۶. «ف»: کشتگان.

ثواب و نصیب او فر از حسن مآب به مقابله کسی که کشندگان عثمان را جا داده.
 پس عمر [و] بن^۱ عاص در جوابش نوشت که: این جوابست از عمر [و] بن عاص
 مصاحب رسول الله (ص)^۲ به سوی معاویه بن ابی سفیان: اما بعد، بدرستی که رسید
 به من کتاب تو، پس خواندم^۳ و فهمیدم. اما آنچه مرا به آن دعوت کردی پس آن
 موجب خلع ربقه اسلام از گردن منست، و تهور در ضلالت با^۴ تو، و اعانت من ترا بر
 باطل، و کشیدن سیف بر روی جناب علی بن ابی طالب (ع)، و آن برادر و وصی
 اوست، و وارث اوست، و ادا کننده دین اوست، و وفا کننده به وعده اوست، و شوهر
 دختر او که سیده نسوان بهشت است، و پدر پسران او که سید جوان بهشت اند.
 اما قول تو به اینکه خلیفه عثمانی پس راست گفתי لکن امروز ظاهر شد عزل تو
 از خلافت او؛ چه به دیگری بیعت کردند، پس خلافت تو زائل شد.^۵
 اما آنچه مرا به آن معظم دانستی و نسبت کردی مرا به آن از صحبت رسول الله
 (ص) و اینکه من صاحب لشکر اویم پس فریب تزکیه تو نمی خورم، و به سبب آن از
 دین مائل نمی گردم.

و اما آنچه نسبت دادی ابو الحسن (ع) را که برادر رسول الله است^۶ و وصی
 اوست از بغی و حسد نسبت به عثمان و صحابه را تفسیق نموده و زعم کردی که
 آن حضرت مردمان را به قتل او خواند پس این دروغ است و گمراهی. وای بر تو ای
 معاویه! ندانستی که بدرستی که ابو الحسن بذل کرد نفس شریف خود را پیش روی
 رسول الله (ص)، و خوابید بر فراش^۷ او، و اوست سابق الاسلام والهجرة، و در شأن

۱. در «م» در این مورد و مورد بعدی الف «بن» گذاشته شده است.

۲. «ف»: رسول خدا (ص). ۳. «م»: خوندم.

۴. «ف»: + و. ۵. «ف»: - با.

۶. «ف»: + تو. ۷. «ف»: رسول (ص) است.

۸. «ف»: فرش.

او رسول الله ﷺ فرمود که: او از من است^۱ و من از اویم و او نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی^{۲-۳} مگر اینکه نبی بعد من نیست.

و در حق او روز غدیر فرموده: کسی که من مولای اویم پس علی مولای اوست. خداوندا دوست دار کسی را که او را دوست دارد، و دشمنی کن با کسی که او را دشمن دارد، و نصرت کن کسی را^۴ که او را یاری کند، و مخدول گردان کسی را که او را مخدول گرداند.

تا اینکه بسیاری از احادیث و آیات که در فضیلت آن حضرت وارد است تعداد نموده می‌نویسد: و نامه تو ای معاویه که جواب آن اینست^۵ نیست آن چنان کسی که او را دین و عقل است فریب آن خورد، والسلام^۶.

و نیز مرویست که چون عمار بن^۷ یاسر رضی الله عنه رجزخوان^۸ در معرکه جهاد آمدند نزدیک گردید به عمر [و] ابن العاص پس گفت: یا عمر [و]، فروختی دین خود را به مملکت مصر، هلاکت باد ترا، پس هلاکت باد ترا. پس گفت که: نه طلب می‌کنم خون عثمان را. پس عمار فرمود که: من از راه علم خود گواهی می‌دهم در حال تو، بدرستی که تو طلب نمی‌کنی از هیچ فعل خود رضای حق (سبحانه تعالی) را، و بدرستی که اگر امروز کشته نشدی^۹ فردا خواهی مرد. پس نظر کن هرگاه که داده

۱. «م»: منست.

۲. در هر دو نسخه: «و او نسبت به من نسبت هارون به منزله موسی دارد»، و در «م» به مانند متن تصحیح شده

است. ۳. «ف»: + (ع).

۴. «ف»: - را.

۵. در هر دو نسخه: + «که»، در «م» «که» را پاک کرده است.

۶. بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۵۱-۵۳، ح ۳۹۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۹۸-۲۰۰، ح ۲۴۰.

۷. «ف»: - «بن»، در «م» در میان سطور افزوده شده است.

۸. «ف»: رجزخوانان. ۹. «ف»: + پس.

شود جزای مردمان بر قدر نیات آنها پس فردا نیت تو چه خواهد بود^۱. پس صاحبان انصاف به قسطاس ذهن مستقیم بسنجند که در میان این مرد و کتابش و در میان عمر [و] و جوابش چه فرق است؛ چه اولاً آن عالی حضرت را از مرشدآباد نامه نوشت و بر^۲ پیشانی آن قصیده مکر و صیده^۳ متضمن اینکه آن حضرت «مولی الأنام و مقتدی الأنام و امام الهند و فخر العالمین و حجة الله» است، و آن حضرت را در آن به اجتهاد و فضل و علم ستوده و بر کسانی که از آن حضرت طریقه مخالفت پیمودند طعن و طنز بسیار نوشت، چنانچه عمر [و] ابن العاص^۴ حضرت امیر المؤمنین (ع) را اولاً^۵ وصی رسول و قاضی دینه و منجز وعده، و به آنچه از^۶ احادیث و آیات در شأن آن حضرت، سید المرسلین (ص) فرموده و نازل شده^۷ ثنا گفته و معاویه را درین باب بسیار طعن و تشنیع نموده. و هرگاه آن ملعون از راه طمع دنیا در شام آمده و با معاویه پیوسته در معرکه از حضرت عمار استدلال کرد که من برای طلب خون عثمان آمدم، و همچنین این مرد چون در لکهنو آمده و از آن حضرت رنجیده گردیده بنابر بعضی از توهّمات استدلال بر بدی آن حضرت از آینه حق نما نموده و گفت من در سب و شتم آن حضرت متابعت قرآن می نمایم. اگر بر عمر [و] ابن عاص اعتراض نماید که کشته شدن عثمان سابق بر نامه بوده پس گویم که مطالعه آینه حق نما هم سابق بر نامه نوشتن این اصفهانی بوده، فما هو جوابه فهو جوابه.

قوله: «متابعة للقرآن إلى آخره».

۱. وقعة صفین، ص ۳۲۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷-۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۴۹۰، ح ۴۲۲ و ج ۳۳، ص ۱۴، ح ۳۷۵.
 ۲. «م»: پر.
 ۳. این قصیده در ص ۶۴ گذشت.
 ۴. «ف»: عاص.
 ۵. «ف»: - «اولاً»، در «م» نیز در حاشیه با علامت «صح» افزوده شده است.
 ۶. «ف»: - «از»، در «م» نیز میان سطور افزوده شده است.
 ۷. «ف»: فرمودند ... شد.

أقول: لا والله بل طاعة للشيطان وللبغي والعدوان. ترك طاعت خدا کردی، و جناب سرور کائنات را آزرده ساختی، و آیه مودّت را به عداوت مبدّل کردی، و تواز کسانی هستی که حق تعالی در شأن آنها می‌فرماید: ﴿نَبَذُوهُ^۱ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾^۲ و نیز در حق آنها می‌فرماید: «وهؤلاء قوم كفروا بعد إيمانهم فبعداً للقوم الظالمين»^۳ پس متابعت تو کلام الله را به صد مرحله دور است. پس هرگاه آن عالی حضرت زبان استغاثه به درگاه کبریائی گشاید و شکایت تو به اجداد طیبین فرماید پس معلوم نیست^۴ که حال تو کجا منتهی شود ندانم. «فَنِعَمَ الْحَكَمُ لِلَّهِ، وَالزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ، وَالْمَوْعِدَةُ الْقِيَامَةُ، وَأَنَّ السَّاعَةَ مَا تُوعَدُونَ وَ﴿لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ﴾^۵ ﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾^۶.

قال الإصفهانی الکاذب: جواب نوشته آقا سیّد حسین شهرستانی و شیخ اسماعیل خراسانی آنست که آیا کلام آنها را از قبیل شهادت می‌دانی یا از قبل حکم و فتوی؟ اگر شهادت است تو آنها را عادل نمی‌دانی، و بر فرض عادل بودن آنها شهادت آنها شهادت فرع است؛ چه آنها هیچ کدام در وقت مزعوم فيه وقوع الوقائع در حیدرآباد نبوده‌اند، و همه کس این را می‌داند، و خود سیّد حسین و شیخ هم به این معترف می‌باشند. و شهادت فرع در حقوق الله مسموع نخواهد بود چنانکه در کتب فقهیه مثبت است. قال فی شرح اللمعة: «الفصل الثالث فی الشهادة علی الشهادة. ومحلّها حقوق الناس كافة»^۷ بل ضابطه کلّ ما لم یکن عقوبة لله مختصّة به إجماعاً»^۸.

۱. در هر دو نسخه: نبذوا کتاب الله.

۲. آل عمران (۳): ۱۸۷.

۳. در تنزیل عزیز آیتی بدین صورت نیست.

۴. «ف»: - «نیست»، و در «م» نیز در بین سطور افزوده شده است.

۵. الأنعام (۶): ۶۷.

۶. هود (۱۱): ۳۹؛ الزمر (۳۹): ۴۰. اقتباس است از خطبه فدیّه فاطمه زهرا علیها السلام. ر.ک: کشف الغمّة، ج ۲،

ص ۲۱۵ - ۲۱۶. ۷. «م»: کافیه.

۸. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۳، ص ۱۴۹.

اگر قول آنها از قبیل حکم و فتوی است تو آنها را مجتهد نمی دانی و در واقع هم اجتهاد را^۱ بو نکرده اند. و دیگر آنکه نفسانیت از فتوای آنها معلوم همه کس می شود و در عین آن گفتگوها به راههای او^۲ مانند زور^۳ و قذف مسلمات بل محصنات در آن می باشد.

وانگهی قول شیخ اسماعیل که^۴ اصل و مبنای قول سید حسین است مردود است به اعتراف خود شیخ اسماعیل که در جهل نامچه نوشته^۵ و آن اینست که: «اقرار و اعتراف می نماید اقلّ خلق الله الذلیل الجانی اسماعیل النجفی الخراسانی برین که او جاهل و محض جاهل است و او را با هیچ وجه در هیچ علمی و هیچ فنی واقفیت نمی باشد هر چند این احقر گاهی ادعای علمی و فضیلتی نکرده و اگر احياناً صریحاً یا کنایهً چنین ادعائی ازو سر زده باشد محض غلط و غلط محض بود و من بعد هرگاه چنین ادعائی ازو سر زند باطل و عاطل و از درجه اعتبار ساقط دانند^۶. و کلمه [ای] بر سبیل جهل نامچه قلمی نموده تا آنکه علما^۷ و فضلاّی این دیار او را داخل هیچ موجودی ندانسته خود را در تفحص و تجسس دالّه بر منافی^۸ آنچه گفته یا نوشته تبعیت و تصدیق نیندازند. وکان ذلك في ۲۲ شهر شوال المکرم سنة ۱۲۳۰. [نقش مهر]: عبده اسمعیل»^۹.

الشهاب الثاقب: هرگاه صاحبان انصاف و روگردان از اعتساف تماشای خرافات و اباطیل این اصفهانی در اصول دین مشاهده فرمودند حالیا وقت آنست که در

۱. «م»: - را.

۲. کذا، «ف»: - «به راههای او»، در «م» در حاشیه نسخه افزوده شده است، این عبارت با این کلمه دوباره (ص ۲۲۷) تکرار خواهد شد.

۳. جای کلمه «زور» در «ف» سفید مانده است.

۴. «م»: - که.

۵. «م»: - نوشته.

۶. «م»: خواهد دانید.

۷. «ف»: علمای.

۸. در «م» جای «دالّه بر منافی» سفید مانده، البته «دا» «دالّه» را نوشته.

۹. نقش مهر در «ف» نیامده است. و این جهل نامچه در آئینه حق نما، ص ۸۸۲ - ۸۸۳ آمده است.

خرافات این بی‌معنی که در فروعیات به کار برده به نظر عبرت‌نظارگی فرمایند. پس می‌گوییم که شهادت چیزی دیگر است و تعدیل و جرح چیزی دیگر، آنچه جناب شیخ و جناب سیّد (دام‌فضلهما) در معائب^۱ او متفوّه شده‌اند من قبیل جرح است نه از قبیل شهادت. و نزد محققین امامیه تزکیه و جرح واحد عادل مسموع است. و نیز درین باب ظن کافی است^۲ فضلاً عن الیقین، خصوصاً هرگاه جارحین بزرگانی باشند که عالم به معارف دینیه و واقف به معالم حقیقیه باشند، و آنچه اختلاف در میان علما در جرح و تعدیل واقع است اطلاع به آن هم بخوبی داشته باشند، و عمری در خدمت علمای عتبات عرش‌درجات گذرانیده باشند، و بعد تفحص و تجسس این هم معلوم شده باشد که در میان جارحین عادلین و مجروح مقدوح به نهجی عداوت دنیویه که باعث اتّهام است نبوده باشد، و علاوه برین در ما نحن فیه زیاده ازین مراتب یقین حاصل است؛ چه شیخ ممدوح درین دعوی دعوی قطعیت و علم و حصول یقین کالشمس فی رابعة النهار چنانچه در شهادت معتبر است می‌نماید و پنج چهار کس سوای این صاحبان جرح او می‌نمایند و هر یک دعوی علم می‌کند:

من جمله آن فضائل‌مآب فواضل‌ایاب جناب آقا محمد علی طبرسی است، هر چند شکسته از^۳ خدمت ایشان مشرّف نگردیده امّا آنچه از حسن اطوار و جودت اوضاع ایشان از افواه رجال و هم به قرائن معلوم شده چنان دریافت می‌شود که این بزرگ از اهل عدالت و دیانت است.

و از آن جمله است^۴ جوان صالح که سیمای صلاح و سداد از ناصیه او پیدا است و حسن اخلاق و صداقت از جبین رفعت‌آگین او هویدا است الأرشد الأمجد میرزا محمد بن مرزا اسماعیل الیهندی الکهنوی (حفظه الله تعالی).

۱. چنین است در هر دو نسخه با یای دم بریده (همان همزه‌سان). مواردی دیگر نیز گذشت.

۲. «م»: کافیست. ۳. چنین است در هر دو نسخه «از» نه «به».

۴. «م»: - است.

و از آن جمله سالک مسالک صلاح و سداد، ناهج مناهیج صداقت و رشاد^۱،
الأوحد الأمجد آقا أحمد النجفی که در صحبت قریب یک ساله بجز خیر و خوبی از
هر دو صاحبان امری دیگر مشاهده نشده.

از آن جمله است جناب مرزا آقاسی صاحب که از رفقای^۲ آن جناب آقا سید
محمد حسین صاحب بوده قریب به سنّ شیخوخت رسیده بودند هر چند ازو کم
ملاقات نموده‌ام^۳ لکن بجز حسن اخلاق و سکوت و صمت در محفل چیزی ازو
مشاهده ننموده، و هرگاه تعدیل جناب سید (دام مجده) را اضافه کنیم او هم من جمله
عدول و ثقات خواهد بود.

و آن جمله است ملا محمد^۴ شیرازی هر چند شکسته او را مشاهده ننموده و ازو
ملاقات ندارم لکن از تعدیل^۵ جناب سید ممدوح معلوم می‌شود که او هم من جمله
عدول و ثقات است.

و آنچه عوام ناس که وارد بنگاله و بلدۀ فیض آباد و لکهنو^۶ شده‌اند و حالات فسق
و فجور او بیان کرده‌اند با این صاحبان ضم کنیم^۷ از قبیل متواتر است و یقینات^۸
خواهد بود. و آنچه از حالات شقاوت سمات او که در بلدۀ لکهنو به ظهور رسیده و
درین وریقہ نوشته و درین معنی به نهجی شکی و شبهه نیست و به علم قطعی معلوم
و متیقن^۹ است که این همه دروغ و کذب بحت است، نیز به آن مقدّمات انضیاف^{۱۰}
کنیم پس محلّ شکّ و شبهه باقی نمی‌ماند، خصوصاً الشیخ المعظمّ الجلیل شیخنا

۱. «ف»: ارشاد.

۲. «ف»: رفقاء.

۳. «م»: بوده‌ام.

۴. «م»: آقا محمد.

۵. «ف»: + شبه (ظ).

۶. «ف»: لکهنو و فیض آباد.

۷. «م»: کنیم.

۸. چنین است در «م» «یقینات» نه «یقینات» و در «ف» کلمه‌ای مشابه نوشته (صورت ظاهری کلمه را نوشته).

۹. «ف»: - معلوم و متیقن.

۱۰. در هر دو نسخه: «انصاف»، در «م» به مانند متن تصحیح شده است.

إسماعیل که در خوبی و نقاوت^۱ او شکسته را شکی نیست و از مشاهیر فضلاء آستان ملایک پاسبان^۲ غروی است در جواب استفتا می نویسد که^۳: «و آنچه به علم قطعی بتی مثل آفتاب فی رابعة النهار بر احقر ثابت شده اینست که این شخص را از دیانت و دینداری بهره [ای] نیست». انتهى.

و اگر من بعد هم کسی را یقین حاصل نشود باید که عدالت هیچ عادل و فسق هیچ فاسقی و کفر هیچ کافری ثابت نشود. و ازینجا است که در کتب رجال به توثیق شیخ کشتی و نجاشی و شیخ طوسی و آیه الله فی العالمین علامه حلی که اینها با روات احادیث ملاقات نداشتند و اینها را مشاهده نکرده بودند^۴ و از امارات که موجب یقین باشد خواه ظن حکم به عدالت و وثوق و فسق و کفر روات نموده کفایت می کند. و خلفاً و سلفاً^۵ کسی درین باب تأمل نکرده. و آیه وافی هدایت^۶: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾^۷ نیز برین دلالت تام دارد.

قوله: «اگر شهادت است تو آنها را عادل نمی داند».

أقول: باطل است به چند وجه:

اولاً اینکه، این شهادت نیست کما عرفت حق العرفان.

ثانیاً اینکه، از کجا دانستی که جناب سیّد (دام ظلّه)^۸ این بزرگان را از عدول نمی داند و وثوق به ایشان ندارد، و اگر این معنی بنابر کدورت ظاهری که فیما بین جناب شیخ و جناب سیّد در میان آمده و حال آن به وجه ابسط در رساله آینه حق نما بیان شده بوده باشد پس هیچ مقامی از آن دلالت بر آن ندارد که شیخ ممدوح معاذالله فاسق و بد مذهب بوده باشد، و خوب معلوم است که شکایات در امور

۱. «م»: نقاوت.

۲. «ف»: ملایک آشیان.

۳. «ف»: - که.

۴. «ف»: نکرده اند.

۵. «ف»: سلفاً و خلفاً.

۶. «ف»: هدایه.

۷. الحجرات (۴۹): ۶.

۸. یعنی سیّد دلدار علی.

دنیوی^۱ هر چند به نهایت مرتبه^۲ رسد در حقیقت تفسیق یکدیگر نمی‌کنند^۳. و این معنی در همه بلاد به موجب اینکه «إِنَّ العلماء يعايرون كما تعابر النساء» شایع و ذایع و هر کسی که در بلادهای اسلام رفته و با علمای شیعیان^۴ و خواه سنیان ملاقات کرده صدق این کلام برو ظاهر بوده باشد.

ثالثاً، بر تقدیر تسلیم پس لا اقل که شیخ ممدوح داخل سماع که مفید علم بوده باشد خواهد بود. و در سماع و تواتر عدالت و وثوق شاهدین شرط نیست کما هو مذکور فی محلّه.

رابعاً، می‌گوییم که: این دلیل الزامی نسبت به جناب سید (دام ظلّه) اگر این بزرگان را عادل نداند تمام است لکن نسبت به این شکسته و اکثری از سکنه فیض آباد و لکهنو که از جناب شیخ و سید حسین ظن دارند و آن را من جمله عدول و ثقات می‌شمارند^۵ بگو آنها ترا چه دانند فاسق یا کافر فاختر ما شئت.

قوله: «و بر فرض عادل بودن شهادت آنها شهادت فرع است».

أقول: مردود به چند وجه:

اولاً اینکه، بناءً^۶ فاسد علی الفاسد است؛ چه هرگاه ثابت کردیم که این شهادت نیست پس آنچه بر آن متفرّع ساخته باطل گردید. پس بنابر قاعده مقررّه اصول هرگاه مقدّسی واحد کسی را جرح کند باید او را قبول کردن و ردّ آن نباید کرد و درینجا^۷ عدول و ثقات بسیاراند.

ثانیاً اینکه، بر تقدیر شهادت این شهادت علی الشهادة نیست؛ چه شیخ ممدوح

۱. «ف»: دنیویه.

۲. «ف»: به مرتبه نهایت.

۳. «ف»: نمی‌کند.

۴. در هر دو نسخه: «شیعه». در «م» به مانند متن تصحیح شده است.

۵. «م»: می‌شمارد.

۶. «ف»: بنابر.

۷. «ف»: + که.

معظم می‌نویسد که: «مرا به علم قطعی بتی مثل آفتاب فی رابعة النهار ثابت شده^۱ و آنچه در شهادت معتبر است همین علم قطعی است و این ننوشته که فلان فلان به من گواهی دادند.

ثالثاً، حال فسق و فجور تو کالمتواترات است پس شخصی که فسق و کفر او از قبیل متواترات باشد در لعن و طعن او هیچ عاقل منصف را تأمل جائز نیست.

قوله: «چه آنها هیچ کدام إلخ می‌داند».

أقول: به بسیاری در اخبار ما را یقین حاصل است و ما گاهی از فیض‌آباد پا بیرون نکشیده‌ایم، چنانچه ما نحن فیه از همین قبیل است، پس عدم حضوری ایشان در حیدرآباد بر تقدیر تسلیم مستلزم آن نیست که آنها را علم حاصل نشود، و اگر در حیدرآباد هم می‌بودند در مجلس ناچ و رقص با تو شریک نمی‌شدند. و هر وقت هرزه‌گوئی تو که برای «چندا بائی» افترا کردی و چندان منتفع نشدی هر چند مکرها و زورها برآوری بلکه هزار چندان مورد ملامت شدی در پهلوی تو نمی‌نشستند پس همین کلام در آن وقت هم جاری می‌شد.

قوله: «و خود آقا سیّد حسین و شیخ اسماعیل» إلخ.

أقول: جناب سیّد محمد حسین را که بیقین می‌دانم که در بلدۀ حیدرآباد دکهن تشریف فرما نشده و اعتراف به این نسبت سیّد ممدوح به موجب اینکه «الکذوب قد یصدق»^۲ راست است^۳. امّا شیخ اسماعیل پس اقامت آن در حیدرآباد و آمدن آن جناب از همان راه^۴ به فیض‌آباد و لکهنو پس امری نیست که بر کسی مخفی بوده باشد، بلکه جناب سیّد محمد حسین صاحب بودن آن صاحبان در آن بلدة حین اقامت این اصفهانی در جواب استفتای خود تصریح فرموده.

۱. این مثل در ص ۹۰ گذشت.

۲. «م»: - شده.

۳. «م»: «آنجناب» بدل «راه».

۴. «م»: - است.

چه دلاور است دُزدی که به کف چراغ دارد^۱.

و شیخ صاحب در هیچ جا اعتراف نکرده که این شهادت علی الشهادة^۲ است و از دیگران شنیده‌ایم چنانچه دانستی، پس نسبت اعتراف به او من جمله کذبات و مفتریات او است^۳.

قوله: «و شهادت فروع در حقوق الله مسموع نخواهد بود چنانچه در فقهیه الخ عبارت شرح اللمعه»^۴.

أقول: شرح لمعه دانی معلوم گلستان دانی هم غیر مسلم، سبحان الله! کسی را تا حال در میان تزکیه و جرح و شهادت فرق معلوم نباشد و باز دعوی علم کند محلّ آنست که او را بر خر سوار کرده بیرون لکهنو نمایند. و خوب ظاهر است که آنچه فقها ذکر کرده‌اند آنست که^۵ شهادت شاهدین علی الشهادة در حدود و آنچه باعث بر^۶ عقوبت باشد از حق الله پیش حاکم شرع مسموع نیست.

پس^۷ در میان این مسأله و در میان اینکه هر گاه فسق و فجور شخص من قبیل متواترات شده باشد یا هرگاه^۸ شاهدین عدلین بر شهادت عدلین گواهی به فسق و فجور مشهود علیه^۹ دهند^{۱۰} برائت از آن نمودن، و قبول شهادت او ننمودن، و اقتدا به او نکردن، و بر کلام او در مسائل دینیّه اعتماد ننمودن، یا او را بر اموال مسلمین مسلط نکردن، یا امانات به او نسپردن فرق بسیار است کما بین الأرض والسماء؛ چه اوّل بنابر اینکه قیام بدل مقام مبدلّ منه موجب شبهه است «فیدرء الحدود بالشبهات»

۱. این در آئینه حق‌نما، ص ۵۴۷ و ۶۰۴ نیز مذکور است.

۲. «ف»: شهادت. ۳. «م»: اوست.

۴. «م»: شرح لمعه. ۵. «ف»: کرده که.

۶. «ف»: - بر. ۷. «ف»: - پس.

۸. «م»: - هرگاه.

۹. «ف»: - «به فسق و فجور مشهود علیه»، در «م» نیز در حاشیه افزوده شده است.

۱۰. در «م» در اینجا کلمه‌ای شبیه «من» یا «پس» قرار دارد.

و اما ثانی پس در آن ثبوت عدالت و وثوق لازم است، و بعضی از آنها از حقوق آدمیه است، پس اثبات عدالت در آن واجب است، و مادامی که عدالت ثابت نشود بلکه کفر آن روز به روز ظاهر شود احتراز و برائت واجب است. «فاعتبروا یا اُولی الأبصار».

قوله: «اگر قول آنها را از قبیل حکم و فتوی است تو آنها را مجتهد نمی دانی».

أقول: باطل است به چند وجه:

اولاً اینکه، هر چند شیخ اسماعیل (دام فضله) به مرتبه^۱ فضل و علم فائز بود لکن در مسائل شرعیه ترجیح نمی داد، بلکه خود را در حین ورود فیض آباد من جمله مقلدین جناب سیّد مرحوم میرور^۲ می دانست.

اما سیّد محمد حسین شهرستانی پس آنچه از جناب ایشان استفسار رفته مقلّد نبود^۳ بلکه در مسائل دینیه ترجیح می داد. پس از کجا معلوم کردی که آن جناب او را مجتهد نمی دانست هر چند^۴ مجتهد را بر فتوای مجتهد دیگر عمل جائز نیست، لکن اگر^۵ هر دو ظن بعد بذل جهد^۶ موافق باشند یا مؤید یکدیگر^۷ افتد آن وقت تمسک به آن مضایقه نیست.

ثانیاً اینکه، سلّمنا که آن حضرت جناب سیّد را مجتهد نمی داند لکن اگر مجتهد نداند مستلزم آن نیست که شهادت او را قبول نکند یا او را عادل نداند.

سلّمنا، اما کسانی که جناب سیّد را مجتهد می دانند و اکثری در عظیم آباد و بعضی از آنها در لکهنو هم می باشند و نزد اینها تقلید جناب سیّد ممدوح^۸ در همه امور

۱. در هر دو نسخه: + «کمال»، در «م» آن را پاک کرده است.

۲. ظاهراً مقصود سیّد علی طباطبائی صاحب ریاض المسائل است.

۳. «م»: نبودند. ۴. در هر دو نسخه: + «که»، در «م» آن را خط زده است.

۵. در هر دو نسخه: + «ظن»، در «م» بر آن خط زده است.

۶. «ف»: - ظن بعد بذل جهد.

۷. «ف»: - «یکدیگر»، در «م» نیز در میان سطور به خطّی که خطّ کاتب آن نیست افزوده شده است.

۸. «ف»: - «ممدوح»، در «م» نیز به خطّی دیگر در حاشیه «سیّد ممدوح» افزوده شده است.

واجب خواهد بود پس بر آنها لازم است که ترا فاسق دانند «فَضَّاقَتْ عَلَيْهِ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ»^۱.

قوله: «و در واقع هم اجتهاد را بو نکرده‌اند».

أقول: درینجا مذمت کرد شیخ اسماعیل را و سوء ادب به کار برده^۲، بلکه تکذیب کرد سید محمد حسین شهرستانی را که از سادات صحیح النسب و به حلیه علم و کمال آراسته مجاور مشهد جناب امام خامس آل عبا که در حقیقت آن بزرگ از ساکنان بهشت و خلد است و از تلامذه جناب سید المجتهدین و فخر المتکلمین المولی الطباطبائی المرحوم المبرور^۳.

قوله: «دیگر آنکه نفسانیت از فتوای ایشان معلوم همه کس می‌شود».

أقول: مذمت کرد سید و شیخ را و غیبت نمود و بسیار پوچ کرد و برای خود خانه در جهنم خرید.

قوله: «و در عین گفتگوها به راههای او^۴ مانند زور[و] قذف مسلمات بل محصنات در آن می‌باشد».

أقول: سید صحیح النسب و عالم خوش حسب و شیخ ستوده ادب را قذف کرد و بسیار پوچ نمود و بی ادبی کرد و طینت خبال^۵ برای خود مهیا کرد.

قوله: «وانگهی قول شیخ اسماعیل که اصل و مبنای قول سید حسین است إلخ جهل نامچه».

أقول: باطل است^۶ به چند وجه:

اول اینکه، جناب شیخ معظم ممدوح فرایته^۷ شیخاً جلیلاً فاضلاً عالماً عاملاً؛ چه

۱. اقتباس است از آیه ۲۵ و ۱۱۸ سورة التوبة.

۲. «ف»: برد.

۳. یعنی سید علی طباطبائی صاحب ریاض المسائل.

۴. «ف»: رد.

۵. ر.ک: ص ۲۱۲ و آئینه حق نما، ص ۵۶۷.

۶. «م»: باطلست.

۷. «م»: رأیته.

شکسته در خدمت شیخ قریب یک سال صحبت داشته او را از اهل علم و کمال مهذب الأخلاق یافتیم، خصوصاً نسبت به سادات رفیع الدرجات چون حال عبید به موالیهم داشت و غلام واقعی، مصداق ﴿إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۱ بوده، شیاطین لکهنو و منافقین آنجا آن بیچاره را اغوا کردند و از جناب سید (دام ظلّه) منحرف ساختند، چنانچه بلا تشبیه شیطان حضرت آدم را از بهشت اخراج کنانید^۲. قریب یک سال طلبه این شهر را که فی الجمله صاحبان استعداد و فهم و متحلی به زیور صلاح و سداد بودند درس گفته درس تحقیق و تدقیق می‌گفت. در فضل و^۳ علم او طفلی را که در مجلس او حاضر می‌شد شکی باقی نمی‌ماند چه جا که فضلا.

و آنچه از افواه رجال به سماع رسیده معلوم شده که از سرآمد ملایان نجف اشرف بوده و از ارشد تلامذه شیخ جعفر نجفی مرحوم^۴، و همه مردمان آنجا تصدیق به صدق و راستی و فضل و تقوی او دارند.

و آنچه در میان جناب شیخ و کمالات اکتساب مرزا جواد علی در باب ثوب مموه مباحثه^۵ در میان آمده^۶ فكان ذلك من جناب الشيخ من قلّة تدبّر واستعجال وعدم تفکر، وليس بأعجب «کم من جواد یکبو وکم من سیف ینبو»^۷ و پر ظاهر است که اختلاف در مسأله فقهیه و خطا در آن موجب جهل و فسق^۸ هیچ کس نمی‌شود.

و ثانیاً، کاغذی که آن را جناب شیخ مسمی به جهل نامچه گردانیدند و این سرآمد جهلای اصفهان آن را عصای کورباطنی خود فهمیده در باب ردّ آن ممدوح دلیل قوی دانسته بر آن تکیه زده و عن قریب است که از اسیاف ادله پاره گردد و بر رو بیفتد،

۱. القلم (۶۸): ۴.

۲. کنانیدن: کردن.

۳. «ف»: - و.

۴. یعنی شیخ جعفر کاشف الغطاء.

۵. «م»: مناقشه.

۶. تفصیل آن در آئینه حق‌نما، ص ۸۶۸ - ۸۸۲ مذکور است.

۷. از مثل‌های مشهور است. مأخذ آن را در پانویشت اوراق الذهب، ص ۱۸۷ آورده‌ام.

۸. «م»: - و فسق.

حقیقت آن برین نهج است که: هر چند جناب شیخ کوه حلم و وقار بوده و نهایت تواضع و انکسار در مزاج مقدّس خود داشته، لکن به موجب اینکه «خیر اُمّتی اُحدًاؤها»^۱ از غایت حلم در غایت غضب هم می‌آمد، چنانچه مشهور است که «نعوذ بالله من غضب الحلیم»^۲ از غایت غصّه و غیظ^۳ جهل‌نامچه نوشته فرستادند. و این هم احتمال است که چون به مرتبه کمال متواضع و منکسر بود و به زعم خود چنین می‌دانستند که جناب سید^۴ هم درین باب شریک‌اند و حال آنکه این امر حقیقتی نداشت و از نفس الأمریه^۵ حظّی بر نداشت و علم خود را نظر به مرتبه علم و کمال جناب سید چیزی نمی‌پنداشت، و آنچه از جناب شیخ درین مسأله واقع شد انصاف فرموده از غایت هضم نفس این را نوشته فرستاده باشد و این معنی دست‌آویز جهل آن سرآمد اهل علم نمی‌تواند شد. اگر این معنی باعث جهل شود هر کسی که خود را هضمًا لنفسه جاهل گوید یا گنهکار نامد باید که^۶ او را فاسق نامند! چه کدام کس خواهد بود که خود را مذنب نگوید و اعتراف به ذنوب خود نکند؟ جناب معصومین در مقام مناجات اعتراف به قصور کرده‌اند چه جا که آثمان. فَاْفْهَمُ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْكَاذِبِينَ.

ثالثًا، سلّمنا که جناب شیخ از اهل علم نباشد لکن در شهادت عدالت شرط است نه اینکه از اهل علم و کمال و سرآمد فضلا باشد. فافهم ولا تضل.

قوله: «پس این همه امور افترا است».

أقول: مفتری و کذاب کسی است که این مناهی کبیره را ارتکاب کند و چون به دیار اهل علم و کمال آید از راه مکر و زور انکار آن نماید و گاهی در توصیف بزرگان به مرتبه

۱. در آئینه حق‌نما، ص ۵۷۰ (هامش) نیز مذکور است.

۲. رک: امثال و حکم دهخدا، ج ۴، ص ۱۸۱۹. نظیر آن: «اتقوا من غضب الحلیم»، رک: امثال و حکم دهخدا، ج ۱،

ص ۸۳. ۳. «ف»: غیض.

۴. یعنی سید دلدار علی.

۵. «ف»: الأمر.

۶. «م»: - باید که.

کمال مبالغه کند و در غایت مرتبه^۱ اطراء نماید و باز از همان زبان بلاقصور و سبب مذمت نماید. فقطع الله لسانه و ختم علی جناحه! و چه پوچ گوئی و ژاژخائی نموده که جناب شیخ و سید (دام فضلها) را مفتی دانست و بسیار بیجا کرد بلکه گه خورد.

کتاب^۲ الإصفهانی الکاذب: و بر فرض صدور این امور، یعنی صدور رؤیای کذائی و حضور مجلس غنا و مدح فلانها^۳، هر یک را محمل صحیح می‌باشد؛ زیرا که خواب را اولاً اعتباری نیست، و ثانیاً، شاید دلیل بر توبه آن فاحشه باشد، و آن در مقدمه دیگر احتمال دارد که حضور برای نکاح بوده و بعد حضور خروج از مجلس ممکن نباشد، و در سیم تقیه شده باشد.

خلاصه آن آنست که این هر سه امر دروغ است، و بر فرض صدق محمل صحیح دارند، و بر فرض عدم محمل صحیح به توبه چاره می‌شود. شاید که در چهار سال به استغفار و انابه چاره شده باشد. والحين نیز می‌گویم «أستغفر الله ربی وأتوب إليه من جميع الذنوب» و بر فرض عدم قبول توبه - العیاذ بالله - امر به معروف و النهی از منکر را شرط آنست که آمر و ناهی مؤتمر به آن و منزجر از آن نهی باشد؛ چه ایتمار معروف واجبی است جدا، و امر به معروف واجبی است جدا، و همچنین در نهی کما لا یخفی علی أدنی الطلبه، و «نهی در خود ناگرفته پند مده پند دیگران»^۴ که معنی ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۵ است تعلق به «لا تفعلون» دارد نه «لم تقولون».

رجم بالشهاب الثاقب: قطع نظر از شهادت این بزرگواران و آنچه از افعال ناشایسته او در بلده لکهنو نسبت به جناب سید^۶ به ظهور رسیده و آنچه^۷ درین وریقه روی خود را سیاه نموده، عاقل منصف می‌داند که از سیمای عبارات شقاوت سمات و

۱. «م»: - مرتبه.

۲. «م»: قال.

۳. یعنی مدح شیخین.

۴. اقتباس است از سروده سعدی که در ص ۱۹۶ گذشت.

۵. الصف (۶۱): ۲.

۶. یعنی سید دلداری علی.

۷. «ف»: + از آن.

تهویشات^۱ او در تأویلات و دست و پا زدن او در بحر^۲ سیئات به موجب «الغریق یتشبث بکلّ حشیش»^۳ گاهی به انکار و گاهی به استغفار، گاهی به پیدا کردن احتمالات صحیح که در حقیقت او هنر انداز بیوت عنکبوتیه، و گاهی به اینکه دیگران خود مؤتمر و منزجر از مأمور و منتهی عنه مستند به من چرا طعنه می‌زنند. صاف ظاهر و هویدا علی‌نهایة الظهور آنست که این همه افعال ازین سرزده است و این را باعث نشد بر اقدام این گناهان مگر عدم مبالات او در دین و افترا به حضرت سید المرسلین و مدح مشایخین^۴. فعلیه و علیهم لعنة الله والملائكة والناس أجمعین.

قوله: «و بر فرض صدور الخ محمل صحیح می‌باشد».

أقول: بعد تنقیض و جرح این بزرگواران و تأمل در حال این رأس و رئیس جهله اصفهان چنان ظاهر و باهر است که صدور این امور خبائث ظهور منشأ آن نیست مگر بی‌ایمانی و شقاوت و نادانی این خبیث اصفهانی. و آنچه در آن دست و پا زده عاقل می‌داند که هرگز در تأویلات آن به ساحل نجات نرسد. و آنچه مؤمنین را تصدیق به آن حاصل شده هرگز ازین تمویهات و مزخرفات تزلزل در آن راه نیابد.

قوله: «زیرا که خواب را اولاً اعتباری نیست».

أقول: مردود است:

اولاً اینکه، رؤیای صالحه که مؤمن صالح می‌بیند لا سیما هرگاه به مشاهدۀ یکی از معصومین مشرف شود البته او را اعتبار هست، و الا بایستی که رؤیای انبیا و اوصیا و سائر مقدّسین را اعتبار نباشد، نعوذ بالله من هذه العقیده؛ چه مرویست^۵ که: خواب

۱. تهویش: در آمیختن مردم و سخن و جز آن و گرد و خاک آوردن باد (فرهنگ آندراج، ج ۱، ص ۲۴۶).

۲. «م»: + این. ۳. در آئینه حق‌نما، ص ۴۲۰ و ۷۰۴ گذشت.

۴. چنین است در هر دو نسخه و مراد «شیخین» است.

۵. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۵، ح ۳۱۹۱؛ مالی صدوق، ص ۱۲۱، مجلس ۱۵، ح ۱۰؛ عیون اخبار

الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۸۸، باب ۶۶، ح ۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۲۸۳، ح ۱ و ج ۵۸، ص ۱۷۶، ح ۳۶ و ص

۲۳۴، ح ۱ و ج ۹۹، ص ۳۲، ح ۴.

راست یک جزوی از هفتاد جزو پیغمبری است. و خواب مؤمن دروغ نمی‌باشد. بلی کسانی که منهمک در ورطهٔ عیوب و منغمس لجهٔ ذنوب می‌باشند و باطن اینها از خبائث حسد و حقد و ناتوان‌بینی مملو و ظاهر ایشان از غیبت و تهمت بزرگان دین ممتلی و ایمان به خدا و رسول خدا ندارند چون به خواب که أخ الموت است می‌روند ارواح خبیثهٔ آنها در عسکر شیاطین داخل می‌شوند و چون یقظهٔ و مناماً با إخوان الشیاطین مرتبط و مانوس می‌باشند^۱ آنچه از تخیلات شیطانیه در حالت نوم می‌بینند آن را اعتبار نیست و محض از قبیل اضغاث احلام.

ثانیاً، به مقتضای حدیث «ومن رآنی فقد رآنی، ولا یتمثل بی الشیطان»^۲ بلکه از بعضی احادیث مستفاد می‌شود که شیطان متمثل به صورت مؤمن خالص الاعتقاد هم نمی‌شود^۳ باید که این خواب راست باشد، و چون صدقش مستلزم قباحتهای عظیمه که منافی شریعت غرّاً است بالضرورة^۴ از مفتریات این کذاب باشد که بنابر زخارف دنیویه به طمع دو صد رویه برین سیئهٔ مهلکه و کبیرهٔ موبقه اقدام نموده، و برای خود «مقعد فی النار»^۵ مهیا نموده، و من بعد هیچ از دنیا متمتع نشده کما قال الله تعالی: ﴿كَمْثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ فَكَانَ عَقِبَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا^{۶-۷}.

قوله: «و ثانیاً شاید دلیل بر توبهٔ آن فاحشه باشد».

أقول: اگر این رؤیای کاذبهٔ تو موجب توبه و انابت او می‌شد و از افعال نامرضیه تارک گردیده عفت و نقاوت را اختیار می‌کرد البتّه آن وقت این احتمال قوی

۱. «ف»: +از.

۲. رجوع کنید به همان منابع پیشگفته.

۳. در همان منابع پیشگفته بدان تصریح شده است. ۴. در «ف» با تائید کشیده کتابت شده است.

۵. اشاره است به حدیث نبوی: «من کذب علیّ متعمداً فلیوؤء مقعده من النار» که گذشت.

۶. الحشر (۵۹): ۱۶-۱۷.

۷. «ف»: + محصلش آنکه. در «م» در اینجا به قدر دو سطر سفید مانده و گویا در نظر داشته که ترجمه آیه را بنویسد.

بود^۱، و هرگاه تا حال به همان کار مشغول باشد بلکه عقل او از عقل تو کامل باشد که این خواب ترا اعتبار ننماید و ترا کاذب پندارد پس این احتمال دلیل شقاوت تُست.

قوله: «و آن در مقدمه دیگر الخ ممکن نباشد».

أقول: اولاً، از عبارت او چنان مستنبط می‌شود که این مرد به تقریب نکاح خواندن در آن مجلس رفته بود و چون آنجا رفت^۲ بنابر رضای مخلوق و سخط خالق و نظربازی زنان فاحشه و تماشای حرکات ناشایسته آنها تمام شب در آنجا مانده و عذاب اخروی را برای خود مهیا کرده، و الا از عقل بعید است که ملائی را که فی الجمله در گمان آنها متدین باشد^۳ برای نکاح خواندن طلب دارند و آن را به زورآوری از آنجا [اجازه] رفتن ندهند؛ چه ادنی از طلبه علوم را که درین بلاد برای عقد خواندن طلب می‌دارند صاحبان مجلس در آن وقت اسباب طرب را نمی‌طلبند، و اگر احیاناً از سابق بوده باشد در آن وقت موقوف می‌کنند^۴، و این احتمال عند العقل غیر مقبول. و اگر این چنین احتمالات را راه دهیم^۵ حدود و تعزیرات بالمره ساقط شوند.

ثانیاً، بر تقدیر تسلیم، این احتمال وقتی است که از عدول و ثقات تفسیق او صادر نمی‌شد و آنها جرح بالاسباب نمی‌کردند یا وثوق و عدالت تو از امثال این بزرگان ثابت می‌شد آن وقت این همه احتمالات جاری می‌شد و الا فلا.

و اگر ابواب احتمالات کذائی^۶ مفتوح سازم هیچ کس در عالم مجروح نباشد، کیف لا و جناب شیخ درین دعوی قطعیت^۷ می‌نماید، فلا مجال لهذه الاحتمالات البعیده الواهیه.

قوله: «و در سیم تقیه شده باشد».

۱. «ف»: بوده.

۲. «م»: - رفت.

۳. «ف»: - باشد.

۴. «ف»: «می‌کند»، در «م» نقطه یکی از دو «ن» را نگذاشته است.

۵. «ف»: دهم. ۶. «م»: کزائی. «ف»: که ای!

۷. «ف»: «قطعیه»، در «م» نیز با تای مدّور نوشته شده است.

أقول: حیدرآباد دکن^۱ محلّ تقیّه نیست. اکثری از رؤسا و بسیاری از عرب و عجم و نبذی^۲ امامیه اثنا عشریه می‌باشند و کسی متعرّض آنها نمی‌شود، بلکه نائب صوبه و دیگر اراکین آنجا بحمد الله امامیه مذهب‌اند. رئیس آنجا با وصف اینکه خود از اهل سنّت و جماعت است لکن مزاحمت به مذهب ندارد. پس اگر درین مقام بنا بر خوش آمد رئیس آنجا مشایخ ثلاثه و اتباعهم را مدح گوید و نسبت سطوع انوار به قبر پدرش نَوّاب نظام‌علی خان که سنّی و مخالف مذهب حق بوده نماید، یقین است که آن شخص یا بی‌ایمان است یا بدترین فاسقان^۳.

و بر فرض تسلیم، اگر محلّ تقیّه می‌بود این بزرگواران چگونه با وجود علم و فهم در مقام تقیّه^۴ او را تفسیق کنند؟ ازینجاست^۵ که بزرگان بسیار از مشاهد^۶ مقدّسه و غیره به سمت مکه معظمه می‌روند و آنجا تقیّه می‌نمایند، و همچنین به دیگر بلاد مخالفین می‌روند و عبادات و غیره معاملات را^۷ بر طریقه سنّیان به عمل می‌آرند کسی آنها را در بلاد شیعه سنّی نمی‌گوید و تفسیق نمی‌کند، بلی اگر شخصی به خوش آمد^۸ سلاطین عثمانیه رومیه در بلدۀ اصفهان مدح و ستایش شیخین نماید سزاوار آنست که ایرانیان^۹ و اصفهانیان او را روسیاه نموده و بر خر سوار کرده از اصفهان بیرون نموده به بندر بوشهر بفریستند^{۱۰} که از آنجا به مسقط رسیده و از آنجا به حیدرآباد آید و چون به لکهنو برسد مناسبت آنست که در محلّ اقامت سواران قندهاری اقامت ورزد که از کفشکاری شیعیان محفوظ و مصون ماند.

قوله: «خلاصه اینست که این هر سه امر دروغ است».

۱. «ف»: دکهن.

۲. «ف»: و هند.

۳. «ف»: + است.

۴. «ف»: - تقیه.

۵. «م»: ازینجا است.

۶. «ف»: مشاهده.

۷. «م»: - را.

۸. «م»: - آمد.

۹. «م»: «اترا» پس از آن به قدر چند حرف سفید گذاشته، گویا می‌خواسته «ایرانیان» بنویسد.

۱۰. چنین است در هر دو نسخه.

أقول - و بالله التوفیق - که: از تفسیق و جرح صاحبان مرقوم که بلا شائبه غرضی از اغراض دنیویہ^۱ خالصاً لوجه الله و ابتغاء لمرضاته به عمل آورده‌اند، و هم نظر به افعال قبیحہ او که در مرشدآباد ازو سرزده، و هم از جهت بی‌حیائی و خباثت او که نسبت به جناب سید (دام ظلّه العالی) ازو صادر گردیده متیقّن چنان است که این همه امور مقرون به صدق و راستی است و این شخص بلا شک و شبهه اگر کافر نباشد فاسق بلکه افسق بدترین فاسقان است^۲ علاوه برین از قرار جواب استفتائی که جناب سید شهرستانی نوشته چنان معلوم می‌شود که این مرد اقرار به امامت سنیان و مدح پیران آنها نموده است و حالا انکار دارد.

قوله: «و بر فرض صدق محمل صحیح دارد».

أقول: بجز تصدیق به ارتکاب این واهی این جمله مناهی و صدور آن ازین اصفهانی واهی دیگر احتمال ضعیف هم پیدا نمی‌شود چه جا که صحیح.

قوله: «و بر فرض عدم محمل صحیح به توبه چاره می‌شود شاید الخ^۳ شده باشد».

أقول: باطل است به دو وجه:

اولاً، الیقین لا یزول إلاّ بیقین مثله، پس به اسباب سابق الذکر فسق و فجور او به اعلی مراتب به ثبوت رسیده، من بعد ما دامی که توبه و^۴ انابت او بر وجه شرعی ثابت نشود به مجرّد احتمال حکم به عدالت و وثوق آن نمی‌تواند^۵ کرد، و إلاّ ما هرگاه شخصی را و آن هم که زنا نموده و لواطه کرده و دزدی نموده و بعد چند ماه خواه چند سال ما او را ملاقات کنیم^۶ به احتمال اینکه او درین اثنا توبه کرده باشد او را من جمله عدول و ثقات شماریم «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ»^۷.

۱. «ف»: دنیوی.

۲. «م»: فاسقانست.

۳. «م»: «إلى آخره».

۴. «ف»: - و.

۵. «ف»: نمی‌توانند.

۶. «ف»: «کنم».

۷. اقتباس است از آیه ۵ سوره کهف.

ثانیاً، برای توبه و انابت و اعراض از گناهان علامات و آثاری است^۱ که بعد ظهور آن محل^۲ اعتماد می‌باشد، چنانچه اکثری از فسّاقان و فجّاران که عمر خود را در بطالت گذرانیده بودند آخر الامر توبه و انابت نموده بعد قلائل ایّام من جمله عدول و ثقات شدند، لکن امتیاز در حالت فسق این شخص و توبه خیلی متعسّر است؛ چه این مرد جمیع گناهان را در زی^۳ علم و کمال نموده، و خود را در صورت علما و فضلا ظاهر کرده، و در همین پرده مردمان را فریب داده، اگر او را از اهل بدعت و کفر ندانند یا دانند امّا توبه‌اش مقبول دانند پس امتیاز این معنی در حالتین خیلی متعسّر است. از آنجا که احتیاط طریقه نجات است کما قال المعصوم: «واحتط لدینک»^۴ لازم آنست^۵ که^۶ ازین شخص برحذر باشند^۸، و نماز جماعت در عقب سر این نکنند، و بر قول او اعتماد نمایند، و باعث رونق و گرمی بازار او نشوند^۹ من جمله سائر عوام پنداشته در سلسله مواشی و انعام منسلک سازند «وما علينا إلاّ البلاغ». من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال^{۱۰} قوله: والحين نیز می‌گویم: أستغفر الله ربّي وأتوب إليه من جميع الذنوب. أقول: قال الله تعالى وقوله الحقّ: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^{۱۱} ولله درّ القائل:

۱. «م»: آثاریست. ۲. «ف»: محمل.

۳. در هر دو نسخه: ذی. ۴. «م»: فی دینک.

۵. الوسائل، ج ۲۷، ص ۱۶۷، باب ۱۲، ح ۴۶.

۶. در هر دو نسخه: «اینست»، در «م» به مانند متن تغییر داده شده است.

۷. «ف»: - که. ۸. «ف»: باشید.

۹. «ف»: نشوید.

۱۰. نشانی این بیت را در آئینه حق‌نما، ص ۴۳۵ و ۹۰۰ آورده‌ایم.

۱۱. التوبة (۹): ۸۰.

اینک اگر فرشته نکو گویدت چه سود؟! در شهرها حکایت بدنامی تو رفت
ولنعم ما قیل^۱:

روی در کعبه^۲ و دل جانب^۳ خمار چه سود؟!
خرقه بر دوش و کمر^۴ بسته به زنار چه سود؟!
هر که او سجده برد^۵ پیش بتان در خلوت

لاف ایمان زدنش^۶ بر سر بازار چه سود؟!
باید دانست که استغفار این مرد کم از وضوی «بی بی تمیز»^۷ نیست^۸ که توبه کند
و باز شکند و هیچ تخللی در بنیان استغفارش راه ندهد بعد استغفار هم در قول ما بعد

۱. از سعدی است. غزل شماره ۲۹.

۲. در مأخذ: مسجد.

۳. در مأخذ: ساکن.

۴. در مأخذ: میان.

۵. در مأخذ: کند.

۶. «م»: زندش.

۷. اشارتی است به داستان «بی بی تمیز» که جناب شیخ بهاء الدین محمد عاملی (م ۱۰۳۰) رضوان الله علیه در منظومه شیرین نان و حلوی خود از این قرار آورده است:

بود در شهر هری، بیوه زنی	کهنه رندی، حلیه سازی، پرفنی
نام او بی بی تمیز خالدار	در نمازش بود رغبت بی شمار
با وضوی صبح خفتن می گذارد	نامرادان را بسی دادی مراد
کم نشد هرگز دواتش از قلم	بر مراد هر کسی می زد رقم
در مهم سازی او باش ورنود	دائماً طاحونه اش در چرخ بود
از ته هر کس که برجستی به ناز	می شدی فی الحال مشغول نماز
هر که آمد گفت بر من کن دعا	او به جای دست، برمی داشت پا
بائها مفتوحة للداخلین	رجلها مرفوعة للفاعلين
گفت با او رندکی، کای نیک زن	حیرتی دارم در این کار تو من
زین جنابتهای پی در پی که هست	هیچ ناید در وضوی تو شکست
نیّت و آداب این محکم وضو	یک ره از روی کرم با من بگو
این وضو از سنگ و رو محکمتراست	این وضو نبود، سد اسکندر است

۸. رک: کلیات اشعار و آثار شیخ بهائی. (چ نفیسی)، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۸. در هر دو نسخه: اینست.

غیبت کرده و توبه شکسته، استغفر الله و أتوب إليه من هذه التوبة. و مناسب آنست که از توبه، توبه نماید تا فارغ البال بنشیند.

قوله: «و بر فرض عدم قبول توبه العیاذ بالله».

أقول: تعجب نیست چه توبه مرتد فطری علی المشهور قبول نیست.

قوله: «امر به معروف و نهی از منکر إلخ نه لم تقولون».

أقول - وبالله التوفيق -: مردود است به چند وجه:

أولاً، ایتمار آمر و انزجار ناهی که مآل آن عدالت و وثوق است هیچ کس در امر بالمعروف والنهی عن المنکر شرط نکرده؛ چه مشهور بین العلماء زیاده از شروط اربعه نیست، و پر ظاهر است که این باب واجب کفائی است یا واجب عینی، به هر کیف بر تمامی مؤمنین واجب است^۱ خواه عادل باشند و خواه نباشند، و الا لازم آید که بجز معصوم کسی دیگر امر به معروف والنهی عن المنکر ننماید؛ چه نادر الوقوع است که کسی مرتکب گناه نباشد حتی از صغائر، و هم لازم آید که سلاطین روزگار و رؤساء نامدار چون متدین نیستند و عدالت ندارند باید که مملکت خود هیچ کس را از ارتکاب مناهی و فسوق منع ننمایند، پس قباحت‌های عظیمه در اسلام لازم آید که بر هیچ عاقل مخفی نماند.

أما آنچه متمسک شده به آیه ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ^۲ پس اولاً، چنانچه مفسر قمی رحمته الله ذکر کرده نزول آن در شأن صحابه‌ایست که وعده نصرت و عدم مخالفت از فرمان لازم الإذعان می‌نمودند و وفا به آن نکردند^{۳-۴}.

و بر تقدیری که حکم عام باشد پس انکار بر نفس قول نیست بلکه بر عدم فعل

۱. «م»: واجبت.

۲. الصف (۶۱): ۲ - ۳.

۳. «ف»: نکردید.

۴. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۶۵.

است که به آن می‌گویند، و همچنین آیه ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾^۱.
ثانیاً، خود اقرار می‌نماید که ایتمار معروف واجبی است جدا، و امر به معروف واجبی است جدا، پس هرگاه دو واجب به وجوب اصلی متعلق شود از ترک احدهما آخر ساقط نمی‌شود و قبل ازین آن را شرط می‌کردند، پس تناقض کلام او پوشیده نخواهد بود.

ثالثاً، کسی او را در مرشدآباد و در بلدة لکهنو امر بالمعروف و النهی عن المنکر نکرده چون تأثیر در آن مفقود است، و بیقین ثابت است که این شخص بی‌دین است و دیده و دانسته این حرکات می‌نماید. اما به ضرب و جرح پس آن ممکن نیست و ثانی^۲ خالی از اشکال هم نیست. اما براءت از قلب و عدم التفات نسبت به این بی‌دین پس بر همه کس واجب و لازم است.

رابعاً، بر تقدیر تسلیم، ایتمار آمر و انزجار ناهی در ما نحن فیه متحقق؛ چه اوّل کسی که او را تفسیق کرد شیخ مقدّس و سید اقدس بوده^۳ و دیگر بزرگان، و آنها بحمد الله علاوه بر حلیه علم و کمال به زیور تقوی و صلاح آراسته.

خامساً، من احمق تر ازین هیچ کس را ندیده‌ام به عیبی که خود به آن متّصف باشد به دیگران طعن زند؛ چه اگر این طعن نسبت به ملازمان^۴ جناب سید (دام ظلّه)^۵ بوده باشد پس وای بر تو و بر اسلام تو! عاقل منصف انصاف نماید که از ابتدای^۶ وصول نامه شقاوت ختامه این اصفهانی الی حین ورود لکهنو بجز صمت و سکوت امری از آن حضرت صادر نشده، و چون شرط تأثیر یافته نشد کناره فرمودند، بخلاف^۷ این مردکه با وجود ارتکاب مناهی و قبائح از روزی که وارد لکهنو شده است بنابر

۱. البقرة (۲): ۴۴. ۲. «ف»: - ثانی.

۳. یعنی شیخ اسماعیل نجفی خراسانی و سید محمد حسین شهرستانی.

۴. «ف»: - ملازمان. ۵. یعنی سید دلدار علی.

۶. «م»: ابتداء. ۷. «ف»: + حالات.

رفع خجالت و روسیاهی خود چه طعنه که نزده، و چه سوء ادب که به عمل نیاورده، چنانچه خود به آن در اوائل وریقه اقرار نموده، حال آنکه خود هرگز مؤتمر و منزجر نیست، پس به این مطاعن این اصفهانی احقّ و اولی است یا دیگری؟ و مورد آیه وافی هدایه ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۱ اصفهانی است یا دیگری؟

سادساً، قبائح و مناهی که ازین اصفهانی صادر شده از هیچ شیعی و مؤمن صادر نشده باشد که شیخین و اتباعهما را مدح گوید، و نسبت سطوع انوار به قبر نواب نظام‌علی خان سنی مخالف مذهب حق نماید؛ چه شیعیان در بلاد سنیان حتی المقدور از توصیف خلفا^۲ برحذر می‌باشند، و حتی المقدور چنین تذکره در میان نمی‌آرند چه جا که در غیر محلّ تقیه. پس بحمد الله همه شیعیان اگر چه در^۳ جوارح فاسق باشند اما در معتقدات پاکیزه و طاهراند. پس همه صالح و طالح را لازم است که او را هدف سهام طعن و لعن نمایند و اجر و ثواب آن را از حق (سبحانه و تعالی) خواهند.

قوله: «و نهی در خود ناگرفته پند مده پند دیگران» إلخ.

أقول^۴: مؤید مطلوب ما است؛ چه انکار در هر دو آیه متعلّق به عدم عمل است به آنچه می‌گوید نه راجع به قول است فقط، پس این معنی منافی آنست که سابقاً ذکر کرده.

کتب^۵ الإصفهانی الکاذب: جواب شکایت یهودیه و هندویه^۶ و نصرانیه آنست که هنود و غیرهم ضرری به دین اسلام نمی‌رسانند^۷ بر فرض اضرار افساد^۸ آنها معلوم است، خود را در اسلام در نمی‌آورند برای افساد. و بر فرض وقوع اضرار چنین

۱. الصف (۶۱): ۲.

۲. «م»: خلفاء.

۳. «ف»: از.

۴. «ف»: - أقول.

۵. «م»: قال.

۶. «ف»: هندویه.

۷. «ف»: نمی‌رسانند.

۸. «ف»: «بر فساد» بدل «افساد».

تعرّض آنها بر من واجب نیست، چون قدرت بر آن ندارم. و بر فرض که داشته باشم ترک واجبی مستلزم آن نیست که ترک واجبی دیگر نشود.

رحم بالشهاب الثاقب: حال این مرد اصفهانی مانای حال سنیانست که به هیچ فرقه [ای] از فرق باطله^۱ متعرّض نمی‌شوند هر چند خارجیان و ناصبیان^۲ بلکه ملاحظه و منکرین ضروری دین بوده باشند، بلکه با وصف این اگر خود را در سلک فقرا و درویشان منسلک سازد^۳ او را من جمله پیران و مرشدان خود می‌دانند، و همین که شنیدند که این از امامیه است هر چند به زبان^۴ تمام عمر تبرّا ننموده باشد و گاهی بر زبان^۵ خود نام خلفا هم نرانده باشد در صدد ایدارسانی او می‌شوند، گاهی به تهمت تبرّا می‌خواهند که او را به قتل رسانند و گاهی به نسبت رقص می‌خواهند که او را آزار رسانند. همچنین حال این اصفهانی که چون در مدح شیخین به آنها^۶ شریک است با هیچ فرقه [ای] مغایرت ندارد، بلکه به موجب قول رئیس صوفیان: «و اعتقدت^۷ جمیع ما اعتقده» با همه یکی است الا ستیزه او با علمای فرقه حقه است که گویا ایدارسانی و غیبت ایشان را از جمله متحتّمات می‌داند و واجب فرض می‌انگارند.

قوله: «هنود و غیره ضرری به دین اسلام نمی‌رسانند».

أقول: چنانچه اگر چون تو سگی از اثنا عشریه به اشعریه انتقال نماید ضرری به دین حق نمی‌رساند که سطوع براهین قاهره و وضوح^۸ حجج باهره نه چندانست که از بی‌دینی همچو خفّاش طبیعت مختفی و مستور گردد «والله مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۹.

۱. «م»: - باطله.

۲. «ف»: ناصبان.

۳. «ف»: سازند.

۴. «م»: - به زبان.

۵. «ف»: به زبان.

۶. «ف»: اینها.

۷. «ف»: اعتقاد.

۸. «ف»: - وضوح.

۹. اقتباس است از آیه ۸ سورة الصف.

قوله: «و بر فرض اضرار افساد اينها معلوم است» إلخ.

أقول: راست است که مسلم بازی هندوان و غيره چون بجمع وجوه مغائرت^۱ تائم دارند نمی خورد، اما بر حال ضعفاء عقول چند لکهنو که از راه حماقت به تغليط تو گرد تو جمع آمده اند افسوس می خورم که گول چون تو شیطانی بخورند^۲ که عمامه بزرگ بر سر، و عباء عربی در بر، و منطقه کرمانی در کمر، و ردای لحصائی بر دوش، و لحيه طویلی زیر زنج تا به گوش، گاهی اجازات جعلیه به اينها نمائی، و گاهی به قصائد عربیه و عبارات فارسیه و رسائل ادبیه دل آنها^۳ را مطاع خود گردانی، و گاهی به برخاستن بنا بر هر سفله و رجیف دل آنها خوش کنی^۴، و این قدر از حماقت خود ندانند که دینداری و امر ایمانی چیزی دیگر، و دخل در عربیه و شاعریه^۵ چیزی دیگر، چنانچه مرویست از حضرت^۶ صادق عليه السلام فرمود که: داخل گردیدند^۸ حضرت سید المرسلین (ص) در مسجد پس دیدند که جماعتی بر دور شخصی برآمده اند پس فرمودند: این چه چیز است؟ پس گفتند که: این علامه است. پس فرمود که: در کدام علم بسیار عالم است؟ گفتند: داناترین مردان است به نسبهای عربان و وقایع آنها و حوادث ایام جاهلیت و اشعار و علوم^۹ عربیه^{۱۰}. پس فرمودند که: این علمی است که از جهل آن ضرری به صاحبش نمی رسد و از علم آن نفعی به او عاید نمی گردد.^{۱۱}

۱. «ف»: متغائرت. در هر دو نسخه با پای دم بریده (همسان همزه).

۲. «ف»: - بخورند. ۳. «ف»: اينها.

۴. فقره «و گاهی به برخاستن... خوش کنی» از «م» افزوده شد.

۵. «ف»: - و شاعریه. ۶. «م»: - حضرت.

۷. از امام کاظم عليه السلام مرویست. ۸. «ف»: گردید.

۹. «ف»: علم. ۱۰. در منابع حدیث: الأشعار والعربیة.

۱۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۱؛ امالی صدوق، ص ۳۴۰، مجلس ۴۵، ح ۱۵؛ معانی الأخبار، ص ۱۴۱، ح ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۲۷، باب ۱۰۵، ح ۶.

حقاً که: التوفیق عزیز المنال ومن غلبت علیه الشقوة^۱ فلا ینفع له المقال.

قوله: «بر فرض وقوع اضرار»^۲ إلخ.

أقول: اگر همه واجبات ازیشان ترک شود گوارا می‌داند^۳ مگر غیبت علما و سادات که قریر عین ایشانست ترک نشود. و کیف تعرض فرمایند که به موجب «الکفر ملّة واحدة»^۴ با هر یک ازین فرقه محابّت قلبی دارند و إلا در قصیده میمیه شومیه^۵ در مدح رئیس خود مبالغه نمی‌فرمودند حیث قال فی قصیدته^۶:

و صاحبه، ^۷ أعنی الفرنج رئیسهم	بهزی البلاد رأس کلّ دمائم
خبیر بأسرار العلوم وعالم	بحلّ العلوم ذو الدمام
علی غالط فی العلم جاء ببدعة	وكان محبّاً جانباً عن دمائم

محضّش آنکه: صاحب کلان بهادر لکهنو رئیس مردمان ممدوحین مذکورین در قصیده است، و پیشوای تمام صاحبان نرم اخلاق که جمیع مؤمنین و مسلمین در آن داخل‌اند، و خبردار است از اسرار علوم که صفات مخصوصه انبیا و اوصیا است، و دانا است به حلّ علوم، و غضبناک است بر غلطی کننده در علم که بدعت نماید، یعنی به صفت ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾^۸ موصوف است، و دوست است اهل فضل و کمال را، یعنی به مرتبه ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۹ رسیده کناره کش است از مردمان حقیر و کمینه، یعنی مصداق ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾^{۱۰} است.

۱. «ف»: شقوته.

۲. «ف»: + آن.

۳. «م»: می‌دارند.

۴. در ص ۸۶ و ۹۰ گذشت.

۵. «م»: - در قصیده میمیه شومیه.

۶. «ف»: - «فی قصیدته»، در «م» نیز در میان سطور افزوده شده است.

۷. «ف»: + آی صاحب المنشی مرزا محمد باقر. ۸. الفتح (۴۸): ۲۹.

۹. تنمّه آیه سابق. ۱۰. الفرقان (۲۵): ۷۲.

«حُبُّكَ الشَّيْءَ يُعِمِّي وَيُصِمُّ»^۱ بعد اطلاع بر این معنی آیا هیچ دینداری در کفر و نفاق این رأس اهل شقاق شک می‌کند إِلَّا المعاند الشقی والمکابر الغوی.

کتاب^۲ الإصفهانی الکاذب: پس بعد از اینها برادران تأمل کنند در امور مذکوره و در کتاب مقام ببینند اگر من محقق در برائت^۳ این مردکه^۴ مرا معذور دارند، و گرنه مرا منع بفرمایند. الباقي والسلام علی من اتبع الهدی^۵ و خشی عواقب الردی و أطاع الملك الأعلى. رجم بالشهاب الثاقب: أقول - وبالله التوفيق -: هرگاه اخوان ایمانی و أخلاء روحانی به نظر انصاف در آنچه به گزارش^۶ آوردم و آنچه در قلع و قمع انساج عنکبوتیه او سعی نمودم تأمل فرمایند می‌دانند که آنچه شکسته در مطاعن و مثالب^۷ این اصفهانی بی‌محابا گردیده محض خالصاً لوجه الله و ابتغاءً لمرضات الله بلا غرضی از اغراض دنیوی و بدون طمع جلب منفعتی دنی و بینی و بین الله درین باب مستمسکی قوی و برهان سنی به دست آوردم که به تشکیک زائل نشود، و از شبهات معاندین زوال نپذیرد، و اگر بعد این مقدمات کسی را شک و شبهه [ای] باقی ماند بیقین بدانند که عقل او از ادراک مطالب عالی و مأوف و از تصدیق مقدمات برهانیه غیر مألوف.

قوله: «پس بعد از اینها» إلخ.

أقول: چه بی‌حیائی و خیرگی است که غیبتهای بزرگان نمودن، و تهمت به علماء کردن، و افترا به سادات رفیع الدرجات بستن و باز عذر خواستن، و از جناب حق (سبحانه و تعالی) هیچ شرم و آزرم ننمودن «حقَّت علیه کلمة العذاب»^۸. آری، اگر حمقاء منافقین که هم نحله و برادران تواند درین تأمل خواهند

۱. از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده و به آن مثل زده می‌شود. نشانی آن را در آئینه حق‌نما، ص ۷۴۷ آورده‌ایم.

۲. «م»: قال.

۳. «ف»: برابرت.

۴. «ف»: «مرد» بدل «مردکه».

۵. «ف»: - الهدی.

۶. در هر دو نسخه: گذارش.

۷. «ف»: معائب.

۸. اقتباس است از آیه ۷۱ و ۶ سورة الانشقاق و غافر.

کرد، و همین در کتاب مقامع تو که در حقیقت به ازاء هر فقره‌اش مقمعه [ای] از حدید برای تو مهیا است و روز قیامت قلائد در گردن تو خواهند انداخت نظر خواهند افکند^۱ به مقتضای ﴿إِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۲ از عمیان جنانی و کور باطنی خودها کلام نکبت‌انجام ترا قبول خواهند کرد و ترا معذور خواهند داشت، بلکه در کتاب آینه حق‌نما هم هر مقامی را که خواهند دید^۳ به موجب إِنْ ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَّهَ مِنْهُ﴾^۴ بر خلاف حق حمل خواهند کرد، و اگر صاحبان دیانت و انصاف و روگردان از اعتساف به نظر انصاف درین دوران^۵ تأمل خواهند کرد یقین که هادی ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۶ ایشان را به شاهراه هدایت خواهد رسانید، و این اصفهانی را هدف سهام لعائن خود خواهند گردانید^۷.

قوله: «و در کتاب مقامع» إلخ.

أقول: اگر آن کتاب هم به نظر این مجاهد فی سبیل الله می‌رسید بفضل الله وعونه از مقام اقلام ظهر فقرات^۹ آن را می‌شکست، و عجزه شوهاء^{۱۰} افکار او را که

۱. فقره «و همین در کتاب ... خواهند افکند» از حاشیه «م» افزوده شد. این حاشیه با نشان «صح» است و به خط کاتب نسخه نیست.

۲. الحج (۲۲): ۴۶.

۳. «ف»: بلکه هر مقامی را که در رساله آینه حق‌نما خواهند دید.

۴. آل عمران (۳): ۷.

۵. چنین است در «ف». و در «م» آن را ندارد، و گویا در «م» «درین» را پاک کرده بر روی آن کلمه‌ای شبیه «جهد» یا «نهد» و یا کلمه‌ای دیگر نوشته.

۶. العنکبوت (۲۹): ۶۹.

۷. «ف»: خواهند.

۸. در «ف»: به جای فقره «و این اصفهانی ... گردانید» این فقره آمد: و فقرات کلام شقاوت‌انجام ترا به مقامع ملام خواهند شکست (ظ) و راه شقاوت بر روی تو خواهند بست.

۹. در «م» بر روی «ظهر فقرات» علامت تقدیم و تأخیر گذاشته: بر روی «ظهر» «خ» گذاشته یعنی تأخیر، و بر روی «فقرات» «م» گذاشته، یعنی تقدیم (= فقرات ظهر).

۱۰. در هر دو نسخه: شوها و.

مَدَّتِي در قحبه‌خانه^۱ «چندا»^۱ نشسته است، و این غشوه‌ای ناموزون از همان جا آموخته، و تدلیسات بسیار در آن به کار برده باشد، علی رؤس الأشهاد فضیحت می‌نمود و تمویهات و تلمیعات آن را ظاهر می‌کرد.

قوله: «اگر من محقّم در برائت این مرد إلخ معذور دارند».

أقول: این کلام مختلّ النظام چه مانا است به کلام خلف اوّل ممدوح این اصفهانی، هرگاه بعد تقرّر خلافت خود بر منبر به آن متفوّه گردید حیث قال: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وُلِّيتُ أَمْرَكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ، فَإِنْ أَحْسَنْتَ فَأَعِينُونِي، وَإِنْ أَسَأْتُ فَقَوِّمُونِي، إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْترِينِي»^۲ یعنی: ای مردمان! بدرستی که مردمان مرا متولّی امر شما گردانیده‌اند و من از شما بهتر نیستم، پس اگر نیکی کنم مرا اعانت نمائید^۳، و اگر بدی کنم پس مرا اصلاح دهید^۴، بدرستی که برای من شیطانی است که فریب می‌دهد مرا.

فواعجابه! كيف اجترأ على ارتكاب تلك السيئات المهلكات، واقتراف نهى الكبائر الموبقات، ولم يكن على يقين وثبات وعلم و بتات، وإلاّ لم يأمر إخوانه بالتأمل وإن يعذروه إن كان على حقّ، وألاّ يمنعونه عن اقتحام الباطل، فكيف أدرج^۵ فيه ما خرج عن فيه، وهو يستحقّ بما فيه، ولم يتذكّر قول الله تعالى ﴿أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ﴾^۶ فكيف يرجو شفاعة الشافعين وقد افترى على سيّد المرسلين وبضعته أمّ الأئمّة الطاهرين، وآذى ذرّيّة خاتم النبيين، وكيف يكون إمامه فاتح بدر وحنين وقد مدح أعداءه لا سيّما الشيخين، وكيف يقتبس من أنوارهم وقد أثبت سطوع الأنوار لقبر بعض أعدائهم، فغلبت عليه الشقوة والنكال، فهيّا له القيود والأغلال، فبعدّا له كيف أوغل في

۱. در هر دو نسخه: «چندو» به کرات نام این زن فاحشه برده شده است.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۶، ص ۲۰، به گونه‌های دیگری در منابع بسیار آمده است.

۳. «م»: نمایند.

۴. «م»: دهند.

۵. «ف»: أولج.

۶. الحجرات (۴۹): ۱۲.

تمرّده، وبالغ في وخامة كسب يده، فتعسّا له يوم يسأل عن ذلك الكلام، فيؤخذ بالنواصي والأقدام، وأنا العبد المملوك للمولى القائل «لو كشف الغطاء لا ازدددت يقيناً»^۱ لست في كشف معائبه وإظهار مثالبه شاكاً ولا ظانّاً بل أرجو فيه رحماً أن يغفر لنا ولاخواننا الذين بالإيمان سبقونا، بل أقول على علم ويقين معرضاً عن الظنّ والتخمين، فالله على ما نقول وكيل، وهو حسبي ونعم الكفيل، السلام على من اقتدى بالحقّ واهتدى وخاف مقام ربّه ونهى النفس عن الهوى، وويل لم باع حظّه من الآخرة بالثمن البخس النجس من الدنيا، وفسق عن أمر ربّه فغوى.

خاتمة:

راقم الحروف كمترين خلائق را التماس است: یکی به خدمات رفعت درجات أمراء عظام و رؤساء کرام، و دیگر به خدمات سائر مؤمنین سکنه بلده لکهنو وغيره. اما التماس به خدمت روساء کرام و أمراء فخام پس^۲ آنست که بزرگی که از عرصه سی و پنج^۳ سال به دعای بقاء دولت ابدقرین برهانیه^۴، و امارت خلود اوتاد صفدریه^۵، و حال به دعای ازدیاد عمر و دولت و^۶ اقبال و حشمت و اجلال بندگان ثریامکان (خلد الله ملکه، وأجرى فی بحر سلطنته فلکه)^۷ در جمعه و اعیاد بر رؤس

۱. این کلام، کلمه اوّل از صد کلام (مئة کلمه) حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که جاحظ آن را جمع آوری کرده است. این مئة کلمه را خوارزمی در کتاب المناقب ص ۳۷۹ آورده است و بر آن شروحي نگاشته شده است.

۲. «ف»: - «پس»، در «م» نیز در میان سطور افزوده شده است.

۳. در هر دو نسخه: «شش» تصحیح از حاشیه «م». این رساله به تاریخ ۱۲۳۵ نگاشته شده و سید دلدارعلی از سال ۱۲۰۰ به پشتیبانی سرفراز الدوله موفق به اقامه نماز جمعه و جماعت شد. پس تاریخ ۱۲۳۵ صحیح است.

۴. آنسان که در ص ۱۴۳ گذشت بنیانگذار سلسله نوابان اود برهان الملک بوده است.

۵. صفدرجنگ جانشین برهان الملک بوده است چنانکه در ص ۱۴۳ گذشت.

۶. «ف»: - و.

۷. یعنی غازی الدین حیدر که شرح حالش را در پانوش آئینه حق نما ص ۲۳ آورده ام.

منابر مقرون به صلوات و تحیات سادات عباد علی رؤس الأشهاد عمر شریف و اوقات منیف خود را صرف می‌نموده باشد، و در ترویج دین مبین و شریعت سیّد المرسلین به سیف لسان و اسنّه اqlام در ادفاع نائره مخالفین لثام، و کسر سورت معاندین شقاوت انجام مجاهده می‌فرموده باشد، شبها در اشتغال^۱ تصنیف و ترصیف کتب دینیه بیدار، و روزها در تدریس طلبه علوم اوقات گذار، در تحقیق و تدقیق مطالب علیه جگرها سوخته، و دل از تحصیل زخارف دنیویه برتافته.

بِاللّهِ الْعَظِيمِ ﴿وَاِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوُتَّعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾^۲ اگر تمامی دولت بلده لکهنو بلکه همگی هندوستان مقابل لالی تحقیقات و یواقیت تدقیقات آن عالی حضرت در^۳ مسائل دینیه، و مجاهدات آن عالی منزلت در معارف یقینیه در میزان عقل بسنجید آن دولت فانیه با این دولت باقیه موازن نمی‌تواند شد، و مقابل آن نمی‌تواند گردید، و اگر جواهر نفیسه را نثار جواهر قدسیه و نتایج افکار ابکار آن والا منزلت نمایند موجب رجحان قدر و منزلت آن حضرت نخواهد گردید، اگر پادشاهان ذوی الاقتدار و سلاطین روزگار پیش آن بزرگوار سر به سجود نهند سزاست^۴، و اگر امراء عظام و رؤساء ذوی الاحتشام جبهه‌سای عتبه علیه و سده سنی‌ه‌اش شوند^۵ رواست^۶، مقتضای دینداری و مفاد حقوق‌شناسی آنست که آن صاحبان ذی‌شان به نهجی در اعانت و پاسداری آن مؤید باری قصور نفرمایند، و کسانی که علم مخالفت و بی‌حیائی افراشته‌اند در تأدیب و تنبیه آنها فتور ننمایند، و از اهانت آن سرآمد علما احتراز کنند، و از وخامت عاقبت و بی‌اعتنائی درین باب اجتناب فرمایند، و اهمال در رفع ظلم و تعدی جائز نشمارند، و مقتضای عدالت و سیاست را معمول دارند، و

۱. «ف»: شغل.

۲. الواقعة (۵۶): ۷۶.

۳. «ف»: از.

۴. در «م»: «سزاوارست» سپس بر «وار» خط زده است.

۵. در «م»: «نمایند» سپس بر آن خط زده و به مانند متن تصحیح شده کرده است.

۶. «م»: رواست.

در حدود و تعزیرات به مؤذای ﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾^۱ ترحم و مداهنه را کار نفرمایند، و به مضمون ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾^۲ درباره سزای کفار و فاسقان اغماض ننمایند، و در اختیار حق و امانت باطل به جان و دل کوشند، و به گفته نمان و سخن چینان و دراندازان و دین فروشان اعتقاد نفرمایند، و خود^۳ متوجه گردیده در میان حق و باطل امتیاز دهند، تا به برکت ادعیه علیه بزرگان و آن عالی حضرت به رضامندی خالق سرافراز شوند.

و از آنجا که بندگان ثریامکان اعلی حضرت به نفس نفیس خود^۴ توجه به این مقدمات جزئی نمی توانند فرمود، و همت والاهمت که به انتظام امور کلیه عالی متوجه است التفات بدرستی چنین مقدمات خسیسه^۵ نمی توانند ساخت، صاحبان عالی شان را لازم است که عرض^۶ این مطلب را به مسامع حق مجامع بندگان آن عالی جاه معلی جایگاه رسانند، و به نظر اطلاع آن پادشاه سکندرجاه درآرند که غضب پادشاهی خرمن بی حیائی این اصفهانی واهی را بسوزاند^۷، و انتقام خرافات و اغتیاب و تهمت‌ها که نسبت به آن عالی حضرت ازو سرزده بکشد، و سزای این شقاوت‌ها را به کنارش نهد که ظهور این معنی موجب ازدیاد حشمت و اقبال و رفعت و جلال^۸ و باعث اعتلای^۹ کلمه دین و رونق شریعت جناب سید المرسلین (ص)^{۱۰} خواهد بود، و الا از آن بزرگواران کسی را چه توقع خواهد بود که هرگاه نسبت به این بزرگ جلیل لقدر عظیم المنزلت^{۱۱} با این حقوق چنین سلوک مرعی باشد پس به حال

۱. النور (۲۴): ۲.

۲. الفتح (۴۸): ۲۹.

۳. «ف»: + را.

۴. «ف»: - «خود»، و در «م» نیز در بین سطور افزوده شده است.

۵. «ف»: حسیه.

۶. «ف»: غرض.

۷. «ف»: بسوزانند.

۸. «ف»: اجلال.

۹. «م»: اعتلاء.

۱۰. «ف»: - (ص).

۱۱. در هر دو نسخه با تای کشیده.

دیگران چه خواهند رسید، بلکه موجب تقاصر هم و تقاعد طبایع عالم از تحصیل مدارک عالی و مطالب سنی می‌تواند بود، چه اگر آن صاحبان ذی‌شان قدردانی اهل علم و کمال که بر طریقه آل باشند ملحوظ دارند و اهتمام در شأن بزرگان اهل فضل و افضال مرعی دارند بحکم «الناس علی دین ملوکهم»^۱ طلبه علوم طبایع و هم خود را بر تحصیل علوم دینی بگمارند، و در تشیید مبانی احکام شرعی بکوشند، و رعایا و سائر اهل شهر از طریقه مستقیمه شرع پا بیرون نگذارند، و نمانان و سخن‌چینان راه انحراف از علما و صلحا نیمایند^۲. و الله ولی التوفیق.

اما التماس در خدمت سائر مؤمنین سکنه لکهنو و غیره: پس ای مردمان بدانید^۳ و اندکی گوش به کلام من دهید، امامی و پیشوائی که از برکت وجود ذی‌جود او هدایت یافته باشید، و از فیض قدوم میمنت لزوم در آن شهر مسائل دینی دریافته باشید^۴ از سی و پنج^۵ سال در میان شما علم هدایت افراشته، و سکونت خود را مع اهل و عیال در شهر شما بنابر هدایت اختیار ساخته، و^۶ در ترویج دین مبین^۷ و شریعت سید المرسلین روزها به شب و شبها به روز آورده، و از نصیحت و خیرخواهی شما دقیقه [ای] از دقائق مساعی جمیله فرو گذاشت نکرده، آیا نیست که قبل ازین زمان مردمان آنجا از اتباع ابالسّه صوفیه بودند و در مجلس رقص و غنای ایشان حاضر می‌شدند، و مشایخین^۸ صوفیه را از بزرگان دین می‌انگاشتند، بدعتها را از شما دور ساخته، و این خبائث را از میان شما دور انداخته، شیطان را بر خود راه ندهید و چون

۱. اربلی در کشف الغمّه (ج ۲، ص ۴۶۰) آن را حدیث دانسته که به آن مثل هم زده می‌شود. این طولون در کتاب الأحادیث المشتهرة (ج ۲، ص ۲۱۵، ش ۱۰۶۳) آن را از احادیث برنشرده است و گوید: «لا يعرف حدیثاً».

۲. «ف»: ننمایند. ۳. در «ف»: «بدانند».

۴. «ف»: باشند.

۵. در هر دو نسخه: «شش»، و در حاشیه «م» به «پنج» تصحیح شده است. مورد مشابه همین در

ص ۲۵۷ گذشت. ۶. «م»: -و.

۷. «م»: متین. ۸. چنین است در هر دو نسخه.

شیعیان کوفه مباحثید^۱ که بظاهر اظهار مودّت آل اطهار و در باطن سازش از آل ابوسفیان شقاوت آثار غضب حق (سبحانه و تعالی) را به جوش نیارید^۲، و سید و بزرگ خود را آزردن مسازید، و طریقه منافقین را در میان خود راه ندهید، و از سخن چینی و فتنه انگیزی برکنار باشید.

و آنچه جناب حق (سبحانه و تعالی) شما را به دو نعمت عظمی و به دو عطیّه کبری: یکی وجود ذی جود پادشاه جمجاه، کیوان بارگاه، مالک الرقاب، فلک رکاب، فخر خاندان برهانیه، چشم و چراغ دودمان صفدریه (دام اقباله). و دیگری وجود برکت آمود مولانا و مقتدانا (دام ظلّه)^۳ سرافراز فرموده، قدر این هر دو نعمت را بدانید، و این نعمتها را از غفلت دهر خوآن و ذهول طوارق حدثان بشمارید؛ چه آن والا جاه نسبت به سادات و مؤمنین رحیم و رؤوف، و به سائر رعایا شفیق و عطوفت، همگی خاطر ملکوت ناظر مصروف به خیرات و مبرّات و معطوف به خدمتگزاری^۴ سادات رفعت درجات مردمان این بلاد از فیض وجود آن عالی حضرت^۵ در امن و امان و سائر برایا در حفظ و حمایت آن سلطان زمان هر یک بحمد الله از خوان نعمت او بهرمند و از دست نوال و سربلند است (خلّد الله ملکه و سلطانه و أفاض علی العالمین برّه و إحسانه).

و همچنین آن عالی حضرت درین ظلمتکده هندوستان از سرآمد علمای زمان و اسوه فضایل دورانست قلم شکسته رقم را طاقت تحریر فضائل و کمالات او کجا است، و زبان این قاصر البیان را به بیان مدائح او کجا یارا است؟!

پس از آنجا که به موجب حدیث شریف: «یا معشرَ الشّیعة، لا تذلّوا رقابکم بترك طاعة سلطانکم»^۶ و هم در آن مذکر است: «وإنّ السلطانَ العادلَ بمنزلةِ الوالدِ الرحيم، فأحبّوا له ما تُحبّون لأنفسکم، وأکروهوا له ما تکرهون لأنفسکم» پس

۱. «ف»: ندهند ... می باشند.

۲. «ف»: مسازید.

۳. «ف»: دام فضله.

۴. در هر دو نسخه: خدمتگذاری.

۵. «م»: اعلی حضرت.

۶. در ص ۱۲۰ گذشت.

چنانچه اطاعت این^۱ فرمانروای مملکت دنیوی واجب است همچنین انقیاد و اطاعت آن حضرت که حکم فرمای مملکت شریعت است فرض و محتتم است، و قلاده تقلید آن حضرت در گردن انداختن واجب و لازم است. پس اطاعت این هر دو بزرگواران بر خود لازم دانید^۲ و پا از جاده مستقیمه شریعت بیرون ننهید، و از فرمان برداری آن رئیس مملکت و این مقتدای ملت بیرون مکشید^۳، پس اگر قدر این دو نعمت را دانستید^۴، و شکر این هر دو نعمت^۵ به جا آوردید^۶. پس به موجب ﴿لَسِنِ شَكَرْتُمْ لَا زَيْدَنَّكُمْ﴾^۷ امیدواری از حضرت باری بنابر زیادتی الطاف و عنایات سبحانی داشته باشید^۸، و اگر کفران این نعمتها کردید^۹ و کمر همت شکرگزاری^{۱۰} این نعمتها نبستید^{۱۱} پس به مقتضای ﴿وَلَسِنِ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^{۱۲} مهیای^{۱۳} عذاب الهی و عتاب ربّانی باشید^{۱۴}. بالجمله «ما علینا إِلَّا الْبَلَاغُ» اگر قبول فرمودید و اذعان به آن نمودید^{۱۵} فحبّذا الوفاق و نِعَمَ الاتفاق. والحمد لله على نصره أوليائه و خذلان أعدائه. و اگر گوش به این سخن ندادید^{۱۶} و دنیا را بر آخرت اختیار کردید^{۱۷} فالی الله المشتكى وإليه الشكوى.

۱. «م»: آن.
۲. «ف»: دانند.
۳. «ف»: نکشند.
۴. «ف»: دانستند.
۵. «م»: + «را» سپس بر آن خط زده است.
۶. «ف»: آورند.
۷. ابراهیم (۱۴): ۷.
۸. «ف»: «دارند» بدل «داشته باشید»، البته در «م» «داشته» را در بین سطور افزوده است.
۹. «ف»: کردند.
۱۰. در هر دو نسخه: شکرگزاری.
۱۱. «ف»: نبستند.
۱۲. در هر دو نسخه: وإن.
۱۳. تتمه آیه سابق است.
۱۴. «م»: مهیّا.
۱۵. «ف»: باشند.
۱۶. «ف»: نمودند.
۱۷. «ف»: ندادند.
۱۸. «ف»: کردند.

[ترقیمه مؤلف]

تمت الرسالة في ردّ كلام الظلوم الجهول اللّثام بتوفيق الملك العلام وتوفيجه يوم الجمعة
لثلاث ليل مضين من شهر ربيع الأوّل من شهور سنة خمس و ثلاثين ومئتين بعد
الألف من الهجرة النبوية على هاجرهما آلاف الأثنية والتحيّة، على يد مؤلفها الراجي
رحمة ربّه الأحّد السيّد محمّد بن المولى الورع التقي الرضي السيّد عبد العلي - أوتي
كتابهما بيمينهما، وحشرهما الله تعالى مع مواليهما.

[ترقیمه كاتب نسخه «ف»]

تمام شد رساله به تاريخ دوازدهم جمادى الثانى به روز شنبه سنه ۱۲۳۶
هجری^۱.

۱. کنار آن به خطّ شنگرف نوشته: «الراقم محمّد حسين كربلائی ...».

نمایگان

۱. آیات شریف قرآنی
۲. احادیث شریفه
۳. امثال (بر پایه آغاز آنها)
۴. اشعار (بر پایه آغاز آنها)
۵. نام کسان
۶. نام کتاب‌ها و رساله‌ها
۷. نام جاها
۸. نام فرقه‌ها و گروه‌ها و صاحبان مشاغل
۹. اشیاء و حیوانات و بعضی اصطلاحات و متفرقات

آيات شريف قرآنى

البقرة (٢)

١٥١	ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ	: ١٧
٢٤٩ و ١٧١	أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ	: ٤٤
٦٦	وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ	: ١٥٥
١٦٢ - ١٦١ و ٧٥	إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا	: ١٥٩
١٧٥	فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ	: ١٧٥
٢٢١	وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ	: ٢١٧
٢١١ ، ٧٧	لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا	: ٢٨٦

آل عمران (٣)

٢٥٥	الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ	: ٧
٩٧	إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ	: ٩
١٣٦	أَخْلَقَ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ	: ٤٩
٢٠٩	وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ	: ١٦١
١١٩	يَقُولُونَ بَأْوَهِمَ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ	: ١٦٧
٢٢٨	نَبْدُوهُ وِرَاءَ ظُهُورِهِمْ	: ١٨٧

النساء (٤)

٧٧:	مَتَّعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ..... ١٩٧
١٤٣:	مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ..... ١٣٨
١٦٥:	لَنَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ..... ١١٧

المائدة (٥)

٢:	وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ..... ٨٧ و ١٧٣ و ٢٢٠
----	--

الأنعام (٦)

٦٧:	لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ..... ٢٢٨
٩١:	وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ..... ١٣٢
١٦٤:	لَا تَرَرُ وَاِرَّةٌ وَرَرٌ أُخْرَى..... ١٠٨

الأعراف (٧)

١٢:	خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ..... ١٠٧ و ١٢١
٤٠:	وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ..... ١٠٩
٥٦:	إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ..... ٩٧

التوبة (٩)

٢٣:	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا..... ٢٢٠
٥٨:	وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رِضًا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا..... ٢١٤
٦١:	وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ..... ٢١٤

- ۸۰: أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ ... ۲۴۶
- ۱۰۵: وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ۴۷
- ۱۱۹: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ [آمَنُوا] اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ۱۵۵
- ۱۲۰: إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۲۰۳
- ۱۲۲: لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ ۱۱۷

یونس (۱۰)

- ۵۹: قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ ۱۵۷ و ۱۵۵

هود (۱۱)

- ۳۹: فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۲۲۸
- ۴۶: قَالَ يَتُوحُّ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا... ۴۹ و ۱۰۷

یوسف (۱۲)

- ۵۶: لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۱۶۲

ابراهیم (۱۴)

- ۷: لَبِثَ شَكْرُتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ۲۶۲
- ۴۲: وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ ۱۶۵
- ۷۰: ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَتَتْهَا آلُكُمْ لَسَرِقُونَ ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷

الحجر (۱۵)

- ۴۰: إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۱۹۲

الإِسْرَاءُ (١٧)

١٨: مَن [كَانَ] يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ ١٩٧

الكهف (١٨)

٥: كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ٢١٢

١٠٣: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ٧٦

١٠٤: الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ٧٦

مريم (١٩)

١٢: يَخِيحِي خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ١٥١

٣٠-٣١: قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي ١٥١

طه (٢٠)

٨٨: فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوارٌ ١٣٦

١٢٧: وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ١٦٢ و ٤٩

الأنبياء (٢١)

٢٢: لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءَالِهَةٌ ١٨٤

الحج (٢٢)

١١: خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ١٩٩

٤٦: إِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ٢٥٥

النور (۲۴)

- ۲: وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ ۲۵۹
- ۲۶: أَلْحَبِشْتُ لِلْحَبِشِينَ ۸۵
- ۴۰: مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ۹۹

الفرقان (۲۵)

- ۷۲: وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۲۵۳

الشعراء (۲۶)

- ۲۲۷: سَيَغْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ۱۶۵

النحل (۲۷)

- ۱۴: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا ۱۲۳

العنكبوت (۲۹)

- ۶۹: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۲۵۵

السجدة (۳۲)

- ۲۰: كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا ۱۲۰
- ۲۲: إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ۱۱۱ و ۲۱۰

الأحزاب (۳۳)

- ۴: وَمَا جَعَلَ أَذْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ ۲۱۴
- ۱۳: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ۷۰ و ۱۹۴

٥٨: وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا..... ٧٣ و ٩١

سبأ (٣٤)

٨: أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ..... ١٢٢

فاطر (٣٥)

١٩- ٢٢: وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ... وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ ١١٦

٤٣: لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ..... ٩١

الصفات (٣٧)

٨٩: فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ..... ١٥٥ و ١٥٧

ص (٣٨)

٣٧: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ..... ٢١٩

الزمر (٣٩)

٩: هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ..... ١١٦

فصلت (٤١)

٢٥: وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ..... ٩٢

الشورى (٤٢)

١١: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ..... ١٣٣

۲۳: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ۲۲۲

محمد (۴۷)

۲۴: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانِ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَفْقَالُهَا ۱۷۴

۲۵: إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ ۲۲۱

الفتح (۴۸)

۱: فَمَنْ نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۲۲۱

۲۹: أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ ۲۵۳ و ۲۵۹

الحجرات (۴۹)

۱: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ۹۰

۶: إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ مِّن بَنِي فَتَنِيئُوا ۲۳۲

۱۲: أُيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ ۲۵۶

۱۳: إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْسَكُم ۷۰

ق (۵۰)

۱۶: وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۱۶۰

النجم (۵۳)

۹: قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ۱۶۰

القمر (٥٤)

٥٥: فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ ١٦٠

الواقعة (٥٦)

٧٦: وَإِنَّهُ لَفَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ٢٥٨

الحشر (٥٩)

٢: يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ... فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ٩٨ و ١٢٧

١٦: كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ ٢٤٢

١٧: فَكَانَ عَقِبَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا ٢٤٢

الصف (٦١)

٢: لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ١٩٦ و ٢٤٠ و ٢٤٨ و ٢٥٠

٣: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ١٩٦ و ٢٤٨

القلم (٦٨)

٤: إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ٢٣٨

النازعات (٧٩)

٢٤: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ١٧٥

الإخلاص (١١٢)

١: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ١٢٨

احاديث شريفه

- واحط لديك ٢٤٦
- إذا جاهر الفاسق بفسقه فلا حرمة له ولا غيبة له ١٦٨، ١٧٠ و ٢٢٠
- إذا رأيتم أهل البدع فأظهروا البراءة منهم وأكثروا من سبهم والوقية فيهم وباهتوهم ٧٥
- إذا ظهرت البدع في أمتي فليظهر العالم علمه، فمن لم يفعل فعليه لعنة الله ٧٢ و ١٦٢
- إن الحسد يأكل الإيمان كما أن النار تأكل الحطب ٩٦
- إن العلماء ورثة الأنبياء ٨٠
- إن الملائكة لتضع أجنحتها لطالب العلم ١٥٤
- أنا شافع مشفع ٩٧
- أنزلي الدهر ثم أنزلي ثم أنزلي حتى قيل علي ومعاوية ١٤١
- التقية من دين الله ١٥٦
- حبك الشيء يعمى ويصم ٢٥٤
- خير أمتي أحداؤها ٢٣٩
- الكفر ملّة واحدة ٨٦
- الدنيا ساعة ٨٦
- الدنيا مزرعة الآخرة ١٠٨
- ذهب عملك باغتيال الناس ٢١٧

- رَبِّ تَالٍ وَالْقُرْآنَ يَلْعَنُهُ ١٧٤
- السَّعِيدُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ سَعِيدٌ، وَالشَّقِيُّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ شَقِيٌّ ٢٢٢
- ضَغَّ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى مَا أَحْسَنَهُ ١٨٤
- عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ٢١٦
- عَلَى خَيْرِ الْبَشَرِ ١٣٥
- فَأَتُوا مَا اسْتَطَعْتُمْ ٧٧
- فَأَكْثَرُوا الْوَقِيعَةَ وَالسَّبَّ فِيهِمْ ١٦٨
- الْفِتْنَةُ نَائِمَةٌ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَيْقَظَهَا ٧٩ - ٨٠
- الْكُفْرُ مَلَّةٌ وَاحِدَةٌ ٨٦ و ٩٠ و ٢٥٣
- كَمَا تَدِينُ تُدَانُ ٤٩ و ٢٠٤
- كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ ١٥١
- لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ نَفْسَكَ ٧٧
- لَا أَدَبَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ، وَلَا حَيَاءَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ ٢١٢
- لَا يَحِبُّنَا مَخَنَّثٌ أَوْ وَلَدُ الزَّانَاءِ أَوْ وَلَدُ حَيْضٍ ١٦٦
- لَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيْبًا وَلَا عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا ١١٨
- لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى دَاخِلِ النَّسَبِ ١٠٢ و ١٠٧ و ١٦٨
- لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سُلَيْمَانَ لَقَتَلَهُ ١٦٠
- لَوْ كَشَفَ الْغَطَاءَ لَا أَزْدَدْتُ يَقِيْنًا ٢٥٧
- لَيْسَ هَذَا أَوَّلُ قَارُورَةٍ كَسَرْتَ فِي الْإِسْلَامِ ١٢٢
- وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقًّا مَعْرِفَتَكَ ٧٧
- مَا لَا يَدْرُكُ كُلَّهُ لَا يَتْرَكَ كُلَّهُ ١١٧
- الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ مَالُ اللَّهِ ٩٦

- مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء ۱۵۴
- مَنْ اغْتَابَ مُؤْمِنًا مِنْ غَيْرِ تَرْوٍ بَيْنَهُمَا فَهُوَ شَرِكُ شَيْطَانٍ ۱۷۱
- مَنْ أَهَانَ ذُرِّيَّتِي لَمْ يَنْلِ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۷۸ و ۲۱۹
- مَنْ أَهَانَ فَقِيرًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَنْهُ غَضَبَانِ ۹۰ و ۹۸
- مَنْ رَأَنِي فَقَدْ رَأَنِي ۸۹ و ۲۴۲
- مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَبْوَأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ۸۹ و ۱۲۰
- مَنْ لَا حَرَمَةَ لَهُ لَا غِيْبَةَ لَهُ ۹۰
- الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ ۲۲۱
- النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ ۲۶۰
- نَحْنُ مُعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نَرِثُ وَلَا نُورِثُ وَمَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ ۱۲۱
- وَابْنُوا لِلْخَرَابِ ۶۶
- وَأَعْدَاؤُكَ: عَدُوُّكَ وَعَدُوُّ صَدِيقِكَ وَصَدِيقُ عَدُوِّكَ ۱۶۵
- وَاللَّهُ لَا بُنْ أَبِي طَالِبٍ آتَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ ۶۷
- وَلَا تَنْظُنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سَوْءً وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلًا ۱۴۰
- يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ، لَا تَذَلُّوا رِقَابَكُمْ بِتَرْكِ طَاعَةِ سُلْطَانِكُمْ ۲۱۰ و ۲۶۱
- يَدْرَأُ الْحُدُودَ بِالشَّبَهَاتِ ۲۳۵

امثال (بر پایه آغاز آنها)

- آنچه انسان می‌کند بوزینه هم ۱۰۴
- أبين من الأمس وأظهر من الشمس ۱۱۴
- إذا أُلقيت جلاباب الحياء فاصنع ما شئت ۹۲ و ۱۸۱
- [از] کوزه همان تراود که درو ست ۲۱۲
- إنّ العلماء يعايرون كما تعابر النساء ۲۳۳
- ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ۱۰۳
- الجاهل لا يشبعه ألف كتاب ۷۰ و ۱۹۴
- چه دلاور است دزدی که به کف چراغ دارد ۱۲۱
- حاجت مشاطه نیست روی دلارام را ۱۰۱
- حبُّك الشيء يعمي ويصم ۲۵۴
- حبّ معاویه به بغض علی ۱۶۳
- در کفر هم ثابت نی، زَنار را رسوا مکن ۱۷۲ - ۱۷۳
- العاقل تكفيه الإشارة ۷۰ و ۱۹۴
- العذر عند كرام الناس مقبول ۸۰
- الغريق يتشبّث بكلّ حشيش ۲۴۱
- قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ۱۱۳ و ۲۰۸

- كافر همه را به كيش خود می پندارد ١٧٥
- الكذوب قد يصدق ٩٠ و ٢٣٤
- كم ترك الأوّل للآخر ١٣٧
- كم من جواد يكبو وكم من سيف ينبو ٢٣٨
- كلوخ انداز را پاداش سنگ است ٤٩ و ١٥٨
- الكوز يترشّح بما فيه ٧٩ و ١٧٤
- كيف يرمي الحجارة من كان بيته من الزجاجّة ١٩٥
- گوشت خر دندان سگ ١٧٥
- لكلّ فرعون موسى ١٩٩ و ٢١٧
- لكلّ مبطل محق ١٩٩
- ليس في الدار غيره ديّار ١٤٤
- المرء يقيس على نفسه ١٧٢ و ١٧٣
- مشتى نمونه از خرواری ٢٠٧
- الناس على دين ملوكهم ٢٤٠
- نعوذ بالله من غضب الحليم ٢٣٩
- الولد سرّ لأبيه ٩٦ و ١٥٥ و ٢٠٩

اشعار (بر پایه آغاز آنها)

- إذ العلوي تابع ناصبًا بمذهبه فما هو من أبيه
۱۶۸
- إذا لم يكن للمرء عين صحيحة فلا غرو أن يرتاب والصبح مسفر
۱۸۱
- إمام الهند فخر العالمينا له خلق كخلقٍ أحمديٍّ
۱۳۹ و ۲۰۱
- این چه کفر است و چه زار است و فشار پنبه اندر دهان خود افشار
۱۲۳
- اینک اگر فرشته نکو گویدت چه سود؟! در شهرها حکایت بدنامی تو رفت
۲۴۷
- بیچاره خر آرزوی دم کرد نا یافت دم و دو گوش گم کرد
۱۲۰
- جراحات السنان لها التيام ولا يلتام ما جرح اللسان
۹۱
- چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد
۱۰۱
- حیرتی دارم حزین از حال ابنای زمان کودنی چند از چراگاه کمی و کوتاهی
(۶ بیت)
۱۴۱

خاقانی آن کسان که به راه تو می‌روند	زاغانند و زاغ را روش کبک آرزوست
	۱۱۵ و ۱۹۰
خود را به شه سپار و عدو را به ذو الفقار	آنگه ببین که روز ولایت چه می‌کند؟
	۱۹۵
خود ناگرفته پند مده پند دیگران	پیکان به تیر جا کند آنگاه بر نشان
	۱۹۶
خوش بود گر محک تجربه آید به میان	تا سیه روی شود هر که دروغش باشد
	۲۰۹
روی در کعبه و دل جانب خمار چه سود؟! خرقه بر دوش و کمر بسته به زئار چه سود؟!	
	۲۴۷
علی حبر علیم هاشمی	شریف حیدری فاطمی
عبدالعظیم لنجانی اصفهانی (۲۲ بیت)	۶۴ - ۶۵
فریاد، نمی‌رسد به فریاد کسی	فریادرسی مگر به فریاد رسد
	۱۲۵
فهذا أخي في العلم والدين كاملاً	شریفاً عظیماً مفضلاً ذا مکارم
عبدالعظیم لنجانی اصفهانی ۳ بیت	۶۰ - ۶۱
کلاغی تک کبک در گوش کرد	تک خویش را هم فراموش کرد
	۱۱۵
گر نبیند به روز شپره چشم	چشمه آفتاب را چه گناه؟
	۱۸۱
لكلِّ داءٍ دواءٌ يستطبُّ به	إلا الحماقة أعيت من يداويها
	۱۸۵
ما ضرَّ شمس الضحى والشمس طالعة	أن لا يرى ضوءها من ليس ذا بصر
	۹۳

مرگ اگر مرد است گو پیش من آی	تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
۶۷	
ملیحة شهدت بها ضرّاتها	الفضل ما شهدت به الأعداء
۸۱	
من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم	تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
۲۴۶	
مه فشاند نور و سگ عوعو کند	کی ز عوعو ماه ترک ضو کند
۲۲۲	
النَّاسُ مَوْتَى وَأَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ	وَالنَّاسُ مَرْضَى وَهُمْ فِيهِمْ أَطِبَّاءُ
۱۵۵	
نه تنها ملاتک ثناخوان او	که جنّ و بشر جمله قربان او
۱۵۴	
نی فروعت محکم آمد نی اصول	شرم بادت از خدا و از رسول
۴۸	
وَإِذَا أَتَتْكَ مَذْمَتِي مِنْ نَاقِصٍ	وَهِيَ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي كَامِلٌ
۱۹۰	
وصاحبه أعنى الفرنج رئيسهم	بهذى البلاد رأس كلِّ دمائم
۲۵۳	
وكم من عائب قولاً صحيحاً	وآفته من الفهم السقيم
۱۶۱ و ۱۷۹	
وجود ناقص تو ننگ صفحه هستی است	عبث چو حرف غلط تنگ ساختی جارا
۱۱۴	
ولو بالاسم نال الشخص معنى	فلذا فرعون ربّ العالمينا
۱۲۵	
هبيت	

نام کسان

آدم ﷺ: ۲۳۸	ابوالحسین بصری: ۱۲۸ و ۱۳۲
آصف الدوله: ۱۴۳	ابوحنیفه: ۱۰۲ و ۱۶۷ و ۲۱۳
آقا احمد ← بهبهانی آقا احمد	ابوذر: ۱۶۰
آقا بزرگ سیّد محمد حسین ابن مهدی	ابوسفیان: ۱۱۶
شهرستانی: ۱۷۸، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۴ و ۲۱۰	ابوطالب: ۱۱۶
مرزا آقاسی منسوب آقا محمد باقر بهبهانی:	ابوهاشم کوفی: ۱۶۷
۵۳، ۲۲۰ و ۲۳۱	ابوهریره: ۵۶ و ۶۱ و ۷۳ و ۱۱۰ و ۱۶۸ و ۱۹۸ و ۲۰۵
ابراهیم ﷺ: ۱۵۵ و ۱۵۶	شیخ احمد بحرینی: ۱۰۶
ابلیس: ۵۱	آقا احمد بهبهانی ← بهبهانی احمد
ابن ادريس: ۲۰۵	آقا احمد نجفی: ۵۳ و ۲۲۰ و ۲۳۳
ابن زوطی: ۱۲۵	اردبیلی، ملا احمد: ۱۸۶
ابن سینا: ۶۷	شیخ اسماعیل نجفی خراسانی: ۵۲ و ۵۳ و ۵۷ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۲ و ۷۱ و ۷۳ و ۸۳ - ۸۴ و ۸۷ و ۸۸ و ۱۰۶ و ۱۵۷ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۹ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۵ - ۱۹۶ و ۱۹۹ و ۲۰۱ - ۲۰۲ و ۲۰۴ و ۲۲۱ و ۲۲۳ و ۲۲۸ و ۲۴۰ و ۲۴۹ -
ابن مرجانه: ۱۲۱	
ابن هبّقه: ۴۷	
ابوبصیر: ۱۵۶ و ۱۵۷	
ابوبکر: ۲۵۶	

- امام حسين / خامس آل عبا: ۸۱ و ۹۷ و ۹۹ و ۱۰۵ و ۱۱۶ و ۱۵۱ و ۲۳۷
- امام سجاد عليه السلام / علي بن الحسن: ۹۷ و ۱۲۱
- امام زمان (عج): ۱۵۲ و ۱۶۷
- امام صادق عليه السلام: ۱۵۵ - ۱۵۷ و ۱۶۶ و ۲۵۲
- امام علي امير المؤمنين عليه السلام: ۶۶ - ۶۷ و ۱۱۶ و ۱۲۰ - ۱۲۱ و ۱۲۴ - ۱۲۵ و ۱۳۵ و ۱۳۹
- ۱۴۱ و ۱۴۴ و ۱۵۲ و ۱۶۳ و ۱۶۵ و ۱۹۱ و ۱۹۵ و ۱۹۷ و ۲۰۱ و ۲۱۴ - ۲۱۵ و ۲۱۸ - ۲۱۹ و ۲۲۲ و ۲۲۴ - ۲۲۷
- امام علي نقی عليه السلام: ۸۰
- امام كاظم عليه السلام: ۱۶۷
- اورنگ زيب: ۱۴۳
- سيد محمد باقر داماد: ۱۳۴
- سيد بحر العلوم: ۱۴۶ و ۱۸۱ - ۱۸۵
- بولهب: ۷۹ و ۱۱۱ و ۱۱۶
- شيخ بهائي: ۴۸
- بهبهاني آقا احمد صاحب مرآة الأحوال: ۷۴ و ۸۱ و ۱۰۲ - ۱۰۳ و ۱۰۵ و ۱۲۵ و ۱۴۷ و ۱۵۶ و ۱۶۱ - ۱۶۴ و ۱۹۱ - ۱۹۲ و ۱۹۵ - ۱۹۶
- بهبهاني آقا محمد باقر / وحيد بهبهاني: ۵۳ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۴
- بي بي تمیز: ۲۴۷
- جرجانی، مير سيد شريف: ۱۳۴
- مرزا جواد علي (از تلامذة سيد دلدار علي): ۱۰۶ و ۲۳۸
- چندا (نام زن فاحشه): ۵۱ و ۵۴ و ۶۲ و ۹۲ و ۹۵ و ۱۱۹ و ۱۲۱ و ۱۲۶ و ۱۶۸ و ۱۸۱ و ۱۹۹ و ۲۱۸ و ۲۳۴ و ۲۵۶
- حرب: ۱۲۵
- حزين لاهيجي، شيخ علي: ۷۱ و ۱۰۴ و ۱۴۱
- سيد حسن عطار (خواهرزاده صاحب رياض المسائل): ۱۹۲
- سيد حسن (سیدی از اهل خطه): ۱۸۳
- سيد محمد حسين بن محمد علي حسيني
- شهرستاني حائري: ۵۲ و ۵۳ و ۵۶ و ۵۷ و ۶۰ و ۶۲ و ۷۲ و ۷۳ و ۸۴ و ۸۷ و ۱۶۴ و ۱۶۹ و ۱۹۶ و ۱۹۹ و ۲۰۲ و ۲۲۱ و ۲۲۸ - ۲۳۴ و ۲۳۶ - ۲۳۷ و ۲۴۰ و ۲۴۵ و ۲۴۹
- سيد حسين بن سيد مهدي شوشتری: ۸۴ و ۲۰۰
- خاقاني: ۱۱۵ و ۱۹۰
- خضر عليه السلام: ۱۱۶ و ۱۴۱
- مرزا خضر شوشتری: ۱۷۶
- سيد رضی صاحب نهج البلاغه: ۱۵۸
- زيد بن حارثه: ۲۱۴
- زينب بنت جحش: ۲۱۴

سامری: ۱۱۶	مازندرانی: ۶۰ - ۶۱ و ۶۳ و ۸۷ و ۱۶۹ و ۲۱۰ و ۲۱۹ و ۲۳۰
سلمان فارسی: ۱۶۰	سید علی بزرگ (خواهر زاده وحید بهبهانی): ۱۹۶
شاه جهان گورکانی: ۱۴۳	عمّار بن یاسر: ۱۲۱ و ۲۲۶ و ۲۲۷
سلطان العلماء سید محمد بن دلداری علی: ۱۷۹	عمر بن سعد / عمر سعد: ۹۱ و ۹۹
شدّاد: ۱۴۲	عمر بن خطّاب: ۷۴
صاحب ریاض المسائل سید علی طباطبائی	عمر و بن عاص: ۲۲۴ - ۲۲۶
حائری: ۶۸ و ۱۰۲ و ۱۶۷ و ۱۸۷ و ۲۳۶ و ۲۳۷	غازی الدین حیدر: ۶۹ و ۹۲ و ۱۴۴ - ۱۴۵ و ۱۹۴ و ۲۱۰ - ۲۱۱ و ۲۵۷ و ۲۵۹ و ۲۶۱
صاحب مدارک: ۱۹۷ و ۲۰۵	فاطمه زهرا (علیها السلام): ۵۴ و ۶۵ و ۷۳ و ۸۹ و ۱۰۹ و ۱۱۶ و ۱۸۱ و ۱۹۸ و ۲۲۵ و ۲۵۶
طوسی، خواجه نصیر: ۱۳۵	فتح علی شاه قاجار (سلطان ایران): ۱۰۳ و ۱۶۷
طوسی: شیخ الطائفة محمد بن حسن: ۲۳۲	فرعون: ۱۱۶ و ۱۲۵ و ۱۷۵
عایشه بنت ابی بکر: ۵۶ و ۱۸۷ و ۱۹۸ و ۲۰۵	فیض کاشانی: ۷۴ و ۷۵ و ۱۰۱ و ۱۹۶ و ۲۰۴ - ۲۰۵
آقا عبدالحسین ابن الوحید بهبهانی: ۱۷۸ و ۱۷۹	قارون: ۲۱۵ - ۲۱۶
عبدالمطلب: ۱۱۶	قمی، میرزا ابوالقاسم صاحب قوانین: ۵۵ و ۱۰۲ و ۱۶۷
عبدالنبی بیک: ۱۷۶	قوشچی شارح تجرید: ۱۳۴
عثمان بن عفّان / خلیفه ثالث: ۱۰۵ و ۱۸۲ و ۲۱۸ و ۲۲۴ - ۲۲۷	کاشف الغطاء، شیخ جعفر نجفی: ۶۸ و ۱۰۲ و ۱۰۵ و ۱۲۷ و ۱۶۵ و ۱۶۷ و ۱۶۹ و ۱۷۰
علامه حلّی: ۲۰۵ و ۲۳۲	محمد علی بن محمد عاملی (حفید شهید ثانی): ۲۰۵
علی بن ابراهیم قمی: ۲۴۸	محمد علی بن محمد قاسم الطبرسی /

كشّی: ٢٣٢	٢١٧ و ٢٢٦
محقق حلی صاحب معتبر: ٢٠٥	سیّد مهدی بن دلدار علی: ٢٠١
مرزا محمد بن مرزا اسماعیل هندی لکهنوی:	مرزا مهدی شهرستانی: ١٧٨ و ١٧٩
٢٢٠ و ٢٣٠	نجاشی: ٢٣٢
سیّد محمد بن سیّد عبدالعلی فیض آبادی	نمرود: ١٤٢
(مؤلف): ٢٦٣	نوّاب حسن رضا خان: ١٤٤ و ٢٠٣
میرزا محمد بن عبدالنبی اخباری / اکبر	نوّاب سبحان علی خان: ٢١١
آبادی: ١٠٢ - ١٠٣ و ١٠٥ و ١٢٥ و ١٦٥	نوّاب مبارک الدوله: ٨٥ و ٨٨
- ١٦٧ و ١٧٠ - ١٧٤ و ١٧٦ و ١٩٢	نوّاب منیر الملک: ٦٩ و ١٩٤
میرزا محمد شیرازی: ٥٣ و ٢٢٠ و ٢٣١	نوّاب نظام علی خان و زیر صوبه دکهن: ٦٢ و
ملا محمد کرمانشاهی / کرمانشاهانی: ٦٢ و	٢٤٤ و ٢٥٠
١٤٥ و ١٩١ و ١٩٨ (بعض مقدّسین)	نوح علی: ٤٩ و ١٠٧
محمد شاه گورکانی: ١٤٣	آقا هادی (برادر زاده وحید بهبهانی): ١٩٦ و
محمود غزنوی: ١٤٢	٢٠٣
السید المرتضی علم الهدی: ١٥٨ و ١٦٧	هارون علی: ١١٦ و ٢٢٦
معاویة بن ابی سفیان: ٩١ و ١٠٥ و ١١٦ و	سیّد هاشم علی رضوی: ١٦٩ و ١٧٤ و ١٧٥
١٢١ و ١٤١ و ١٦٣ و ٢١٨ - ٢١٩ و ٢٢٥	هروی صاحب حاشیه شرح المواقف: ١٣٤
و ٢٢٧	یزید بن معاویه: ١٠٥ و ١١٦ و ١٢١
معصومه قم: ١٨٤	یحیی بن زکریّا: ١٩٩
شیخ مفید: ١٦٧	یوسف علی: ١٥٥ و ١٥٧
موسی علی: ١١٦ و ١٩٩ و ٢١٥ و ٢١٦ و	شیخ یوسف بحرانی: ٢٠٥

نام کتابها و رساله‌ها

آئینه حق‌نما / آینه حق‌نما / حق‌نما / الرساله	رياض المسائل (شرح كبير) سيّد على
رساله: ۴۸ و ۷۱ و ۷۴-۷۶ و ۸۲-۸۳	طبائى: ۷۰ و ۱۹۴
و ۸۸ و ۱۰۲-۱۰۳ و ۱۱۲ و ۱۱۴ و ۱۱۹	سوانح سفر الحجاز، بهائى: ۴۸
و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۳۵ و ۱۳۸ و ۱۴۳ و	السيف اللسانى لقتل اللنجانى: ۵۲
۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۵۳ و ۱۵۵ و ۱۵۷ و ۱۵۸	شرح كبير ← رياض المسائل
و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۳ و ۱۶۹ و ۱۷۰ -	شرح اللمعة، شهيد ثانی: ۲۲۸ و ۲۳۵
۱۷۱ و ۱۷۴ و ۱۷۹ و ۱۸۱ و ۱۸۳ و ۱۸۴	شرح المواقف، مير سيّد شريف جرجانى:
و ۱۸۵ و ۱۸۷ و ۱۹۲ و ۱۹۶ و ۲۰۲ و	۱۳۴
۲۰۳ و ۲۰۶ و ۲۲۳ و ۲۲۷ و ۲۳۲ و ۲۵۵	القوالع لأصول القواذع: ۵۲
اشارات، ابن سينا: ۶۷	كافى، كلينى: ۱۵۶
انجيل: ۱۵۰	مجالس المؤمنين: ۱۳۵
التجريد: ۱۳۴	مرآة الأحوال: ۸۱ و ۱۰۵
توريت: ۱۵۰ و ۲۱۶	مرشد العوام، ميرزاى قمى: ۵۵ و ۷۰ و ۱۹۴
حاشيه شرح المواقف، هروى: ۱۳۴	مقامع، عبدالعظيم لنجاني: ۲۵۴ و ۲۵۵
حق‌نما ← آئینه حق‌نما	منتهى المطلب، علامه حلى: ۷۰ و ۱۹۴
ذكرى الشيعة، شهيد اول: ۷۰ و ۱۹۴	المواقف، عضدى: ۱۳۴
الرمح المصقول: ۵۲	

نام جاها

اصفهان: ۴۹ و ۵۱ و ۸۹ و ۹۷ و ۱۳۰ و	و ۱۹۸ و ۲۰۳ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۹ و
۲۳۸ و ۲۴۱ و ۲۴۴	۲۱۲ و ۲۲۸ و ۲۳۴ و ۲۴۴
اکبرآباد: ۱۶۷	دکهن / دکن: ۶۲ و ۸۱ و ۱۲۶ و ۱۶۸
اله آباد: ۱۷۶	دهلی: ۱۴۲
اوده: ۸۱	ری: ۹۱
ایران: ۱۰۳ و ۱۱۸	زمزم: ۵۲ و ۷۰
بصره: ۲۱۴	سبزوار: ۱۴۴
بنارس: ۶۰ و ۱۰۴	سرمن رأی: ۱۴۶ و ۱۸۲
بنگاله: ۸۴ و ۲۳۱	شام: ۱۰۵ و ۲۱۴
بوشهر: ۲۴۴	طیس: ۵۱
بیت الله الحرام: ۱۰۶	طوس: ۵۱
حطیم: ۷۰	طهران: ۵۱ و ۶۲ و ۱۴۵ و ۱۷۴ و ۱۹۸
حویلی نواب حسن رضا خان: ۲۰۳	عتبات: ۵۱ و ۹۳ و ۹۴ و ۱۱۸ و ۲۳۰
حیدرآباد دکن / دکهن: ۵۳ و ۵۴ و ۵۶ و ۵۷	عتبه حائریه: ۱۸۶
و ۶۱ و ۶۲ و ۸۴ و ۸۹ و ۱۰۲ و ۱۱۰ و	عتبه غرویه: ۱۷۳ و ۱۸۶
۱۱۵ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۶ و ۱۷۸	عراق: ۸۱ و ۱۰۲ و ۱۷۱ و ۲۱۳

عرفات: ٧٠	٢٢٠ و ٢٢١ و ٢٢٧ و ٢٣١ و ٢٣٣ و ٢٣٤
عظيم آباد: ٢٣٦	و ٢٣٥ و ٢٣٦ و ٢٣٨ و ٢٤٠ و ٢٤٩ و
غدير: ١٢٤ و ٢٢٦	٢٥٢ و ٢٥٣ و ٢٥٧ و ٢٥٨ و ٢٦٠
فدك: ١٢١	مرشد آباد: ٥٢ و ٥٣ و ٦٨ و ٧١ و ٧٢ و ٨٢
فيض آباد: ٨٧ و ٨٨ و ٢١٣ و ٢٣١ و ٢٣٣ و	و ٨٤ و ٨٧ و ٨٨ و ١٠٣ و ١١٨ و ١١٩ و
٢٣٤ و ٢٣٦	١٢٠ و ١٥٧ و ١٧٠ و ١٧٥ و ١٩٦ و ١٩٩
قم: ٥١ و ١٨٤	(مرشد آباد بنگاله) و ٢٠٨ و ٢١٨ و ٢٢١
كاشان: ١٠١	و ٢٢٣ و ٢٢٧ و ٢٤٥ و ٢٤٩
كاظمين: ١٧٤	مسقط: ١٩٨ و ٢٤٤
كربلاي معلّی / مشهد خامس آل عبا: ٦٠ و	مشاهد مشرفه: ٧١ و ٧٤ و ١٨٦ و ٢٤٤
٩٠ و ١٨٦ و ٢٠٥ و ٢٣٧	مشعر: ٧٠
كعبه: ٧٠	مصر: ٢٢٤ و ٢٢٦
كلكته: ٢٠٤	مكّه معظمه: ٢٤٤
كوفه: ٢١٣ و ٢١٤ و ٢٦٠	نجف اشرف: ١٩٥ و ٢٣٨
گلستان: ٢٣٥	نهر آصفیه: ٦٩ و ١٩٣ و ١٩٤
لكهنو: ٤٨ و ٥١ و ٧١ و ٧٩ و ٨٢ و ٨٣ و ٨٤	نهر حسينيه: ٦٩ و ١٩٣ و ١٩٤
و ٨٥ و ٩٤ و ٩٥ و ١٠١ و ١٠٢ و ١٠٥ و	هندوستان / هند: ٦٢ و ٧٢ و ٨١ و ١١٠ و
١٠٦ و ١١٢ و ١١٧ - ١١٩ و ١٢٧ و ١٣٨	١٢٢ و ١٢٤ و ١٣٤ و ١٣٧ و ١٣٨ و ١٣٩
و ١٤٢ و ١٤٤ و ١٤٥ و ١٥٨ و ١٦٢ و	و ١٦٣ و ١٩٠ و ١٩٣ و ٢٠٠ و ٢٠١ و
١٦٤ و ١٦٥ و ١٦٦ و ١٩٢ و ١٩٦ و ٢٠٠ و	٢١٣ و ٢٥٨
و ٢٠١ و ٢٠٢ و ٢٠٤ و ٢٠٦ و ٢١٣ و	

نام فرقه‌ها و گروه‌ها و صاحبان مشاغل

حدّاد: ۱۳۹	اتّحادیه: ۱۰۰ و ۱۱۷
حلولیه: ۱۰۰ و ۱۱۷	اشراقیین: ۱۲۸
خوارج / خوارج نهروان / خارجیان: ۱۲۰ و ۱۴۲ و ۲۱۸ و ۲۵۱	اشعریه / اشعری: ۱۰۰ و ۱۱۳ و ۱۳۸ و ۲۱۳ و ۲۵۱
سفسطیان: ۹۴	اصفهانیه / اصفهانیان: ۴۹ و ۲۴۴
سَنّیان: ۶۱ و ۷۳ و ۸۹ و ۱۰۲ و ۱۱۴ و ۱۶۶ و ۱۹۹ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۵۰ و ۲۵۱	اصولیین: ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و افغانیان: ۴۹
شامیان: ۲۲۲	امامیه: ۶۱ و ۱۰۱ و ۱۱۷ و ۱۲۳ و ۱۳۱ و ۱۳۳ و ۱۳۶ و ۱۳۹ و ۱۴۸ و ۱۵۳ و ۱۷۳ و ۲۰۵ و ۲۴۴ و ۲۵۱
شبگردان: ۱۴۳	ایرانی / ایرانیان: ۵۴ و ۱۴۳ و ۲۴۴
صدرالصدور: ۱۴۳	برهانیه: ۱۴۳ و ۲۵۷ و ۲۶۱
صفدریه: ۱۴۳ و ۲۵۷ و ۲۶۱	بنّا: ۷۰ و ۱۹۳
صفویه: ۴۹	بنی اسرائیل: ۲۱۵ و ۲۱۶
صوبه داران: ۱۴۳	بنی امّیه: ۲۰۲ و ۲۰۵
صوفیه/صوفیان/ متصوّفه / تصوّف: ۱۰۰ و ۱۰۴ و ۱۱۳ و ۱۱۵ و ۱۱۷ و ۱۲۸ و ۱۴۳ و ۱۴۶ و ۲۵۱ و ۲۶۰	پیران: ۲۵۱
عبّاسیه: ۱۴۲	تیموریه: ۱۴۲

عثمانيه روميه: ٢٤٤	معمار: ٧٠ و ١٩٣
عسسان: ١٤٣	مغول: ٨٨
الفرنج: ١٢١ و ٢٥٣	ميربخشي: ١٤٣
قحبه خانه: ٢٥٦	ناصرانيان / نواصب / ناصبي: ٩٠ و ١٢٠ و
قضات: ١٤٣	١٤٢ و ١٧١ و ١٧٣
قندهاري: ٢٤٤	نَجَّار: ١٣٩
كوفيان: ٩٩ و ١٢٧	نسناس: ١١٦
ماتريديه: ١٠٠ و ١١٣	نصراني / نصرانيان / نصرانيه: ٧٣ و ٩٠ و
مرشد آباديان: ٨٥	٢٥٠ و ٢٥١
مرشدان: ٢٥١	وهابيه: ٨٢
مثنائين: ١٢٨	هندو / هندويه / هندوان: ٧٣ و ٢٥٠ و ٢٥٢
المعتزلة: ١٣٦	يهودي / يهودان / يهوديه: ٩٠ و ٢٥٠

اشیاء و حیوانات و بعضی اصطلاحات و متفرقات

آجر: ۶۹ و ۱۹۳	خانسامان: ۱۸۲
استر: ۱۸۲	خر: ۶۹ و ۱۲۰ و ۱۷۵ و ۱۹۳ و ۱۹۶ و ۲۳۵
اشتر / شتر: ۷۴ و ۱۰۹	و ۲۴۴
اشرفی: ۲۱۵	دف: ۲۱۱
اشهب: ۵۲	دیوان صوبه: ۱۴۳
اقمشه: ۷۵	خشت: ۶۹ و ۱۹۳
الاغ: ۱۸۲	دشنه: ۹۹
بندآب: ۷۴	دینار: ۲۱۵
بوزینه: ۱۰۴	ذباب: ۱۰۴
تاج موضّع: ۲۱۱	ذوالفقار: ۱۹۵
تویخانه: ۲۱۱	ردای لحصائی: ۲۵۲
جغد: ۱۱۶	رنگ: ۲۱۲
جوزق: ۷۴ و ۱۰۹	زوبیه: ۵۴ و ۹۱ و ۲۴۲
چتر: ۵۴	زاغ: ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۹۰
چهایه: ۱۰۵	زئار: ۱۷۳ و ۲۴۷
حسن وقبح عقلی: ۹۹	سبق: ۱۷۵
حمار خراسانی: ۴۷	سگ: ۱۷۵ و ۲۲۲
خار مغیلان: ۹۵	سوزن: ۷۳

شادی: ٥٤	کوزه / الکوز: ٧٩ و ١٧٤ و ٢١٢
شپره: ١٨١	گرز آتشین: ٢١٧ - ٢١٨
شانه: ٥٤ و ٧٣	گلابتون: ٦٩ و ١٩٤
شمشیر: ٢٢٤	گندم ری: ٩١
شیشه آلات: ١٢٢	گوسفند: ١١٥
طشت: ٢١٥	لتهای حیض: ١١١
طینت خبال: ٢١٢ و ٢٣٧	مارچوبه: ١٩٠
ضأن: ١٠٤	مالیخولیا: ١١٢ و ١٧٤ و ١٨٩ و ١٩٢
عباء عربی: ٢٥٢	مبرز: ١١٩ و ١٢٢ و ٢٢٣
عصا: ٥٦	مفتول: ٦٩ و ١٩٤
عمامه: ٥٦ و ٢٥٢	مقامع حدید: ٢١٧
عنقا: ١٩٠	منبر: ٥٦ و ١٨١
فاخته: ١١٦	منطقه کرمانی: ٢٥٢
فهد: ١١٦	مومیائی: ١٨٢
قاطر: ١٨١ و ١٨٣	میوهجات ایرانی: ٥٤
قتاد: ٧٣ و ٩١	ناچ (رقص): ٥٤ و ٦٢ و ٧٢ و ١١٤ و ١٩٧ و
قرنای: ٢١١	٢٠٩ و ٢٣٤
قروش: ١٢٠	نارنج: ١٩٠
کارد: ١١٦	نقّاره: ٢١١
کبک: ١١٥ و ١٩٠	نمد: ٩٧
کبوتر حرم: ١١٦	نی: ٢١١
کرکس: ١٩٠	نیزه: ٩١
کشتی: ٧٣	وحدت وجود: ١٤٦
کلاغ: ١١٥	یوم جمل: ١٠٩
الکلب: ١٦٨	

دو تذکار درباره آئینه حق نما

در مقدمه آئینه حق نما نوشتیم که از کیستی مؤلف آن بروشنی آگاه نیستیم همین اندازه می دانیم که وی از تلامذه علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی است. بتازگی نسخه ای^۱ از کتاب کاشف الأسرار فی بیان أسماء الكتب و الأسفار تألیف میرزا محمد مهدی بن میرزا محمد علی شیرازی لکهنوی نجفی در دیدرس راقم این سطور قرار گرفت.

این کتاب در ذی حجة الحرام ۱۳۲۳ در تکمیل و تتمیم کتاب کشف الحجب تألیف سید اعجاز حسین کنتوری تدوین شده است.^۲ مؤلف آن، میرزا مهدی شیرازی در ذیل نام آئینه حق نما نویسنده آئینه را حیدر شاه کشمیری می شناساند.^۳

۱. این نسخه در کتابخانه آستان قدس رضوی محفوظ است.

۲. وی در مقدمه چنین می نگارد:

أما بعد، فيقول العبد الخاسر الأثيم الراجي إلى رحمة ربه الغافر الرحيم الميرزا محمد مهدی بن العلامة مولانا الميرزا محمد علی شیرازی أصلاً والكهنوی مولداً و منشأً والنجفی نسباً... إن هذه الرسالة الباهرة والعجالة الزاهرة المسماة بكاشف الأسرار فی بیان أسماء الكتب و الأسفار فحررت فيها أسماء الكتب التي بقيت من كشف الحجب و الأستار عن أسماء الكتب و الأسفار و رتبتهها على ترتيب حروف التهجي في آخر شهر ذی حجة الحرام سنة ثلاث و عشرين بعد المئة الثالثة والألف (۱۳۲۳).

۳. عبارت او چنین است:

آئینه حق نما بالفارسية فی أحوال آية الله فی العالمين و حجته علی الجاحدين السيد دلدار علی النصیرآبادی - طاب ثراه - المعروف بغفران مآب قد جمعها بعض تلامیذه اسمه حیدر شاه کشمیری. أوله الحمد لله الذي أنار الحق.

البته باید توجه داشت که میرزا محمد فیض آبادی در همین کتاب *الرمح المصقول*، آئینه را تألیف دوسه تن از تلامذه سید دلدار علی می داند. عجالهً بر شرح حال حیدرشاه و میرزا مهدی دست نیافتیم. «لعلَّ الله يحدث بعد ذلك أمراً».

نکته ای دیگر آنکه تاج العلماء سید علی محمد فرزند سلطان العلماء سید محمد (نواده سید دلدار علی) (م ۱۳۱۲) در اجازه اش به سید علی حسین زنگی پور از آئینه حق نما یاد نموده و شرح حال سید بحر العلوم را به همین کتاب ارجاع داده است. وی می نویسد: و تفاصيل أحواله (یعنی سید بحر العلوم) و كذا أكثر من بعده لما انطوئها آئینه حق نما و لؤلؤة البحرين فلذا رأينا تركها أجدر.